

فصل اول	1
تطبيق قانون	1
قسمت اول	1
مبحث اول - ساحه تطبيق قانون	1
فرع دوم- مهر	12
در نکاح صحيح	25
جزء هفتم- مويدات	40
قسمت دوم	41
اشخاص حکمي	41
مبحث دوم-وقف	42
فرع دوم- تقسيم وقف	45
فرع سوم- اداره وقف	46

کتاب اول
قانوني مدني
باب تمهيدي
فصل اول
تطبيق قانون
قسمت اول
قانون و حق

مبحث اول - ساحه تطبيق قانون

ماده 1 -

(1) در مواردی که حکم قانون وجود داشته باشد، اجتهاد جواز ندارد.

احکام این قانون باعتبار لفظ و یا فحوائی آن، قابل تطبيق مي باشد.

(2) در مواردیکه حکم قانون موجود نباشد، محکمه مطابق بااساسات کلي فقه حنفي شريعت اسلام حکم

صادر مي نمايد. که عدالت را به بهترين وجهه ممکن آن تامین نماید.

ماده 2 -

در مواردیکه حکمي در قانون و یا اساسات کلي فقه حنفي شريعت اسلام موجود نباشد، محکمه مطابق به

عرف عمومي حکم صادر مينمايد، مشروط بر اینکه عرف مناقص احکام قانون یا اساسات عدالت نباشد.

ماده 3 -

(1) آنچه به زمان ثابت مي گردد تا وقتیکه دليل مخالف آن موجود نشود، مدار اعتبار شناخته ميشود.

(2) الغاي حكم قانون جز توسط قانون بعدیکه صراحتا بالغایا تعدیل آن حکم نماید، صورت گرفته نمیتواند.

مبحث دوم - استعمال حق

ماده 4 -

شخصیکه به اکتساب حق قبل از موعدهش مبادرت ورزد، بحرمان از آن محکوم می گردد.

ماده 5 -

حالت اضطرار، موجب ابطال حق غیر نمی گردد.

ماده 6 -

ضرر توسط عمل بالمثل، از بین برده نمی شود.

ماده 7 -

دفع مفاسد بر جلب منافع مقدم می باشد.

ماده 8 -

جواز قانونی ضمان را نفی می کند، شخصی که از حق خود در حدود قانون استفاده میکند، مسئول خسارات ناشی از آن نمی باشد.

ماده 9 -

(1) شخصی که از حق خود تجاوز نماید، ضمان بر او لازم می گردد.

(2) تجاوز از حق در موارد آتی بوجود می آید:

1 - اعمال مخالف عرف و عادت.

2 - داشتن قصد تعرض بر حق غیر.

3 - جزئی بودن مصلحت شخص نسبت بضرری که بغیر وارد میسازد.

4 - غیر مجاز بودن مصلحت.

قسمت دوم

تطبیق قانون از حیث زمان

ماده 10 -

(1) احکام قانون بعد از نشر قابل تطبیق می گردد.

(2) احکام قانون بمقابل رجعت نمی کند، مگر در حالاتیکه در خود قانون تصریح شده و یا احکام آن متعلق به نظام عامه باشد.

ماده 11 -

(1) احکام متعلق با هلیت بالایی جمیع اشخاص واجد شرایط مندرج این قانون تطبیق می گردد.

(2) در صورتیکه شخص نظر باحکام قانون جدید ناقص اهلیت شناخته شود، این احکام به تصرفات قبلی وی تاثیر ندارد.

ماده 12 -

احکام جدید متعلق بمرور زمان بمجرد انفاذ آن قابل تطبیق است.

جمیع مواردیکه مدت مرور زمان مطابق به قانون سابق تکمیل نشده باشد، تابع احکام قانون جدید می گردد.

ماده 13 -

هرگاه احکام قانون جدید مدت مرور زمان را نسبت قانون سابق کمتر تعیین نماید، گرچه این مدت قبل از انفاذ قانون جدید آغاز یافته باشد، تابع احکام قانون جدید می باشد.

ماده 14 -

در مورد ادله ای که قبلاً جمع آوری شده، احکام قوانینی تطبیق می گردد که در وقت جمع آوری و یا وقتی که باید جمع آوری میگردید، نافذ بوده است.

ماده 15 -

میعاد مطابق به تقویم هجری شمسی محاسبه می گردد.

قسمت سوم

تطبیق قانون از حیث مکان

ماده 16 -

در موارد تشخیص رابطه حقوقی در قضیه ای که تنازع قوانین در آن موجود گردد، احکام قانون افغانستان قابل تطبیق می باشد.

ماده 17 -

در مورد تثبیت احوال مدنی و اهلیت اشخاص، قانون دولت متبوعه آنها تطبیق می گردد، تصرفات مالی که در افغانستان عقد گردیده و آثار مرتبه آن نیز در آن بوجود آمده باشد، در حالیکه یکی از طرفین عقد تبعه خارجی بوده و ناقص اهلیت باشد طوریکه نقص اهلیت آن مبنی بر سبب خفی باشد، با آنهام واجد اهلیت کامل شناخته میشود.

ماده 18 -

در مورد اشخاص حکمی خارجی مانند شرکتها، جمعیت ها، موسسات و امثال آن، قانون دولتی اعتبار دارد که اداره مرکزی آنها در آن واقع باشد. اگر فعالیت عمده این اشخاص در افغانستان دایر باشد قانون افغانستان تطبیق میگردد.

ماده 19 -

در مورد شرایط موضوعی صحت ازدواج، قوانین متبوعه هر یک از زوجین تطبیق می گردد، و در شرایط شکلی ازدواج، احکام قانون مملکتی رعایت می گردد که ازدواج در آن صورت گرفته است.

ماده 20 -

(1) در مورد آثار مرتبه بر ازدواج به شمول امور مالی، قانون دولتی تطبیق می گردد که زوج حین عقد ازدواج تابع آن باشد.

(2) در خصوص طلاق، احکام قانون دولتی تطبیق میگردد که زوج در حین طلاق تابع آن باشد.

(3) در حالات تفریق و انفصال قانون مملکتی اعتبار دارد که زوج حین اقامه دعوی تابع آن باشد.

ماده 21 -

در حالات مندرج مواد (19 و 20) این قانون، اگر یکی از زوجین حین عقد ازدواج افغان باشد باستثنای شرط اهلیت، تنها احکام قانون افغانستان تطبیق میگردد.

ماده 22 -

در مسایل متعلق به بنوت، ولایت و سایر وجایب فیما بین پدران و فرزندان، احکام قانون دولت متبوعه پدر تطبیق می گردد.

ماده 23 -

در مورد اشخاص فاقد اهلیت، ناقص اهلیت و غایب، احکام قانون دولت متبوعه شان تطبیق می گردد. در خصوص نصب قیم، وصی، ولی قانونی و امثال آن، احکام قوانین مربوط به این موضوعات و احکام سایر قوانینکه بمنظور حمایت اشخاص مذکور وضع شده باشد. قابل تطبیق می باشد.

ماده 24 -

در مورد التزام به نفقه، احکام قانون دولت متبوعه شخصی که مکلف به ادای نفقه می باشد، تطبیق می گردد.

ماده 25 -

(1) در مورد احکام موضوعی متعلق به ارث، وصیت و سایر تصرفات منسوب به بعد از وفات، احکام قانون دولت متبوعه مورث، وصی یا شخصی که حین وفات تصرف از او بعمل آمده باشد، تطبیق می گردد.

(2) در خصوص احکام شکی وصیت، احکام قانون وصی در حین وصیت و یا احکام قانون محلیکه در آن وصیت تکمیل شده باشد، تطبیق می گردد. همچنان احکام شکلی سایر تصرفات منسوب به بعد از وفات تابع این حکم می باشد.

ماده 26 -

در مورد حیات ملکیت و سایر حقوق عینی، قانون محلی تطبیق می گردد که عقار در آن واقع باشد، و در مورد اموال منقول قانون محلی تطبیق می گردد که اموال منقول حین تحقق اسبابیکه بر آن اکتساب و یا از دست دادن حق مرتب گردیده، در محل مذکور موجود بوده است.

ماده 27 -

در مورد وجائب ناشی از عقود، قانون دولتی تطبیق می گردد که طرفین عقد در آن اقامتگاه اختیار نموده اند. در صورت اختلاف اقامتگاه قانون دولتی تطبیق می گردد که عقد در آن تکمیل شده باشد. مشروط بر اینکه در خصوص تطبیق احکام کدام قانون معین، طرفین عقد موافقه نه نموده باشند و یا از قرائن معلوم نگردد که مراد طرفین عقد تطبیق قانون دیگری بوده است. در مورد عقود تکمیل شده متعلق به عقار قانون محل عقار تطبیق می گردد.

ماده 28 -

در مورد شرایط شکلی عقود، احکام قانون دولتی تطبیق می گردد که عقد در آن تکمیل شده باشد.

ماده 29 -

(1) در مورد وجائب غیر تعاقدی، احکام قانون دولتی تطبیق می گردد که در آن حادثه ای ایجاد کننده واقع شده باشد.

(2) اگر وجیه ناشی از حادثه ای باشد که در خارج افغانستان واقع شده و حادثه در آن محل غیر قانونی و در افغانستان قانونی شناخته شود، حکم فقره یک این ماده تطبیق نمی گردد.

ماده 30 -

در مورد قواعد اختصاصی و تمام امور متعلق باجرات، احکام قانون دولتی تطبیق می گردد که دعوی در آن اقامه یا اجرات در آن بعمل آمده باشد.

ماده 31 -

احکام مندرج مواد قبلی این قسمت در صورتی نافذ می باشد، که مخالف آن حکم دیگری در قانون اختصاصی یا معاهده بین الدول که در افغانستان نافذ است نباشد.

ماده 32 -

هرگاه در مورد تنازع قوانین حکمی در مواد قبلی این قانون موجود نباشد، قواعد حقوق بین الدول خصوصی تطبیق می گردد.

ماده 33 -

تعیین قانون واجب التطبیق در مورد اشخاصیکه تابعیت شان معلوم نباشد، از صلاحیت محکمه است.

ماده 34 -

در مواردیکه تطبیق احکام قانون خارجی پیش بینی شده است، آن احکام موضوعی قانون مذکور که متعلق به قانون بین الدول خصوصی نباشد، تطبیق می گردد. اگر در قانون دولتی که احکام آن قابل تطبیق می باشد، تعدد ادیان وجود داشته باشد احکام دینی که قانون آن دولت تعیین نموده، تطبیق می گردد.

ماده 35 -

احکام قانون خارجی به نحوی که در مواد قبلی این قسمت تصریح گردیده، در حدودی قابل تطبیق می باشد که مخالف نظام عامه یا آداب عمومی در افغانستان نباشد.

فصل دوم

اشخاص

قسمت اول

شخص حقیقی

مبحث اول - احکام عمومی

ماده 36 -

(1) شخصیت انسان با ولادت کامل وی به شرط زنده بودن آغاز و با وفات انجام می یابد.

(2) جنین دارای حقوقی می باشد که قانون بر آن تصریح نموده است.

ماده 37 -

تثبیت تاریخ ولادت و وفات ذریعه دفاتر رسمی مربوط صورت می گیرد. هرگاه اسناد مبنی بر ثبت ولادت و یا وفات موجود نبوده یا در مورد صحت ثبت اشتباه وارد گردد، برای اثبات ولادت و وفات از اقامه وسایل اثبات به ترتیبی استفاده می گردد که در قانون تصریح شده باشد.

ماده 38 -

هر شخص مي تواند علاوه بر اسم خود، اسم خانوادگي انتخاب نمايد، اسم خانوادگي باولاد انتقال مي يابد. اگر شخص اسم خانوادگي غير را بخود انتقال دهد و اين عمل او موجب خساره به شخص اول گردد، متضرر مي تواند علاوه بر مطالبه منع، جبران خساره را نيز از متعرض مطالبه نمايد.

ماده 39 -

سن رشد هيچده سال مكممل شمسي مي باشد. شخص رشيد در حالت صحت عقل در اجراي معاملات، داراي اهليت حقوقي كامل شناخته مي شود.

ماده 40 -

شخصي كه از نگاه صغر سن، معنوه بودن يا جنون، غير مميز باشد، نمي تواند معاملات حقوقي را انجام دهد. شخصيكه به سن هفت سالگي نرسيده باشد غير مميز محسوب مي گردد.

ماده 41 -

شخص مميز يكه به سن رشد نرسيده يا اينكه به سن رشد رسيده اما سفيه يا مبتلا به غفلت كاري باشد، ناقص اهليت پنداشته ميشود.

ماده 42 -

شخص ناقص اهليت و فاقد آن تابع احكام وصايت، ولايت و قوامت مطابق به شرايط و قواعد پيش بيني شده اين قانون مي باشد.

ماده 43 -

هيچكس نمي تواند از اهليت قانوني خود تنازل يا در آثار مرتبه آن تعديلي وارد نمايد.

ماده 44 -

آزادي حق طبيعي انسان است، هيچكس نمي تواند از آن تنازل نمايد.

ماده 45 -

شخصيكه حقوق شخصي او مورد تجاوز قرار مي گيرد، مي تواند علاوه بر مطالبه منع تجاوز در صورت وقوع ضرر طالب جبران خساره گردد.

مبحث دوم - حالت مدني

ماده 46 -

اشخاصيكه سن هيچده سالگي را تكميل مي كنند حالت مدني شان در دفاتر مخصوص ثبت سجلات مطابق باحكام مندرج مواد (47 - 48 - 49 - 50) اين قانون درج مي گردد.

ماده 47 -

(1) حالت مدني يك شخص در ورقه مخصوص هويت درج و در صورت مطالبه برآيش داده ميشود. ورقه هويت محتوي اسم، تخلص با اسم فاميلى، تاريخ و محل تولد، وظيفه، تابعيت، محل اقامت، اسم همسر و اولاد با تاريخ و محل تولدشان مي باشد.

(2) تغيير حالات متذكره از قبيل وفات، تغيير محل اقامت يا وظيفه نيز در ورق هويت درج مي گردد.

ماده 48 -

اسناد مربوط به ازدواج، طلاق، اقرار به بنوت و ثبوت نسب که در مراجع اختصاصی ترتیب می گردد، در دفاتر مندرج ماده (46) این قانون به ثبت میرسد مراجع موصوف مکلف اند وقایع مذکور را جهت ثبت به اداره مربوط کتباً اطلاع دهند.

ماده 49 -

خارنوال می تواند از جریان ثبت سجلات، دفاتر مخصوصه مندرج ماده (46) این قانون اطلاع حاصل و در صورت مشاهده تخلف و سوء اجراءات به اقدامات قانونی بپردازد.

ماده 50 -

جميع حالات مندرج مواد (46 - 47 - 48 - 49) این قانون که در دفتر مخصوص ثبت سجلات یا تذکره نفوس درج گردیده، در مقابل غیر، حجت شناخته میشود. اعتراض در مورد همچو اسناد مجاز نیست، مگر اینکه اعتراض بر جعلیت یا تزویر اسناد مذکور بنا یافته باشد.

مبحث سوم - اقامتگاه

ماده 51 -

(1) اقامتگاه جاییست که شخص عادتاً در آن سکونت دارد، خواه این سکونت دایم یا موقت باشد.

(2) شخص می تواند بیش از يك اقامتگاه داشته باشد.

ماده 52 -

(1) اقامتگاه ناقص اهلیت، محجور، مفقود و غایب عبارت از اقامتگاه قایم مقام قانونی شان میباشد.

(2) اشخاص ناقص اهلیت که مازون به تجارت باشند، می توانند در مورد اجرای معاملات و تصرفات مجوزه، صاحب اقامتگاه خاص شناخته شوند.

ماده 53 -

جائیکه شخص در آن تجارت یا پیشه اختیار می نماید، از جهت اداره امور متعلق به آن اقامتگاه وی شناخته می شود.

ماده 54 -

(1) شخص می تواند برای اجرای يك عمل معین قانونی اقامتگاه اختیاری داشته باشد.

(2) اقامتگاهی که برای اجرای يك معامله معین قانونی اختیار میگردد، برای جميع مسایل مربوط به آن به شمول اجراءات متعلق به تنفیذ اجباری اعتبار دارد، مگر اینکه اقامتگاه مذکور صراحتاً برای معاملات مشخص تعیین شده باشد.

(3) اثبات اقامتگاه اختیاری بدون اسناد کتبی جواز ندارد.

مبحث چارم - تابعیت

ماده 55 -

تابعیت افغانی توسط قانون خاص تنظیم می گردد.

مبحث پنجم - فامیل

ماده 56 -

فامیل انسان متشکل از اقارب است که توسط يك اصل مشترك با هم جمع شده باشند.

ماده 57 -

قرابت مستقیم عبارت از نسبت اصل و فرع می باشد و قرابت غیر مستقیم نسبت بین اشخاص است، که دارای اصل مشترك بوده بدون اینکه یکی فرع دیگری باشد.

ماده 58 -

(1) در محاسبه درجه قرابت مستقیم از فرع به اصل، هر فرع یکدرجه شناخته شده و خود اصل درین محاسبه شامل نمی باشد.

(2) در محاسبه درجه قرابت غیر مستقیم از فرع به اصل مشترك و عکس آن، هر فرع يك درجه شناخته شده و اصل مشترك درین محاسبه شامل نمی باشد.

ماده 59 -

اقارب یکی از زوجین در مورد زوج دیگر به عین قرابت و درجه شناخته میشود.

مبحث ششم - ازدواج

ماده 60 -

ازدواج عقدیست که معاشرت زن و مرد را به مقصد تشکیل فامیل مشروع گردانیده حقوق و واجبات طرفین را بوجود می آورد.

ماده 61 -

عقد ازدواج در نکاح تامه رسمی توسط اداره مربوط در سه نقل ترتیب و ثبت میگردد، اصل آن در اداره مربوط حفظ و بهر يك از طرفین عقد يك نقل آن داده می شود. عقد ازدواج بعد از ثبت به دفاتر مخصوص باطلاع اداره ثبت سجلات مندرج ماده (46) این قانون رسانیده میشود.

(2) اگر ثبت عقد ازدواج به این ترتیب ممکن نباشد، به نحو دیگری که برای ثبت اسناد رسمی پیش بینی شده است، صورت می گیرد.

ماده 62 -

نامزدی با زنی جواز دارد که در قید نکاح و عدت غیر نباشد.

ماده 63 -

خواستگاری زن در عدت طلاق رجعی یا بائن بعبارت صریح و کنایه و در عدت وفات بعبارت صریح جواز ندارد.

ماده 64 -

نامزدی عبارت از وعده به ازدواج است، هر يك از طرفین می تواند از آن منصرف شود.

ماده 65 -

هرگاه نامزد به نامزد خود هدیه داده باشد، هدیه دهنده می تواند در صورت انصراف جانب مقابل و موجودیت هدیه، عین یا قیمت روز خرید آن را مطالبه نماید. اگر انصراف از طرف هدیه دهنده صورت بگیرد یا هدیه هلاک و یا استهلاک گردیده باشد، رد آن را بهیچ صورت مطالبه کرده نمی تواند.

ماده 66 -

عقد ازدواج با ایجاب و قبول صریح که فوریت و استمرار را افاده کند بدون قید وقت در مجلس واحد صورت می گیرد.

ماده 67 -

ازدواج در صورت تعلیق آن به شرط غیر محقق یا مضاف ساختن آن بزمان آینده عقد شده نمیتواند.

ماده 68 -

هرگاه در عقد ازدواج شرطی گذاشته شود که مخالف قانون و اهداف ازدواج باشد، عقد صحیح و شرط باطل پنداشته میشود.

ماده 69 -

در عقد ازدواج بدل _ زن، بدل زن دیگر قرار نگرفته و برای هر یک از زوج ها مهر مثل لازم می گردد.

ماده 70 -

اهلیت ازدواج وقتی کامل می گردد، که ذکور سن (18) و اناث شانزده سالگی را تکمیل کرده باشند.

ماده 71 -

(1) هر گاه دختر سن مندرج ماده (70) این قانون را تکمیل نکرده باشد، عقد ازدواج وی تنها توسط پدر صحیح التصرف یا محکمه با صلاحیت صورت گرفته می تواند.

(2) عقد نکاح صغیره کمتر از (15) سال بهیچ وجه جواز ندارد.

ماده 72 -

(1) گرفتن وکیل برای عقد ازدواج جواز دارد.

(2) وکیل نمی تواند موکله خود را به عقد نکاح خود درآورد، مگر اینکه در عقد وکالت به آن تصریح شده باشد.

ماده 73 -

وکیل نمی تواند در عقد ازدواج بدون تفویض صلاحیت یا اجازه موکل یا موکله خود، شخص دیگری را بصفت وکیل انتخاب نماید.

ماده 74 -

وکیل نمی تواند عملی را که خارج از حدود وکالت او باشد، انجام دهد. تصرف خارج از حدود وکالت بمثابه عمل فضولی بوده و موقوف با اجازه موکل یا موکله او می باشد.

ماده 75 -

وکیل به تسلیم زوج به زوج و پرداخت مهر مکلف نمی باشد، مگر اینکه از پرداخت مهر ضمانت کرده باشد. درین صورت وکیل نمی تواند که مهر تادیه شده را از زوج مطالبه نماید. جز در حالتی که ضمانت وکیل با اجازه زوج صورت گرفته باشد.

ماده 76 -

در صورتیکه طرفین عقد اصالتاً شرعاً یا توکیلاً تحت ولایت شخصی واحد قرار داشته باشند، شخص می تواند به تنهایی از جانب طرفین عقد ایجاب و قبول نماید، مشروط بر اینکه شرایط قانونی عقد رعایت شده باشد.

ماده 77 -

برای صحت عقد نکاح و نفاذ آن شرایط آتی لازم است:

- 1 - انجام ایجاب و قبول صحیح توسط عاقدین یا اولیاء یا وکلای شان.
- 2 - حضور دو نفر شاهد با اهلیت.
- 3 - عدم موجودیت حرمت دائمی و یا موقت بین ناکح و منکوحه.

ماده 78 -

قاضی ولی اشخاصی است که ولی نداشته باشند.

ماده 79 -

اشخاصیکه طبق ماده (78) این قانون تحت ولایت قاضی قرار می گیرند، قاشی نمیتواند آنها را به عقد ازدواج خود یا اصول و فروع خویش درآورد.

ماده 80 -

هرگاه عاقله رشیده بدون موافقه ولی ازدواج نماید، عقد نکاح نافذ و لازم میباشد.

ماده 81 -

ازدواج شخص با اصول و فروع خود و فروع پدر و مادر و طبقه اول فروع اجداد بطور ابدی حرام است.

ماده 82 -

ازدواج شخص با زوجه اصول و زوجه فروع خودش بطور دائم حرام است. همچنان ازدواج شخص با اصول زوجه اش مطلقاً و با فروع زوجه در صورت دخول بطور دائم حرام میباشد.

ماده 83 -

ازدواج زنی با اصل و فرع مزنیه همچنان ازدواج مزنیه با اصول و فروع زانی حرام می باشد. ازدواج اصول و فروع مزنیه با اصول و فروع زانی ازین امر مستثنی است.

ماده 84 -

حرمت رضاعی باستثنای حالات ذیل مانند حرمت نسبی است:

- 1 - خواهر پسر رضاعی.
- 2 - مادر خواهر یا برادر رضاعی.
- 3 - مادر کلان پسر یا دختر رضاعی.
- 4 - خواهر برادر رضاعی.

ماده 85 -

در حالات ذیل حرمت موقت موجود میگردد:

- 1 - جمع در نکاح بین دو زنیکه هر گاه یکی آنها مرد فرض شود ، حرمت ازدواج بین شان بوجود آید.
- 2 - مطلقه ثلاثه تا زمانیکه با شخص دیگری ازدواج نماید.
- 3 - منکوحه و معتده غیر.

- 4 - زنیکه لعان شده باشد تا وقتیکه، شوهر خود را تکذیب نماید.
- 5 - زنیکه اهل کتاب نباشد.
- ماده 86 -
- ازدواج به بیش از يك زن بعد از تحقق حالات آتی صورت گرفته می تواند:
- 1 - در حالتیکه خوف عدم عدالت بین زوجات موجود نباشد.
- 2 - در حالتیکه شخص کفایت مالی برای تأمین نفقه زوجات از قبیل غذا، لباس، مسکن و تداوی مناسب را دارا باشد.
- 3 - در حالتیکه مصلحت مشروع، مانند عقیم بودن زوجه اولی و یا مصاب بودن وی به امراض صعب العلاج، موجود باشد.
- ماده 87 -
- زنیکه شوهر وی بر خلاف حکم ماده (86) این قانون ازدواج نموده باشد، می تواند مطابق به احکام مندرج ماده (183) این قانون، بر اساس تفریق به سبب ضرر از محکمه مطالبه طلاق نماید.
- ماده 88 -
- زن می تواند هنگام عقد ازدواج شرط گذارد که اگر زوج وی مخالف احکام مندرج مانند (86) این قانون به زن دیگر ازدواج کند، صلاحیت طلاق به او انتقالی داده میشود. این شرط وقتی اعتبار دارد که در وثیقه نکاح درج شده باشد.
- ماده 89 -
- شخصیکه در ازدواج به بیش از يك زن مطابق حکم مندرج ماده (86) این قانون متاهل بودن خود را کتمان نماید و رضائیت و موافقه صریح زنی را که جدیداً به نکاح گرفته است در مورد بدست نیاورده باشد، درینصورت زوجه جدید می تواند در صورت عدم رضائیت به دوام معاشرت به زوج، مطابق به احکام مندرج ماده (183) بر اساس تفریق به سبب ضرر از محکمه مطالبه طلاق نماید.

مبحث هفتم - آثار ازدواج

فرع اول - احکام عمومی

- ماده 90 -
- بر نکاح صحیح و نافذ تمام آثار آن از قبیل، نفقه زوجه، حقوق میراث، ثبوت نسب و حرمت مصاهره مرتب میگردد.
- ماده 91 -
- در مورد لزوم کل مهر، خلوت صحیح، حکم دخول را در نکاح صحیح دارد، گرچه زوج عنین باشد.
- همچنان در مورد اثبات نسب، نفقه، حرمت نکاح خواهر زوجه، حکم خلوت صحیح، عیناً حکم دخول در نکاح صحیح را دارا می باشد.
- ماده 92 -
- ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان باطل است. مرد مسلمان می تواند با زن اهل کتاب ازدواج نماید.

(2) ازدواج زن اهل کتاب توسط ولي كتابي وي بحضور دو نفر شاهد اهل كتاب صورت گرفته مي تواند. در موارد مندرج اين ماده اولاد تابع دين پدر شناخته مي شود.

ماده 93 -

نكاح زن اهل كتاب بالاي زن مسلمان و عكس آن جواز دارد.

ماده 94 -

هرگاه در نكاح غير صحيح بين زوج و زوجه قبل از دخول و مقدمات آن تفريق صورت بگيرد، موجب حرمت مصاهره نمي گردد.

ماده 95 -

هيچ يك از آثار ازدواج صحيح بر ازدواج باطل گرچه دخول در آن صورت گرفته باشد، مرتب نميگردد.

ماده 96 -

ازدواجيكه با ايجاب و قبول صورت گرفته و بعضي شرايط آن تكميل نگرديده باشد، فاسد و احكام ازدواج بر آن مرتب نمي گردد.

ماده 97 -

(1) ازدواج فاسد قبل از دخول در حكم نكاح باطل است.

هرگاه بعد از ازدواج فاسد دخول صورت بگيرد، مهر، نسب، حرمت مصاهره، عدت، تفريق و نفقه ثابت ميگردد.

فرع دوم- مهر

ماده 98 -

كل مهر باوطي، خلوت صحيحه يا وفات يكي از زوجين گرچه قبل از دخول يا خلوت صحيحه صورت گرفته باشد، لازم ميگردد.

ماده 99 -

زوجه مستحق مهر مسمي مي باشد. اگر مهر حين عقد تعيين نشده و يا نفي آن بعمل آمده باشد، مهر مثل لازم مي گردد.

ماده 100 -

مال قابل تملك، مهر تعيين شده مي تواند.

ماده 101 -

(1) كل يا قسمتي از مهر، حين عقد طور معجل يا مؤجل تعيين شده مي تواند.

(2) در صورت عدم تصريح، بعرف رجوع مي گردد. پرداخت مهر مؤجل در صورت تفريق يا وفات تابع مدت کوتاه تر مي باشد، مگر اينكه حين عقد مدت معينتي تصريح شده باشد.

ماده 102 -

(1) زوج مي تواند مقدار مهر را بعد از عقد تزئيد نمايد.

(2) در حالت فوق زيادت در مهر تابع شرايط ذيل است:

1- مقدار زيادت مهر معلوم باشد.

2-زوجه یاوولي او این زیادت را قبول نماید.

3-رابطه زوجیت باقی باشد.

ماده 103-

(1) زوجه بالغه که سن ازدواج قانونی را تکمیل نموده باشد، می تواند در حالت صحت و رضای خود مهری را که نقداً تعیین شده باشد، کلاً و یا قسماً از ذمه زوج ساقط نماید.

(2) پدر زوجه ای که سن مندرج ماده (70) این قانون را تکمیل نکرده باشد، بهیچ صورت نمی تواند مهر را از ذمه زوج ساقط نماید.

ماده 104-

زنیکه اختیار تعیین مهر را به زوج تفویض نموده و مهر او تسمیه نشده باشد، می تواند بعد از عقد و قبل از دوخول، تعیین مهر را مطالبه نماید. زوج مکلف است مهر او را معین کند در صورت امتناع، زوجه می تواند تعیین مهر مثل را از محکمه با صلاحیت مطالبه بدارد.

ماده 105-

هرگاه تفریق قبل از دخول یا خلوت صحیحه واقع گردد، در صورت تسمیه، زوجه نصف مهر مسمی و در غیر آن نصف مهر مثل را مستحق می شود.

ماده 106 -

هرگاه تفریق قبل از دخول یا خلوت صحیحه از طرف زوجه صورت گیرد، مهر وی کاملاً ساقط میگردد.

ماده 107 -

هرگاه تفریق بین زوجین قبل از دخول یا خلوت صحیحه واقع گردد، برای زوجه، متعه ای که عبارت از البسه معمول و امثال وی می باشد، واجب می گردد. در تعیین متعه، توان مالی زوج در نظر گرفته شده و بهیچ صورت قیمت آن از نصف مهر مثل تجاوز نمی کند.

ماده 108 -

(1) هرگاه طلاق قبل از دخول واقع گردیده و مهر مسمی باشد و یا زوج وفات نماید، متعه برای زوجه واجب نمی گردد.

(2) در صورتیکه طلاق بعد از دخول واقع گردد، خواه مهر مسمی باشد یا نه، ادای متعه برای زوجه جواز دارد.

ماده 109 -

هرگاه شخصی در حین مرض موت خود ازدواج نموده و مهر زوجه اش را بیشتر از مهر مثل تعیین کرده باشد، این زیادت تابع احکام وصیت می گردد.

ماده 110 -

مهر، ملکیت زوجه محسوب می گردد. زوجه می تواند در مهر خود هر نوع تصرف مالکانه بنماید.

ماده 111 -

هرگاه زوجه کل مهر یا قسمتی از آن را قبل یا بعد از قبض بزوجه هبه نموده و قبل از دخول، طلاق واقع گردد، زوج نمی تواند نصف مهر را مطالبه نماید.

ماده 112 -

هرگاه مهر پول نقد یا شیئی مثلی نبوده و زوجه نصف یا کل آنرا به زوج هبه نماید، در صورت وقوع طلاق قبل از دخول، زوج نمی تواند هیچ چیز را به عنوان مهر مطالبه نماید.

ماده 113 -

پدر نمیتواند مهر دختر خود را کلاً یا قسمی هبه نماید.

ماده 114 -

زوجه مجبور گردانیده نمی شود، تا کل یا قسمتی از مهر خود را به زوج یا شخص دیگری واگذار شود. در صورتیکه زوجه قبل از قبض کل مهر وفات نماید، ورثه وی می تواند از زوج و در صورت وفات زوج از ورثه او پس از وضع حق الارث زوجه مهر باقیمانده را مطالبه نمایند.

مادی (117-115)

لمؤي قسمت - حقيقي شخص

فرع سوم - مسکن

ماده 115 -

زوج مطابق به توان مالی خود برای زوجه اش مسکن مناسب تهیه مینماید.

ماده 116 -

هرگاه شخصی بیش از يك زوجه داشته باشد، نمی تواند بدون رضائیت ، آنها را در مسکن واحد مجبور به رهائش گرداند.

فرع چارم - نفقه

ماده 117 -

(1) با عقد نکاح صحیح و نافذ نفقه بر زوج لازم میگردد، گرچه زوجه در مسکن اقاربش رهائش داشته باشد. اگر زوجه از رفتن بمسکن زوج بدون حق امتناع ورزد، نفقه وی بر زوج لازم نمیگردد.

(2) زوجه وقتی حق دارد از رفتن بمسکن زوج امتناع ورزد، که مسکن مناسب مطابق به ماده (115 و 116) این قانون از طرف زوج تهیه نشده و یا مهر معجل وی تادیه نگردیده باشد.

ماده 118 -

نفقه زوجه مشتمل است بر طعام، لباس، مسکن و تدایي متناسب به توان مالی زوج.

ماده 119 -

هرگاه زوج از ادای نفقه امتناع ورزد یا تقصیر وی در آن ثابت گردد، محکمه با صلاحیت زوج را بادی نفقه مکلف میگرداند.

ماده 120 -

نفقه زوجه بایر حبس زوج گرچه توان ادای آن را نداشته باشد، از ذمه وی ساقط نمی گردد.

ماده 121 -

هرگاه زوج غایب باشد، نفقه زوجه از اموال زوج که شامل نفقه شده بتواند و بدسترس وی قرار داشته باشد، تامین می‌گردد. در غیر آن از اموالیکه نزد دیگری طور ودیعت یا دین دارد، نفقه زوجه تعیین می‌گردد.

ماده 122 -

در حالات ذیل زوجه مستحق نفقه نمی‌گردد:

1 - زوجه بدون اجازه زوج یا بغیر مقاصد جایز از مسکن خارج گردد.

2 - زوجه بامور زوجیت اطاعت نداشته باشد.

3 - مانع انتقال زوجه به مسکن زوج موجود باشد.

ماده 123 -

نفقه زوجه مطابق بتوان مالی زوج تامین می‌گردد، مشروط بر اینکه نفقه از حداقل کفاف زوجه کمتر نباشد.

ماده 124 -

زیادت و تنقیص نفقه تابع تحول توان مالی زوج و تغییر قیمت اشیاء در محل می‌باشد. ادعای زیادت و یا تنقیص نفقه متعینه قبل از سپری شدن شش ماه از تاریخ تعیین آن پذیرفته نمی‌شود.

ماده 125 -

هرگاه زوج از ادای نفقه واجبه امتناع ورزد، از تاریخ امتناع به ادای نفقه زوجه مکلف می‌گردد.

ماده 126 -

مطلقه از تاریخ طلاق تا ختم عدت مستحق نفقه می‌گردد.

ماده 127 -

ادعای مطلقه در مورد نفقه ایام عدت اگر بیشتر از یکسال از تاریخ طلاق باشد، قابل سمع نیست.

ماده 128 -

نفقه واجبه جز به ادای ابراء از آن ساقط نمی‌گردد.

ماده 129 -

ابراء از نفقه قبل از اینکه تعیین شده باشد باطل است، خواه تعیین نفقه رضائی باشد یا قضائی. اما ابراء از نفقه بعد از تعیین وقتی صحیح می‌گردد که ابراء از نفقه ایام گذشته باشد. ابراء از نفقه روز، هفته، ماه و سال آینده وقتی صحیح می‌گردد، که نفقه بالترتیب طور روزمره هفته وار، ماهوار و سالانه تعیین شده باشد.

ماده 130 -

دین نفقه زوجه بر ذمه زوج یا اینکه بر ذمه زوجه باشد باسناد مطالبه هر يك از زوجین مجراء شده می‌تواند.

مبحث هشتم - انحلال ازدواج

فرع اول - احکام عمومی

ماده 131 -

عقد ازدواج با فسخ، طلاق، خلع یا تفریق مطابق باحکام مندرج این قانون منحل می‌گردد.

فرع دوم - فسخ

ماده 132 -

فسخ عبارت است از نقض عقد ازدواج به سبب وقوع خلل در حین عقد و یا بعد از آن، به نحویکه مانع دوام ازدواج گردد.

ماده 133 -

حالات مذکور ماده (132) که موجب فسخ عقد ازدواج شناخته می‌شود قرار ذیل می‌باشد:

1 - خلل در حین عقد ناشی از اسباب ذیل می‌باشد:

الف - فقدان یکی از شروط صحت عقد.

ب - خیار افاقه (زوال جنون) و عته.

ج - نقصان مهر از اندازه مهر مثل زوجه.

2 - خلل بعد از عقد که مانع دوام ازدواج می‌گردد، ناشی از اسباب ذیل می‌باشد:

الف - حرمت مصاهره.

ب - لعان.

ج - امتناع زوجه غیر کتابی از مسلمان شدن در صورتیکه زوج او مسلمان شده باشد.

ماده 134 -

(1) فسخ عقد ازدواج در هر دو حالت مندرج ماده (133) این قانون بحکم قطعی محکمه با صلاحیت صورت می‌گیرد.

(2) فسخ ناشی از اسباب مندرج فقره (دوم) ماده مذکور برضایت زوجین بدون حکم محکمه نیز جواز دارد.

فرع سوم - طلاق

ماده 135 -

(1) طلاق عبارت از انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده، بین زوج و زوجه، بالفاظیکه وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند.

(2) طلاق از جانب زوج یا محکمه با صلاحیت بدخواست زوجه مطابق به احکام این قانون صادر می‌گردد.

ماده 136 -

طلاق تنها بالای زوجه ایکه در نکاح صحیح یا در عدت طلاق رجعی باشد، واقع می‌گردد.

ماده 137 -

طلاق هر زوج عاقل و بالغ واقع می‌گردد، گرچه زوج سفیه یا مریض غیر مختل العقل باشد.

ماده 138 -

طلاق بحالت سکر واقع نمی‌گردد.

ماده 139 -

- (1) زوج می تواند بصورت شفوی و یا تحریری زوجه اش را طلاق نماید. هرگاه زوج فاقد این دو وسیله باشد، طلاق به اشارات معموله که صراحتاً معنی طلاق را افاده نماید، صورت گرفته می تواند.
- (2) طلاق بالفاظ صریحیکه در عرف معنی طلاق را افاده کند، بدون نیت واقع میگردد.

ماده 140 -

زوجه قاصر، از جانب زوج یا پدر زوج طلاق شده نمی تواند.

ماده 141 -

طلاق اشخاص ذیل اعتبار ندارد:

- 1 - مجنون، مگر در صورتیکه طلاق را قبل از جنون به شرطی معلق ساخته و شرط در حال جنون موجود شود.
- 2 - معتوه.
- 3 - مکره.
- 4 - نایم.
- 5 - شخصیکه عقلش به علت زیادت سن و یا مرض مختل گردیده باشد.
- 6 - شخص مدهوش که قوه ممیزه اش را به علت غضب یا عوامل دیگری از دست داده و قولش را درک نکند.

ماده 142 -

زوج می تواند زوجه اش را توسط وکیل قانونی طلاق دهد یا اینکه صلاحیت طلاق را بخود زوجه تفویض نماید.

ماده 143 -

زوج بعد از تفویض صلاحیت طلاق نمی تواند از آن رجوع کند، مگر اینکه زوجه صلاحیت مفوضه را قبول نکرده باشد.

ماده 144 -

زوج در برابر زوجه صلاحیت سه طلاق را دارد.

ماده 145 -

طلاق مقترن بعدد خواه بالفاظ یا اشاره صورت گرفته باشد، يك طلاق شناخته میشود.

ماده 146 -

طلاق بطور عموم رجعی و در موارد ذیل باین می باشد:

- 1 - طلاق سوم.
- 2 - طلاق قبل دخول.
- 3 - طلاق به عوض.
- 4 - طلاقیکه درین قانون باین خوانده شده.

ماده 147 -

زوج نمي تواند با مطلقه ثلاثه خود دوباره ازدواج نمايد، مگر اينکه مطلقه ثلاثه با شخص ديگري ازدواج نموده و بعد از دخول ازدواج دومي طلاق گرديده و عدت را تکميل کرده باشد.

ماده 148 -

هر نوع طلاق زوجه قبل از دخول همچنان يك يا دو طلاق رجعي که در آن رجوع صورت نگرفته باشد، طلاق باين صغرا گفته ميشود.

ماده 149 -

آثار ازدواج و صلاحيت زوج با يك يا دو طلاق رجعي تا زمان تکميل عدت طلاق از بين نرفته ، بحال خود باقي مي ماند.

ماده 150 -

تعليق رجوع بزمان آينده يا بکدام شرط جواز ندارد. در صحت رجوع حضور شهود شرط نمي باشد.

ماده 151 -

رابطه زوجيت در طلاق رجعي با پاك شدن از حيض سوم قطع و حق رجوع زوج ساقط ميگردد.

ماده 152 -

طلاق باين صغرا عقد ازدواج را منحل و آثار مرتب بر آن را از بين مي برد. صلاحيت زوج و جميع روابط زوجيت را باستثناي عدت، بمجرد وقوع ساقط مي سازد.

ماده 153 -

(1) طلاق بائن صغرا موجب حرمت ازدواج مطلقه به زوج نمي گردد.

(2) زوج مي تواند با مطلقه بائن صغرا در حين عدت و يا بعد از آن مجددا ازدواج نمايد، مشروط بر اينکه اين ازدواج برضاي زن و به عقد و مهر جديد صورت بگيرد.

ماده 154 -

هرگاه مطلقه با شخص ديگري ازدواج نموده و پس از دخول طلاق گردد، مي تواند با زوج اول ازدواج نمايد. درين صورت طلاق هاي قبلي از اعتبار ساقط، زوج مجددا صلاحيت سه طلاق را کسب مينمايد.

ماده 155 -

هرگاه زوج در حال مرض موت، زوجه خود را به طلاق بائن طلاق نمايد، اين طلاق مانع حق ارث زوجه در صورتي که عدت او قبل از وفات تکميل نشده باشد ، نمي گردد، مشروط بر اينکه مطلقه از وقوع طلاق تا وفات به سبب ديگري از حق ميراث محروم نگردیده باشد.

فرع چهارم - خلع

ماده 156 -

(1) خلع عبارت است از انحلال عقد ازدواج در بدل ماليکه زوجه آنرا براي زوج مي پردازد.

(2) خلع بلفظ صريح آن يا بهر لفظ ديگريکه مفهوم خلع را افاده نمايد، صورت مي گيرد.

ماده 157 -

خلع وقتي صحيح ميگردد که زوج واجد صلاحيت طلاق و زوجه محل آن باشد.

ماده 158 -

ماليکه بصفت مهر قبول شده بتواند، بدل خلع نیز قبول ميگردد.

ماده 159 -

خلع زوجه ایکه فاقد اهلیت باشد، جواز دارد. مگر زوجه بدون موافقت ولی مال وی، بپرداخت بدل خلع مجبور گردانیده نمی شود.

ماده 160 -

خلع در حکم طلاق بائن بوده، موقوف بحکم محکمه نمی باشد.

ماده 161 -

هریک از زوجین می توانند قبل از قبولی طرف مقابل از ایجاب خود رجوع نمایند.

ماده 162 -

هرگاه خلع در بدل مال معین بغیر از مهر صورت گیرد، زوجه بپرداخت آن مکلف گردیده، مطالبه دیگری ناشی از حقوق زوجیت از قبیل مهر یا نفقه ایام گذشته آن که در حین خلع بدمه یکدیگر داشته باشند، صورت گرفته نمی تواند

ماده 163 -

هرگاه خلع در بدل کل مهر صورت گرفته باشد. در صورتیکه زوجه کل مهر و یا قسمتی از آنرا تسلیم شده باشد، مکلف است تا اندازه تسلیم شده را اعاده نماید. در غیر آن مهر از ذمه زوج ساقط میگردد. خواه خلع قبل از دخول و یا بعد از آن صورت گرفته باشد.

ماده 164 -

هرگاه بدل هنگام خلع تعیین نشده باشد، جمیع حقوق زوجیت از ذمه زوجین ساقط گردیده، زوج نمی تواند آنچه را زوجه تسلیم شده از او استرداد یا زوجه آنچه را بر ذمه زوج باقیمانده، مطالبه نماید. خواه این خلع قبل از دخول صورت گرفته باشد یا بعد از آن.

ماده 165 -

هرگاه بدل هنگام خلع نفی شده باشد، طلاق بائن واقع شده موجب اسقاط حقوق زوجیت از یکدیگر نمی گردد.

ماده 166 -

هرگاه زوج بدل خلع را بغیر حق اخذ نماید، در صورتیکه نکاح فاسد باشد، خلع صحیح نمی گردد. زوجه می تواند بدل آنرا نیز استرداد نماید.

ماده 167 -

هرگاه بدل خلع قبل از تسلیم به زوج، هلاک گردیده و یا باستحقاق برده شود، زوجه بپرداخت مثل یا قیمت آن مکلف می باشد.

ماده 168 -

در خلع نفقه عدت ساقط نمی گردد. مگر اینکه زوجین هنگام خلع صراحتاً به اسقاط آن موافقه کرده باشند.

ماده 169 -

هرگاه اجرت شیر دادن طفل در مدت رضاع یا حفاظت وی به شمول نفقه در یک مدت معین از طرف زوجه بدل خلع قبول گردد، زوجه مکلف به ایفای تعهدش می باشد.

ماده 170 -

هرگاه زوجه به علتی از قبیل ازدواج با شخص دیگر، فرار، فوت خود و یا طفلش، تعهدش را در مورد شیر دادن، حفاظت و نفقه طفل کاملاً ایفا نه نماید، زوج می تواند اجرت باقیمانده مدت رضاع و نفقه باقیمانده را مطالبه نماید، مگر اینکه بعدم مطالبه در صورت وفات طفل یا زوجه هنگام خلع موافقه شده باشد.

ماده 171 -

هرگاه قبل از ولادت، شیر دادن طفل بدل خلع تعیین گردد، پس از آن ثابت شود که حمل موجود نبوده یا سقط شده است و یا اینکه طفل قبل از تکمیل دو سال شیرخوارگی وفات نماید، زوج، معادل اجرت شیر دادن تمام یا مدت باقیمانده را مطالبه کرده می تواند.

ماده 172 -

زوجه وقتی می تواند حفاظت طفل را تا سن بلوغ بدل خلع تعیین نماید که طفل، دختر باشد. هرگاه زوجه در خلال این مدت با شخص دیگری ازدواج نماید. پدر دختر می تواند طفلش را از زوجه تسلیم گردیده و معادل اجرت حفاظت مدت باقیمانده را مطالبه نماید. گرچه به بودن طفل نزد مادر قبلاً موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 173 -

(1) هرگاه هنگام خلع، بودن طفل در دوره حضانت نزد زوج شرط شده باشد. عقد خلع صحیح و شرط باطل می باشد. زوجه می تواند طفل را تا تکمیل دوره حضانت نزد خود حفاظت نماید، مشروط بر اینکه این حق بعثت دیگری ساقط نشده باشد.

(2) اجرت حضانت و نفقه طفل در صورتیکه طفل فقیر باشد، بدوش پدر وی می باشد.

ماده 174 -

زوج نمی تواند دینی را که بر ذمه زوجه اش دارد، در عوض دین نفقه طفل مجرا نماید. اگر نفقه طفل بدل خلع تعیین گردد و زوجه معسر باشد، زوج مکلف بپرداخت نفقه طفل می باشد. در صورت یسار زوجه، زوج میتواند مبالغ پرداخته شده را از وی مطالبه نماید.

ماده 175 -

(1) هرگاه زوجه در حال مرض موت با زوج خلع نماید، خلع صحیح و به اثر آن طلاق بائن واقع میگردد. در صورتیکه زوجه در اثنای عدت وفات نماید، زوج از جمله حق ارث، بدل خلع یا ثلث ترکه، آنچه کمترین باشد مستحق می گردد. در صورت وفات بعد از عدت از جمله ثلث ترکه و بدل خلع کمتر آنرا مستحق می شود.

(2) اگر زوجه صحت یابد، زوج تمام بدل تعیین شده خلع را مستحق میشود.

فرع پنجم - تفریق

جزء اول - تفریق به سبب عیب

ماده 176 -

زوجه وقتی می تواند مطالبه تفریق نماید، که زوج مبتلا به مرضی باشد که اعاده صحت وی غیر ممکن یا مدت طولانی برای معالجه او لازم باشد، به نحویکه معاشرت با زوج بدون ضرر کلی متعذر باشد.

ماده 177 -

هرگاه زوجه هنگام عقد یا قبل از آن بعیوب متذکره ماده (176) این قانون واقف بوده یا در صورت وقوع عیب بعد از عقد طور صریح یا ضمنی به آن رضایت نشان داده باشد، نمی تواند مطالبه تفریق نماید.

ماده 178 -

در تثبیت عیوب متذکره ماده (176) این قانون از نظریات اهل خبره استفاده بعمل می آید.

ماده 179 -

هرگاه عیب از نوعی تثبیت گردد که اعاده صحت وی غیر ممکن باشد، محکمه بدون تعویق به تفریق زوجین حکم می نماید. در صورتیکه عیب قابل علاج بوده و مدت طولانی برای معالجه لازم باشد، محکمه مطالبه تفریق را تا مدتیکه متجاوز از یکسال نباشد به تعویق می اندازد.

ماده 180 -

تفریق به سبب عیب، طلاق بائن است.

ماده 181 -

تفریق به سبب عیب موجب حرمت ابدی نگردیده، زوجین می توانند بعد از تفریق دوباره با هم ازدواج نمایند، خواه در عدت باشد یا بعد از آن

ماده 182 -

هرگاه یکی از زوجین که به سبب عیب بین آنها تفریق واقع شده وفات نماید، طرف دیگر مستحق ارث از وی نمی گردد.

جزء دوم - تفریق به سبب ضرر

ماده 183 -

هرگاه زوجه از معاشرت با زوج ضرری را ادعا کند که دوام معاشرت را در چنین حالت بین امثال زوجین غیر ممکن گرداند، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید.

ماده 184 -

(1) هرگاه ضرر مورد ادعا ثابت گردیده و اصلاح بین زوجین صورت گرفته نتواند، محکمه به تفریق حکم مینماید.

(2) تفریق، حکم يك طلاق بائن را دارد.

ماده 185 -

هرگاه ضرر مورد ادعا ثابت نگردیده و زوجه بادعای خود اصرار داشته باشد، محکمه دو شخص را بحیث حکم جهت اصلاح بین زوجین تعیین مینماید.

ماده 186 -

(1) حکم باید شخص عادل بوده یکی از اقارب زوج و دیگری از اقارب زوجه باشد. اگر اقارب زوجین موجود نباشند، حکم از اشخاصی تعیین میگردد که از احوال زوجین معلومات کافی داشته به اصلاح بین زوجین قادر باشد.

(2) حکم باید در محکمه سوگند یاد نماید که وظیفه خود را بعدل و امانت داری ایفا می کند.

ماده 187 -

اشخاصیکه بحیث حکم تعیین میشوند، باید علل اختلاف و طرق اصلاح بین زوجین را تشخیص نموده در تأمین اصلاح کوشش نمایند.

ماده 188 -

(1) هرگاه حکم باصلاح بین زوجین موفق نشود و منشاء اختلاف زوج یا زوجین بوده و یا اصلاً معلوم نباشد، محکمه به تفریق بین آنها حکم مینماید.

(2) در صورتیکه زوجه منشاء اختلاف باشد، حکم به تفریق در بدل کل مهر و یا قسمتی از آن تصمیم می گیرد.

ماده 189 -

(1) هرگاه در نظریات اشخاصیکه بحیث حکم تعیین شده اند، اختلاف موجود گردد، از طرف محکمه مکلف به تجدید نظر میگردند.

(2) در صورت دوام اختلاف محکمه اشخاص دیگری را مطابق حکم مندرج ماده (186) این قانون بحیث حکم تعیین می نماید.

ماده 190 -

حکم تصامیم خود را به محکمه تقدیم و محکمه مطابق به آن حکم صادر مینماید.

جزء سوم - تفریق به سبب عدم

انفاق

ماده 191 -

هرگاه زوج از ادای نفقه امتناع ورزد در حالیکه ظاهراً مالک دارائی نبوده و عجز وی از ادای نفقه نیز ثابت شده نتواند، زوجه می تواند مطالبه تفریق نماید.

ماده 192 -

هرگاه زوج عجز خود را از ادای نفقه ثابت نماید، محکمه مدت مناسبی را که از سه ماه تجاوز نکند، بوی مهلت میدهد. در صورتیکه باز هم به ادای نفقه قادر نشود، محکمه به تفریق بین زوجین حکم مینماید.

ماده 193 -

تفریق بین زوجین که به سبب عدم ادای نفقه بحکم محکمه صورت بگیرد، در حکم طلاق رجعی بوده، زوج می تواند به زوجه اش در خلال عدت رجوع نماید. مشروط بر اینکه زوج توان مالی و آمادگی خود را بادی نفقه ثابت نماید.

جزء چارم - تفریق به سبب غیاب

ماده 194 -

هرگاه زوج مدت سه سال یا زیاده از آن بدون عذر معقول غایب گردد، در صورتیکه زوجه از غیاب وی متضرر شود، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید. گرچه زوج مالک دارائی بوده و زوجه از آن نفقه خود را تأمین کرده بتواند.

ماده 195 -

(1) در صورت غیابت زوج، محکمه بعد از استماع مطالبه تفریق از جانب زوجه، موضوع را به زوج غایب کتبا اعلام نموده و مدتی را تعیین مینماید تا در خلال آن زوج مذکور به مسکن فامیل عودت نموده یا زوجه خود را به اقامتگاه خویش طلب نماید.

(2) در صورتیکه زوج غایب با وجود اعلام محکمه، بدون عذر معقول به غیابت خود ادامه بدهد یا اصلاً وصول اعلام به زوج غیر ممکن باشد، در چنین احوال، محکمه به تفریق بین زوجین حکم مینماید.
ماده 196 -

هرگاه زوج بحکم قطعی محکمه به حبس ده سال یا بیشتر از آن محکوم گردیده باشد، زوجه می تواند پس مدت پنج سال مطالبه تفریق نماید گر چه زوج محبوس توان ادای نفقه را داشته باشد.
ماده 197 -

(1) تفریق به سبب غیاب در حکم طلاق رجعی میباشد.
(2) هرگاه زوج غایب حاضر با زوج محبوس رها گردد، میتواند قبل از تکمیل عدت به زوجه خود رجوع نماید.

مبحث نهم - آثار انحلال ازدواج

فرع اول - عدت

ماده 198 -

عدت عبارت از مدت معینیست که با انقضای ، آن تمام آثار مرتبه ازدواج از بین میرود.
ماده 199 -

(1) قبل از تکمیل عدت هیچکس بدون از زوج نمی تواند با معتده ازدواج نماید.
(2) در موارد ذیل عدت بر زوجه لازم میگردد:

1- در صورتیکه تفریق بین زوجین در نکاح صحیح یا فاسد، بعد از دخول و یا بعد از خلوت صحیح یا خلوت فاسد در نکاح صحیح صورت گرفته باشد. خواه این تفریق باسناد طلاق رجعی، باین صغرا یا طلاق باین کبری صورت گرفته باشد.

2- در حالیکه تفریق به سبب لعان ، عیب ، نقصان مهر ، خیار بلوغ و افاقه ، فسخ ، متارکه در نکاح فاسد یا وطی به شبهه صورت گرفته باشد.
ماده 200 -

هرگاه زوج در نکاح صحیح قبل از دخول و یا بعد از آن وفات نماید، عدت بر زوجه لازم می گردد.
ماده 201 -

(1) عدت در طلاق و تمام انواع فسخ بعد از نکاح صحیح برای زن مدخول بهای حقیقی یا حکمی که حامله نبوده و حیض گردد، سه حیض کامل میباشد.

(2) حیضیکه در آن طلاق یا تفریق صورت گرفته در عدت محسوب نمی گردد.
ماده 202 -

عدت در طلاق یا فسخ برای منکوحه آیه یا منکوحه ایکه به سن بلوغ رسیده و حیض نگردیده سه ماه کامل می باشد.

ماده 203 -

هرگاه مراجعه و آیه سه عدت شان را بحساب ماه آغاز کرده و قبل از تکمیل سه ماه حیض شوند، عدت شان سه حیض کامل میباشد.

ماده 204 -

(1) عدت زوجه عادی به طهر متداوم، يك سال کامل است. مشروط بر اینکه معتده در خلال این مدت حیض نشود. در صورت حیض شدن در سال اول، عدت با ختم سال دوم که معتده در آن حیض نشده باشد، تکمیل میگردد.

(2) اگر در سال دوم نیز حیض گردد، عدت بمجرد مشاهده خون در سال سوم و یا به ختم آن، بدون مشاهده خون تکمیل می گردد.

ماده 205 -

عدت زوجه عادی بخون ریزی متداوم که ترتیب عادت ماهوار خود را فراموش کرده باشد، بعد از وقوع طلاق و یا فسخ، هفت ماه کامل میباشد.

ماده 206 -

عدت زوجه حامله با وضع کامل حمل تکمیل میگردد. مشروط بر اینکه تشکل اعضاي حمل تماما و یا قسما ظاهر باشد.

ماده 207 -

عدت وفات چار ماه و ده روز است، مگر اینکه زوجه حامله باشد. درین صورت حکم مندرج ماده (206) این قانون تطبیق میگردد.

ماده 208 -

هرگاه زوج قبل از تکمیل عدت طلاق زوجه خود وفات نماید، عدت طلاق تماما ملغي و عدت وفات مطاب بحکم ماده (207) این قانون لازم میگردد. خواه این طلاق در حال صحت و یا مرض موت زوج صورت گرفته باشد.

ماده 209 -

هرگاه زوجیکه در حال مرض موت، زوجه اش را بدون رضاي وي طلاق بائن نموده و در خلال عدت وفات نماید، زوجه مستحق میراث گردیده، هر يك از عدت طلاق یا وفات را که مدت آن بیشتر باشد، تکمیل مینماید.

ماده 210 -

هرگاه زوج با معتده طلاق بائن صغري در خلال عدت ازدواج نموده و مجددا طلاق نماید، درین صورت زوجه مهر کامل را مستحق گردیده عدت جدید را تکمیل مینماید. گرچه این طلاق قبل از دخول صورت گرفته باشد.

ماده 211 -

عدت بمجرد وقوع طلاق ، وفات،فسخ،تفریق و یا متارکه در نکاح فاسد آغاز می گردد.

فرع دوم - نفقه عدت

ماده 212 -

هر نوع تفریقه از جانب زوج واقع می گردد، خواه طلاق باشد و یا فسخ، موجب اسقاط نفقه عدت زوجه نمی گردد، گرچه زوج قصوری در آن نداشته باشد. نفقه معتدات آتی الذکر بر زوج لازم است:

- 1 - معتده طلاق رجعی، بائن صغری و بائن کبری، خواه زوجه حامله باشد یا نه.
- 2 - معتده لعان، ایلا و خلع. مگر اینکه از نفقه خود ابراء داده باشد.
- 3 - معتده ایکه تفریق وی به سبب امتناع زوج از قبول اسلام صورت گرفته باشد.
- 4 - معتده ایکه زوج عقد نکاح را به سبب خیار بلوغ و آفاقه، فسخ نموده باشد.
- 5 - معتده ایکه تفریق وی بائر مرتد شدن زوج یا به اثر ارتکاب فعلیکه موجب حرمت مصاهره می گردد، صورت گرفته باشد.

ماده 213 -

نفقه معتده ایکه عقد نکاح را به سبب خیار بلوغ، نقصان مهر یا معیوب بودن زوج فسخ نموده باشد، ساقط نمی گردد. مشروط بر اینکه معتده در مورد فوق قصوری نداشته باشد.

ماده 214 -

هر نوع تفریقه به سبب قصور زوجه و مطالبه وی واقع شده باشد. موجب اسقاط نفقه عدت می گردد. در صورت فوق گرچه سبب تفریق قبل از تکمیل عدت از بین رفته باشد، معتده دوباره مستحق نفقه نمی گردد.

ماده 215 -

در صورت وفات زوج، زوجه مستحق نفقه نمی گردد، خواه زوجه حامله باشد یا نه.

ماده 216 -

هرگاه نفقه معتده از طرف زوجه تعیین نگردیده و معتده نیز مطالبه آنرا تا ختم عدت نکرده باشد، نفقه عدت ساقط می گردد.

مبحث دهم - حقوق اولاد

فرع اول - نسب

جزء اول - ثبوت نسب در نکاح صحیح

ماده 217 -

کمترین مدت حمل ششماه و اکثر آن یکسال است.

ماده 218 -

طفل هر زوجه در ازدواج صحیح منسوب به زوج می گردد. مشروط بر اینکه کمترین مدت حمل در عقد ازدواج سپری شده مقاربت و خلوت صحیحه بین زوجین ثابت باشد.

ماده 219 -

هرگاه زوجه در مدت کمتر از ششماه از عقد ازدواج وضع حمل نماید، چنین طفل منسوب به زوج نمی گردد. مگر اینکه زوج نسبت طفل را بغیر از طریق زنا بخود ادعا نماید.

جزء دوم - ثبوت نسب بعد از تفریق یا وفات زوج

ماده 220 -

هرگاه معتده طلاق یا وفات در مدت بیشتر از یکسال از طلاق یا وفات زوج وضع حمل نماید، دعوی نسب چنین معتده قابل سمع نمی باشد. مگر اینکه در صورت طلاق زوج و در وفات، ورثه زوج نسبت طفل را بخود ادعا نماید.

ماده 221 -

هرگاه مطلقه یا زوجه بعد از وفات زوج به تکمیل عدت خود اقرار نماید، نسبت طفل او به زوج وقتی ثابت می گردد که وضع حمل در مدت کمتر از ششماه از اقرار و یا کمتر از یک سال از طلاق یا وفات زوج، صورت گرفته باشد.

جزء سوم - ثبوت نسب در نکاح فاسد و دخول به شبهه

ماده 222 -

(1) طفل زوجه در نکاح فاسد وقتی به زوج منسوب می گردد که طفل اقلاً بعد از ششماه از تاریخ دخول تولد شده باشد.

(2) در صورت متارکه یا تفریق، طفل وقتی به زوج منسوب می گردد که حداکثر در خلال مدت یکسال تولد شده باشد.

ماده 223 -

در صورت ثبوت نسب گرچه در نکاح فاسد یا دخول به شبهه باشد، آثار مرتبه قرابت از قبیل نفقه، ارث، حرمت و امثال آن ثابت می گردد.

جزء چهارم - اقرار به نسب

ماده 224 -

ثبوت نسب توسط اقرار به بنوت گرچه در حال مرض موت باشد، وقتی صورت می گیرد که:

1 - مقرر در سنی باشد که مقرر له فرزند وی شده بتواند.

2 - مقرر له نسب معلوم نداشته باشد.

3 - مقرر له ممیز ادعای مقرر را تصدیق نماید.

ماده 225 -

نسب توسط اقرار زوجه یا معتده، وقتی ثابت می گردد که زوج اقرار زوجه را تصدیق و یا از طرف زوجه ادله مثبتة ارائه گردیده باشد.

ماده 226 -

شخصیکه نسب وی معلوم نباشد و به ابوت یا امومت شخص اقرار نماید، نسب وی وقتی ثابت می گردد که:

1 - مقرر در سنی باشد که فرزند مقرر له شده بتواند.

2- مقرر له ادعای مقرر را تصدیق نماید.

درین صورت حقوق ابوت و بنوت در برابر یکدیگر ثابت می گردد.

ماده 227 -

اقرار به نسب در خارج از بنوت، ابوت و امومت بر غیر تأثیری ندارد، مگر اینکه تصدیق نموده باشد.

ماده 228 -

شخصیکه نسب وی معلوم بوده و به صفت فرزند خوانده شود، آثار ثبوت نسب از قبیل نفقه، اجرت حضانت، میراث، حرمت مصاهره و حرمت ازدواج مطلقه بر آن مرتب نمی گردد.

فرع دوم - رضاع

ماده 229 -

اجرت شیر دادن طفل بزمه شخصی است که به ادای نفقه وی مکلف است. این اجرت به مقابل تغذیه طفل پرداخته میشود.

ماده 230 -

مادر تا وقتی که در قید نکاح زوج بوده یا در عدت طلاق رجعی باشد، مستحق اجرت شیر دادن طفل نمی گردد.

ماده 231 -

هرگاه مادر طفلش را در خلال عدت طلاق بائن یا بعد از تکمیل آن شیر بدهد، مستحق اجرت میگردد.

ماده 232 -

مادر بیش از دو سال، مستحق اجرت شیر دادن طفل نمی گردد.

ماده 233 -

هرگاه زن دیگری بدون اجرت یا به اجرت کمتر از آنچه مادر مطالبه می نماید، به شیر دادن طفل حاضر شود، مادر مستحق اجرت شیر دادن نمی گردد.

ماده 234 -

اجرتیکه نسبت شیر دادن برای مادر تعیین گردیده، به علت وفات پدر طفل ساقط نشده، از ترکه متوفی مثل سایر دیون پرداخته میشود.

ماده 235 -

زنی که طفلی را قبل از تکمیل مدت دو سال از تولد وی شیر بدهد، مادر رضاعی طفل و شخصیکه به سبب مقاربت او شیر بوجود آمده باشد، پدر رضاعی وی محسوب شده، و احکام مندرج ماده (84) این قانون بر آن تطبیق می گردد.

فرع سوم - حضانت

ماده 236 -

(1) حضانت عبارت از حفاظت و پرورش طفل است در مدتیکه طفل به حفاظت و پرورش زن محتاج باشد.

(2) حضانت حق اشخاصیست که باسناد این قانون تنظیم گردیده است.

ماده 237 -

مادر نسبی در خلال زوجیت و بعد از تفریق به حفاظت و پرورش طفل حق اولیت دارد. مشروط بر اینکه واجد شرایط اهلیت حضانت باشد.

ماده 238 -

زنیکه حضانت طفل را بعهده می گیرد باید عاقله ، بالغه و امینه بوده که خوف ضیاع طفل نسبت عدم واریسی وی متصور نباشد و توان حفاظت و پرورش طفل داشته باشد.
ماده 239 -

زنیکه حق حضانت طفل را دارند بترتیب درجه استحقاق عبارت اند از:

1 - مادر، مادر مادر و یا بالاتر از آن.

2 -مادر پدر.

3 -خواهر اعیانی.

4 -خواهر اخیافی.

5 -خواهر علای.

6 -دختر خواهر اعیانی.

7 -دختر خواهر اخیافی.

8 -دختر خواهر علای.

9 -خاله اعیانی.

10 -خاله اخیافی.

11 -خاله علای.

12 -خاله اعیانی پدر.

13 -خاله اخیافی پدر.

14 -خاله علای پدر.

15 -عمه مادر.

16 -عمه پدر.

ماده 240 -

هرگاه اشخاص مندرج ماده (239) این قانون وجود نداشته یا فاقد شرایط اهلیت حضانت باشند، حق حضانت به عصبات طفل به ترتیب میراث انتقال مینماید.

ماده 241 -

هرگاه اشخاص مندرج مواد (239 و 240) این قانون وجود نداشته یا فاقد شرایط اهلیت حضانت باشند، طفل جهت حفاظت پرورش به نزدیکترین محرم از ذوی الارحام وی به ترتیب درجه استحقاق، به اشخاص ذیل سپرده میشود:

1 - پدر مادر.

2 -برادر اخیافی.

3 -پسر برادر اخیافی.

4 -کاکای اخیافی.

5 -مامای اعیانی.

6 -مامای علای.

7 -مامای اخیافی.

دختر کاکا، دختر عمه، دختر ماما و دختر خاله در صورتیکه طفل پسر باشد، همچنان پسر کاکا، پسر عمه، پسر ماما و پسر خاله در صورتیکه طفل دختر باشد، حق حضانت وی را ندارد.

ماده 242 -

هرگاه بیش از يك نفر حق حضانت طفل را داشته باشند، محکمه می تواند هر کدام را که بیشتر به مصلحت طفل باشد، انتخاب نماید.

ماده 243 -

هر گاه حق حضانت به سببی از اسباب قانونی ساقط گردد، با از بین رفتن سبب مذکور، این حق دوباره اعاده میگردد.

ماده 244 -

اجرت حضانت غیر از اجرت رضاع و نفقه بوده و پدر طفل به پرداخت آن مکلف می باشد. در صورتیکه طفل مالک دارائی شخصی باشد، این اجرت از دارائی وی پرداخته میشود. مگر اینکه پدر تبرعا آنرا بپردازد.

ماده 245 -

(1) مادر تا وقتی که در قید نکاح یا عدت طلاق رجعی زوج باشد، مستحق اجرت حضانت نمیگردد.
(2) در صورتیکه در عدت طلاق بائن بوده یا با شخصی که محرم طفل است ازدواج کرده و یا معتده او باشد، مستحق اجرت حضانت می گردد.

ماده 246 -

هر گاه شخص مکلف به پرداخت اجرت حضانت، معسر بوده و یکی از محارم حضانت طفل را تبرعا بعهده گیرد، حاضنه مخیر است که حضانت را بدون اجرت بعهده گرفته و یا او را به متبرع واگذار شود.

ماده 247 -

هر گاه شخص مکلف بپرداخت اجرت حضانت، موسر بوده و طفل نیز مالک دارائی باشد، طفل در مقابل اجرت مثل، بمادر تسلیم میگردد. گرچه این اجرت از دارائی صغیر پرداخته شود.

ماده 248 -

هرگاه زوجه ناشزه گردد و سن طفل از پنج سال متجاوز باشد، محکمه می تواند طفل را بهر يك از زوجین که بیشتر بمصلحت طفل باشد، تسلیم نماید.

ماده 249 -

مدت حضانت پسر با سن هفت و از دختر با سن (9) سالگی تمام خاتمه پیدا میکند.

ماده 250 -

محکمه می تواند مدت حضانت مندرج ماده (249) این قانون را تمدید نماید. مشروط بر اینکه مدت تمدید شده از دو سال تجاوز نکند.

ماده 251 -

هرگاه ثابت گردد شخصیکه حضانت طفل را بعهدہ دارد گرچه پدر وی نیز باشد، به مصلحت طفل تمام نمی شود، محکمه می تواند طفل را جهت حفاظت و پرورش به شخصیکه به درجه دوم مستحق حضانت است، تسلیم نماید.

ماده 252 -

مادر تا وقتیکه در قید نکاح یا عدت باشد، نمی تواند بدون اجازه پدر، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده 253 -

حاضنه غیر از مادر نمی تواند بدون اجازه ولی، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده 254 -

پدر طفل نمی تواند در خلال مدت حضانت بدون اجازه حاضنه، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده 255 -

زنیکه شوهر نداشته و نتواند تامین معیشت نماید، نفقه وی را ولی محرمش تا وقتی میپردازد که مشار الیه در مسکن ولی محرم مذکور سکونت داشته باشد.

فرع چهارم - انفاق

جزء اول - نفقه اولاد

ماده 256 -

نفقه با تمام انواع آن در قسمت پسر صغیر تا وقت توان کسب و کار و در قسمت دختر صغیره تا وقت ازدواج بدوش پدر می باشد.

ماده 257 -

نفقه پسر کبیر که توان کسب و کار را نداشته و فقیر باشد، همچنان نفقه دختر کبیره فقیره تا وقت ازدواج بدوش پدر وی می باشد.

ماده 258 -

(1) مصارف نفقه پسر یا دختر صاحب کسب و کار در صورت کفایت از عوایدشان تامین گردیده و در صورت عدم کفایت بقیه نفقه از طرف پدر تکمیل میگردد.

(2) هرگاه عواید کسب و کار اولاد بیشتر از مصارف نفقه شان باشد، مقدار اضافی از طرف پدر ذخیره شده بعد از بلوغ به آنها مسترد میگردد.

ماده 259 -

هرگاه پدر توان پرداخت نفقه اولاد خود را نداشته و از کسب و کار نیز عاجز باشد، مکلفیت نفقه اولاد به ولی بعد از پدر انتقال مینماید.

ماده 260 -

هرگاه پدر معسر بوده و از کسب و کار عاجز نباشد، پرداخت نفقه اولاد از ذمه وی ساقط نمی گردد. درین صورت ولی ایکه بعد از پدر قرار داد مکلف به پرداخت نفقه اولاد بوده، حین یسار پدر مصارف نفقه را از وی مطالبه مینماید.

ماده 261 -

- طفلیکه پدرش وجود نداشته و مالک دارائی مشخصی نباشد در حالیکه اقارب طفل مرکب از اصول و حواشی باشد، نفقه وی به ترتیب آتی پرداخته می شود:
- 1- در صورتیکه تنها اصول و یا حواشی وارث طفل باشد. اصول خواه وارث طفل گردد یا نه، مکلف به پرداخت نفقه می باشد.
- 2- در صورتیکه اصول و حواشی مشترکا وارث طفل باشند. نفقه به تناسب سهم میراث هر کدام پرداخته میشود.

ماده 262 -

پدر مکلف به پرداخت نفقه زوجه پسرش نمی باشد، مگر اینکه قبلا به آن تعهد نموده باشد. درینصورت پدر حین یسار مصارف نفقه را از وی مطالبه مینماید.

ماده 263 -

زوجین می توانند در مورد مصارف نفقه اولاد شان صلح نمایند. هرگاه صلح بکمتر از نفقه لازمه صورت گرفته باشد. پدر مکلف به تکمیل نفقه بوده و در صورت صلح بمقدار بیشتر از نفقه لازمه و وجود تفاوت فاحش، پدر بپرداخت مقدار اضافی مکلف گردانیده نمی شود.

جزء دوم - نفقه ابا و اقارب

ماده 264 -

نفقه والدین، اجداد و حدائیکه فقیر باشند خواه توان کسب و کار را داشته باشند یا نه، بدوش فرزندیست که موسر باشد خواه فرزند پسر باشد یا دختر، صغیر باشد یا کبیر.

ماده 265 -

نفقه شخص فقیر که بعلت مریضی جسمی یا عقلی و عصبی توان کسب و کار را نداشته باشد، به تناسب سهم ارث بدوش اقارب موسر می باشد.

ماده 266 -

باستثنای نفقه اصول و فروع، نفقه با اختلاف دین ساقط میگردد.

ماده 267 -

نفقه اقارب از تاریخ مطالبه آن لازم می گردد.

فرع پنجم - اداره اموال

جزء اول - ولایت

ماده 268 -

(1) ولایت اموال اولاد ناقص اهلیت، بدرجه اول به پدر و ثانیاً بجد صحیح، تعلق می گیرد. مشروط بر اینکه از طرف پدر وصی تعیین نگردیده باشد.

(2) درینصورت ولی و وصی نمی توانند، بدون اجازه محکمه با صلاحیت از سرپرستی اموال وی کناره گیری نمایند.

ماده 269 -

ولي وقتي مي تواند از حقوق متعلق بولایت استفاده نماید که واجد اهلیت کامل در مورد استفاده از عین حقوق متعلق به اموال خود باشد.

ماده 270 -

ولي بمنظور اداره و سرپرستي اموال اشخاص تحت ولایت خود مي تواند مطابق باحکام مندرج این قانون تصرف نماید.

ماده 271 -

هرگاه باشخاص ناقص اهلیت مالي تبرع گردیده و چنان شرط گذاشته شده باشد که مال مذکور تحت ولایت ولي قرار داده نشود، استثناءچنین مال از تحت ولایت ولي خارج ساخته میشود.

ماده 272 -

ولي نمي تواند اموال اشخاص تحت ولایت خود را بدون اجازه محکمه با صلاحیت با حدي تبرع نماید.

ماده 273 -

(1) ولي نمي تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال غیر منقول اشخاص تحت ولایت خود چنان تصرفات نماید که نفع خود، ولي یا زوجه یا اقارب شان تا درجه چارم در آن مضمر باشد.

(2) همچنان ولي نمي تواند اموال غیر منقول اشخاص تحت ولایت خود را در عوض دینیکه بر ذمه ولي باشد برهن بگذارد.

ماده 274 -

پدر نمي تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال غیر منقول تجارت خانه و اوراق و اسناد مالي و بهادار اشخاص تحت ولایت خود که بیش از بیست هزار افغانی قیمت داشته باشد، تصرف نماید، در همچو موارد محکمه از اصدار حکم مبني بر جواز تصرف وقتي امتناع مي ورزد، که تصرف پدر در اموال اشخاص تحت ولایت سبب اتلاف و یا غبن بیش از خمس قیمت مال مذکور گردد.

ماده 275 -

هرگاه مورث شخص ناقص اهلیت بدم تصرف ولي در اموال موروثه وصیت نموده باشد، ولي نمي تواند بدون اجازه و نظارت محکمه با صلاحیت در آن تصرف نماید.

ماده 276 -

ولي نمي تواند در اموال اشخاص تحت ولایت خود بدون اجازه محکمه با صلاحیت تصرفات ذیل را بعمل آرد:

1 - قرض دادن یا قرض گرفتن.

2 - اجازه دادن به مدتیکه بعد از رسیدن به سن رشد دوام نماید.

3 - دوام دادن به تجارتیکه به شخص ناقص اهلیت تعلق بگیرد.

4 - قبول نمودن هبه یا وصیتیکه توام با تعهدات معین باشد.

ماده 277 -

(1) هرگاه صغیر به سن (16) سالگی رسیده باشد ولی می تواند به اجازه محکمه با صلاحیت مبلغی را برای تجارت بدسترس وی بگذارد.

(2) اذن به تجارت، خواه مطلق باشد یا مقید، یا وفات یا عزل ولی از بین نمی رود.

ماده 278 -

تصرفات صغیر مازون در حدودیکه محکمه با صلاحیت در اموال وی مجاز قرار داده است، بمنزله تصرف شخصیت که به سن رشد رسیده باشد.

ماده 279 -

پدر می تواند عقید را باسم شخص تحت ولایت خویش بحساب خود یا شخص دیگری انجام دهد. مگر اینکه قانون خلاف آن حکم کرده باشد.

ماده 280 -

پدر کلان نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در مورد اموال شخص تحت ولایت خود تصرف یا صلح مبنی بر ضرر نموده یا از تأمینات آن انصراف و یا در تأمینات تقلیل بعمل آرد.

ماده 281 -

ولی مکلف است فهرست مکمل اموال متعلق به شخص تحت ولایت خود را در ظرف دو ماه از آغاز ولایت یا از تاریخی که شخص تحت ولایت، مالک دارائی گردیده است، ترتیب نموده و به اداره مربوط محکمه با صلاحیت تسلیم نماید.

ماده 282 -

ولی می تواند از مال شخص تحت ولایتش نفقه خود و یا شخص دیگری را تأمین نماید. مشروط بر اینکه قانونا نفقه شان در مال شخص مذکور لازم دانسته شود.

ماده 283 -

هرگاه سن شخص تحت ولایت به هیجده سال تمام برسد، ولایت ولی بانجام میرسد، مگر اینکه به سببی از اسباب حجر محکمه با صلاحیت بدوام آن حکم نموده باشد.

ماده 284 -

هرگاه نسبت سوء تصرف ولی ضرری به اموال شخص تحت ولایت متوجه باشد، محکمه می تواند ولایت ولی را سلب و یا صلاحیت او را محدود سازد.

ماده 285 -

هرگاه ولی غایب شناخته شده یا به مدت بیش از یکسال حبس محکوم گردد، محکمه به تعطیل ولایت وی حکم صادر مینماید.

ماده 286 -

در صورتیکه ولایت ولی طبق مواد (284 ، 285) این قانون سلب، محدود و یا معطل قرار داده شده باشد، با رفع اسباب موجب آن حق ولایت مجددا بقرار محکمه با صلاحیت اعاده میگردد.

ماده 287 -

پدر از خسارات ناشی از خطای فاحش خود بر اموال شخص تحت ولایت مسئولیت دارد. مسئولیت پدر کلان درین مورد عین مسئولیت وصی میباشد.

ماده 288 -

ولی یا ورثه او مکلف اند اموال شخص تحت ولایت را حین رسیدن او به سن رشد، به وی تسلیم نمایند. و در صورت تصرف، قیمت مال را طبق نرخ روز به وی بپردازد.

جزء دوم - وصایت

اول - تعیین وصی

ماده 289 -

وصی باید شخص عادل، با کفایت و واجد اهلیت کامل بوده با شخصیکه تحت وصایت او قرار می گیرد دین مشترک داشته باشد.

ماده 290 -

اشخاص ذیل وصی تعیین شده نمی توانند.

- 1 - شخصیکه بحکم قطعی محکمه به جرم منافی آداب عامه یا عفت محکوم بجزا شده باشد.
- 2 - شخصیکه شهرت بد داشته یا مدرک مشروع برای تامین معیشت نداشته باشد.
- 3 - شخصیکه بحکم قطعی محکمه محکوم بافلاس شده و حیثیت او اعاده نشده باشد.
- 4 - شخصیکه قبلا از ولایت یا وصایت شخص دیگری بحکم قطعی محکمه عزل شده باشد.
- 5 - شخصیکه از طرف پدر یا جد قبل از وفات از حق وصایت کتبا محروم ساخته شده باشد.
- 6 - شخصیکه خودش یا یکی از اصول، فروغ یا زوجه اش یا شخص ناقص اهلیت منازعه قضائی داشته یا چنان اختلاف فامیلی موجود باشد که به اساس آن مصلحت شخص ناقص اهلیت مختل گردد.

دوم - وصی اختیاری

ماده 291 -

(1) پدر می تواند برای اولاد ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن، وصی تعیین نماید. همچنان شخص متبرع می تواند در حالت مندرج ماده (271) این قانون وصی اختیار نماید.

(2) اختیار وصی در چنین موارد توسط وصایت خط رسمی یا عرفی صورت می گیرد که بخط و امضای پدر یا متبرع باشد و یا از امضا و یا شصت شان در چنین اسناد تصدیق بعمل آمده باشد.

ماده 292 -

پدر و متبرع می توانند در مورد اختیار وصی از تصمیم شان رجوع نمایند.

ماده 293 -

شخصیکه وصایت را در حین حیات موصی قبول کرده باشد، نمی تواند از آن منصرف گردد. مگر اینکه انصراف از وصایت را قبلا به اراده خود منوط ساخته باشد.

ماده 294 -

رد وصایت باید حین حیات موصی صورت گرفته و باطلاع وی رسانیده شود.

ماده 295 -

شخصیکه وصایت را طبق احکام مندرج ماده (294) این قانون رد نموده است، قبولی وی بعد از وفات موصی اعتبار ندارد.

ماده 296 -

اختیار وصی وقتی نافذ شمرده میشود که از طرف محکمه با صلاحیت تأیید شده باشد.

سوم - وصی قضائی

ماده 297 -

هر گاه برای شخص ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن وصی اختیاری موجود نباشد، محکمه وصی تعیین مینماید. وصایت برای حمل ثابت در بطن بعد از وضع حمل برای مولود نیز نافذ است. مگر اینکه محکمه وصی جدیدی را عوض وی تعیین کرده باشد.

ماده 298 -

(1) محکمه می تواند حین ضرورت برای شخص ناقص اهلیت بیش از یک وصی تعیین نماید. در صورت تعدد وصی، اوصیا نمیتوانند در اموال شخص تحت وصایت شان منفردا تصرف نمایند، مگر اینکه همچو تصرف کاملاً به مصلحت ناقص اهلیت باشد.

(2) حین اختلاف نظر بین اوصیا تجویزیکه از طرف محکمه اتخاذ میگردد، قابل تعمیل می باشد.

ماده 299 -

محکمه در حالات ذیل وصی خاص و موقت تعیین می نماید:

- 1 - در صورتیکه مصلحت شخص ناقص اهلیت با مصلحت وصی، زوج وی یا یکی از اصول و فروع وصی و یا با مصلحت اشخایکه وصی نماینده قانونی شان می باشد، متصادم واقع گردد.
- 2 - در صورتیکه به شخص ناقص اهلیت مالی تبرع گردیده و چنان شرط گذاشته شده باشد که مال مذکور تحت ولایت ولی قرار داده نشود.
- 3 - در صورتیکه اجرای وصایت اوصاف خاصی را که وصی دایمی فاقد آنست ایجاب نماید.

ماده 300 -

محکمه در حالات ذیل وصی موقت تعیین می نماید:

- 1 - در صورتیکه محکمه ولایت ولی را متوقف نموده و شخص ناقص اهلیت ولی دیگری نداشته باشد.
- 2 - در صورتیکه وصایت به تقاضای خود وصی متوقف شده باشد.
- 3 - در صورتیکه عوامل موقت مانع اجرای وصایت گردیده باشد.

ماده 301 -

محکمه می تواند برای حل و فصل دعاوی مربوط به شخص ناقص اهلیت وصی خصومت تعیین نماید، گرچه شخص ناقص اهلیت مالک دارائی نباشد.

ماده 302 -

وصی می تواند در تمام مواردیکه صلاحیت اجرای وصایت را دارد. شخص دیگری را بحیث وکیل تعیین نماید. وکیل با وفات وصی یا شخص تحت وصایت معزول شناخته می شود.

ماده 303 -

وظایف اشخاص مندرج مواد (299 - 300 - 301) این قانون که بحیث وصی تعیین گردیده اند وقتی خاتمه پیدا میکند، که موضوع وصایت انجام یافته و یا مدت معینه وصایت منقضی گردیده باشد.

چهارم - مکلفیت های وصی

ماده 304 -

وصی نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال شخص تحت وصایت تصرفات ذیل را بعمل آورد:

- 1 - خرید و فروش، مقایضه، شراکت، رهن، قرض دادن و هر نوع تصرف دیگری که موجب انتقال ملکیت یا اثبات حق عینی گردد.
- 2 - حواله دادن دینی که شخص ناقص اهلیت بدمه شخص دیگری دارد و یا قبول حواله دین علیه او.
- 3 - گذاشتن اموال بمنظور بهره برداری و تصفیه حسابات مربوط به آن یا قرض گرفتن بحساب شخص ناقص اهلیت.
- 4 - اجاره دادن اموال غیر منقول شخص ناقص اهلیت برای مدت بیش از سه سال، در صورتیکه اموال غیر منقول زمین زراعتی و مدت بیش از یکسال در صورتیکه اموال غیر منقول عمارت باشد.
- 5 - اجاره دادن اموال غیر منقول شخص ناقص اهلیت برای مدتیکه بعد از رسیدن به سن رشد تا یکسال دوام نماید.
- 6 - قبول یا رد تبرعاتیکه مشروط بشروط باشد.
- 7 - پرداخت نفقه اشخاصیکه نفقه آنها بر ذمه شخص ناقص اهلیت لازم است، مگر اینکه نفقه لازم بحکم قطعی محکمه ثابت گردیده باشد.
- 8 - صلح و حکمیت.
- 9 - ایفای تعهدات که بر متروکه و یا بر ذمه شخص ناقص اهلیت ثابت باشد، مگر اینکه حکم قطعی محکمه در مورد صادر گردیده باشد.
- 10 - اقامه دعاوی، مگر اینکه در تأخیر آن ضرر و یا ضیاع حقوق شخص ناقص اهلیت متصور باشد.
- 11 - انصراف از حقوق دعاوی و یا قناعت بچنان احکام محکمه که قابل اعتراضات عادی باشد، یا انصراف از چنین اعتراضات بعد اقامه آن و اقامه اعتراضات غیر عادی در برابر احکام محکمه.
- 12 - انصراف از تأمینات یا تقلیل آن که بضرر ناقص اهلیت تمام شود.
- 13 - اجاره اموال شخص ناقص اهلیت برای خود، زوج یا یکی از اقارب شان تا درجه چارم و یا برای کسی که وصی نائب وی باشد.
- 14 - پرداخت مصارف ازدواج شخص ناقص اهلیت.
- 15 - پرداخت مصارف تعلیمی و یا پرداخت چنان مصارفیکه شخص ناقص اهلیت در اجرای شغل معین به آن ضرورت دارد.

ماده 305 -

(1) وصی مکلف است تماماً عایدات نقدی شخص تحت وصایت خود را بعد از وضع مصارف نفقه و مصارف متفرقه ای که از طرف محکمه تعیین گردیده است، بحساب امانت محکمه یا بانکی که از طرف محکمه معرفی شده، بنام وی بودیعت بگذارد.

(2) همچنان وصی باید تمام اشیاء از قبیل اوراق بهادار، زیورات، جواهرات و امثال آنرا حسب لزوم دید محکمه بودیعت بگذارد. این اجراءات وصی باید در ظرف (15) روز از تسلیمی عواید و اشیاء متذکره صورت گیرد.

(3) وصی نمی تواند آنچه را که در بانک بودیعت گذاشته بدون اجازه محکمه اخذ نماید.

ماده 306 -

وصی مکلف است دعوی را که علیه شخص ناقص اهلیت اقامه می گردد، توأم با اجراءات مربوط به آن، باطلاع محکمه رسانیده و اوامر محکمه را در مورد پیروی نماید.

ماده 307 -

وصی مکلف است صورت حساب سالانه را با استناد متعلق به آن، قبل از آغاز سال جدید به محکمه مربوط تقدیم نماید.

ماده 308 -

هرگاه دارائی شخص تحت وصایت بیش از ده هزار افغانی نباشد، محکمه می تواند وصی را از ترتیب و تقدیم صورت حساب لازمه معاف نماید.

ماده 309 -

هرگاه شخص دیگری بعوض وصی تعیین گردد، وصی مکلف است در ظرف سی روز از ختم وصایت صورت حساب متعلق باموال شخص تحت وصایت خود را ترتیب و به محکمه تقدیم نماید.

ماده 310 -

اجرای وصایت بدون اجرت می باشد. محکمه استثناء می تواند پرداخت اجرت یا مکافات را در برابر عمل معین بنابر مطالبه وصی امر نماید. مگر پرداخت اجرت برای مدت قبل از مطالبه بهیچ صورت جواز ندارد.

پنجم - ختم وصایت

ماده 311 -

وظیفه وصی در حالات ذیل ختم می گردد:

1 - وفات شخص ناقص اهلیت.

2 - رسیدن شخص ناقص اهلیت به سن هیجده سالگی، مگر در صورتیکه دوام وصایت قبل از رسیدن به سن مذکور معتوه یا مجنون باشد. اینکه شخص ناقص اهلیت حین رسیدن به سن مذکور معتوه یا مجنون باشد.

3 - اعاده مجدد ولایت ولی.

4 - ختم عملیکه وصی خاص غرض اجرای آن تعیین گردیده است.

5 - عزل وصی یا قبول استعفای وی.

6 - فقدان اهلیت قانونی وصی یا غیاب و یا وفات وی.

ماده 312 -

وصی در حالات ذیل عزل می گردد:

- 1 - هرگاه سببي از اسباب حرمان وصايت مندرج مواد (289 - 290) اين قانون موجود گردد.
- 2 - اگر در اداره اموال شخص ناقص اهليت اهمال يا سوء تصرف نمايد، يا اينكه در عدم عزل وصي مصلحت وي بخطر مواجه باشد.

ماده 313 -

وصي مكلف است در خلال سي روز از ختم وصايت اموال تحت اداره خود را با صورت حساب و اسناد متعلق به آن به قايم مقام يا خود شخص ناقص اهليت كه به سن رشد رسيده باشد و يا در صورت وفات وي بورثه شخص ناقص اهليت تسليم نمايد و پس از تسليمي، صورت حساب و تسليمي اموال را به اداره محكمه مربوط تقديم نمايد.

ماده 314 -

هرگاه وصي وفات نمايد يا محجور عليه واقع گردد و يا غايب شناخته شود، ورثه يا شخص قايم مقام او به تسليمي اموال و تقديم صورت حساب آن مكلف مي گردد.

ماده 315 -

محكمه مي تواند باثر مطالبه وصي تسليمي تمام و يا قسمتي از اموال تحت وصايت را غرض اداره بخود شخص ناقص اهليت كه به سن (16) سالگي رسيده باشد اجازه دهد، در صورت رد مطالبه، وصي نمي تواند قبل از گذشتن يكسال از قرار نهائي محكمه مطالبه خود را مجدداً به محكمه تقديم نمايد.

ماده 316 -

تعهد يا ابراء شخص ناقص اهليت كه به سن رشد رسيده باشد، بمنفعت وصي وقتي اعتبار دارد كه وصي صورت حساب نهائي مربوط باموال وي را قبلاً ترتيب و تقديم نموده باشد.

ماده 317 -

(1) شخص ناقص اهليت كه ماذون به اداره اموال باشد، مكلف است صورت حساب سالانه اموال را به محكمه مربوط تقديم نمايد.

محكمه نظر وصي را حين رسيدگي حساب اخذ مينمايد.

(2) همچنان محكمه مي تواند امر دهد تا عوايد خالص سالانه شخص ماذون بحساب امانت خود محكمه يا يكي از آنها طور پس انداز بوديعت گذاشته شود. درين صورت ماذون نمي تواند بدون اجازه محكمه از آن استفاده نمايد.

ماده 318 -

هرگاه شخص ماذون به اداره اموال مخالف احكام مندرج ماده (317) اين قانون اجراء نموده يا در اداره خود سوء تصرف نمايد و يا اسبابي موجود گردد كه از رهگذر دوام تصرف شخص ماذون اموال تحت اداره وي مواجه به ضرري باشد. محكمه مي تواند بر حسب صوابديد خود يا باثر مطالبه خارنوال يا يكي از اشخاص ذيعلاقه پس از استماع دلايل شخص ماذون، اجازه داده شده را محدود و يا سلب نمايد.

جزء سوم - حجر

ماده 319 -

(1) شخص بالغ به سبب جنون، معتوهیت، سفاهت یا غفلت وی در اداره اموال محکوم به حجر گردیده و تا وقتی دوام میکند که محکمه برفع آن حکم نه نموده باشد.

(2) محکمه برای اداره اموال شخص محجور علیه، مطابق با احکام مندرج این قانون قیم تعیین می نماید.
ماده 320 -

مصار مربوط به سرپرستی محجور علیه، بر سایر مصارف مقدم می باشد.
ماده 321 -

(1) هرگاه محکمه به سبب سفاهت یا غفلت شخصی را در اداره اموال بحجر محکوم نموده باشد. می تواند اداره قسمتی از اموال را توسط محجور علیه مجاز قرار دهد.

(2) در صورت فوق احکام مربوط به ناقص اهلیت که ماذون به اداره اموال باشد، تطبیق می گردد.
ماده 322 -

شرایط مندرج مواد (289 - 290) این قانون در مورد قیم اعتبار داشته و سایر احکام مبطوب بوصی نیز در مورد وی قابل تطبیق می باشد.
جزء چهار - غایب و مفقود
ماده 323 -

هرگاه شخص واجد اهلیت قانونی مدت یکسال و یا بیشتر از آن غایب بوده و در اثر آن مصالح وی متاثر گردد. محکمه در حالات ذیل از طرف او وکیل تعیین مینماید:

- 1 - در صورتیکه مفقود الاثر بوده حیات و وفات وی معلوم نباشد.
 - 2 - در صورتیکه محل سکونت یا اقامتگاه وی در خارج از افغانستان معلوم نبوده و اداره امور مربوط یا نظارت بر اجراءات قایم مقام از جانب شخص غایب ناممکن باشد.
- ماده 324 -

هرگاه شخص غایب قبلا وکیل عام و تام برای خود گماشته باشد و وکیل مذکور واجد تمام شرایط مربوط به وصی باشد محکمه وکالت او را تائید و در غیر آن شخص دیگری را بحیث وکیل تعیین می نماید.
ماده 325 -

تمام احکام مربوط بوصی در مورد وکیل شخص غایب نیز قابل تطبیق است.
ماده 326 -

(1) هرگاه شخصیکه بیش از چار سال مفقود گردیده و غالبا هلاک وی متصور باشد. چنین شخص بحکم محکمه با صلاحیت متوفی شناخته میشود و در سایر موارد تشخیص مدتیکه بعد از آن شخص مفقود متوفی شناخته میشود، مفوض برای محکمه می باشد.
(2) محکمه در معلوم نمودن حیات و وفات شخص مفقود از وسایل ممکنه استفاده می نماید.
ماده 327 -

هرگاه به وفات شخص مفقود طبق احکام مندرج ماده (326) این قانون حکم شده باشد، زوجه وی بگذشتاندن عدت وفات مکلف بوده و تمام متروکه وی بین ورثه ایکه حین اصدار حکم به وفات مستحق میراث شناخته شوند. تقسیم می گردد.

ماده 328 -

حالت غیاب وقتی ختم می گردد که اسباب موجب آن از بین رفته و یا شخص غایب وفات نماید یا اینکه شخص غایب، بحکم محکمه با صلاحیت متوفی شناخته شده باشد.

جزء پنجم - مساعدت قضائی

ماده 329 -

هرگاه شخص کر و گنگ یا کور و کر یا کور و گنگ بوده و نه تواند اراده خود را طور صحیح ابراز نماید، محکمه می تواند به چنین شخص جهت معاونت در تصرفات مندرج ماده (304) این قانون مساعد قضائی تعیین نماید .

ماده 330 -

احکام مندرج ماده (303) این قانون بر مساعد قضائی تطبیق می گردد.

جزء ششم - نظارت

ماده 331 -

(1) محکمه می تواند غرض مراقبت اجراءات وصی، قیم و وکیل از غایب، شخصی را بحیث ناظر تعیین نماید. ناظر مکلف است در صورت ایجاب مصلحت، محکمه و یا خرنوال مربوط را از جریان امور مطلع گرداند.

(2) نایب و یا وکیل مکلف است تا به استیضاح ناظر در مورد اداره اموال و تحقق اسناد و اوراق مربوط آن جواب دهد.

(3) در صورتیکه نایب یا وکیل موجود نباشد، ناظر از محکمه مربوط تعیین نایب یا وکیل جدیدی را تقاضا می نماید.

(4) تا زمان تعیین نایب و یا وکیل، ناظر باجرائی اموری اقدام مینماید که در تاخیر آن ضرر متصور باشد.

ماده 332 -

در مورد تعیین، عزل و استعفاء اجرت و مسئولیت ناظر احکام متعلق به نایب و یا وکیل تطبیق می گردد.

ماده 333 -

هرگاه اسباب موجب نظارت از بین برود، محکمه بوظیفه ناظر خاتمه میدهد.

جزء هفتم - مویدات

ماده 334 -

(1) هرگاه وصی در وظایفیکه طبق احکام این قانون با جرای آن مکلف باشد، مرتکب قصوری گردیده یا در اجرای قرار صادره محکمه اهرمال ورزد، محکمه میتواند با در نظر گرفتن جزاهای پیش بینی شده قانون جزاء، وصی را به جریمه نقدی که از ده هزار افغانی متجاوز نباشد یا محرومیت از کل اجرت یا قسمتی از آن و عزل یا بیکي از آنها محکوم نماید.

(2) در صورتیکه وصی امور مستلزم مجازات فوق را بدون اینکه شخص ناقص اهلیت متضرر گردد، جبران یا اعذار مقنعه نزد محکمه ارائه نماید. محکمه می تواند به برائت وی یا تخفیف مجازات مندرج این ماده حکم نماید.

ماده 335-

هرگاه نایب وظایفی را که طبق احکام مندرج این قانون با جرای آن مکلف می باشد اخلال نموده و به سبب آن خساره به شخص ناقص اهلیت وارد گردد. مسئولیت وی در جبران خساره تابع حدود مسئولیت وکیل باجرت می باشد.

ماده 336-

احکام مندرج مواد (334-335) این قانون بر قیم، مساعد قضائی، وکیل از غایب ووصی خاص و وصی موقت تطبیق می گردد.

قسمت دوم

اشخاص حکمی

مبحث اول- احکام عمومی

ماده 337-

شخص حکمی شخصیت معنویست که واجد اهلیت حقوقی بوده و بنابر اهداف معین بشکل موسسه، شرکت یا جمعیت تشکیل می گردد.

ماده 338-

شخصیت حکمی دو نوع است:

1- شخصیت حکمی عام که شامل دولت، ارکان، ادارات فرعی یا شعبات مربوط به آن و تاسیسات عامه می باشد.

2- شخصیت حکمی خاص که ناشی از اراده افراد خصوصی بوده به شکل جمعیت ها، وقف، موسسات، شرکتهای مدنی یا تجارتي و امثال آن بوجود آمده باشد، مگر اینکه قانون چنین شخصیت ها را عام قرار داده باشد.

ماده 339-

مجموع اشخاصیکه واجد شرایط و عناصر لازمه يك شخصیت حکمی هستند. توسط قانون بحیث شخص حکمی شناخته شده می تواند.

ماده 340-

هر شخص حکمی دارای ممثل می باشد که از اراده آن نماینده گی می نماید.

ماده 341-

شخص حکمی دارای جمیع حقوقیست که توسط قانون تعیین گردیده. مگر حقوقی که به شخصیت حقیقی باشد.

ماده 342-

(1) شخصیت حکمی دارای خصوصیات آتی می باشد:

1- حقوق و وجایب مالی مستقل.

2- اهلیتی که در اساسنامه آن تحدید گردیده و قانون آنرا مجاز دانسته باشد.

3- حق اقامه و دفع دعوی.

4- داشتن اقامتگاه مستقل و آن عبارت از محلی است که در آنجا اداره مرکزی آن واقع است.

2- شرکتهایی که مرکز اصلی آن در خارج بوده و شعبات آن در افغانستان مطابق به قانون اجازه داده شده باشد، مرکز اداره آن نظر به قانون افغانستان عبارت است، از محلی که در افغانستان اداره فعالیت های آن قرار دارد.

مبحث دوم-وقف

ماده 343-

وقف عبارت است از حبس مال از تصرف مالکانه و بذل منفعت آن بامور خیریه.

ماده 344-

وقف، دارای شخصیت حکمی است که توسط اساسنامه تثبیت می گردد.

ماده 345-

برای واریسی امور مربوط به وقف اداره دولت بنام اوقاف وجود دارد که عواید و مصارف آنرا مطابق به شرایط لازمه وقف بروفق اساسنامه آن اداره و مراقبت مینماید. مگر اینکه قوانین خاص طور دیگری حکم کرده باشد.

ماده 346 -

وقف دارای حقوق و وجایب مالی مستقل بوده و به پرداخت دیونیکه طبق شرایط اساسنامه به مصرف رسیده، مکلف می باشد.

ماده 347 -

صحت وقف، رجوع از آن و هرگونه تغییر در مصارف و شرایط لازمه و یا معاوضه مال موقوفه، وقتی از طرف وقف کننده اعتبار دارد، که در دفاتر مربوط ثبت گردیده باشد.

ماده 348 -

اجراآت متذکره ماده (347) این قانون در دفاتر خاصیکه در اداره ثبت اسناد باین منظور تعیین گردیده به ثبت میرسد.

349 -

هرگاه نزد ثبت کننده راجع به اعتبار سند وقف مانعی ظاهر گردد، موضوع غرض انفصال و اخذ تصمیم به محکمه غرض انفصال و اخذ تصمیم به محکمه مربوط رجعت داده می شود.

ماده 350 -

هرگاه وقف طبق احکام مندرج این قانون صورت نگرفته باشد، مدار اعتبار شناخته نمی شود.

351 -

حرمان از استحقاق و یا رجوع از وقف در محکمه مربوط صورت میگیرد. موضوع به اشخاصیکه حرمان یا رجوع از استحقاق شان داده شده ابلاغ می گردد، تا دلایل خود را به محکمه ارائه نمایند.

ماده 352 -

هرگاه سند وقف مشتمل بر تصرفیکه قانوناً ممنوع و یا باطل بوده و یا وقف کننده فاقد اهلیت قانونی باشد، اداره ثبت اسناد در همچو موارد به ثبت آن اقدام نمی نماید.

ماده 353-

هرگاه وقف به شرط غیر صحیح مشروط گردیده، وقف صحیح و شرط باطل شناخته می شود.

ماده 354 -

(1) وقف بطور دائمی یا موقت جواز دارد.

(2) موقوف برای مسجد و موسسات عامه طور موقت صورت گرفته نمی تواند.

(3) وقف خاص موقت بوده و به زیاده از دو طبقه اولاد وقف کننده جواز ندارد.

ماده 355 -

وقف به امور خیریه وقتی جواز دارد که از نظر احکام دین مقدس اسلام و منافع ملی، امر خیریه شناخته شود.

ماده 356 -

(1) وقف اموال منقول و غیر منقول جواز دارد.

(2) وقف جزء مشاع در اموال غیر منقول جواز ندارد، مگر در صورتیکه مفرز و معین گردیده باشد.

ماده 357 -

اسهام شرکتهاهی که فعالیت مجاز دارند وقف شده می تواند.

ماده 358 -

اظهارات وقف کننده در مورد مال موقوفه حسب الفاظ و معانی آن اعتبار دارد.

ماده 359 -

(1) وقف کننده نمی تواند از تمام و یا قسمتی از وقف عام رجوع نماید. اما برای جهات مصرف آن شروطی را در حدود احکام این قانون هنگام ثبت وقف تعیین نموده می تواند.

(2) وقف کننده نمی تواند در وقف مسجد و تاسیسات عامه و چیزیکه به آنها وقف گردیده تغییری وارد نماید.

ماده 360 -

تغییر در شروط مصارف وقف عام طور صریح و مطابق به احکام مندرج این قانون صورت میگیرد.

ماده 361 -

وقف کننده می تواند در حدود احکام این قانون استفاده از حقوق آتی را هنگام ثبت وقف خاص شرط گذارد:

1 - اعطاء و حرمان

2 - زیادت و نقصان.

3 - تغییر.

4 - مبادله.

ماده 362 -

مبادله مال موقوفه پس از منظوری اداره اوقاف در دفتر مربوط ثبت می گردد.

ماده 363 -

اقرار وقف کننده یا غیر راجع به نسب شخص، در حالیکه قرائن بعدم صدق اقرار موجود باشد، بر موقوف علیهم تاثیر ندارد.

فرع اول - استحقاق در وقف

ماده 364 -

هرگاه در وقف به اقارب منظور وقف غیر معین یا محل مصرف آن موجود نبوده و یا اصلاً به آن مصرف ضرورت احساس نگردیده و یا اینکه حاصلات وقف بیش از اندازه مصرف مورد ضرورت باشد، حاصلات وقف تماماً و یا قسمت باقیمانده آن به اجازه محکمه به اولاد والدین و اقارب محتاج وقف کننده باندازه ضرورت هر کدام بمصرف میرسد.

ماده 365 -

(1) وقف کننده نمی تواند بیش از ثلث مال خود را به اشخاص غیر وارث به بعضی از ورثه و یا امور خیریه وقف نماید.

(2) ثلث مال به تناسب دارائی شخص هنگام وفات او سنجش می گردد.

ماده 366 -

(1) وقف کننده می تواند جمیع مال خود را به تمام ورثه اش جمیع مال خود را به تمام ورثه اش وقف نماید.

(2) اگر وقف کننده حین وفات وارث نداشته باشد، می تواند جمیع مال خود را بهرجهت خیریه که بخواهد وقف نماید.

ماده 367 -

(1) اولاد، زوج یا زوجه و والدین شخص وقف کننده که حین وفات موجود باشند، وقتی از وقف بیش از ثلث مال مستحق می گردند که حق ارث شان به سببی از اسباب، ساقط نگردیده باشد. توزیع استحقاق مطابق باحکام میراث عملی گردیده و ر صورت وفات آنها به اولاد شان منتقل می گردد.

(2) اگر یکی از مستحقین قبلاً باندازه حصه خود مالی را بدون عوض از وقف کننده دریافت نموده باشد، استحقاق وی از مال موقوفه ساقط می گردد. در صورتیکه کمتر از استحقاق خود دریافت نموده باشد تفاوت آنرا با در نظر داشت احکام ماده (368) این قانون مستحق می گردد.

ماده 368 -

وقف کننده می تواند استحقاق مال موقوفه اولاد خود را که در حال حیاتش وفات نموده است، برپا فرع متوفی نموده مطابق باحکام ماده (367) این قانون تسلیم نماید. مشروط بر اینکه فرع مذکور قبل از وفات وقف کننده حیات داشته باشد.

ماده 369 -

شخصی را که مطابق باحکام ماده (367) این قانون مستحق مال موقوفه گردیده، نمی توان تماماً و یا قسمی از آن محروم نموده و یا چنان شرطی گذاشت که موجب حرمان استحقاق وی گردد، مگر مطابق باحکام مواد مندرج این قانون.

ماده 370 -

قتلی که وارث را از میراث محروم می سازد. مانع استحقاق وی از مال موقوفه نیز میگردد.

ماده 371 -

(1) هرگاه وقف کننده، شخصي را كه مطابق احكام اين قانون در وقف حق ثابت داشته باشد، از وقف محروم سازد، سهم ثابتۀ وي برایش داده شده و متباقي آن بر اشخاص ديگر يكه از وقف محروم نگريده اند، به تناسب اسهام وقف شان توزيع مي گردد.

(2) ادعای سهم ثابتۀ تا يكسال از وفات وقف كننده قابل اعتبار است.
ماده 372-

تنازل موقوف عليه از استحقاق خود يا اقرار وي به تمام يا قسمتي از آن براي غير جواز ندارد.
ماده 373-

هرگاه وقف كننده شرطي گذارد كه مخالف منافع ملي، مصلحت وقف يا مستحقين باشد، وقف صحيح اما شرط از اعتبار ساقط ميگردد.
ماده 374-

منزليكه به مقصد سكونت وقف گريده انتفاع از آن بغير از سكونت يا منزليكه براي انتفاع غير از سكونت وقف گريده، سكونت در آن مجاز ميباشد. مشروط بر اينكه محكمه بخلاف آن قرار صادر نكرده باشد.
ماده 375-

(1) هرگاه وقف بر طبقات مرتب گريده باشد. اصل فرع غير خود را محجوب نمي سازد. در صورت وفات اصل، استحقاق وي به فرع وي انتقال مي نمايد.

(2) تقسيم حاصلات وقف باثر از بين رفتن يك طبقه تغيير نمي نمايد. در اين صورت اسهام از يك فرع بفرع ديگر مطابق باحكام مندرج فقره اول اين ماده انتقال مي نمايد. مگر در صورتيكه عدم تغيير در آن موجب حرمان يكي از مستحقين وقف گردد.
ماده 376-

(1) هرگاه وقف بر طبقات مرتب گريده و دريكي از طبقات مستحق موجود نباشد. استحقاق وقف مطابق به احكام اين قانون به طبقه بعدي انتقال مي نمايد.

(2) اگر در طبقه اولي بعداً مستحق موجود شود استحقاق شان مجدداً اعاده مي گردد.
فرع دوم- تقسيم وقف
ماده 377-

(1) وقف كننده بايد در سند وقف سهم مستحقين را مفرز و معين نمايد اگر سهم مطابق به شروط وقف كننده به عده از مستحقين متعلق گردد. آنها مي توانند تفريز اسهام شان را مطالبه نمايند.

(2) اگر مال موقوفه قابل تقسيم نبوده و يا در تقسيم آن ضرر كلي متصور باشد، مطالبه فروش و تقسيم قيمت آن به تناسب سهم هر يك از مستحقين صورت گرفته مي تواند.
ماده 378-

ناظر وقف عامه مي تواند تقسيم وقف و تفريز سهم مربوط بوقف عامه را مطالبه نمايد.
ماده 379-

تقسيم وقف باثر در خواستي كه به محكمه تقديم مي شود صورت مي گيرد. تقسيم انجام شده قابل فسخ نمي باشد.

فرع سوم- اداره وقف

ماده 380-

وقف کننده در سند وقف، شخصي را براي نظارت در امور اداره، دوران انداختن مال موقوفه و توزيع حاصلات آن بر مستحقين بتناسب اسهام شان که در سند وقف تصريح شده باشد، تعيين نموده، حدود وظايف و صلاحيت وي را با شخصي که بعدا نظارت ميکند تعيين مينمايد.

ماده 381-

ناظر نمي تواند بدون اجازه محکمه بحاسب وقف، مطالبه قرض نمايد. قبول تعهدات عادي بمنظور ادره وقف و بدوران انداختن آن از اين حکم مستثني مي باشد.

ماده 382-

هر گاه محکمه مال موقوفه را تقسيم و يا سهم مستحقين در آن قبالا تعيين گرديده باشد، از طرف محکمه هر يك از متحقين در صورتيکه واجد اهليت قانوني باشد. بحيث ناظر سهم مربوط به خود تعيين مي گردد.

ماده 383-

نظارت وقف عام از وظيفه اداره اوقاف مي باشد. اين اداره امور مربوط به اموال موقوفه را مطابق اساسنامه خود تنظيم، تصرف و اداره مي نمايد.

ماده 384-

محکمه نمي تواند براي اداره مال موقوفه بيش از يك ناظر تعيين نمايد. مگر اينکه در تعدد شان مصلحت متصور باشد. درين صورت محکمه صلاحيت هر يك از ناظرين را تعيين نموده و مي تواند بهر يکشان قسمتي از وقف را تخصيص بدهد. هر ناظر در اداره ساحه معينه خود مستقل مي باشد.

ماده 385-

هرگاه از متحقين اهليت نظارت وقف را داشته باشد. شخصي ديگري بحيث ناظر وقف تعيين شده نميتواند. در صورتيکه در بين مستحقين، شخص واجد اهليت نظارت موجود گردد، محکمه ختم ولايت ناظر ديگر را که قبالا تعيين گرديده اعلام مي دارد.

ماده 386-

ناظر در برابر مال موقوفه امين و از طرف مستحقين وقف وکیل شناخته مي شود.

ماده 387 -

ناظر مکلف است تمام مصارف را مطابق بطرز العمليکه محکمه تعيين نموده بعمل آرد، مگر اينکه عرف جاريه مخالف آن باشد.

ماده 388 -

(1) هرگاه ضرري از تقصير کلي ناظر بر اموال موقوفه و يا حاصلات آن عايد گردد، مسئول جبران خساره وارده مي باشد.

(2) اگر ضرر عايده ناشي از تقصير جزئي ناظر باشد، وقتي مسئوليت جبران خساره به وي عايد مي گردد که وظيفه نظارت را در مقابل اجرت اجرا نمايد.

ماده 389 -

(1) هرگاه دعوي مربوط بحسابات وقف در محكمه دابر و ناظر به ارائه اسناد مكلف گردد. در صورتيكه ناظر نتواند حسابات خود را در ميعاد معين طور مستند ارائه نمايد يا اوامر محكمه را در مورد تصفيه حساب اطاعت نه نمايد، محكمه مي تواند وي را بجزاي نقدي كه متجاوز از پنج هزار افغاني نباشد محكوم نمايد. در صورت تكرار بجزاي نقدي الي ده هزار افغاني محكوم شده مي تواند .

(2) حرمان ناظر از تمام يا قسمتي از اجرت نظارت نيز جواز دارد.

ماده 390 -

هرگاه ناظر در مورد تاخير حسابات عذر معقولي ارائه نمايد. محكمه مي تواند به برائت وي يا تخفيف مجازات مندرج ماده (389) اين قانون حكم نمايد.

ماده 391 -

هرگاه حين رسيدگي به دعوي مربوط بوقف اسباب موجب عزل ناظر موجود گردد، محكمه ميتواند بعزل وي از نظارت حكم نمايد.

ماده 392 -

محكمه تا وقتيكه حكم دعوي مربوط بوقف كسب قطعيت نمايد، شخص ديگري را موقتا بحيث ناظر تعيين مي نمايد.

ماده 393 -

اقرار ناظر مبني بر نظارت شخص ديگر اعتبار ندارد.

ماده 394 -

ناظر باستيذان محكمه مي تواند همه ساله دو فيصد حاصلات وقف را بمنظور مصارف ترميم و تعمير مال موقوفه بحساب امانت تحويل نموده و يا آنرا مطابق به تجاويزيكه از طرف محكمه اتخاذ مي گردد، بمصرف رسانيده و بدوران اندازد.

ماده 395 -

هرگاه ناظر و يا مستحقين تحويل دو فيصد حاصلات وقف را كه مطابق بحكم ماده (394) اين قانون صورت گرفته باشد، مفيد ندانند، ميتوانند تعديل يا الغاي آنرا از محكمه مطالبه نمايند.

ماده 396 -

هرگاه براي تعمير و ترميم اموال موقوفه به بيشتر از مبلغ مندرج ماده (394) اين قانون ضرورت باشد، ناظر تزئيد مبلغ متذكره را از محكمه مطالبه مي نمايند.

ماده 397 -

محكمه مي تواند بمنظور تعمير و ترميم مال موقوفه، عندالضرورت يك قسمت از مال موقوفه را بفروش برساند.

فرع چهارم - انتهاي وقف

ماده 398 -

وقف موقت با تكميل مدت معينه يا از بين رفتن تمام موقوف عليهم، خاتمه مي يابد.

ماده 399 -

وقف در مورد هر سهم با از بین رفتن مستحق آن خاتمه می یابد. گرچه قبل از تکمیل مدت معینه با از بین رفتن باقی مستحقین طبقه ای که با از بین رفتن شان وقف منتهی می گردد، صروت گرفته باشد. مشروط بر اینکه وقف کننده انتقال، سهم را به باقی مستحقین تصریح نکرده باشد. درین صورت وقف با از بین رفتن تمام مستحقین طبقه مذکور و یا تکمیل مدت معینه خاتمه می یابد.

ماده 400 -

هرگاه وقف در تمام اسهام ثابتۀ خاتمه یابد، ملکیت مال موقوفه در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به مستحقین انتقال می یابد. در صورتیکه مستحق موجود نباشد ملکیت مال موقوفه باشخصیکه حین وفات وقف کننده از جمله ورثه شناخته شده باشند و در غیر آن بدولت تعلق میگیرد.

ماده 401 -

هرگاه وقف در تمام اسهام غیر ثابتۀ خاتمه یابد، ملکیت مال موقوفه در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به اشخاصیکه حین وفات وقف کننده از جمله ورثه شناخته شده باشند انتقال می یابد در صورتیکه وارثی موجود نباشد ملکیت مال موقوفه بدولت تعلق می گیرد.

ماده 402 -

(1) هرگاه مال موقوفه به نحوی تخریب شود که اعمار مجدد و یا استبدال آن ممکن و یا مفید نباشد، وقف خاتمه می یابد. همچنان وقف در مورد سهم هر مستحقیکه سهمیه حاصلات وی بمقدار ناچیزی تقلیل یابد، خاتمه پیدا میکند.

(2) انتهای وقف بدخواست اشخاص ذیعلاقه و قرار محکمه صورت میگیرد. ملکیت مال موقوفه که وقف آن خاتمه یافته باشد، در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به شخصی انتقال می یابد، که درحین انتهای وقف مستحق شناخته شده باشد.

مبحث سوم - جمعیت ها

فرع اول - احکام عمومی

ماده 403 -

(1) جمعیت عبارت است از مجموع اشخاص حقیقی یا حکمی که برای مدت معین یا غیر معین به منظور تامین اهداف خیریه عام المنفعه اجتماعی، علمی، ادبی، فنی و هنری طور غیر انتفاعی مطابق به احکام این قانون تشکیل شده باشد.

(2) اعطای اجازه تاسیس جمعیت های مندرج فقره یکم این ماده، از طریق مراجع صلاحیتدار دولتی صورت میگیرد. این مراجع اجراءات جمعیت ها را از رهگذر تطابق آن با قوانین، مقررات و اساسنامه مراقبت می نماید.

ماده 404 -

جمعیت های که خلاف احکام قانون یا آداب عامه فعالیت نموده یا به اعمالی تشبث نماید که بر خلاف منافع ملی و اهداف تاسیسی آن باشد، باطل پنداشته شده هیچگونه اثری بر آن مرتب شده نمیتواند.

ماده 405 -

(1) جمعیت دارای اساسنامه ایست که فعالیت آنرا تنظیم و از طرف اعضای موسس آن منظور میشود.

(2) اساسنامه جمعیت حاوی طالب ذیل است:

- 1 - عنوان جمعیت، هدف و مرام تاسیس آن و مرکز اداره جمعیت. مرکز اداره جمعیت در خارج از افغانستان بوده نمی تواند.
 - 2 - شهرت مکمله اعضای موسس.
 - 3 - عواید جمعیت، بدوران انداختن و تصرف در آن.
 - 4 - هیئت هائیکه جمعیت را تمثیل میکند با تعیین اعضاء، وظایف و طرق عزل آنها.
 - 5 - حقوق و وجایب اعضای موسس.
 - 6 - طرز نظارت اموال جمعیت.
 - 7 - طرز تعدیل اساسنامه جمعیت.
 - الحاق، تقسیم و تاسیس نمایندگی.
 - 8 - انحلال و تصفیه امور مالی جمعیت و مرجعیکه اموال به آن انتقال می یابد.
- ماده 406-

(1) اعضای موسس نمی توانند چنان مطالبی را در اساسنامه جمعیت بگنجانند که انتقال اموال را بعد از انحلال جمعیت بخود، فامیل و یا ورثه شان مجاز قرار دهد.

(2) اسهام جمعیت های تعاونی، صندوق اعانات مبادله و صندوق تقاعد ازین حکم مستثنی می باشد.

ماده 407-

خارج شدن از عضویت جمعیت خواه به اداره شخص یا جمعیت باشد. موجب حرمان از اموال جمعیت می گردد. مگر اینکه در قانون مخالف آن تصریح شده باشد.

ماده 408-

جمعیت نمیتواند مالک اموال غیر منقول گردد، مگر اینکه همچو مکلفیت برای اجرای وظایف اساسی جمعیت ضروری پنداشته شود. جمعیت ها تعلیم و امور خیریه ازین حکم مستثنی می باشد.

ماده 409-

شخصیت حکمی جمعیت و قتی تثبیت می گردد که اساسنامه آن مطابق باحکام این قانون ترتیب و نشر گردیده باشد.

ماده 410-

اعلان اساسنامه جمعیت بعد از پرداخت محصول معینه و ثبت جمعیت در دفاتر مربوط و نشر آن در رسمی جریده تکمیل می گردد.

ماده 411-

مرجع صلاحیتدار، اساسنامه جمعیت را در خلال مدت شصت روز از تاریخ مطالبه آن اعلان می نماید. در غیر آن به تکمیل شصت روز جمعیت حکما اعلام شده شناخته می شود. مرجع مذکور با اثر مطالبه اشخاص ذیعلاقه مکلف است اساسنامه جمعیت را مطابق باحکام این قانون اعلان و یا آنرا رد نماید.

ماده 412-

تعدیل اساسنامه جمعیت بار عایت احکام مواد (409-410-411) این قانون بعد از اعلان نافذ شمرده می شود.

ماده 413 -

جمعیت مراتب آتی را رعایت می نماید:

- 1 - نگهداری دفاتر و اسناد مربوط جمعیت در مرکز اداره آن.
- 2 - ثبت اسم، ولد، اسم فامیلی، سن، نمبر تذکره، پیشه و آدرس هر عضو با تاریخ شمول وی به عضویت جمعیت، در دفاتر مخصوص یا تغییراتی که در موارد فوق بعمل می آید.
- 3 - ثبت رویدادها و تصاویر مجمع عمومی و مجالس اداری در دفاتر مخصوص. هر عضو جمعیت می تواند از محتویات محاضر اطلاع حاصل نماید.
- 4 - ثبت مصارف، عواید، تبرعات و مدارک آن بالتفصیل در دفاتر مخصوص صورت می گیرد.
- 5 - اشخاص خارجی می توانند از محتویات این اسناد و محاضر اطلاع حاصل نمایند.

ماده 414 -

- (1) جمعیت مکلف است با اجازه مرجع صلاحیتدار اموال نقدی مربوط به جمعیت را به عنوان جمعیت در بانک و یا محل دیگری بودیعت گذارد.
- (2) جمعیت باید از تغییر محل ودیعت در خلال یک هفته از تاریخ تغییر، به مرجع صلاحیتدار اطلاع نماید.

ماده 415 -

اموال مربوط به جمعیت برای تامین اهداف معینه آن بمصرف میرسد. مقدار باقیمانده در ساحات مطمئن بدوران انداخته شده می تواند، مشروط بر اینکه فعالیتهاي اصلي آنرا متاثر نسازد.

ماده 416 -

جمعیت دارای بودجه سالانه که از طرف مجمع عمومی تصویب گردیده می باشد. بودجه جمعیت با اطلاع مرجع صلاحیتدار رسانیده میشود.

ماده 417 -

جمعیت نمی تواند خارج از حدودی که در اساسنامه آن توضیح شده فعالیت نماید.

ماده 418 -

جمعیت ها نمی توانند به مضاربیت مالی تشبث نمایند.

ماده 419 -

- (1) اسم جمعیت، شماره اعلان و حدود فعالیت آن در تمام دفاتر، اوراق و نشرات آن درج می گردد.
- (2) هیچ جمعیت نمی تواند چنان اسمی را انتخاب نماید که بجمعیت دیگری متعلق باشد، گرچه ساحه فعالیت آنها مشترک باشد.

ماده 420 -

- (1) هیچ جمعیتی بدون اجازه مرجع صلاحیتدار نمی تواند به جمعیت، صلاحیتدار نمی تواند به جمعیت، هیئت و یا کلب در خارج از افغانستان منسوب، مشترک و یا منضم گردد.

(2) هیچ جمعیت نمی تواند اموالی را از شخص، جمعیت هیئت یا کلپی که در خارج افغانستان باشد، بدست آورد مگر با اجازه مرجع صلاحیتدار.

(3) هیچ جمعیت نمی تواند چیزی را به اشخاص و یا موسسات خارجی بدون اجازه مرجع صلاحیتدار بفرستد.

ماده 421 -

تبرعات تنها به اسم و حساب جمعیت مطابق به مقرراتیکه از طرف حکومت وضع گردیده، جمع آوری شده می تواند.

مرجع صلاحیتدار می تواند شرایط خاصی را در مورد تبرعات هر جمعیت حسب احوال علاوه کند.

ماده 422 -

(1) جمعیت باید انعقاد واجندای مجمع عمومی را اقلاً (15) روز قبل باصلاح مرجع صلاحیتدار برساند.

مرجع صلاحیتدار میتواند نماینده ایرا غرض اشتراك در مجمع عمومی جمعیت بفرستد.

(2) جمعیت گذارشات مجمع عمومی را در خلال (15) روز از تاریخ انعقاد آن، باطلاع مرجع صلاحیتدار میرساند.

ماده 423 -

(1) جمعیت می تواند نمایندگی تاسیس نماید.

(2) نمایندگی بعد از اعلان، حیثیت شخصیت حکمی مستقل را سب می نماید. نمایندگی نمیتواند

اساسنامه داخلی خود را در موضوعات مربوط به وجایب آن در برابر جمعیت اصلی، طرز العمل و سیاست عمومی جمعیت، بدون موافقه جمعیت اصلی تعدیل نماید.

فرع دوم - هیئت مدیره

ماده 424 -

(1) جمعیت دارای هیئت مدیره می باشد. تعیین اعضاء هیئت مدیره، صلاحیت، وظایف و ختم

عضویت اعضاء در اساسنامه جمعیت توضیح می گردد.

(2) هیئت مدیره مرکب از سه عضو و یا بیشتر بوده و مدت خدمت شان بیش از سه سال بوده نمیتواند.

(3) تجدید عضویت مطابق به اساسنامه جمعیت صورت میگیرد.

ماده 425 -

شخصیکه به صفت عضو هیئت مدیره تعیین میگردد، باید بحکم قطعی محکمه باصلاحیت بحرمان از

حقوق سیاسی و مدنی محکوم نشده باشد.

ماده 426 -

(1) هیئت مدیره در حدود صلاحیتیکه در اساسنامه به آن تصریح گردیده، امور مربوط به جمعیت را اداره

می نماید.

(2) هیئت مدیره اقلاً دو مرتبه در يك ماه تشکیل جلسه میدهد.

ماده 427 -

هیئت مدیره شخصی را از جمله اعضای خود یا دیگر اعضای جمعیت بحیث رئیس تعیین مینماید.

ماده 428 -

شخصیکه از طرف هیئت مدیره بحیث رئیس تعیین میشود امور مربوط به پیشنهاد، تقرر موظفین، تطبیق مجازات تادیبی، ملاحظه اسناد مصرف و مراقبت تنفیذ تصاویر مجمع عمومی و هیئت مدیره را انجام میدهد. مشروط بر اینکه در اساسنامه جمعیت خلاف آن تصریح نشده باشد.

فرع سوم - مجمع عمومی

ماده 429 -

(1) مجمع عمومی مرکب از تمام اعضائست که وجایب خود را مطابق به اساسنامه جمعیت ایفاء نموده باشند.

(2) تصاویر مجمع عمومی خارج از موضوعات شامل اجنداء اعتبار ندارد.

ماده 430 -

تصاویر مجمع عمومی باکثرت آرای اعضای حاضر بعد از تکمیل نصاب دو ثلث اعضای اصلی آن صورت می گیرد. تصاویر مجمع عمومی در مورد تعدیل اساسنامه جمعیت به اکثریت مطلق و در مورد انحلال جمعیت، عزل اعضای هیئت مدیره، اتحاد و یا الحاق آن با جمعیت دیگر باکثرت دو ثلث اعضاء صورت میگیرد. مگر اینکه در اساسنامه جمعیت خلاف آن تصریح شده باشد.

ماده 431 -

در جلسات مجمع عمومی اعضاء شخصاً اشتراك نموده و یا عضو دیگری را کتبا بحیث نماینده خود تعیین مینمایند.

ماده 432 -

مجمع عمومی در خلال سه ماه بعد از ختم هر سال مالی بصورت عادی تشکیل جلسه داده و امور مربوطه به بودجه، حساب سال تمام راپور سالانه هیئت مدیره و راپور مربوط به امور مالی را بررسی می نماید. تشکیل جلسات فوق العاده مجمع عمومی در صورت لزوم نیز صورت گرفته می تواند. انعقاد جلسات مجمع عمومی بدعوت هیئت مدیره صورت می گیرد.

ماده 433 -

هرگاه هیئت مدیره جلسه فوق العاده مجمع عمومی را در خلال (15) روز از تاریخ تسلیمی درخواست تحریری اقلاً ده نفر از اعضای مجمع عمومی که در آن هدف انعقاد جلسه نیز توضیح یافته است دایر ننماید، درخواست کنندگان می توانند مستقیماً اعضای مجمع عمومی را به تشکیل جلسه دعوت نمایند.

ماده 434 -

عضو جمعیت در موضوعیکه منفعت وی در آن دخیل باشد، حق رای دادن را ندارد. رای دادن در مورد انتخاب اعضای هیئت جمعیت ازین حکم مستثنی می باشد.

ماده 435 -

(1) هرگاه مجمع عمومی یا هیئت مدیره و یا رئیس جمعیت تصاویری را خلاف احکام قانون یا اساسنامه جمعیت اتخاذ نماید، در برابر همچو تصاویر مطالبه ابطال صورت می گیرد. مطالبه ابطال از طرف خائنوالی یا یکی از اعضای جمعیت به محکمه ایکه اداره مرکزی جمعیت در حوزه صلاحیت آن واقع است در خلال سه ماه از تاریخ صدور تصویب تقدیم میگردد.

(2) ابطال اینگونه تصاویر بر حقوق مکتسبه اشخاصیکه بر اساس حسن نیت ذیحق گردیده اند، تاثیر ندارد.

ماده 436 -

- (1) مرجع صلاحیتدار تعمیل تصاویری را که از طرف مجمع عمومی یا هیئت مدیره یا رئیس جمعیت مخالف قانون، نظام و آداب عامه اتخاذ شده باشد، متوقف میسازد.
- (2) مرجع صلاحیت دار باید در خلال (30) روز از تاریخ توقف آن دعوی ابطال را در برابر تصویب مذکور بمحکمه باصلاحیت ، اقامه نماید.

فرع چارم - انحلال

و تصفیه جمعیت

ماده 437 -

- (1) جمعیت در حالات آتی منحل می گردد:
- 1 - در حالیکه تعهدات خود را ایفا کرده نتواند.
- 2 - در حالیکه اموال یا منافع خود را خارج از اهدافیکه در اساسنامه آن توضیح گردیده، تخصیص دهد.
- 3 - در حالیکه جمعیت به تخلف از مواد مندرج اساسنامه و یا هر نوع اجراءات مخالف قانون، اهداف تاسیسی، نظام و آداب عامه مبادرت ورزد.
- (2) مطالبه انحلال از طرف هر يك از اعضاي جمعیت، شخص ذیعلاقه و یا خرنوالی به محکمه ایکه اداره مرکزی جمعیت در حوزه صلاحیت آن واقع گردیده، تقدیم می گردد.

ماده 438 -

هرگاه محکمه بانحلال جمعیت حکم نماید، يك و یا چند شخص را برای تصفیه امور حسابی و توزیع دارائی جمعیت با رعایت احکام مندرج اساسنامه مربوط تعیین می نماید. در صورتیکه در مورد توزیع دارائی جمعیت منحل شده، حکمی در اساسنامه آن موجود نباشد، محکمه می تواند این دارائی را بجمعیت و یا موسسه دیگریکه با جمعیت منحل شده اهداف مشترك داشته باشد انتقال دهد.

ماده 439 -

هرگاه محکمه برد مطالبه انحلال جمعیت حکم نماید، می تواند به ابطال تصرفیکه مورد اعتراض قرار گرفته است، حکم نماید.

مبحث چهارم - جمعیت های عام المنفعه

ماده 440 -

- (1) جمعیت عام المنفعه، عبارت از جمعیتی است که بمنظور تامین منافع عامه تاسیس می گردد.
- (2) اعطای عنوان جمعیت به صفت عام المنفعه توسط فرمان دولت صورت می گیرد. سلب عنوان اعطاءشده توسط چنین فرمان نیز جواز دارد.

ماده 441 -

جمعیت عام المنفعه بر عایت شرایط اهلیت مربوط به تملك اموال منقول و غیر منقول مقید نمی باشد.

ماده 442 -

حدود استفاده جمعیت عام المنفعه از صلاحیت سلطه عامه، مانند عدم جواز حجز بر تمام و یا قسمتی از اموال جمعیت، عدم تأثیر مرور زمان در مورد ملکیت این اموال و جواز استملاک برای تأمین اهداف جمعیت توسط مقررات توضیح میشود.

ماده 443 -

جمعیت عام المنفعه تحت مراقبت مرجع صلاحیتدار مربوط فعالیت می نماید. اجرای جمعیت از نظر تطابق با قوانین، اساسنامه و تصاویر مجمع عمومی توسط مرجع مذکور مورد تفتیش و تحقیق قرار می گیرد.

هیئت تفتیش از طرف مرجع صلاحیتدار تعیین گردیده و در ختم کار راپور اجرای خود را به مرجع مربوط تقدیم مینماید.

ماده 444 -

(1) مرجع صلاحیتدار میتواند اتحاد چند جمعیت عام المنفعه را که هدف مشترک داشته باشند تصویب نماید. همچنان می تواند در مورد توحید فعالیت ها یا تعدیل اهداف جمعیت های مختلف بر وفق احتیاجات محیط یا بمنظور ایجاد هم آهنگی بین خدماتیکه از طرف آنها انجام می گردد و با اسباب دیگریکه برای تأمین اهداف جمعیت ها مفید پنداشته شود، تصمیم اتخاذ نماید.

(2) مرجع مذکور در تصویب خود اسباب و طرز العمل اتحاد و چگونگی تسلیمی اموال، اوراق و اسناد را به هیئت جدید توضیح مینماید.

ماده 445 -

(1) مرجع صلاحیتدار می تواند اشخاصی را که داوطلب عضویت هیئت عامل میشوند، اجازه شمول ندهد.
(2) مرجع صلاحیتدار می تواند یکی از داوطلبان را برای مراقبت جریان انتخابات تعیین نماید.
(3) اگر انتخابات مخالف احکام قانون یا اساسنامه جمعیت صورت گرفته باشد، مرجع صلاحیتدار قرار مدلی مبنی بر الغای انتخاب را در خلال (15) روز از اجرای انتخابات صادر می نماید.

ماده 446 -

(1) مرجع صلاحیتدار می تواند بنابر قرار مدلل، رئیس هیئت مدیره ای را برای اجرای وظایفیکه در اساسنامه جمعیت توضیح گردیده موقتاً تعیین نماید.
(2) رئیس یا هیئت مدیره موقت وقتی تعیین میگردد که در اجرای رئیس یا هیئت مدیره جمعیت چنان تخلفی بروز نماید، که دوام آنها بوظیفه بمصلحت جمعیت نبوده با وجود اخطار جمعیت و مرور (15) روز از تاریخ اخطار بر رفع تخلفات نپرداخته باشد.

ماده 447 -

(1) اعضای هیئت مدیره جمعیت و کارکنان آن مکلف اند تمام اموال جمعیت، اسناد و دفاتر مربوط را باختیار هیئت مدیره موقت بگذارند.
(2) مسئولیت قانونی اعضای هیئت مدیره و کارکنان جمعیت با سپردن اموال، اسناد و دفاتر مربوط به هیئت مدیره موقت خاتمه پیدا نمی کند.

ماده 448 -

رئیس یا هیئت مدیره موقت مکلف است در خلال مدتیکه در قرار تعیین شان تصریح یافته، مجمع عمومی را دایر و راپور اجراآت خود را تقدیم نماید. مجمع عمومی بعد از استماع راپور، هیئت مدیره جدید را مطابق به اساسنامه و احکام قانون انتخاب می نماید.

ماده 449 -

جمعیت به تطبیق تصاویر رئیس و یا هیئت مدیره موقت که در داخل مدت معینه مندرج قرار، تعیین شان صورت گرفته، در داخل حدودیکه در قرار مذکور و یا اساسنامه جمعیت توضیح شده، مکلف می باشد.

ماده 450 -

مرجع صلاحیتدار، اعضای هیئت مدیره سابق را که باثر تخلف مسئولیت شان ثابت گردیده، برای مدتیکه متجاوز از سه سال نباشد، از داوطلب شدن مجدد بحیث عضو هیئت مدیره محروم میسازد.

مبحث پنجم - جمعیت خیریه

ماده 451 -

(1) جمعیت خیریه عبارت از جمعیتیست که برای تامین اهداف خیریه و یا رفاه اجتماعی جهت استفاده اعضای جمعیت یا سایر اشخاص تاسیس شده باشد.

(2) اعضای هیئت مدیره نمی توانند در داخل جمعیت به شغل دیگری در مقابل اجرت اشتغال ورزند.

ماده 452 -

(1) هیئت مدیره جمعیت خیریه مکلف به تهیه راپور اجراآت سالانه می باشد.

(2) هیئت مدیره بودجه سالانه جمعیت را با اسناد و مدارك آن بمرجع صلاحیتدار تقدیم نموده و معلومات مورد ضرورت مرجع مذکور را تهیه میکند.

مبحث ششم - جمعیت فرهنگی

ماده 453 -

جمعیت فرهنگی، عبارت از جمعیتیست که هدف تاسیس آنرا انکشاف امور علمی، فنی، ادبی و هنری تشکیل میدهد.

ماده 454 -

هیئت مدیره جمعیت فرهنگی مکلف است راپور اجراآت سالانه خود را باطلاع مرجع صلاحیتدار برساند. این جمعیت راجع به تقدیم اسناد و معلومات لازمه تابع احکام سایر جمعیت های مندرج این قانون می باشد.

مبحث هفتم - موسسات

ماده 455 -

موسسه، عبارت از شخصیت حکمیست که برای انجام خدمات بشری، دینی، علمی، فنی و یا سپورتي از طریق تخصیص اموال برای مدت غیر معین تاسیس یافته و بروی اهداف غیر انتفاعی فعالیت می نماید.

ماده 456 -

(1) تاسیس موسسه توسط سند رسمی صورت می گیرد.

(2) سند رسمی حیثیت اساسنامه موسسه را داشته و حاوی مطالب آتی میباشد:

- 1 - عنوان موسسه و مرکز اداره آن. مرکز اداره موسسه در خارج از افغانستان بوده نمي تواند.
 - 2 - هدف و مرام تاسيس آن.
 - 3 - اسم و شهرت مكملة موسس يا موسسين.
 - 4 - تفصيلات دارائي ايكة به موسسه تخصيص يافته است.
 - 5 - تشكيل اداري موسسه و اسم رئيس آن.
 - 6 - طرز نظارت و تفتيش امور مالي موسسه.
 - 7 - طرز تعديل اساسنامه، الحاق، تجزيه و تاسيس نمايندگي هاي موسسه با توضيح طرز تصفيه و تعيين مرجع يكة اموال موسسه به آن تعلق مي گيرد.
- ماده 457 -
- هرگاه عضو موسس، دائنين يا ورثه داشته باشد، تاسيس موسسه در مورد حقوق شان حكم وصيت يا هبه را دارد. در صورتيكه تاسيس موسسه حقوق دائنين يا ورثه را متضرر سازد، آنها مي توانند مطابق باحكام قانونيكة در مورد وصيت و هبه موجود است، دعوي نمايند.
- ماده 458 -
- موسسه ايكة توسط سند رسمي تاسيس شده باشد، موسس آن ميتواند قبل از اعلان توسط سند رسمي ديگري از تاسيس آن انصراف نمايد.
- ماده 459 -
- شخصيت حكمي موسسه وقتي تثبيت ميگردد كه مطابق باحكام اين قانون اعلان گرديده باشد.
- ماده 460 -
- اعلان موسسه بمطالبه موسس يا اولين رئيس آن و يا مرجع صلاحيتدار يكة موسسه تحت نظارت آن قرار دارد، مطابق باحكام مربوط به اعلان جمعيت هاي مندرج اين قانون صورت مي گيرد.
- ماده 461 -
- مرجع صلاحيتدار مي تواند در مورد تاسيس، طرز اداره و اساسنامه موسسه، بمنظور تامين اهداف تاسيس آن، تعديل وارد نمايد.
- ماده 462 -
- موسسه توسط رئيس اداره و تمثيل ميگردد.
- ماده 463 -
- رئيس موسسه، بودجه و صورت حسابات سالانه موسسه را بمرجع صلاحيتدار آن ارائه و معلومات مورد ضرورت مرجع مذکور را تهيه مي نمايد.
- ماده 464 -
- موسسه نمي تواند بدون اجازه مرجع صلاحيتدار وصيت و يا هبه را قبول نمايد.
- ماده 465 -
- مرجع صلاحيتدار مي تواند در ضمن دعوي از محكمه مربوط عزل موظفيني را كه در وظائف محوله اهمال ورزيده يا اعمال مخالف قانون يا اساسنامه موسسه را مرتكب گرديده اند و يا اموال

موسسه را مخالف اهداف تاسیس یا اراده موسس آن بمصرف رسانیده یا اینکه مرتکب قصور فاحش گردیده اند مطالبه نماید.

ماده 466 -

مرجع صلاحیتدار می تواند برای تامین اهداف موسسه یا نگهداری اموال متعلق به آن تخفیف یا الغای تمام و یا قسمتی از وجایب و شروطی را که در اساسنامه موسسه قید گردیده است، از محکمه با صلاحیت مطالبه نماید.

ماده 467 -

هرگاه رئیس موسسه مخالف قانون، نظام عامه یا خارج از حدود صلاحیت خویش اجراءات نماید، مرجع صلاحیتدار می تواند این اجراءات را متوقف و ابطال این اجراءات را از محکمه با صلاحیت مطالبه نماید.

ماده 468 -

(1) مطالبه ابطال مندرج ماده (467) این قانون حداکثر در خلال یکسال از تاریخ اجراءات، به محکمه تقدیم می گردد.

(2) ابطال اینگونه اجراءات بر حقوق مکتسبه اشخاصیکه بر اساس حسن نیت ذیحق گردیده اند، تأثیر ندارد.

ماده 469 -

احکام مربوط به جمعیت ها از قبیل تاسیس، الحاق، تجزیه، تاسیس نمایندگی، تعیین رئیس موقت، انحلال و تصفیه، تبدیل موسسه به عام المنفعه و همچنان حکم مندرج ماده (418) این قانون بر عموم موسسات نیز قابل تطبیق می باشد.

ماده 470 -

احکام مربوط به موسسات مندرج این قانون در مورد موسسه که به شکل وقف تاسیس یافته باشد، استثناء تطبیق نمی گردد.

ماده 471 -

اتخاذ تدابیر در برابر تخلفات موظفین جمعیت ها و موسساتیکه در موارد مربوط این قانون تصریح یافته، مانع تطبیق قانون جزای عمومی نمی گردد.

فصل سوم

اموال

ماده 472 -

مال، عبارت است از عین و یا حقیقه نزد مردم قیمت مادی داشته باشد.

ماده 473 -

اشیائیکه بمقتضای طبیعت و یا بحکم قانون مورد داد و ستد قرار گیرد، حقوق مالی بر آن مرتب شده می تواند.

ماده 474 -

اشیائیکه بمقتضای طبیعت مورد داد و ستد قرار گرفته نتواند عبارت از اشیاییست که هیچ شخصی نمی تواند حیات آنرا بخود اختصاص دهد.

ماده 475 -

اشیائیکه بحکم قانون مورد داد و ستد قرار گرفته نمی تواند عبارت از اشیاییست که حقوق مالی بر آن قانونا مرتب شده نمی تواند.

ماده 476 -

(1) اشیای مثلی آنست که افراد و یا اجزای آن با هم یکسان بوده بدون فرق قابل ملاحظه، عوض یکدیگر استعمال شده بتواند.

(2) اشیای قیمتی آنست که افراد آن با هم متفاوت بوده و عوض یکدیگر استعمال شده نتواند.

ماده 477 -

(1) اشیای استهلاکی آنست که انتفاع از آن بدون استهلاك ممکن نباشد.

(2) اشیای استعمالی آنست که با انتفاع مکرر، عین آن باقی بماند.

ماده 478 -

عقار اشیاییست که دارا اصل ثابت بوده و حمل و نقل آن بدون تلف شدن غیر ممکن باشد. اشیایی که واجد این وصف نباشد اشیای منقول شناخته میشود.

ماده 479 -

اشیای منقولی را که مالک برای استفاده از عقار تخصیص میدهد، عقار پنداشته میشود.

ماده 480 -

هر حق عینی مربوط به عقار و هر دعوی متعلق به آن عقار شناخته شده، حقوق مالی غیر آن از جمله اموال منقول محسوب می گردد.

ماده 481 -

اموال متعلق به ملکیت افراد، اموال خصوصی و اموالیکه متعلق به ملکیت افراد نبوده و برای منافع و مصالح عامه تخصیص یافته باشد، اموال عامه پنداشته میشود.

ماده 482 -

(1) اموال عامه عبارت است از:

1 - اموال منقول و غیر منقول دولت.

2 - اموال منقول و غیر منقول اشخاص حکمی.

3 - اموال منقول و غیر منقول که برای منافع و مصالح عامه تخصیص داده شده باشد.

4 - اموال منقول و غیر منقول که بحکم قانون اموال عامه شناخته شده باشد.

(2) درین اموال، تصرف، حجز و تملك باسناد مرور زمان جواز ندارد.

ماده 483 -

(1) اموال عامه وقتی غیر عامه شناخته میشود که ميعاد تخصیص آن برای منافع عامه، ختم گردیده باشد.

(2) ختم تخصیص بحکم قانون یا بالفعل و یا بختم هدفیکه اموال باسناد آن برای منافع عامه تخصیص داده شده صورت می گیرد.

کتاب دوم
حق
باب اول
احکام عمومی

ماده 484-

حقوق مالی به حقوق عینی و شخصی تقسیم می گردد.

ماده 485-

(1) حق عینی عبارت است از تسلط مستقیم شخص بر ذات عین که توسط قانون اعطای می گردد.

(2) حقوق عینی، اصلی یا تبعی میباشد.

ماده 486 -

حقوق عینی اصلی عبارت است از حقوق تصرف و انتفاع بر عین که منحصر به حقوق آتی می باشد:

1- حق ملکیت رقبه و منفعت عین .

2- حق ملکیت منفعت عین بدون ملکیت رقبه .

3- حقوق ارتفاق .

ماده 487-

حقوق عینی تبعی عبارت است از حقوق مرتب بر عین برای تضمین دین که منحصر به حقوق آتی میباشد:

1- حقوق رهن رسمی.

2- حق رهن حیازی .

3- حق حبس عین .

4- حق اختصاص.

5- حق تقدم (امتیاز).

ماده 488-

حق شخصی یا تعهد عبارت از رابطه ایست بین ذمه دائن و مدیون که باسناد آن دائن می تواند اعطاء شی، اجرای عمل یا امتناع از آن را از مدیون مطالبه نماید.

ماده 489-

(1) تعهد بدین، آنست که موضوع آن نقود یا اشیای مثلی باشد.

(2) تعهد در ذمه شخص متعهد بموجب عقد یا تضمین لازم می گردد.

ماده 490-

تعهد به عین آنست که موضوع آنرا ذات عین معین بغرض، تملیک عین یا منفعت آن و یا به غرض تسلیم یا حفاظت عین تشکیل بدهد.

ماده 491-

حقوق معنوي که برشي غير مادي وارد ميگردد تابع احکام قوانين خاص مي باشد

باب دوم

منابع حق

فصل اول

احکام عمومي

ماده 492-

منابع حق عبارت از عوامل حقوقي ايست که حق را بوجود آورد ومشمول بر تصرف حقوقي وحادثه حقوقي مي باشد

ماده 493-

تصرف حقوقي عبارت از تصرف قولي ايست که از اراده قاطع شخص براي ايجاد اثر حقوقي معين مطابق باحکام قانون بوجود آمده باشد.

ماده 494-

تصرف حقوقي در عقود باتوافق اراده طرفين عقد، تکميل گرديده و به اثر آن بر يکي از طرفين، وجيبه مرتب مي گردد.

ماده 495-

تصرفيکه وجيبه را بريکي از طرفين مرتب ميسازد، تنها با ايجاب شخص متعهد تکميل ميگردد.

ماده 496-

حادثه حقوقي عبارت از تصرف فعلي است که به اختيار يا بدون اختيار شخصي، واقع گرديده و قانون بر آن آثار معين را مرتب نموده باشد.

فصل دوم

تصرف حقوقي

قسمت اول

عقود

ماده 497-

(1) عقد، عبارت از توافق دو اراده است به ايجاد يا تعديل يا نقل يا ازاله حق در حدود قانون.

(2) به اثر عقد وجايب هر يک از عاقدين در برابر يکديگر مرتب ميگردد.

ماده 498-

عقد براعيان منقول يا غير منقول، با بدل يا بدون آن، بغرض تملیک صحيح ميباشد.

ماده 499-

عقد بغرض نگهداشت اعيان طور ودیعت يا بغرض استهلاك آن از طريق انتفاع طور قرض و تادیه بدل، جواز دارد.

ماده 500-

عقد بر منافع اعیان بغرض انتفاع از آن یا بدل طور اجازه یا بدون بدل طور عاریت و رد عین آن به مالک، جواز دارد.

ماده 501-

عقد بغرض اجرای عمل معین یا خدمت معین صحیح می باشد.

ماده 502-

(1) شرط انعقاد عقد عبارت است از وجود عاقدین، الفاظ مخصوص عقد و موضوعیکه عقد بر آن وارد می گردد.

(2) شرط صحت عقد عبارت است از اهلیت عاقدین، قابلیت معقود علیه برای حکم عقد، مفدیت و عدم مخالفت آن با نظام و آداب عامه.

ماده 503-

هرگاه حین صدور عقد شخصیکه حق اجازه و انفاذ آن را دارد موجود نباشد، چنین عقد باطل پنداشته می شود.

ماده 504-

قواعد عمومی مربوط به عقد بر تمام عقود تطبیق می گردد و قواعد خصوصی هر عقد توسط احکام مربوط به آن تنظیم می گردد.

مبحث دوم - ارکان عقد

فرع اول - رضاء

ماده 505-

شرط صحت عقد عبارت است از رضائیت عاقدین بدون اکراه و اجبار.

ماده 506-

(1) عقد به ایجاب و قبول طرفین منعقد می گردد.

(2) ایجاب و قبول عبارت است از الفاظیکه در عرف برای انشاء عقد استعمال می گردد.

ماده 507-

ایجاب و قبول به صیغه ماضی بوده و بصیغه مضارع یا امر نیز جایز می باشد. مشروط بر اینکه زمان حال از آن اراده باشد.

ماده 508-

عقد به صیغه استقبال وقتی منعقد می گردد که عاقدین قصد انشاء عقد را با این صیغه نموده باشند.

ماده 509-

اظهار اراده توسط گفتار، نوشته و یا اشاراتی که عرفاً متداول باشد، صورت می گیرد. همچنان اظهار اراده به داد و ستدیکه بر حقیقت یک عقد صراحتاً دلالت نماید، صورت گرفته می تواند.

ماده 510-

اظهار اراده طور ضمنی صورت گرفته می تواند، مگر اینکه صریح بودن آنرا قانون و یا عاقدین شرط گذاشته باشند.

ماده 511-

وقتی بر اظهار اراده آثار مرتب می گردد که طرف مقابل به آن علم حاصل نماید. وصول اظهار اراده بطرف مقابل قرینه حصول علم به آن پنداشته میشود، مگر اینکه دلیلی برخلاف آن وجود داشته باشد.

ماده 512-

اظهار اراده در حالت بیهوشی و یا اختلال عقلی ایکه موجب فقدان قوه ممیزه گردد، گرچه این اختلال موقت هم باشد، باطل پنداشته میشود.

ماده 513-

اراده ایکه خلاف مافی الضمیر شخص اظهار شده باشد، باطل پنداشته نمی شود، مگر اینکه طرف مقابل به مخالفت اراده اظهار شده یا نیت شخص علم داشته باشد.

ماده 514-

هر شخص به سبب ایجاب خود ملزم قرر می گیرد، مگر اینکه بعدم الزام خود تصریح نموده یا از قرائن ظاهری و یا طبیعت معامله چنان معلوم گردد، که در ایجاب قصد الزام وجود نداشته باشد.

ماده 515-

هرگاه شخصی که از وی ایجاب یا قبول صادر گردیده وفات نماید یا قبل از آنکه بر ایجاب یا قبول وی اثر مطلوب مرتب شده باشد، فاقد اهلیت گردد، حینیکه طرف مقابل از همچو ایجاب یا قبول علم حاصل نماید، عقد صحیح پنداشته شده و اثر مطلوب بر آن مرتب می گردد. مشروط بر اینکه اظهار اراده یا طبیعت معامله بخلاف این امر دلالت ننماید.

ماده 516-

(1) هرگاه برای قبول، میعاد تعیین شده باشد، ایجاب کننده نمی تواند تاختم میعاد معینه از ایجاب خود منصرف گردد.

(2) در صورت عدم تصریح میعاد، قبول احياناً از قرائن ظاهری و یا طبیعت معامله شده می تواند.

ماده 517-

عاقدین بعد از ایجاب تا ختم مجلس عقد بقبول یارد آن اختیار دارند اگر ایجاب کننده بعد از صدور ایجاب و قبل از قبول طرف مقابل از ایجاب رجوع نموده و یا چنان گفتار یا عملی از یکی از عاقدین صادر شود که دلالت بر انصراف از قبول نماید چنین ایجاب باطل بوده و قبول بعد از آن نیز از اعتبار ساقط می گردد.

ماده 518-

هر گاه ایجاب قبل از قبول طور مکرر صادر شود به ایجاب آخرین اعتبار داده میشود.

ماده 519-

شخصیکه ایجاب متوجه وی گردیده است می تواند آنرا رد نماید اگر ایجاب به اثر مطالبه خود او صادر شده باشد، نمیتواند آنرا رد نماید مگر اینکه دلایل معقولی به رد آن داشته باشد.

ماده 520-

هرگاه قبول زیادت، تقید و یا تعدیلی را در ایجاب وارد نماید، چنین قبول، رد ایجاب پنداشته شده و بحیث ایجاب جدید شناخته می شود.

ماده 521-

مطابقت بین ایجاب و قبول وقتی حاصل میشود که موافقه طرفین بمرجع مسائل اساسی عقد بعمل آمده باشد. موافقه بر بعضی ازین مسایل برای الزام طرفین کافی نمی باشد.

ماده 522-

(1) هرگاه طرفین بر جمیع مسایل اساسی عقد موافقه نموده و تفصیل مسایل را به آینده موکول نمایند، چنین عقد تمام پنداشته میشود. مگر اینکه اتمام عقد به موافقه بر تفصیل مسایل مشروط گردیده باشد.

(2) اگر طرفین در مورد مسایلی که قبلاً موافقه بر آن حاصل نگردیده اختلاف داشته و اقامه دعوی نمایند محکمه در چنین حالت بادر نظر داشت طبیعت معامله مطابق با احکام قانون عرف و عدالت حکم می نماید.

ماده 523-

(1) عقد بین طرفین غایب در زمان و مکانی کامل پنداشته میشود که ایجاب کننده از قبول طرف مقابل علم حاصل کرده باشد. مشروط بر اینکه طرفین یا احکام قانون، مخالف آنرا تصریح نکرده باشد.

(2) قبول بمجرد وصول به ایجاب کننده چنان فرض میشود که به آن علم حاصل شده است.

ماده 524-

عقد بوسیله تلیفون یا وسایل مماثل آن از حیث زمان مانند عقد بین طرفین حاضر و از حیث مکان مانند عقد بین طرفین غایب پنداشته می شود.

ماده 525-

هیچ قولی به سکوت کننده نسبت داده نمی شود. سکوت در موردیکه محتاج به بیان است قبول پنداشته میشود.

ماده 526-

سکوت وقتی قبول پنداشته میشود که بین عاقدین تعامل سابقه وجود داشته و ایجاب نیز به اساس این تعامل صورت گرفته باشد و یا ایجاب به منفعت خالص طرف مقابل باشد.

ماده 527-

عقد مزایده با آخرین داوطلبی کامل می گردد. داوطلبی اول وقتی از اعتبار ساقط می گردد که زاید بر آن داوطلبی صورت گرفته باشد گرچه این داوطلبی باطل باشد یا مزایده بدون اینکه به شخصی تعلق گیرد معطل قرار داده شود.

ماده 528-

در عقود دسته جمعی قبول برضایت اکثریت متحقق گردیده و اقلیت تابع قبول آنها شناخته می شود.

ماده 529-

قبول در عقود اذعان بمجرد تسلیمی در حدود شرایطی که ایجاب کننده وضع نموده متحقق می گردد و این شرایط غیر قابل مناقشه می باشد.

ماده 530-

(1) اتفاقی که بموجب آن عاقدین یا یکی از آنها ابرام عقد معینی را در آینده تعهد می نماید این عقد وقتی تمام می گردد که جمیع مسائل اساسی عقد مورد نظر با مدتی که باید در آن عقد ابرام یابد تعیین شده باشد.

(2) اگر قانون برای انمام عقد رعایت شکلیات معینی را مشروط گردانیده باشد وجود همچو شکلیات در اتفاق ابتدائی که متضمن وعده به ابرام این عقد می باشد نیز ضروری پنداشته می شود.

ماده 531-

(1) تادیب بیعانه حین ابرام عقد دلیل بر قطعیت عقد شمرده می شود مگر اینکه موافقه طرفین و یا عرف خلاف آنرا تصریح کرده باشد.

(2) اگر بیعانه دهنده از ابرام عقد منصرف شود حق استرداد آن را ندارد. انصراف بیعانه گیرنده موجب پرداخت اصل بیعانه و معادل آن می گردد.

ماده 532-

هرگاه تعهدی که به اثر آن بیعانه پرداخته شده نافذ گردد بیعانه از اصل قیمت وضع می گردد.

ماده 533-

هر گاه تنفیذ عقد بنابر علی که ناشی از قصور هیچ یکی از عاقدین نباشد غیر ممکن گردد یا عقد باثر خطا و یا موافقه طرفین فسخ گردد بیعانه مسترد می شود.

فرع دوم - نیابت در عقد

ماده 534-

عقد طور اصالت یا نیابت جواز دارد مگر اینکه قانون مخالف آن حکم کرده باشد. این که طرف مقابل عقد از نیابت و یا واقف باشد.

ماده 535-

شخصی که اصالتاً عقدی را انجام می دهد حقوق و وجایب مربوط بآن به شخص او متوجه می گردد.

ماده 536-

(1) نیابت در عقد بموافقه طرفین یا بحکم قانون صورت می گیرد.

(2) حدود صلاحیت نایب در صورت موافقه طرفین از طرف اصیل و در نیابت قانونی توسط قانون تعیین می گردد.

ماده 537-

ملاحظات مربوط به عیوب اراده یا اثرات وقوف به بعضی از احوال خاص و یا احتمالی بودن چنین وقوف به شخص نایب، تعلق می گیرد، نه شخص اصیل.

ماده 538-

هرگاه نایب در حدود صلاحیت خود عقدي را باسم اصیل انجام دهد، حقوق و وجایب ناشی از آن به شخص اصیل تعلق می گیرد.

ماده 539-

در صورت عدم اظهار وصف نیابت در حین عقد، آثار ناشی از آن به شخص نایب تعلق می گیرد، مگر اینکه طرف مقابل عقد از نیابت وی واقف باشد.

ماده 540-

هرگاه نایب و طرف مقابل عقد از ختم میعاد نیابت در حین عقد واقف نباشند، آثار ناشی از آن به اصیل و یا قایم مقام وی، تعلق می گیرد.

ماده 541-

نایب نمی تواند عقدي را برای خود یا بنام اصیل انجام دهد، مگر اینکه اصیل قبلاً باو اجازه داده یا بعداً آنرا تائید نماید. حالانکه در قانون یا قواعد تجارت طور دیگری پیش بینی گردیده، از این حکم مستثنی می باشد.

فرع سوم - صحت رضا در عقد

جزء اول - اهلیت عقد

ماده 542-

هر شخص اهلیت عقد را دارد، مگر اینکه اهلیت او توسط قانون سلب یا محدود شده باشد.

ماده 543-

تصرف صغیر غیر ممیز باطل پنداشته میشود، اگرچه ولی وی اجازه داده باشد.

ماده 544-

(1) تصرف صغیر ممیز که کاملاً به منفعت وی باشد، جواز دارد، اگرچه ولی وی اجازه نداده باشد. در صورتیکه تصرف مذکور کاملاً بضرر وی باشد، باطل پنداشته میشود گرچه ولی وی اجازه داده باشد.

(2) تصرف متضمن نفع و ضرر با اجازه ولی در حدود صلاحیت وی یا اجازه شخص ناقص اهلیت بعد از رسیدن به سن رشد موقوف می باشد.

ماده 545-

(1) تصرف مجنون و معتوه بعد از ثبت قرار مبني بر حجر باطل پنداشته میشود.

(2) تصرف قبل از ثبت قرار مبني بر حجر باطل پنداشته نمی شود، مگر اینکه حالت جنون و معتوه بودن حین عقد شایع بوده یا طرف مقابل به آن علم داشته باشد.

ماده 546-

(1) تصرف سفیه یا شخص مبتلا به غفلت بعد از ثبت قرار مبنی بر حجر، تابع احکام تصرفات صغیر ممیز می باشد.

(2) تصرف قبل از ثبت قرار مبنی بر حجر صحیح بوده قابل ابطال پنداشته نمی شود مگر اینکه در نتیجه استثمار یا توطئه صورت گرفته باشد.

ماده 547-

وصیت یا وقف شخصی که سفاهت یا غفلت محجور علیه قرار گرفته وقتی صحیح می گردد که محکمه در مورد اجازه داده باشد.

ماده 548-

تصرف شخصی که به سبب سفاهت محجور علیه قرار گرفته در امور مربوط به اداره اموالی که تسلیم آن از طرف محکمه به وی اجازه داده شده، در حدود احکام قانون صحیح می باشد.

ماده 549-

هرگاه برای شخصی مساعد قضائی تعیین گردیده باشد، بعد از ثبت قرار مبنی بر تعیین مساعد، هر نوع تصرف وی بدون اشتراک مساعد قضائی قابل بطلان می باشد.

ماده 550-

شخص ناقص اهلیت میتواند بطلان عقد را مطالبه نماید. در صورتیکه برای اخفای نقص اهلیت خود حیلۀ بکار برده باشد، این امر مانع الزام وی به جبران خساره نمی گردد.

جزء دوم - عیوب رضا در عقد

اول - اکراه

ماده 551-

اکراه عبارت است از مجبور گردانیدن شخص، بدون حق، به اجرای عملی که به آن رضایت ندارد خواه اکراه مادی یا معنوی باشد.

ماده 552-

اکراه دو نوع است تام و ناقص

ماده 553-

اکراه تام عبارت است از تهدید به خطر فاحش جسمی یا مالی، تهدید به خطر غیر فاحش اکراه ناقص گفته میشود.

ماده 554-

اکراه تام رضا را از بین برده اختیار را فاسد می گرداند. اکراه ناقص رضا را از بین برده اختیار را فاسد نمی گرداند.

ماده 555-

تهدید به رسانیدن ضرر به والدین، همسر یا محارم شخص و یا تهدید به خطری که منافی حیثیت باشد، اکراه پنداشته شده، محکمه میتواند با در نظر داشت حالات و کوائف تهدید را ارزیابی نماید.

ماده 556-

اکراه نظر به اشخاص، سن، حالت اجتماعی، اوصاف و اندازه تأثیر آن، منحيث شدت وخفت نوع تهدید، فرق می کند.

ماده 557-

اکراهیکه رضا را از بین می برد، وقتی اعتبار دارد که شخص تهدید کننده، به اجرای عمل تهدید قادر بوده و شخص تهدید شده وقوع اکراه را در صورت عدم اجرای موضوع تهدید به گمان غالب حتمی پندارد.

ماده 558-

هرگاه وقوع یکی از انواع اکراه در ابرام عقد ثابت گردد عقد صحیح نمی باشد.

ماده 559-

هرگاه اکراه در مورد عقدي از عقود قابل فسخ صورت گرفته باشد، تهدید شده میتواند، بعد از رفع آن، عقد را فسخ نماید. این حق با مرگ تهدید کننده یا طرفین عقد از بین نرفته، ورثه متوفی قایم مقام او شناخته میشود.

ماده 560-

عقد شخص تهدید شده، به صورت فاسد منعقد میگردد. هرگاه بعد از رفع تهدید شخص تهدید شده طور صریح یا ضمنی به آن اجازه دهد، عقد صحیح میگردد.

ماده 561-

نفاذ عقود شخص تهدید شده به اجازه وی بعد از رفع تهدید موقوف نبوده، قبض مبیعه، ملکیت فاسد را افاده می نماید. در چنین حالت هر نوع تصرف غیر قابل نقض صحیح بوده، شخص تهدید شده در مطالبه قیمت روز تسلیم یا قیمت روز تصرف مخیر می باشد.

دوم - غلطی

ماده 562-

هرگاه در موضوع عقد غلطی صورت گرفته معقود علیه مسمی و مشار الیه باشد، احکام آتی رعایت میگردد:

1- در صورت اختلاف جنس، عقد به مسمی تعلق گرفته و نسبت عدم وجود مسمی عقد باطل شناخته میشود.

2- در صورت اتحاد جنس و اختلاف وصف، عقد به مشار الیه تعلق گرفته و نسبت موجود بودن مشارالیه منعقد میگردد. در این حالت عقد کننده، نسبت عدم موجودیت وصف در فسخ و ابرام عقد مخیر می باشد.

ماده 563-

شخصی که در غلط اساسی واقع گردیده، به شرطی می تواند فسخ عقد را مطالبه نماید که طرف مقابل وی نیز در عین غلطی واقع شده یا از غلطی واقف بوده و یا اینکه به سهولت می توانست به آن واقف گردد.

ماده 564-

هرگاه غلطی به اندازه فاحش باشد که عقد کننده در صورت وقوف بر آن از ابرام امتناع می ورزید چنین غلطی اساسی پنداشته میشود.

ماده 565-

هرگاه غلطی در شخص یا در وصف از اوصاف عقد کننده واقع شده باشد به نحویکه شخصیت یا وصف عقد کننده سبب عمده انعقاد عقد بوده باشد، چنین غلطی اساسی پنداشته میشود.

ماده 566-

عقد به سبب غلطی در قانون وقتی قابل فسخ پنداشته می شود که شرایط غلطی در وقایع مربوط به عقد متحقق گردد، مگر اینکه قانون مخالف آن تصریح کرده باشد.

ماده 567-

غلطی حسابی یا مادی در صحت عقد تأثیر نداشته و تصحیح آن حتمی می باشد.

ماده 568-

شخصی که در غلطی واقع گردیده، نمی تواند به آن طوری تمسک نماید که معارض آنچه حسن نیت مقتضای آنست باشد. اگر طرف مقابل برای تنفیذ این عقد اظهار آماده گی نماید با ابرام عقد ملزم پنداشته میشود.

ماده 569-

احکام مربوط به غلطی در مورد مقاصد یا هر وسیطیکه اراده یکی از طرفین عقد را تحریف شده به دیگری نقل نماید، قابل تطبیق میباشد.

جزء سوم - فریب و غبن

ماده 570-

فریب عبارت از بکار بردن وسایل حیلۀ آمیز قولی یا فعلی ایست که طرف مقابل عقد را به راضی شدن انعقاد عقد بکشاند، به نحویکه این وسایل اگر بکار برده نمیشد، رضایت وی در عقد بمیان نمی آمد.

ماده 571-

1- هرگاه به سبب فریب یکطرف عقد، غبن فاحش متوجه طرف مقابل گردد، فریب خورده می تواند فسخ عقد را مطالبه نماید.

غبن وقتی فاحش گفته می شود که تفاوت بین قیمت حقیقی مال در هنگام عقد و قیمتی که مال بفروش رسیده به (15) فیصد یا بیشتر از آن بالغ گردد.

ماده 572-

شخصیکه در عقود امانت فریب خورده، وقتی می تواند فسخ عقد را مطالبه نماید که غش و تدلیس طرف مقابل را ثابت نماید.

ماده 573-

فریب سلبی، بمحض کتمان حقیقت بوجود می آید. این فریب تدلیس پنداشته میشود.

ماده 574-

در صورت وقوع فریب از طرف شخص ثالث در عقد، فریب خورده وقتی میتواند فسخ آنرا مطالبه نماید که آگاهی طرف مقابل را به فریب شخص ثالث هنگام عقد یا قادر بودن او را به کسب چنین آگاهی، ثابت نماید.
ماده 575-

غبن فاحش، موجب فسخ میگردد. اگر شخصیکه در مورد او غبن صورت گرفته، هنگام عقد بر غبن واقف بوده و به آن رضایت نشان داده باشد، نمی تواند عقد را فسخ نماید، مگر اینکه رضایت وی ناشی از معلومات دروغ، کتمان حقیقت و یا به فریب طرف مقابل راجع باشد.
غبن فاحش در مورد اموال دولت، وقف و مال شخص محجور بهر نحویکه صورت گرفته باشد، موجب فسخ عقد می گردد.

ماده 576-

در عقودیکه از طریق مزایده علنی صورت می گیرد، اعتراض مبنی بر وجود غبن جواز ندارد.
ماده 577-

هرگاه از احتیاج یا عدم تجربه و یا ضعف ادراک یکی از عاقدین سوء استفاده به عمل آمده و باثر آن غبن فاحش در عقد موجود گردد، شخص فریب خورده می تواند در خلال مدت یکسال از تاریخ انعقاد عقد، بطلان عقد یا تنقیص وجایب خود را باندازه معقول مطالبه نماید.
ماده 587-

هرگاه برای رفع غبن، پرداخت آنچه را قاضی تعیین نموده، کافی پنداشته شود، طرف مقابل می تواند در عقود معاوضه از دعوی فسخ انصراف نماید.
فرع چهارم - موضوع عقد
ماده 579-

برای هر نوع وجبیه ناشی از عقد، وجود موضوعیکه عقد به آن نسبت داده شده و قابلیت حکم عقد را داشته باشد، حتمی پنداشته میشود. موضوع عقد را عین، دین، منفعت یا سایر حقوق مالی تشکیل داده میتواند. همچنان اجراء یا امتناع یک عمل موضوع عقد قرار گرفته می تواند.
ماده 580-

موضوع وجبیه ناشی از عقد باید ممکن، معین یا قابل تعیین و مجاز باشد، در غیر آن عقد باطل پنداشته میشود.
ماده 581-

هرگاه موضوع وجبیه ذاتاً مستحیل باشد، عقد باطل پنداشته میشود.
در صورتیکه موضوع وجبیه ذاتاً مستحیل نبوده و تنها در مورد شخص مدیون مستحیل پنداشته شود، عقد صحیح و مدیون نظر بعدم ایفای وجبیه، مکلف به جبران خساره می باشد.
ماده 582-

موضوع وجبیه باید طوری معین و معلوم باشد که مانع جهالت فاحش گردد. اگر جهالت موضوع وجبیه منجر بمنازعه گردد، عقد فاسد پنداشته میشود.
ماده 583-

تعیین موضوع وجیبه با بیان جنسیت و اوصاف ممیزه یا تعیین مقدار آن صورت می گیرد. در صورت وجود موضوع وجیبه در مجلس عقد، تعیین به اشاره و در غیر آن به تعیین مکان صورت گرفته و بیان تمام آنچه که جهالت فاحش را از بین می برد، حتمی می باشد. بیان جنسیت موضوع بدون ذکر اندازه یا وصف برای تعیین موضوع کافی پنداشته نمی شود.

ماده 584-

هرگاه موضوع وجیبه را اجرای یک عمل تشکیل دهد، عمل مذکور باید معین گردیده یا قابلیت تعیین را داشته باشد.

ماده 585-

هرگاه تعیین موضوع وجیبه در عقد بدوش یکی از طرفین یا شخص ثالث گذاشته شده باشد، در صورت تأخیر در تعیین یا غیر عادلانه بودن آن، محکمه موضوع وجیبه را تعیین می نماید.

ماده 586-

هرگاه تعیین موضوع وجیبه به اختیار شخص ثالث گذاشته شود، درحالیکه شخص مذکور به تعیین آن قادر نبوده یا اراده آنرا نداشته یا تعیین موضوع وجیبه طور عادلانه یا در خلال مدت مناسب صورت نگرفته باشد، عقد باطل پنداشته می شود.

ماده 587-

موضوع وجیبه باید طوری قابلیت معامله را داشته باشد که با هدف اصلی ایکه موضوع به آن اختصاص یافته، منافات نداشته باشد.

ماده 588-

هرگاه موضوع وجیبه را نقود تشکیل بدهد، مدیون به پرداخت مقداریکه در عقد ذکر گردیده مکلف می باشد. صعود یا تنزیل نرخ پول در پرداخت دین تأثیر ندارد، مگر اینکه در قانون یا موافقه طرفین طور دیگری تصریح یافته باشد.

ماده 589-

1- هرگاه موجودیت موضوع وجیبه در آینده متحقق گردد، عقد بشرطی جواز دارد که بصورت تخمین نبوده، جهالت و ضرر در آن موجود نباشد.

2- معامله در مورد متروکه شخص در حال حیات او جواز ندارد، گرچه مالک به آن رضایت داشته باشد، مگر اینکه قانون مخالف آن حکم نماید.

ماده 590-

هرگاه موضوع وجیبه مخالف نظام و آداب عامه باشد، باطل پنداشته میشود.

فرع پنجم - سبب

ماده 591-

سبب عبارت از مقصد اصلی ایست که عقد وسیله مشروع رسیدن به آن قرار گرفته باشد.

ماده 592-

هرگاه سبب وجیبه مخالف نظام و آداب عامه بوده یا اصلاً وجود نداشته باشد، عقد باطل پنداشته میشود.

ماده 593-

وجود سبب مشروع در هر وجبیه، حالت اصلی پنداشته میشود، مگر اینکه دلیل به نفي آن موجود گردد.

ماده 594-

سببیکه در عقد تصریح یافته، سبب حقیقی پنداشته میشود، مگر اینکه خلاف آن ثابت گردد.

مبحث سوم - شرایط عقد

فرع اول - احکام عمومی

ماده 595-

شرط عبارت است از تعهد به آینده در امر متعلق به زمان آینده که بصیغه خاص صورت می گیرد.

تعلیق، عبارت است از مرتب گردانیدن امر متعلق به آینده بر متحقق شدن امر دیگری در زمان آینده، توسط یکی از ادوات شرط.

ماده 596-

هرگاه صیغه عقد غیر معلق به شرط بوده به زمان آینده منسوب نباشد، چنین عقد منجز بوده فی الحال نافذ می گردد.

ماده 597-

عقد معلق به شرط واقف، وقتی انعقاد یافته و حکم آن لازم می شود که شرط موجود گردیده باشد.

ماده 598-

عقد معلق به امر موجود، فی الحال واقع میشود. تعلیق بامر مستحیل یا شرطیکه مخالف نظام و آداب عامه باشد اعتبار ندارد.

ماده 599-

عقدیکه فسخ آن معلق بشرط فاسخ باشد، نافذ و غیر لازم پنداشته میشود. هرگاه شرط موجود گردد، عقد فسخ می گردد، درین صورت داین بر آنچه اخذ نموده و در صورت عدم امکان، به پرداخت ضمان مکلف پنداشته میشود. اگر شرط موجود نگردد، عقد لازم میشود.

تصرفات داین در مورد اداره اشیاء با وجود تحقق شرط، نافذ پنداشته میشود.

ماده 600-

باتحقق شرط در عقد معلق، آثار از آن زمان وقوع عقد قابل اعتبار پنداشته میشود. مگر اینکه از اراده عاقدین یا طبیعت عقد معلوم شود که وجود یا زوال وجبیه بوقت تحقق شرط، مربوط گردیده است.

ماده 601-

هرگاه تنفیذ عقد، قبل از تحقق شرط، بنا بر سبب خارجی بدون دخالت مدیون غیر ممکن گردد، اثر رجعی بر شرط مرتب شده نمیتواند.

ماده 602-

عقد موکول به آینده، عبارت است از عقدي که نفاذ آن بزمان آینده نسبت داده شده باشد. چنین عقد في الحال انعقاد یافته و حکم آن الي زمان معينه به تعويق انداخته مي شود.

ماده 603-

تأجيل در عقد به مصلحت مدیون پنداشته میشود، مگر اینکه از عقد، نص قانون یا احوال مربوط طوري معلوم گردد که تأجيل بمنظور مصلحت دائن یا طرفین عقد، صورت گرفته است.

ماده 604-

شخصیکه تأجيل به نفع او صورت گرفته است، میتواند به ارادة خود از آن منصرف شود.

ماده 605-

هرگاه حکم حجز اموال به سبب افلاس شخصیکه تأجيل به نفع او صورت گرفته، صادر گردیده یا تأمینات مدیون تنقیص و یا اصلاً پرداخته نشده باشد، حق تأجيل ساقط میگردد.

ماده 606-

تأجيل بامرگ مدیون از بین میرود، مگر اینکه دین تأمینات عيني داشته یا داین سبب مرگ مدیون گردیده باشد و یا طوري موافقه شده باشد که تأجيل در صورت مرگ مدیون نیز از بین نمی رود. مرگ داین در تأجيل دین تأثیر ندارد.

فرع دوم - حکم شرط

جزء اول - احکام عمومي

ماده 607-

شرط مناسب باعقد یا شرطیکه عقد مقتضي آن بوده یا حکم عقد را موکد گرداند، همچنان شرطیکه موافق با تعامل جاریه بوده و یا منافی اقتضای عقد نباشد، صحیح پنداشته میشود.

ماده 608-

شرطیکه در آن نفع عاقدین نباشد، ملغي بوده و عقد مقرر به آن صحیح پنداشته میشود.

ماده 609-

عقدیکه رکن یا شرطي از شرایط موجود نباشد، باطل پنداشته مي شود.

ماده 610-

شرط غیر مناسب باعقد یا شرطیکه عقد مقتضي آن نبوده یا حکم عقد را موکد نگرداند، همچنان شرطیکه موافق با تعامل جاریه نبوده و یا در آن فریب بکار رفته باشد، شرط فاسد پنداشته میشود.

ماده 611-

عقدیکه صلاحیت تصرف کامل یا نوعي از انواع تصرف در آن سلب گردیده باشد، عقد موقوف پنداشته میشود.

ماده 612-

هرگاه عقد متضمن شرطي باشد که رجوع از عقد را افاده کند، عقد غیر لازم پنداشته میشود.

جزء دوم - عقد باطل

ماده 613-

عقد باطل آنست که اصلاً و وصفاً غیر مشروع باشد.

ماده 614-

عقد باطل اصلاً منعقد نگردیده و افاده حکمی را نمی نماید، گرچه قبض صورت گرفته باشد.

ماده 615-

هرگاه عقد باطل نافذ گردیده باشد، رد بدلین و اعاده حالت اصلی حتمی می باشد، در صورتیکه رد بدلین متعذر باشد، محکمه بضمن عادلانه حکم می نماید.

ماده 616-

اجازه بر عقد باطل اثر قانونی نداشته، اشخاص ذی علاقه می توانند به بطلان عقد تمسک نمایند.

ماده 617-

هرگاه بطلان قسمتی از عقد ظاهر گردد، قسمت متباقی بحیث عقد مستقل صحیح پنداشته میشود. مگر اینکه عقد قابل تجزیه نباشد.

ماده 618-

هرگاه در عقد باطل ارکان صحیح دیگری موجود گردد، عقد مذکور باعتبار عقد دوم صحیح پنداشته میشود. مشروط بر اینکه عاقدین آنرا اراده نموده باشند.

ماده 619-

عقد باطل منتج باثرات عقد قانونی نگردیده، مگر بحیث حادثه عادی مستوجب ضمان می گردد.

جزء سوم - عقد فاسد

ماده 620-

عقد فاسد آنست که اصلاً مشروع و وصفاً غیر مشروع باشد، بنحویکه اصلاً صحیح بوده در رکن و موضوع آن خللی وجود نداشته باشد. مگر باعتبار بعضی اوصاف خارجی فاسد باشد.

ماده 621-

عقد فاسد ملکیت معقود علیه را افاده نمی کند، مگر اینکه قبض به رضای مالک آن صورت گرفته باشد.

ماده 622-

در عقود معاوضوی، تعلیق و اقتران عقد، بشرط فاسد جواز نداشته در اثر چنین شرط عقد فاسد پنداشته میشود.

ماده 623-

در صورت اقتران عقود غیر معاوضه و بشرط فاسد، عقد صحیح بوده، شرط ملغی می باشد. تعلیق عقد به شرط فاسد موجب بطلان آن می گردد.

ماده 624-

عقودیکه اسقاطات محض شناخته شود، باوجود تعلیق آن به شرط مناسب یا غیر مناسب منعقد گردیده و یا اقتران آن به شرط فاسد صحیح پنداشته میشود. شرط درینصورت ملغی می گردد.

ماده 625-

عقودیکه اطلاعات شناخته شود، تعلیق آن به شرط مناسب و شرط فاسد صحیح بوده، شرط فاسد ملغی پنداشته میشود.

ماده 626-

هریک از طرفین عقد یا ورثه شان می توانند، عقد فاسد را فسخ نمایند، مگر اینکه سبب فساد از بین رفته باشد.

ماده 627-

اجازه بر عقد فاسد اثر قانونی نداشته و تنازل از حق فسخ، جواب ندارد.

ماده 628-

هرگاه فساد در نفس عقد موجود شود، طرفین می توانند عقد را پیش از قبض و بعد از آن فسخ نمایند.

ماده 629-

هرگاه فساد به اثر شرط موجود گردد، طرفین می توانند عقد را پیش از قبض فسخ نمایند، مگر اینکه شرط فاسد برضایت طرفین از بین برود. همچنان طرفین عقد می توانند در صورتیکه صاحب شرط از شرط خود منصرف نگردد، عقد را بعد از قبض فسخ نمایند.

ماده 630-

صاحب شرط فاسد، می تواند به تمسک جزء صحیح عقد شرط را ساقط و تنفیذ عقد را از طرف مقابل مطالبه نماید، طرف مقابل نمیتواند بعد از اسقاط شرط، فسخ عقد را مطالبه کند. اثر جزء صحیح عقد وقتی ظاهر می گردد که بحیث عقد مستقل در آید.

ماده 631-

قبض در عقد فاسد، ملکیت قابل فسخ را افاده نموده و متصرف به پرداخت قیمت یا مثل مکلف میگرداند نه مسمی، این عقد تصرف مال قبض شده را افاده نموده و انتفاع از آن را افاده نمی کند.

ماده 632-

هرگاه قبض کننده در عقد فاسد، مال قبض شده را باشخص ثالث عقد نماید، حق فسخ ساقط میگردد. درین صورت مالک اصلی می تواند، اعاده معقود علیه را از شخص ثالث مطالبه نماید. همچنان شخص ثالث می تواند، قیمت یا مثل معقود علیه را از قبض کننده مطالبه کند.

ماده 633-

تغییر در مال قبض شده باسناد زیادت متصل یا منفصل مانع فسخ نمی گردد، درین صورت مال قبض شده با زیادت لازم میگردد.

ماده 634-

هرگاه تغییر در مال قبض شده، باثر نقصان صورت گرفته باشد، صاحب مال میتواند، اعاده مال مذکور را باجبران خساره مطالبه نماید. مگر اینکه نقص ناشی از عمل مالک باشد.

ماده 635-

هرگاه مال قبض شده تغییر شکل نماید، فسخ باطل و قیمت روز قبض مال لازم می گردد.

ماده 636-

عقد فاسد منتج باثرات عقد قانونی نگردیده، مگر بحیث یک حادثه عادی مستوجب ضمان می گردد.

جزء چارم - عقد موقوف

ماده 637-

1- عقد موقوف غیر نافذ، فاقد اثر حقوقی بوده، ثبوت ملکیت از آن افاده نمی گردد. مگر با اجازه شخصیکه بر موضوع عقد و تصرف در آن صاحب صلاحیت بوده و اجازه وی دارای جمله شرایط صحت باشد.

2- عقد اشخاص ذیل موقوف پنداشته میشود:

1- فضولی

2- بانعیکه عین مال را بار دیگر به شخص غیر مشتری، بفروشد.

3- غاصب.

4- نایب یا وکیل نایب که از حدود معینه نیابت، عدول نماید.

5- مالک عین مرهونه

6- مالک اراضی به زراعت داده شده، درحالیکه بذر از زارع باشد. مگر اینکه در قانون خاص طور دیگر حکم شده باشد.

7- مریض مرض موت که بوارث خود بفروشد.

8- وصی مختار که بوارث خود بفروشد.

9- وارثیکه بمورث مریض در مرض موت بفروشد.

10- وارثیکه متروکه مستغرقه بدین را بفروشد.

11- صغیر ممیز.

12- معتوه ممیز.

13- سفیه.

14- مبتلا به غفلت.

ماده 638-

شخصیکه بدون وکالت یا نیابت تصرفی را از طرف شخص دیگری انجام دهد، فضولی گفته میشود.

ماده 639-

تصرف شخص فضولی، صحیح بوده و به اجازه مالک موقوف می باشد. در صورت عدم اجازه عقد باطل پنداشته میشود.

ماده 640-

هرگاه متصرف قانونی، تصرف فضولی را قولاً یا فعلاً تائید نماید، این تائید حکم وکالت قبلی را داشته شخص فضولی مانند وکیل به ارانه و رد آنچه به تصرف او قرار گرفته مکلف می باشد.

ماده 641-

هرگاه شخص فضولی، مالی را که موضوع تصرف قرار گرفته، بطرف دیگر عقد تسلیم نموده و مال قبل از اجازه تلف گردد، مالک می تواند قیمت آنرا از شخص فضولی یا طرف دیگر عقد مطالبه کند.

ماده 642-

هرگاه شخص فضولي، مالي را كه موضوع تصرف قرار گرفته بطرف ديگر عقد تسليم نموده و تسليم شونده آنرا باشخص ديگري عقد نمايد، مالك مي تواند يكي از اين دو عقد را اجازه دهد.

ماده 643-

شخص فضولي و طرف ديگر عقد مي توانند قبل از اجازه مالك، عقد را فسخ نمايند.

ماده 644-

هرگاه چند شخص فضولي در عقد واحد اشتراك نمايند، بصورت متضامن مسئول پنداشته ميشوند.

ماده 645-

در صورت وفات شخص فضولي، مكلفيت ورثة او مانند ملكفيت ورثة وكيل پنداشته ميشود.

شخص فضولي، در صورت وفات مالك در برابر ورثة او عين ملكفيت نزد مالك را دارا مي باشد.

ماده 646-

براي صحت اجازه تصرف فضولي، وجود شخص فضولي، طرف مقابل مالك اصل مال و بدل

آن، حين صدور اجازه شرط مي باشد. همچنان وجود اجازه دهنده، حين صدور تصرف لازم پنداشته ميشود.

ماده 647-

اجازه عقد موقوف از طرف شخصيكه صلاحيت آنرا دارد، طور صريح يا ضمنى صورت مي گيرد. شخصيكه صلاحيت اجازه را دارد، مي تواند اعتراض خود را مبني بر عقد حداكثر در خلال يكسال از تاريخ علم بر تصرف يا از بين رفتن سبب نقصان اهليت و يا از بين رفتن سبب موقوف بودن عقد، تقديم نمايد.

ماده 648-

در تصرف موقوف، اجازه بزمان صدور تصرف راجع مي گردد، نه بزمان صدور اجازه.

ماده 649-

در تصرف موقوف، متصرف نميتواند حينيكه ملكيت موضوع عقد باو تعلق مي گيرد، از آن انصراف نمايد.

جزء پنجم - عقد نافذ غير لازم

ماده 650-

هرگاه عقد طبيعتاً موجب الزام يكي يا طرفين عقد نگردد و يا در آن خيار فسخ براي يكي از طرفين عقد موجود باشد، عقد نافذ غير لازم پنداشته ميشود.

ماده 651-

هرگاه يكي از طرفين كه عقد موجب الزام او نگريده، از آن رجوع نمايد، عقد از تاريخ رجوع، فسخ گريده و آثار مرتب به آن الي تاريخ رجوع، بحال خود باقي مي باشد.

فرع سوم - خياراتيکه لزوم عقد را بتاخير مي اندازد

جزء اول - خيار شرط

ماده 652-

1- عاقدین در جمیع عقود می توانند، حین عقد یا بعد از آن حداکثر برای سه روز، خيار فسخ یا بقای عقد را شرط بگذارند.

2- مدت خيار شرط در مورد وقف، کفاله وحواله گیرنده دین استثناء بیش از سه روز جواز دارد. اگر شرط حین عقد گذاشته شده باشد، مدت خيار از وقت عقد و در صورتیکه بعد از عقد گذاشته شده باشد، از زمان موجود شدن شرط، آغاز میگردد.

ماده 653-

خيار شرط در عقد لازمی ایکه احتمال فسخ را داشته باشد، صحیح بوده و در عقد نکاح، طلاق، صرف، سلم، اقرار، وکالت، هبه و وصیت، صحیح پنداشته نمی شود.

ماده 654-

اعطای خيار شرط برای هر دو یا یکی از طرفین عقد یا غیر آنها جواز دارد.

ماده 655-

1- هرگاه در معاوضه، مالی برای طرفین عقد خيار شرط اعطاء شده باشد، بدلین عقد از ملکیت هیچیک آنها خارج نمی گردد.

2- در صورتیکه خيار شرط، برای یکی از طرفین عقد اعطا شده باشد، مال صاحب خيار از ملک وی خارج نگردیده و مال طرف دیگر نیز بملک صاحب خيار داخل نمی گردد.

ماده 656-

عقدیکه فسخ آن مشروط بخيار گردیده باشد، هنگامی فسخ می گردد که صاحب خيار قولاً یا فعلاً آنرا در مدت معینه فسخ نماید. در فسخ قولی، علم طرف مقابل به فسخ عقد، در مدت معینه، شرط می باشد.

ماده 657-

اجازه قولی یا فعلی صاحب خيار شرط در مدت معینه که رضائیت او را بلزوم عقد افاده نماید، عقدي را که فسخ آن مشروط بخيار گردیده، تمام و لازم میگرداند، گرچه طرف دیگر به آن علم نداشته باشد.

ماده 658-

(1) هرگاه خيار شرط بطرفین عقد اعطا شده باشد، تنها خيار طرفیکه به آن اجازه میدهد، ساقط گردیده و خيار طرف دیگر الي ختم مدت خيار، باقی می ماند.

(2) اگر یکی از طرفین عقد را فسخ نماید، اجازه طرف دیگر اعتبار ندارد.

ماده 659-

هرگاه مدت خيار در عقد مشروط بخيار بدون فسخ یا اجازه صاحب خيار مقتضی گردد، عقد لازم و تمام پنداشته میشود.

ماده 660-

(1) هرگاه صاحب خيار در خلال مدت خيار قبل از فسخ یا اجازه عقد وفات نماید، عقد لازم گردیده و ورثه از حق خيار استفاده کرده می تواند مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

(2) اگر خيار شرط بطرفين عقد اعطا شده ويكي از طرفين وفات نمايد، عقد در مورد متوفي لازم گرديده و خيار طرف ديگر الي ختم مدت خيار باقي مي ماند.

ماده 661-

لزوم عقد، از وقت صدور آن، اعتبار دارد.

جزء دوم - خيار تعيين

ماده 662-

1- قرار دادن يكي از اشياء معين بحيث موضوع عقد، مجاز بوده و طرفين عقد مي توانند از خيار تعيين استفاده نمايند.

2- اگر خيار تعيين بصورت مطلق ذكر گرديده باشد، متصرف اليه صاحب خيار پنداشته ميشود. مگر اينكه قانون طور ديگري حكم نموده و يا موافقه طرفين بخلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 663-

اشيائيكه بحيث موضوع خيار تعيين قرار مي گيرد، بيش از سه شي بوده نمي تواند.

ماده 664-

مدت خيار تعيين از سه روز تجاوز نميکند، آغاز مدت از وقت موافقه اعتبار دارد.

ماده 665-

عقد تا زمان بكار بردن خيار، غير لازم بوده و در صورتيكه خيار طور صريح يا ضمني بكار برده شود، عقد در آنچه خيار در مورد آن انجام يافته، نافذ و لازم پنداشته مي شود.

ماده 666-

تعيين خيار بوقت صدور عقد، راجع مي گردد.

ماده 667-

هرگاه خيار تعيين به متصرف اليه اعطا شده باشد، ملكيت او در يكي از اشياء ثابت پنداشته شده، اشياء ديگر موضوع خيار تعيين كه در تصرفش باشد، امانت شمرده ميشود.

ماده 668-

1- هرگاه متصرف در يكي از اشياء موضوع خيار، قبل از انقضاي ميعاد خيار، تصرف نمايد تصرف او موقوف باختيار متصرف اليه مي باشد.

2- اگر شي مورد تصرف، بعداً از طرف متصرف اليه تعيين گردد، حكم آن از وقت انعقاد اعتبار داشته، تصرف متصرف، باطل پنداشته ميشود.

ماده 669-

1- هرگاه يكي از اشياء موضوع خيار تعيين، پيش از قبض هلاك گردد، متصرف اليه مي تواند در تعيين باقيمانده آن از خيار استفاده نمايد.

2- در صورتيكه تمام اشيائي مذکور هلاك گردد، عقد باطل پنداشته ميشود.

ماده 670-

1- هرگاه يكي از اشيائي موضوع خيار تعيين، بعد از قبض هلاك گردد، شي هلاك شده موضوع عقد پنداشته شده و متصرف اليه به تاديه ثمن آن مكلف مي گردد. درين صورت اشيائي باقيمانده، امانت

محسوب گردیده و قابل رد به متصرف می باشد. اگر تمام اشیای مذکور بعد از قبض هلاک گردد، در صورتیکه یکی بعد دیگری هلاک شده باشد، شی اولی موضوع عقد شناخته، اشیای باقیمانده امانت پنداشته میشود.

2- اگر هلاک تمام اشیاء در زمان واحد صورت گرفته باشد، متصرف الیه به پرداخت ثمن یکی از اشیاء مکلف بوده، اشیای باقیمانده امانت پنداشته میشود.

ماده 671-

1- هرگاه خیار به شخص متصرف اعطا شده باشد، اشیاء موضوع خیار تا زمان تعیین در ملک او باقیمانده و بعد از تعیین یکی از اشیاء، شی تعیین شده، موضوع عقد پنداشته می شود.

2- اگر متصرف در یکی از اشیاء تصرف نموده باشد، تصرف او جایز پنداشته می شود.

ماده 672-

1- متصرفیکه خیار تعیین، باو اعطا شده، میتواند عقد را فسخ یا ابرام نماید. تصرف او در اشیای موضوع خیار تعیین، مجاز بوده این تصرف او فسخ عقد پنداشته میشود.

2- در صورتیکه متصرف، متصرف الیه را به قبول یکی از آنها مکلف نماید، متصرف الیه به آن ملزم شناخته میشود.

ماده 673-

هرگاه تمام اشیای موضوع خیار تعیین، قبل از قبض هلاک گردد، اشیای هلاک شده به حساب متصرف بوده و تصرف باطل پنداشته میشود. در صورت هلاک بعضی از اشیاء، خیار متصرف باقی بوده او می تواند متصرف الیه را به قبول شی باقیمانده ملزم یا عقد را فسخ نماید.

ماده 674-

1- هرگاه یکی از اشیای موضوع خیار تعیین بعد از قبض هلاک شود، شی هلاک شده به صفت امانت بحساب متصرف می باشد. او می تواند متصرف الیه را به قبول یکی از اشیاء باقیمانده ملزم نموده یا عقد را فسخ نماید. اگر تمام اشیاء مذکور یکی بعد دیگری هلاک شود، شی هلاک شده اولی بصفت امانت بحساب متصرف بوده و متصرف الیه به پرداخت قیمت باقیمانده، مکلف می باشد.

2- در صورت هلاک بزمان واحد، یکی بصفت امانت بحساب متصرف و هلاک اشیای باقیمانده باساس قیمت آن بحساب متصرف الیه، پنداشته میشود.

ماده 675-

خیار تعیین، بورثه انتقال می نماید.

جزء سوم - خیار رویت

ماده 676-

حق فسخ عقد به خیار رویت، در موارد آتی بدون شرط قبلی ثابت می گردد:

1- خریدن اعیانیکه تعیین آن لازم بوده و از جمله دیون ثابت در ذمه نباشد.

2- اجاره اعیان.

3- تقسیم اعیان غیر مثلی.

4- صلح برمالیکه ذاتاً عین باشد.

ماده 677-

خیار رویت در عقودیکه احتمال فسخ را ندارد، ثابت نمی گردد.

ماده 678-

برای اثبات خیار رویت، معقود علیه باید قابل تعیین بوده و متصرف الیه آنرا حین عقد، ندیده باشد.

ماده 679-

حق خیار رویت تا وقتی باقی میماند که رویت در خلال مدتیکه طرفین به آن موافقه کرده اند، تمام گردیده یا علت سقوط خیار موجود گردد.

ماده 680-

خیار رویت بدیدن موضوع خیار، رضایت صریح یا ضمنی صاحب خیار، مرگ صاحب خیار، هلاک شدن کل یا قسمتی از عین به چنان تصرف صاحب خیار در عین که احتمال فسخ را نداشته باشد یا حق غیر به آن تعلق بگیرد، ساقط می گردد.

ماده 681-

فسخ عقد در خیار رویت، بقول یا فعل صریح یا ضمنی تمام پنداشته شده، بحکم محکمه یا رضایت طرف دیگر موقوف نمی باشد.

جزء چهارم - خیار عیب

ماده 682-

حق فسخ عقد بخیار عیب، بدون شرط قبلی ثابت می گردد.

ماده 683-

خیار عیب در عقودی ثابت می گردد که احتمال فسخ را داشته باشد.

ماده 684-

عیب، وقتی موجب خیار شده می تواند که قبل از عقد موجود بوده و در قیمت مبیعه موثر باشد، همچنان متصرف الیه، به آن علم نداشته و متصرف برانت عیب را شرط نگذاشته باشد.

ماده 685-

1- هرگاه عیب حاوی شروط مندرج ماده (684) این قانون باشد، عقد بر متصرف الیه لازم نگردیده او می تواند به اراده خود آنرا قبل از قبض، نقض نموده و از آن بمتصرف اعلان نماید.

2- نقض عقد بعد از قبض به سبب عیب، بدون رضایت طرفین یا حکم محکمه با صلاحیت صورت گرفته نمی تواند.

ماده 686-

هرگاه متصرف الیه عقدی را بخیار عیب نقض نماید، عقد فسخ گردیده، رد مبیعه درحال قبض و مطالبه ثمن در صورتیکه پرداخته شده باشد، لازم می گردد.

ماده 687-

متصرف الیه نمی تواند، نقصان ثمن را در حالیکه شی معیوب را نزد خود نگهداشته از متصرف مطالبه نماید، مگر در صورتیکه رد شی بدون مداخله متصرف الیه، ناممکن گردیده و عوض آن بوی نرسیده باشد.

ماده 688-

خیار عیب به هلاک شدن موضوع خیار، زیادت یا نقصان آن، اسقاط خیار از طرف صاحب خیار یا رضایت او به عیب، بعد از علم به آن و یا تصرف او در شی قبل از علم به عیب ساقط می گردد.

ماده 689-

خیار عیب، بمرگ متصرف الیه ساقط نگردیده و ورثه قایم مقام او شناخته میشود.

مبحث چارم - آثار عقد

فرع اول - آثار عقد در مورد طرفین عقد.

ماده 690-

عقد صحیح که با انعقاد آن آثاری از قبیل احکام و حقوق مرتب میگردد، عقدیست که ذاتاً و وصفاً مشروع بوده، صیغه آن در مورد شی ایکه قابلیت حکم آنرا داشته و از شخص صاحب اهلیت صادر گردیده باشد، همچنان اوصاف آن صحیح و عاری از خلل بوده و مقرون به شرط فاسد کننده عقد نباشد.

ماده 691-

اثر عقد بر عاقدین و خلف عام آنها با رعایت عدم اخلاص قواعد میراث راجع میشود، مگر اینکه از عقد، طبیعت معامله یا نص قانون عدم رجعت آن بخلف عام دانسته شود.

ماده 692-

هرگاه وجایب و حقوق شخصی ناشی از عقد، به مالی راجع باشد که بعداً بخلف خاص انتقال نماید، حقوق و وجایب مذکور، نیز حین انتقال مال، انتقال مینماید، مشروط بر اینکه مستلزم مال بوده خلف حین انتقال مال به آن علم داشته باشد.

ماده 693-

هرگاه عقد معاوضه ایکه بر اعیان واقع گردیده دارای تمام شرایط صحت باشد، مقتضی ثبوت ملکیت هریک از عاقدین در بدل ملک آنها و الزام هریک به تسلیمی ملکش بطرف دیگر می باشد.

ماده 694-

هرگاه عقد معاوضه ایکه بر منافع اعیان واقع گردیده، دارای تمام شرایط صحت و نفاذ باشد، متصرف عین، به تسلیم آن برای نفع گیرنده و نفع گیرنده به تسلیم بدل منفعت به متصرف عین، مکلف میگردد.

ماده 695-

تثبیت دین بر ذمه یا الزام شخص باجرائی عمل و یا توثیق دین، علاوه بر انتقال ملکیت و ترتیب منفعت نیز از آثار عقد، پنداشته میشود.

ماده 696-

1- عقد بعد از انفاذ لازم پنداشته شده، رجوع از عقد و تعدیل آن بدون رضایت طرفین یا حکم قانون، جواز ندارد.

2- در صورت ظهور حوادث استثنائی یا آفات طبیعی و یا واقعه که پیش بینی آن ناممکن بوده و مدیون بعلت آن مواجه بچنان مشکلی گردد که وی را بخساره فاحش تهدید نماید، گرچه ایفای تعهد مبنی بر عقد مستحیل نباشد، محکمه می تواند پس از ارزیابی مصالح طرفین تعهد، مدیون را بحد عادلانه تنزیل دهد. هرگونه موافقه برخلاف این حکم باطل پنداشته میشود.

ماده 697-

عقد بر آنچه که شامل آن بوده و حسن نیت مقتضی آن باشد، نافذ میگردد. همچنان عقد علاوه از اینکه طرفین را به آنچه در عقد وارد گردیده ملزم میسازد، شامل تمام آنچه طبیعت و جیبه مطابق با حکم قانون، عرف و عدالت مقتضی آن باشد، نیز می باشد.

ماده 698-

هرگاه عقد بصورت اذعان و تحت شرایط غیر عادلانه صورت گرفته باشد، محکمه می تواند شرایط متذکره را تعدیل و یا به برائت ذمه طرف مقابل طوریکه عدالت مقتضی آنست حکم نماید. مگر اینکه شرایط اذعان از طرف مراجع دولتی وضع شده باشد.

شرایط مندرج فورمه های قرار داد به شمول نرخ در عقود، اذعان موسسات خصوصی از طرف مراجع با صلاحیت دولتی، منظور و مراقبت میشود.

فرع دوم - آثار عقد در مورد شخص ثالث

ماده 699-

1- هرگاه متعاقدين بصورت مواضعه یا جبری و یا مزاح عقدي را انجام داده باشند، داننن متعاقدين و خلف خاص آنها، می توانند در صورتیکه دارای حسن نیت باشند، بعقد ظاهر تمسک نمایند. همچنان می توانند شکلیات عقدي را که باثر آن متضرر شده اند، ثابت نموده و به عقد غیر ظاهر تمسک نمایند.

2- اگر مصالح اشخاص ذیعلاقه در چنین عقد معارض هم واقع گردیده، بعضی به عقد ظاهر و بعضی دیگر بعقد غیر ظاهر تمسک نمایند، بعقد ظاهر ترجیح داده میشود.

ماده 700-

1- بین متعاقدين و خلف عام آنها عقد غیر ظاهر نافذ پنداشته شده، بر عقد ظاهر اثری مرتب نمی گردد.

2- اگر متعاقدين، عقد حقیقی را توسط عقد ظاهر مخفی نمایند، عقد حقیقی در صورتیکه واجد تمام شرایط صحت باشد، صحیح پنداشته میشود.

ماده 701-

1- هرگاه شخص به تعهد شخص ثالث وعده بدهد، شخص ثالث به سبب آن ملزم شناخته نمی شود، در صورت رد وعده از طرف شخص ثالث، وعده دهنده به تعویض مکلف می گردد. اگر وعده دهنده باجرائی وجیبه مذکور بدون رسانیدن ضرر بداین بپردازد، به تعویض وعده مکلف نمی گردد.

2- در صورتیکه شخص ثالث وعده را تائید نماید، از حین صدور تائید به آن ملزم شناخته میشود. مگر اینکه نسبت تائید به روز وعده، طور صریح یا ضمنی، معلوم گردد.
ماده 702-

1- شخص می تواند عقدي را مبني برتعهداتی که در آن مصلحت شخص ثالث را شرط گذاشته است، باسم خود انجام دهد. مشروط بر اینکه در اجرای این تعهد، منفعت مادي یا معنوي شخص او موجود باشد. شخص ثالث به سبب این شرط حق مباشر را با اجرای شرط مذکور کسب می نماید، مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

2- متعهد می تواند در برابر استفاده از حق مباشر توسط شخص ثالث، بچنان دفعی پردازد که بر عقد وارد می گردد.

همچنان شرط گذار می تواند اجرای مصلحتی را که به نفع شخص ثالث شرط گذاشته است، مطالبه نماید، مگر اینکه از عقد خلاف آن معلوم گردد.

ماده 703-

1- شرط گذار می تواند پیش از آنکه شخص ثالث موافقه اش را در مورد استفاده از شرط باطلاع متعهد یا شرط گذار رسانیده باشد، شرطی را که گذاشته است نقض نماید، مگر اینکه مقتضای عقد به خلاف آن باشد. دائن یا ورثه شرط گذار ازین حق استفاده کرده نمی توانند.

2- گذاشتن شرط، برائت ذمه متعهد را در برابر شرط گذار افاده نمی کند، مگر اینکه طور صریح یا ضمنی بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد. شرط گذار می تواند شخص ثالث را تغییر داده و یا خود را بجای آن قرار دهد.

ماده 704-

در شرط گذاشتن به مصلحت غیر جائز است که نفع گیرنده شخص مستقل یا جهت مستقل باشد. همچنان شخص یا جهتیکه حین عقد ذاتاً معین نباشد، به شرطی بحیث شخص ثالث قرار گرفته می تواند که هنگام ظهور آثار عقد، تعیین شده بتواند.

فرع سوم- تفسیر عقد

ماده 705-

اصل در عقد، رضای متعاقدين و نتیجه آنچه که بواسطه عقد بالای خود لازم ساخته اند، میباشد.

ماده 706-

در عقود بارعایت اراده ظاهر متعاقدين، به مقاصد ومعانی اعتبار داده میشود، نه به الفاظ وحرف.

ماده 707-

اصل در کلام اراده معنی حقیقی آنست نه اراده معنی مجازی، در صورت امکان اراده معنی حقیقی اراده معنی مجازی جواز ندارد، مگر اینکه اراده معنی حقیقی متعذر باشد.

ماده 708-

در برابر صریح بدلالات اعتبار داده نمی شود، هرگاه مفهوم هر دو معارض هم واقع گردد، بصریح ترجیح داده میشود.

ماده 709-

در امور باطني دليل شي، قايم مقام آن مي گردد.

ماده 710-

هرگاه مانع ومقتضي معارض هم واقع گردد، به مانع ترجيح داده ميشود.

ماده 711-

اعمال كلام بهتر از اهمال آنست. تاوكتيکه حمل كلام بريك معني شده بتواند اهمال آن جواز ندارد، مگر اينکه اعمال آن متعذر گردد.

ماده 712-

ذکر بعضي از آنچه که قابل تجزيه نيست، مانند ذکر کل آنست.

ماده 713-

مطلق تا وقتيکه دليل تغيير آن، طور صريح يا ضمني موجود نگردد، به اطلاق خودباقي مي ماند.

ماده 714-

وصف در حاضر ملغي و در غايب اعتبار دارد.

ماده 715-

سوال تصديق شده در ضمن جواب مخاطب، اعاده شده پنداشته ميشود.

ماده-716

آنچه بچند شرط مشروط گرديده باشد، به انتفاء يك شرط منتفي ميشود.

ماده 717-

شک به نفع مديون، تفسير ميشود.

ماده 718-

حکم، با موجوديت علت، موجود و به انتفای آن منتفی می گردد.

ماده 719-

آنچه بخلاف قياس ثابت شده باشد، چيزي ديگري به آن قياس شده نمي تواند.

ماده 720-

آنچه در عرف معروف باشد، مانند آنست که شرط گذاشته شده باشد.

ماده 721-

عادت عام باشد يا خاص، مدار حکم قرار داده می شود.

ماده 722-

عادت وقتي اعتبار دارد که عموميت يا اغلبيت داشته باشد.

اعتبار به اغلبيت شايع داده ميشود، نه اغلبيت نادر.

ماده 723-

آنچه عادتاً ممتنع باشد، مانند آنست که حقيقتاً ممتنع باشد.

ماده 724-

حقيقت بدلالت عادت، ترک می شود.

ماده 725-

فرع، حکم اصل را دارد.

ماده 726-

تابع، تابع حکم متبوع بوده، حکم جداگانه بر آن مرتب نمیگردد.

ماده 727-

شخصیکه مالک شیء گردد، مالک آنچه از ضروریات آن باشد نیز میگردد.

ماده 728-

باسقوط اصل، فرع ساقط گردیده و در صورت بطلان چیزیکه در ضمن آن باشد، نیز باطل می گردد.

ماده 729-

هرآنچه بذل و ترک آن بدون گذاشتن شرط جواز داشته باشد، گذاشتن شرط لازم می گردد.

فرع چارم - آثار عقد در مورد ضمان عقد

ماده 730-

هرگاه متعهد نتواند وجبیه را در مورد عقد عیناً ایفا نماید یا اجرای وجبیه را از مدت معینه بتأخیر اندازد، محکمه می تواند علیه او حکم ضمان را صادر نماید. مگر اینکه ثابت گردد که عدم امکان وفاء یا تأخیر در اجرا وجبیه ناشی از سببی بوده که وی در آن دخیل نبوده است.

ماده 731-

متعاقدين می توانند اندازه ضمانی را که در حال عدم اجراء یا تأخیر باید پرداخته شود، در حین عقد تعیین یا بعداً به آن موافقه نمایند.

ماده 732-

هرگاه مدیون ثابت نماید که ضمان تعیین شده غیر عادلانه بوده و با ضرریکه از عدم تنفیذ نشأت نموده متناسب نمی باشد، داین مستحق آن شده نمی تواند.

ماده 733-

در مواردیکه ضرر عاید بیشتر از اندازه ضمان تعیین شده باشد، داین نمی تواند مقدار اضافی را از مدیون مطالبه نماید، مگر اینکه ثابت نماید که مدیون مرتکب خیانت یا خطای فاحش گردیده است.

ماده 734-

محکمه می تواند در صورت عدم موافقه قبلی به اندازه ضمان یا عدم تصریح آن در قانون بادر نظر داشت خساره وارده بردائن و کسر عواید وی، اندازه آنرا تعیین نماید.

ماده 735-

1- هرگاه مدیون از تادیه دینی تأخیر بعمل آرد که موضوع آنرا پول نقد تشکیل داده و مقدار آن حین مطالبه معلوم باشد، داین می تواند جبران خساره ناشی از تأخیر تادیه را که سالانه معادل (3) قیصد در موضوعات مدنی باشد، مطالبه نماید.

2- تأخیر جبران خساره در حالیکه از موافقه طرفین یا عرف معلوم شده نتواند، از تاریخ مطالبه قضائی آغاز می گردد.

ماده 736-

طرفین عقدی توانند براساس موافقه، جبران خساره مندرج ماده (735) این قانون راسالانه بیشتر از سه فیصد تعیین کنند. مشروط براینکه از هفت فیصد درسال تجاوز نکند. اتفاقیکه بخلاف آن صورت گرفته باشد، اعتبار نداشته دائن بر دمازاد مقدار مذکور مکلف میگردد.

ماده 737-

هرنوع عمل ومنفعتیکه زاید از مقدار مندرج ماده (735) این قانون ازطرف داین شرط گردد، منفعت غیرظاهر شمرده شده درحدود مقدار مندرج ماده مذکور تنزیل داده میشود.

ماده 738-

هرگاه ثابت شود که داین درحال مطالبه حق، سبب طولانی شدن مدت منازعه گردیده است، محکمه می تواند جبران خساره قانونی یا موافقه شده راتنقیض یا جبران خساره مدتیکه بدون موجب طولانی گردیده، حکم نه نماید.

فرع پنجم- آثار درمورد انحلال عقد

جزء اول- فسخ

ماده 739-

هرگاه یکی از عاقدین در عقودیکه الزام را به طرفین عقد متوجه میسازد وجبیه را ایفاء نه نماید، طرف مقابل می تواند فسخ عقد را و در صورت لزوم با جبران خساره از طرف دیگر مطالبه نماید. عقودیکه طبیعتاً غیر لازم بوده یا بخیار مقترن گردیده باشد که موجب فسخ گردد، ازین حکم مستثنی است.

ماده 740-

در حالت ابلاغ فسخ، محکمه میتواند مدیون را غرض اجرای وجبیه مهلت بدهد.

ماده 741-

هرگاه آنچه رامدیون ایفاء نه نموده، نسبت به تعهدناپذیر باشد، محکمه می تواند مطالبه فسخ را رد نماید.

ماده 742-

موافقه طرفین عقد مبنی بر فسخ آن بدون حکم محکمه، در صورت عدم ایفاء وجایب ناشی از عقد جواز دارد. این موافقه سبب معافیت از ابلاغ فسخ نمی گردد، مگر اینکه درمورد معافیت از ابلاغ موافقه تحریری طرفین بعمل آمده باشد.

ماده 743-

1- هرگاه عقد معاوضه وارد بر اعیان مالی، فسخ گردد، وجه مرتب بر آن ساقط نمی گردد درین صورت تسلیمی عوضیکه توسط عقد ثابت گردیده لازم نمی باشد.

2- اگر عوض قبلاً تسلیم داده شده باشد، برد آن و در صورت عدم امکان بردضمان آن حکم میشود.

ماده 744-

هرگاه در معاوضات مالی موضوع عقد در حالیکه در تصرف مالک قرار دارد هلاک گردد، عقد فسخ گردیده و در صورت قبض عوض، رد آن به طرف مقابل حتمی می باشد، خواه این هلاک بفعل مالک صورت گرفته باشد یا خارج از اراده وی.

ماده 745-

هرگاه اجرائی وجایب متقابل در عقود معاوضه یکی از دیگری متأخر باشد، صاحب وجیبه لاحق، میتواند از اجرائی وجیبه خود تا وقتی که جانب مقابل به اجرائی وجایب خود اقدام نکرده، امتناع ورزد.

ماده 746-

هرگاه اجرائی وجایب طرفین در عقود معاوضه در وقت واحد لازم باشد، طرفین می توانند در عین وقت موضوع تهد را بیکدیگر تسلیم نموده و یا آنرا نزد شخص عادل بگذارند، تا هر یک حق خود را در وقت واحد تسلیم گردد.

جزء دوم- اقاله

ماده 747-

طرفین می توانند عقد را بعد از انعقاد آن برضایت خود اقاله نمایند. اقاله موجب انحلال عقد می گردد.

ماده 748-

تعاطی، قایم مقام ایجاب قبول بوده، اقاله با آن صحیح پنداشته میشود.

ماده 749-

ثبات وجود موضوع عقد هنگام اقاله حتمی می باشد. اگر موضوع عقد قبل از اقاله هلاک شود، اقاله باطل می گردد، در صورتیکه قسمتی از موضوع عقد هلاک گردد، اقاله در مورد باقی مانده صحیح پنداشته میشود.

ماده 750-

اقاله در مورد متعاقدين حکم فسخ را داشته و در برابر شخص ثالث، عقد جدید شناخته میشود.

قسمت دوم

اراده انفرادی

ماده 751-

اراده انفرادی تابع تمام احکام مربوط به عقد می باشد، مگر در احوالیکه وجود توافق اراده دو طرف برای ایجاد تعهد، حتمی پنداشته شود.

ماده 752-

صاحب اراده انفرادی، مطابق با احکام قانون ملزم شناخته میشود.

ماده 753-

اراده انفرادی احياناً سبب ایجاد تعهد یا وعده گردیده و احياناً موجب کسب یا اسقاط ملکیت و یا اجازه برای تصرف و احياناً استعمال یکی از خيارات می گردد.

ماده 754-

وعده عبارت است از الزامیکه شخص در برابر غیر بر نفس خد در زمان آینده بوجود آورده و تعهد فوری را افاده نمی کند. وعده احياناً بر عقد و احياناً بر عمل واقع میگردد.

ماده 755-

وعده دهنده تا وقتی که وفات نه نموده یا مفلس نگردیده است، بایفای وعده مکلف می باشد.

ماده 756-

شخصیکه در برابر انجام عمل معین باعطای جایزه وعده کرده باشد، مکلف است جایزه وعده شده را به شخصیکه آنرا انجام داده است اعطاء نماید، گرچه عمل بدون در نظر داشت وعده انجام شده باشد. ماده 757-

هرگاه وعده دهنده، مدتی را برای انجام عمل تعیین نکرده باشد، می تواند قبل از آنکه شخص عمل معینه را انجام داده باشد. از وعده اش رجوع نماید. مطالبه جایزه وعده داده شده، بعد از سه ماه از تاریخ اعلان رجوع از وعده قابل سمع نمی باشد.

فصل سوم

حوادث قانونی

قسمت اول

فعل مضر

مبحث اول- فعلیکه بر مال واقع میشود

فرع اول- اتلاف

ماده 758

شخصیکه مال غیر را تلف نماید، بضمان ضرر ناشی از آن مکلف میباشد.

ماده 759-

شخصیکه مال غیر را خواه در تصرف خودش باشد یا امین او، قصداً و یا بدون قصد تلف نماید، بضمان ضرر ناشی از عمل خود مکلف شناخته میشود.

ماده 760-

طوریکه ایجاد سبب اتلاف موجب ضمان میگردد، قصور در تهیه وسایل ممکنه رعایت احتیاط، نیز ضمان ضرر را لازم می گردانید.

ماده 761-

در صورت اتلاف کلی، ضمان مال طور کامل و در صورت اتلاف جزئی، ضمان نقصانیکه بر قیمت مال عاید گردیده است، بر ذمه تلف کننده لازم می گردد.

ماده 762-

هرگاه صغیر ممیز یا غیر ممیز و یا شخصیکه تابع حکم صغیر غیر ممیز پنداشته شود، مال غیر را تلف نماید، ضمان مال تلف شده از مال متعلق بخود وی لازم می گردد. در صورت نداشتن مال تازمان داراشدن وی مهلت داده میشود. ولی وصی و قیم بضمان مال تلف شده مکلف پنداشته نمیشود، مگر در صورتیکه محکمه آنها را بضمان مال مکلف سازد، درین صورت حق رجوع آنها بر تلف کنند محفوظ می باشد.

ماده 763-

در صورت اجتماع مباشر و متسبب، هر یکی از آنها که متعدی یا متعمد باشد، ضامن شناخته میشود. در صورت اشتراک هر دو مشترکاً به تادیه ضمان کلف پنداشته میشوند.

ماده 764-

متسبب ضرروقتي مکلف به تاديه ضمان پنداشته ميشود که فعل او منجر به وقوع ضرر شده باشد.

فرع دوم- غصب

ماده 765-

1- غاصب برد آنچه غصب نموده مکلف مي باشد.

2- اگر ضرري بامر غصب عايد گردد، مرتکب بر علاوه رد عين مال مغضوبه در محل غصب، به جبران خساره نيز مکلف مي باشد.

ماده 766-

در صورتیکه مال مغضوبه از طرف غاصب استهلاک گردد و یا کل یا بعضي آن نزد وي هلاک شود و یا به سبب تعدي یا بدون تعدي وي تلف گردد، بضمن مال مغضوبه مکلف دانسته ميشود.

ماده 767-

هرگاه مال مغضوبه نزد غاصب تغيير نمايد، مغضوبه منه مي تواند، غين مال مغضوبه را با جبران خساره عايده يا ضمان آنرا از غاصب مطالبه نمايد.

ماده 767-

زوايد مال مغضوبه متعلق بمالک آن بوده، در صورتیکه زوايد هلاک گردد یا از طرف غاصب استهلاک شود، غاصب بضمن آن مکلف مي باشد.

ماده 769-

1- هرگاه مال مغضوبه عقار باشد، غاصب برد آن به مالک یا اجرت مثل آن مکلف مي باشد.

در صورتیکه غاصب در عقار بنا آباد نموده باشد و یا اشجار غرس کرده باشد، مالک مي تواند اشجار و بنا را قلع نمايد، و يا قيمت آنها را در صورت موافقه غاصب مقلوعاً بپردازد.

2- در صورت تلف شدن عقار یا وارد شدن نقض بر قيمت آن، گرچه غاصب متعدي نباشد، بضمن مکلف مي گردد.

ماده 770-

حکم، غصب غاصب، مانند حکم غاصب مي باشد، در صورتیکه مال مغضوب نزد وي تلف گرديده یا آنرا اتلاف نمايد، هردو غاصب در برابر مغضوب منه مکلف بضمن مي باشد.

ماده 771-

هرگاه غاصب دوم مال مغضوب را به غاصب اول رد نمايد، تنها خودوي بري الزمه گرديده و در صورت رد مال به مغضوب منه، هردو غاصب بر الزمه شناخته ميشوند.

ماده 772-

هرگاه غاصب مال مغضوبه را معاوضه یا تبرع نمايد که در نتیجه آن تمام یا قسمتي از مال مذکور تلف گردد، غاصب و متصرف اليه هردو مسؤول شناخته شده، مغضوب منه مي تواند از هريکي که خواسته باشد، ضمان مال را مطالبه نمايد.

ماده 773-

آنچه در ازاله تصرف مساوي غصب باشد، تابع حکم غصب مي گردد.

مبحث دوم- فعلیکه بر نفس واقع میشود

ماده 774-

شخصیکه مرتکب فعل مضراز قبیل قتل، جرح، ضرب و یا دیگرانواع اذیت بر نفس گردد، به جبران خساره وارده مکلف میباشد.

ماده 775-

شخصیکه به سبب جرح یا هر عمل مضردیگرموجب قتل یاوفات شخص گردد، در برابر اشخاصیکه نفقه آنها بدوش متوفی بوده وبه اثر قتل یاوفات از آن محروم شده اند، بتأدیه ضمان مکلف می باشد.

مبحث سوم- احکام مشترک

ماده 776-

هرگاه به اثر خطا و یا تقصیر ضرری به غیر عاید گردد مرتکب به جبران خساره مکلف می باشد.

ماده 777-

هرنوع تعدی ایکه از آن ضروری بغیر از اضرار مندرج مواد فوق به شخص دیگری عاید گردد، مرتکب بجبران خساره مکلف می باشد.

ماده 778-

1- جبران خساره شامل سنجش ضرر معنوی نیز می باشد.

2- اگر به سبب وفات شخصیکه مورد تعدی واقع گردیده، ضرر معنوی به زوج واقارب وی عاید گردد، محکمه می تواند برای زوج واقارب تادرجه دوم بجبران خساره حکم نماید.

3- جبران خساره ناشی از ضرر معنوی، بغیر انتقال نمی کند، مگر اینکه مقدار آن باساز موافقه طرفین ویا حکم قطعی محکمه تعیین شده باشد.

ماده 779-

محکمه جبران خساره را به تناسب ضرر عاید تعیین می نماید، مشروط بر اینکه ضرر مذکور مستقیماً از فعل مضر نشأت کرده باشد.

ماده 780-

هرگاه امکانات تعیین دقیق مقدار جبران خساره نزد محکمه میسر نباشد، میتواند حق مطالبه تجدید نظر را در مورد تعیین مقدار جبران خساره، در خلال مدت معقول برای متضرر حفظ نماید.

ماده 781-

طریقه جبران خساره بارعایت احوال از طرف محکمه تعیین می گردد، جبران خساره بصورت اقساط یا عاوید مرتب پرداخته شده می تواند، که در این صورت مکلف ساختن مدیون بدادن تأمینات جواز دارد.

ماده 782-

هرگاه متضرر نسبت خطای خود در ایجاد ویا تزئید ضرر عاید اشتراک داشته باشد، محکمه میتواند مقدار جبران خساره را تقلیل داده یا اصلا به آن حکم ننماید.

ماده 783-

هرگاه شخصی ثابت نماید که ضرر عاید ناشی از سبب خارجی بدون مداخله وی یا از حادثه غیر مترقبه یا ناشی از اسباب مجبره بوده و بابه سبب خطای شخص متضرر یا از غیر نشأت گرفته است، بضمن مکلف نمی گردد. مگر اینکه قانون یا موافقه طرفین بخلاف آن حکم نماید.

ماده 784-

1- ضرورت بقدر ضرورت تعیین می شود.

2- شخصیکه در حالت دفاع مشروع از نفس یا مال خود و یا نفس یا مال شخص دیگری مرتکب ضرر گردد، مسئول پنداشته نمی شود.

مشروط بر اینکه در دفاع از قدر ضرورت تجاوز نکرده باشد. در غیر آن به جبران خساره عادلانه می گردد.

ماده 785-

ضرر شدید با ایراد ضرر خفیف دفع می گردد. شخصیکه جهت حمایت نفس خود بیشتر از ضرریکه باورسیده بغیر ضرر برساند، به جبران خساره ایکه محکمه آنرا عادلانه پندارد، محکوم می گردد.

ماده 786-

ضرر خاص، جهت دفع ضرر عام تحمل می گردد.

ماده 787-

1- فعل بفاعل آن نسبت داده میشود نه به آمر، مگر اینکه فاعل مجبور گردیده باشد. در تصرفات فعلی تنها اگر اه تامل، مجبوری معتبر پنداشته میشود.

2- موظف عام از فعلی که غیر را متضرر ساخته وقتی غیر مسئول پنداشته میشود که آنرا با اساس امر آمری که اطاعت امر وی واجب بوده و یا بموجب آن اعتقاد داشته باشد، اجراء نماید.

همچنان اعتقاد خود را، در مورد مشروعیت فعل مذکور مستند به اسباب معقول و رعایت احتیاط مقتضی در آن، ثابت نماید.

ماده 788-

رساندن ضرر و مقابله ضرر با ضرر جواز ندارد، همچنان ضرر با مثل آن رفع نمی گردد.

ماده 789-

هرگاه مسئولین فعل مضر، متعدد باشند، در جبران خساره مسئولیت مساوی دارند. مگر اینکه قاضی حصه هر کدام را در جبران خساره تعیین نماید.

مبحث چهارم- مسئولیت از عمل غیر

ماده 790-

پدر و پدربزرگان بالترتیب به جبران خساره ضرریکه صغیر عاید نموده، مکلف می باشد.

مگر در صورتیکه ثابت نماید، مراقبت لازم را در زمینه انجام داده یا اینکه ضرر با وجود مراقبت لازم حتماً واقع می گردد.

ماده 791-

1- شخصیکه بحکم قانون یا موافقه، مکلفیت نظارت شخص را داشته باشد، از اعمال مضرة، شخص تحت نظارت خود، مانند صغیر و مجنون، مسئولیت پنداشته میشود.

2- استخدام کننده از ضرری که از طرف شخص تحت استخدام وی به سبب عمل غیرمجاز حین اجرای وظیفه ویابه سبب آن واقع میگردد، مسئول پنداشته میشود. مگر اینکه قانون ویاموافقه طور دیگری تصریح نماید.

ماده 792-

مسئول از عمل غیر، میتواند جبران خساره ای را که پرداخته است، از عامل مطالبه نماید.
مبحث پنجم- مسئولیت از حیوان و اشیاء

ماده 793-

حادثه جنائی ایک از حیوان بوقوع میرسد، مسئولیت بار نمی آرد. مالک وقتی مسئول جبران خساره عاید از حیوان می گردد که عدم اتخاذ احتیاط لازم از طرف وی، برای جلوگیری از وقوع حادثه ثابت گردد.

ماده 794-

هرگاه مالک، حیوان را در حال رساندن ضربمال غیردیده و آنرا جلوگیری ننماید و یا از عیب حیوان آگاه بوده و آنرا محافظت نکرده باشد، مسئول پنداشته میشود.

هرگاه شخصی حیوانی را در ملک غیر داخل نماید بضمن عاید مکلف می باشد.

ماده 795-

1- محافظ عمارت گرچه مالک آن نباشد، از ضرر ناشی از انهدام یا آنکه انهدام جزئی باشد، مسئول پنداشته میشود.

ماده 795 -

(1) مگر اینکه ثابت گردد که انهدام به سبب اهمال درصیانت نبوده یا به اثر کهنه بودن عمارت یا عیب آن صورت گرفته است.

2- اگر شخصی از ناحیه عمارت شخص دیگری مواجه بخطر باشد، می تواند اتخاذ تدابیر لازم را جهت دفع خطر از مالک آن مطالبه نماید، در صورت عدم اقدام مالک، اومی تواند بعد از حصول اجازه محکمه، بحساب مالک باتخاذ چنین تدابیر اقدام نماید.

ماده 797-

شخصی که حالات تخنیکي یا دیگراشیای را در اختیار داشته باشد که جلوگیری از تولید ضرر آنها مستلزم توجه خاص باشد، در صورت وقوع ضرر از اشیاء و آلات مذکور، مسئول شناخته می شود. مگر اینکه ثابت نماید در جلوگیری از وقوع ضرر احتیاط کافی را بکار برده است. احکام خاصی که در زمینه بعداً وضع گردد نیز رعایت میگردد.

ماده 798-

دعوی جبران خساره ناشی از هرنوع فعل مضربعدمرور سه سال، از تاریخ علم متضرر بوقوع ضرر و شخصی که ضرر را عاید نموده، همچنان در تمام احوال بعدمرور (15) سال از تاریخ وقوع فعل مضر شنیده نمی شود.

ماده 799-

هرگاه شخص، گرچه غیر ممیز باشد، مفادی را بدون سبب مشروع بضرر شخص دیگری کسب نماید، در حدود آنچه کسب نموده به تادیبه جبران خساره، برای متضرر مکلف می باشد.

قسمت دوم

فعل مفید

مبحث- پرداخت بدون حق

ماده 800-

شخصیکه شی ای را بگمان اینکه پرداخت آن براو واجب است، بدیگری بپردازد و بعداً ثابت گردد که پرداخت آن براو واجب نبوده است، میتواند از وی رد آنرا مطالبه نماید.

ماده 801-

1- هرگاه شخص ناقص اهلیت شی ای را ک مستحق آن نیست تسلیم گردد، بردآنچه کسب نموده مکلف پنداشته می شود.

2- اگر عقد ناقص اهلیت باطل گردد، بردآنچه به سبب تنفیذ عقد کسب نموده، مکلف می باشد.

ماده 802-

هرگاه سوء نیت تسلیم شونده غیرمستحق هنگام تسلیمی شی یا بعدازآن ثابت گردد، علاوه برد مال بپرداخت منفعت حاصل از زمان تسلیمی وجبران خساره ناشی از تصرف، مکلف می باشد.

ماده 803-

آنچه بنابر تنفیذ تعهدیکه سبب آن متحقق نشده یا بعد از تحقق از بین رفته، پرداخته شده باشد، مطالبه رد آن، جواز دارد.

ماده 804-

هرگاه مدیون قبل از رسیدن موعد تادیه بدون علم بر آن، وجایب خود را ایفا نماید، می تواند رد آنچه را تادیه نموده مطالبه نماید. باوجود آن داین می تواند تنها برد مفادی که در نتیجه پرداخت قبل از وقت کسب نموده، متناسب به ضرر عایده بمدیون اکتفاء نماید. اگر وجیبه ایکه موعد ایفاء آن نرسیده تادیه نقود باشد، داین بجزبران خساره عایده مطابق احکام مندرج ماده (735) این قانون باساسی موافقه طرفین از بابت مدت باقیمانده موعد معینه، مکلف می باشد.

ماده 805-

(1) هرگاه مدیون دین را به شخص دیگری تفویض نماید، شخص مذکور بعد از تادیه دین بعوض داین اصلی قرار گرفته و می تواند از مدیون مطالبه دین نماید.

(2) اگر مدیون قبل از شخصیکه تادیه دین باو تفویض گردیده دین را بپردازد شخص مذکور می تواند رد دینی را که پرداخته است از مدیون یا داین اصلی مطالبه نماید.

ماده 806-

هرگاه شخصی دین شخص دیگری را بدون تفویض تادیه نماید، دین از ذمه مدیون قبولی مدیون اعتبار داده نمیشود، درین صورت تادیه کننده متبرع شناخته شده حق رجوع را بمدیون ندارد، مگر اینکه از قرائن طوری معلوم گردد که در تادیه دین مصلحت تادیه کننده بوده یا وی اصلاً نیت تبرع را نداشته است.

ماده 807-

هر گاه شخص مال شخص دیگر را بدون اجازه استعمال نماید به تادیه منافع آن مکلف می گردد مگر اینکه مال مذکور منقول بوده و استعمال نقده دارای حسن نیت باشد.

ماده 808-

هرگاه ملک شخصی باملك شخص دیگری طوری متصل گردد که انفصال آن بدون ضرر غیر ممکن باشد، ملک که قیمت آن کمتر است بعد از تادیه قیمت، تابع ملک شناخته میشود که قیمت آن بیشتر باشد.

ماده 809-

هرگاه شخص گرچه غیر ممیز باشد، مفادی را بدون سبب مشروع بضرر شخص دیگری کسب نماید، در حدود آنچه کسب نموده بتادیه جبران خساره برای متضرر مکلف میباشد، گرچه کسب مفاد ادامه نداشته باشد.

ماده 810-

دعوی ناشی از اکتساب بدون سبب در تمام احوال گذشته، بعد از انقضای مدت سه سال، از تاریخ علم داین بداشتن حق رجوع و انقضای مدت (15) سال از تاریخ آغاز حق رجوع شنیده نمی شود.

مبحث دوم - عقد فضولی

ماده 811-

(1) در احوالیکه عمل شخص فضولی مفید بوده و به سبب اضطرار، وکالت یا مقتضای امر انجام یافته باشد، شخص فضولی مکلف است در مورد اجرای عمل، مثل شخص عادی توجه نماید. شخص فضولی از خطای خود و خطای شخصیکه از طرف وی با اجرای عمل مذکور مکلف گردیده، مسئول پنداشته میشود.

(2) صاحب عمل می تواند مستقیماً شخصیکه با اجرای عمل مذکور از طرف شخص فضولی مکلف گردیده، مطالبه ضمان نماید.

ماده 812-

شخص فضولی میتواند در احوال مندرج ماده (811) این قانون مصارفی را که در اجرای عمل متحمل گردیده، در خلال مدت سه ماه از تاریخ علم صاحب عمل به آن، از وی مطالبه نماید.

باب سوم

آثار وجبیه

فصل اول

وجبیه

ماده 813-

هرگاه تصرف، وجبیه طبیعی را بوجود آورد، محکمه میتواند ساحت آنرا در حدود احکام شرع و قانون تعیین نماید.

ماده 814-

وجیبه طبیعی سبب تعهدمدنی شده می تواند.

فصل دوم

تنعید عینی

ماده 815-

متعهدبه ایفای عین آنچه تعهد نموده مکلف میباشد، در صورت عدم امکان تنفیذ عینی، مکلف گردانیدن متعهد به تعویض مالی جواز دارد، مگر اینکه از تعویض مالی بطرف مقابل ضرر کلی عاید گردد.

ماده 816-

تعهد به انتقال یا هر نوع حق عینی دیگر بارعایت قواعد متعلق به ثبت اسناد، موجب انتقال فوری این حق میگردد. مشروط بر اینکه موضوع وجیبه ذاتاشی معین بوده و شخص متعهد مالک آن باشد.

ماده 817-

هرگاه شخص بانقل حق عینی که نوعیت آن تعیین گردیده تعهد نماید، برای انتقال این حق، موضوع تعهد باید مشخص گردد. در غیر آن داین میتواند اجازه محکمه موضوع تعهد را از عین نوع بدست آرد. همچنان داین میتواند قیمت موضوع وجیبه را با جبران خساره در هر دو حالت مطالبه نماید.

ماده 818-

تعهد بانقل حق عینی، متضمن تعهدبه تسلیمی و حفاظات موضوع تعهد، الی زمان تسلیمی آن می باشد.

ماده 819-

هرگاه طبیعت وجیبه یا موافقه طرفین مستوجب اجرای یک عمل توسط شخص متعهد بوده باشد، داین میتواند اجرای عمل مذکور را توسط غیر متعهد، قبول نه نماید.

ماده 820-

هرگاه متعهد عملی را که تعهد نموده تنفیذ نه نماید، در حالیکه اجرای عمل مذکور توسط شخص وی ضروری پنداشته نه شود، طرف مقابل میتواند اجازه اجرای عمل مذکور را در صورت امکان، بحساب متعهد از محکمه حاصل نماید.

در حالت عاجل طرف مقابل میتواند بدون مطالبه اجازه از محکمه، بعد از اطلاع به متعهد، تعهد را بحساب وی تنفیذ نماید.

ماده 821-

هرگاه شخص اجرای عملی را تعهد کرده باشد در برابر مطالبه طرف مقابل، با اجرای آنچه تعهد نموده مکلف میباشد در غیر آن حکم محکمه در صورتیکه طبیعت معامله مقبضی آن باشد، قایم مقام تنفیذ از طرف متعهد قرار .

ماده 822-

هرگاه در تعهد با اجرای عمل هز متعهد نگهبانی یا اداره شی و یا بکار بردن احتیاط در تنفیذ تعهد مطلوب باشد وقتی تعهد اجراء شده پنداشته میشود که در تنفیذ آن احتیاطی را که شخص عادتاً بکار

می برد رعایت نماید، مگر اینکه قانون با موافقه طرفین طور دیگری تصریح کرده باشد. در تمام احوال اگر متعهد مرتکب تقلب یا خطای بزرگ گردد مسنو شناخته میشود.

ماده 823-

هرگاه در تعهد یا امتناع از عمل متعهد تخلف ورزد طرف مقابل می تواند از آنچه را بخلاف از تعهد اجراء گردیده و در صورت لزوم با جبران خساره از متعهد مطالبه نماید.

فصل سوم

تنفیذ از طریق تهدید به غرامت

ماده 824-

(1) هرگاه تنفیذ عینی بدون اجرای وجبیه از طرف شخص متعهد غیر ممکن یا غیر مناسب باشد طرف مقابل می تواند حکم محکمه را مبنی بر الزامیت متعهد بر تنفیذ در صورت امتناع با غرامت تهدید می نماید.

(2) اگر محکمه انرازه غرامت را برای اکراه متعهد یکبار از تنفیذ وجبیه امتناع ورزیده غیر کافی بداند میتواند اندازه غرامت را حسب لزوم زیاد نماید.

ماده 825-

هرگاه متعهد بعد از تهدید به غرامت تعهدش را عیناً تنفیذ ننماید و یا به امتناع از تنفیذ اصرار ورزد محکمه با رعایت ضرر عاید به طرف مقابل و تعنت مبعده مقدار جبران خساره را تعیین می نماید.

فصل چهارم

تنفیذ از طریق جبران خساره

ماده 826-

تنفیذ از طریق جبران خساره مطابق به احکام قانون صورت میگیرد.

ماده 827-

استحقاق جبران خساره قبل از ابلاغ به متعهد متخلف شده نمیتواند مگر اینکه قانون طور دیگری حکم کرده باشد.

ماده 828-

ابلاغ متعهد از طریق اخطار کتبی یا آنچه قیم مقام اخطار شده بتواند صورت می گیرد موافقه طرفین مبنی بر اینکه صرف رسیدن موعد ایفای تعهد بدون اجراءات دیگر ابلاغ پنداشته شود نیز قایم مقام اخطار شده می تواند.

ماده 829-

در احوال آتی ابلاغ به متعهد ضرور نمی باشد:

1- در حالیکه تنفیذ عینی تعهد بفعل شخص متعهد غیر ممکن گردیده باشد.

2- در حالیکه موضوع تعهد جبران خساره ناشی از عمل غیر محاز باشد.

3- در حالیکه موضوع تعهد رد چیزی باشد که سرفت گردیده و متعهد بآن علم داشتند و یا آن را بغیر حق باوجود داشتن علم به آن تسلیم شده باشد .

4- در حالیکه متعهد امتناع خود را کتبا اظهار نموده باشد.

ماده 830-

(1) موافقت طرفین مبنی بر متحمل شدن متعهد از مسئولیت حوادث غیر مترقبه و اسباب مجبره جواز دارد.

(2) همچنان موافقت طرفین بررفع هر نوع مسئولیت متعهد که ناشی از عدم اجرای تعهد تعاقبی وی باشد جواز دارد متولیت ناشی از تقلب و خطای بزرگ شخص متعهد بر اثر موافقه طرفین مرفوع شده نمیتواند تعدد میتواند رفع مسئولیت خود را از تقلب و خطای کلی اشخاصیکه در تنفیذ تعهد استخدام نموده است شرط گذارد.

(3) هر نوع موافقت طرفین مبنی بر رفع مسئولیت ناشی از عمل غید مجاز باطل میباشد.

فصل پنجم

تضمین حقوق دانیین

قسمت اول- احکام عمومی

ماده 831-

(1) تمام اموال مدیون در تضمین تادیه دین وی قرار میگیرد

(2) تمام دانیین در برابر اموال مدیون حق مساوی دارند، مگر دانییکه مطابق با احکام این قانون حق تقدم داشته باشد.

قسمت دوم

وسایل تنفیذ

مبحث اول - دعوی غیر مستقیم

ماده 832-

دائن می تواند حقوق مدیون را بنام مدیون استعمال نماید، گرچه دین هنوز قابل تادیه نباشد مشروط براینکه حق مذکور از حقوق غیر مالی منحصر و ملصق به شخص مدیون نبوده و یا چیز غیر قابل حجز نباشد دائن وقتی این حق را استعمال کرده میتواند که عدم استعمال آنرا از طرف مدیون ثابت نماید و همچنان ثابت نماید که عدم استعمال حق، از طرف مدیون سبب افلاس یا زیادت افلاس وی می گردید. درین حالت ابلاغ بمدیون ضرور نمی باشد، مگر ادخال او بحیث خصم در دعوی حتمی است.

ماده 833-

دائن در صورت استعمال حقوق مدیون نائب وی شناخته شده، مفادیکه در نتیجه استعمال حق حاصل می شود مال مدیون، محسوب گردید. و در تضمین تمام دانیین قرار می گیرد.

مبحث دوم- دعوی عدم نفاذ تصرف

ماده 834-

هرگاه حق دائن قابل تادیه بوده و مدیون در آن تصرفی نماید که دائن را متضرر سازد طوریکه از حقوق مدیون بکاهد یا به تعهدات مدیون به نحوی بیفزاید که منجر به افلاس یا زیادت افلاس مدیون گردد، دائن می تواند یا در نظر گرفتن شرایط مندرج ماده (835) این قانون عدم نفاذ چنین تصرف را مطالبه نماید.

ماده 835-

(1) تصرف بالمعاوضه مدیون وقتی در حق دائن فاقد اعتبار شناخته میشود که تصرف مذکور مشتمل بر تقلب مدیون بوده، طرف مقابل به آن علم داشته باشد. تصرف مدیون وقتی مشتمل بر تقلب پنداشته میشود که مدیون در حال صدور تصرف بافلاس خود علم داشته باشد.

(2) علم طرف مقابل بافلاس مدیون، برای عالم بودن وی به تقلب کافی پنداشته میشود، تصرف بدون عوض مدیون در حق دائن معتبر شناخته نمیشود، گرچه طرف مقابل دارای حسن نیت بوده و مدیون مرتکب تقلب نشده باشد.

(3) اگر خلفیکه مال از طرف مدیون به وی انتقال نموده، آنرا مقابل عوض به خلف دیگری انتقال بدهد دائن نمیتواند بعدم انفاذ تصرف تمسک نماید. مگر اینکه خلف دوم هنگام تصرف مدیون باخلف اول در عقد معاوضه به تقلب مدیون یا در عقد بدون عوض به افلاس او علم داشته باشد.

ماده 836-

(1) هرگاه دائن افلاس مدیون را ادعا نماید محض باثبات مقدار دیون ذمت مدیون، مکلف میباشد. مدیون مکلف است ثابت نماید، مالک آن مقدار مالی است که مساوی دیون او و یا زاید از آن میباشد.

ماده 837-

هرگاه قرار عدم نفاذ تصرف صادر گردد، تمام دانیینیکه تصرف مذکور به ضرر آنها انجام یافته ازین حکم استفاده کرده میتوانند.

ماده 838-

(1) هرگاه مدیون وجایب خود را ایفا نموده و یا اموال وی برای پرداخت دیون ذمتش کفایت نماید حق دائن در مورد تمسک بعدم اعتبار تصرف مدیون، ساقط میگردد.

(2) طرف مقابل مدیون وقتی از دعوی عدم نفاذ تصرف بر کنار شده میتواند، که شخصاً ایفای حقوق دانیین اقدام نموده و باثبات نماید که مدیون مالک آن مقدار مالیست که ایفای دیون او کفایت می کند.

ماده 839-

هرگاه شخص از مدیون مفلس حقی را بدون پرداخت ثمن دست آورد وقتی دعوی دانیین علیه او قابل سمع نمی باشد که ثمن مذکور مثلی بوده و به خزانه یا بانکی که محکمه تعیین می نماید، طوamانت تحویل شده باشد.

ماده 840-

(1) هرگاه تقابل محض غرض تقدم بدون موجب يکي از دانيان بعمل آمده باشد، اين عمل صرف محرومست داني را از حق امتياز تقديم پارمي آرد.

(2) اگر مديون مفلس دين يکي از دانيان را قبل از پسر رسيدن موعد بپردازد، اين پرداخت. حقوق ساير دانيان را در اقامه دعوی عدم نفاذ تصرف متاثر نمي سازد. همچنان اگر پرداخت دين بعد از پسر رسيدن موعده اساس سازش طرفين صورت گرفته باشد، تابع عين حکم پنداشته ميشود.

ماده 841-

دعوي عدم نفاذ تصرف بعد از مرور سه سال از تاريخ علم داني بعلت موجه عدم نفاذ تصرف، شنیده نميشود. در ساير احوال دعوي بعد از مرور پانزده سال از تاريخ صدور تصرف شنیده نمي شود.

قسمت سوم

مسائل ضمان

مبحث اول- حق نگهداشت

ماده - 842

هر يکي از متعاقدين ميتوانند در هر معاوضه مالي تاوقيته بدل مستحق را تسليم نگرديده، معقود عليه را نزد خود نگهدارد.

ماده 843-

هر گاه شخص در ملک غير که تحت تصرف جايز او قرار دارد. مصارف ضروري و مفيد انجام دهد، ميتواند الي زمان حصول آنچه قانوناً مستحق مي گردد، از رد آن بمالكش امتناع ورزد. مگر اينکه مكلفيت برد ملک، ناشي از عمل غير مجاز باشد.

ماده 844-

شخصيکه بدادن مالي تعهد نمايد، تاوقيته طرف مقابل بايفاي تعهد ناشي از تعهد مديون که مرتبط به آن است نپر دازد يا تامينات کافي براي ايفاي تعهد مذکور ندهد، مي تواند از دادن مال مذکور امتناع ورزد.

ماده 845-

ثبوت حق نگهداشت شي، حق امتياز را بران ثابت نمي سازد. نگاه كننده بحفاظت شي مذکور و ارائه حساب عوايد آن مكلف مي باشد. اگر خوف هلاک يا معيوب شدن شي. مذکور متصور باشد. نگاه كننده ميتواند اجازه محكمه را در مورد فروش آن مطلق «جراث مربوط به بيع مرهون حيازي مطالبه نمايد، درين صورت حق نگهداشت به ثمن شي، انتقال مي يابد.

ماده 846-

(1) حق نگهداشت شي با ازبين رتن حيازت آن ، ازبين ميرود.

(2) اگر شي از حيازت شخص بصورت خفيه يا باوجود اعتراض وي خارج ساخته شود، مي تواند اعاده حيازت آنرا مطالبه نمايد. مشروط بر اينکه درخواست اعاده در خلال مدت يك ماه از تاريخ علم شخص باخراج شي و قبل از مرور يكسال از تاريخ مذکور بعمل آمده باشد.

مبحث دوم - حجر مديون مفلس

ماده 837-

هرگاه مدیون از پرداخت دیون مستحق الاداء امتناع آورد و چنین ظاهر شود که دیون از مال او بیشتر بوده ، خوف ضیاع دارایی او یا نزد دائنین موجود باشد یا مدیون دارایی خود را مخفی ساخته و یا به نام دیگری قید نموده باشد، مفلس شناخته میشود.

ماده 848-

(1) هرگاه شروط مندرج ماده (847) این قانون در مورد مدیون تحقق یابد، هریک از دائنین می توانند از محکمه ای که محل سکونت مدیون در حوزه قضائی آن قرار دارد، حجر تصرف مدیون را در مال مطالبه نمایند. این مطالبه در دفتر مربوط ثبت می گردد.

(2) هر نوع تصرف مدیون بعد از ثبت مطالبه، از اعتبار ساقط شناخته می شود.

ماده 849-

(1) بعد از صدور قرار منع مدیون از تصرف، وثبت آن و نشر آن در جریده رسمی ، هریک از دائنین میتواند از محکمه مربوطه صدور امر حجر اموال منقول و غیر منقول مدیون را به شمول دیونیکه نزد غیر دارد، مطالبه نماید. «موا نیکه تحت حجر آمده نمیتواند، ازین حکم مستثنی می باشد، حزاموال مفلس به مصلحت دائنین تا زمان انتهای حجر باقی میماند.

(2) اموال تحت حجر جهت اداره به شخص معتمد یکه از طرف دائنین انتخاب میگردد. سپرده می شود. معتمد حساب این اموال را به محکمه تقدیم میدارد که قرار حجر را صادر نموده است.

ماده 850-

نفقة مدیون ممنوع التصرف و کسانیکه نفقه شان بدوش اولازم است. در مدت حجر از ارزیابی محکمه ، از اموال تحت حجر پرداخته می شود.

ماده 851-

(1) هرگا به حجر مدیون مفلس حکم صادر شود، مدت تا جیل دیون مؤجله از بین میرود و از مقدار سقوط مفاد مرتبه دیون مذکور کاسته می شود.

(2) محکمه میتواند به اساس درخواستی مدیون در مقابل دائنین در دیون مؤجله ه ابقای مهلت و یا تمدید آن حکم نماید.

چنانچه محکمه میتواند دیون مستعجله را در صورت ایجاب شرایط و مصلحت مدیون و دائنین تمدید نماید.

ماده 852-

هرگاه مدیون محجور، پدین اقرار نماید، اگر دینی را که رذمه اوست از مال خود برای یکی از دائنین بپر داز، دائنین دیگر حق استرداد آنرا دارند.

ماده 853-

امینیکه با داره اموال مدیون تعیین گردیده، مفاد مال رابحساب امانت درپانکی که محکمه تعیین می نماید ، بحساب اننن امانت میگذارد. چنانچه می تواند به اجازه محکمه و موافقه مدیون و داننن به بیع آنچه که از مال مجوزه فروش آن جایز است. جهت ایفاء دین اقدام نماید.

ماده 854-

مدیون مجبور میتواند به موافقه اکثریت داننن که سه بر چارحصه دیون راتمثیل کنندء تمامی یا بعضی از موال خود را بفرو شد، بشروطیکه تمن آنرا برای اداء دیون خود تخصیص دهد. اگر داننن در توزیع ثمن توافق نظر نداشته باشند، ثمن مذکور راطور امانت به حساب بانکی که محکمه تعیین مینماید. یگذارد تا محکمه آنرا مطابق به احکام قانون توزیع نماید.

ماده 855-

مدیون میتواند با اجازه محکمه ، گرچه بدون رضای داننن باشد، درمال خود تصرف نماید. بشرطی که این تصرف به ثمن مثل بود مشترک آنرا به بانکی که محکمه تعیین مینماید، بحساب داننن طور امانت بگذارد.

ماده 856-

مدیون در حالات آتی ه مجازات تقلب محکمو می گردد:
در صورتیکه دعوی دین علیه مدیون اقامه گردد و مدیون عمداً افلاس خود را به قصد ضرر رساندن به داننن وانمود سازد، مشروط بر انیکه دعوی به صدور حکم افلاس اثبات دین خاتمه یافته باشد.
در صورتیکه مدیون ، بغرض ضرر رساندن داننن بعد از حکم حجرمبنی پرافلاس او، بعضی او موال خود را به لحاظ عدم تطبیق حکم پنهان نماید یابه دیون ساختگی ویا به مبالغه در دین، مبادرت ورزد.

ماده 857-

افلاس درحالات آتی به اساس درخواست اشخاص ذیعلاقه وحکم محکمه باصلاحیت ، خاتمه می یابد:
درحالیکه تمامی داننن ویابعضی از آنها به مدیون ابراء دهند واموال مدیون از دیون باقی مانده بیشتر باشد.

در حالیکه اموال مدیون از مدیون او بیشتر ثابت شود.
درحالیکه مدیون معجل خود را بدون تاثیر حکم حجر در تعجیل دین تادیه تموده باشد، دیون معجله دراین صورت به موعدمعینه قبل از صدور حکم افلاس بر میگردد.
مشروط براینکه اقساط به سر رسیده آن نیز تادیه شده باشد.
(4)- درحالیکه تمامی دیون به اساس تصفیه ، بین داننن ، امین و مدیون تادیه شود.

ماده 858-

بعد از انتهای حکم حجر موضوع از طرف امین محکمه په حاشیه ثبت حکم حجر رسانیده شده، بمصرف مدیون درجریده رسمی نشر میشود.
اموال باقیمانده از تصرف امین کشیده شده وبمدیون تسلیم میگردد.

فصل ششم

تعدد طرفین وجبیه

قسمت اول

دین مشترک و غیر مشترک

ماده 859-

دین در صورت اتحاد سبب ، مشترک پنداشته میشود ، خواه ناشی از عقد واحد بوده و یا بوارثین انتقال نموده باشد یا اینکه از مال مشترک بمصرف رسیده یا بدل قرضی باشد که از مال مشترک داده شده باشد .

ماده 860-

دین در صورت اختلاف سبب ، غیر مشترک پنداشته میشود.

ماده 861-

هرگاه دین بین دویزیاده اشخاص مشترک باشد، هر یکی از شرکاء میتواند حصه خویش را از مدیون مطالبه نماید. در صورتی که یکی از شرکاء قسمتی از دین را قبض کند، باقی شرکاء بقدر حصص خویش در آن سهم می باشند. در حال غیبت بعضی از شرکاء، شریک حاضر میتواند تادیه حصه خود را مطالبه نماید.

ماده 862-

هرگاه یکی از شرکاء قسمتی از دین مشترک را قبض نماید، شریک دیگر میتواند در عین مقدار قبض شده شرکت نموده، متباقی دین را مشترک از مدیون مطالبه نمایند و یا اینکه تمام حصه خود را از مدیون مطالبه نماید.

ماده 863-

شریک بعد از اختیار مراجعه به مدیون، نمیتواند به شریک قابض رجوع نماید، مگر اینکه حصه او تلف شده باشد. در آن صورت بقدر حصه خویش در مال قبض شده بر قابض رجوع می نماید.

ماده 864-

هرگاه شریک قابض مقدار قبض شده را به نحوی از انحا از تصرف خود خارج ساخته و یا آنرا تلف نماید، در مقابل شرکاء دیگر به اندازه حصه شان مسؤول می باشد.

در صورتیکه شی قبض شده بدون قصور در دست قابض تلف شود، در مقابل شرکاء دیگر در حصه شان مسؤول شناخته نمی شود، دین باقی مانده بر ذمه مدیون به سایر شرکاء تعلق میگیرد و شریک قابض، در آن سهم شده نمیتواند.

ماده 865-

هرگاه یکی از شرکاء در حصه دین خود از مدیون ضامن گیرد یا مدیون دین او را به دیگری حواله نماید، سایر شرکاء در مقداریکه از ضامن یا محال علیه قبض میکنند، شریک میبایشد.

ماده 866-

هرگاه یکی از شرکا بقدر حصه خود مالی را از مدیون اجاره بگیرد، قابض حصه خود شناخته میشود. سایر شرکاء میتوانند به اندازه حصص خود، خویش را شریک مستاجر بدانند و یابه مدیون مراجعه نمایند.

ماده 867-

هرگاه یکی از شرکاء در دین مشترک حصه خود را به مدیون هبه و یا از آن ابراء دهد، هبه و ابراء مذکور صحت داشته، در مقابل سایر شرکاء ضامن شناخته نمی شود.

ماده 868-

هرگاه مدیون وفات نماید و متروکه کمتر از دیون او باشد، تمام شرکاء بقدر حصص خود در متروکه سهیم میباشند.

ماده 869-

هرگاه دین مشترک مال موروثه باشد، هیچ یک از شرکا نمیتواند حصه شریک خود را بدون اذن او مؤجل نماید، امانتها حصه خود را مؤجل نموده می تواند.

ماده 870-

اگر دین مشترک براساس عقد قرض مستحق الاداء باشد، هیچ یک از شرکاء به تنها یی بدون موافقه سایر شرکاء نمیتواند، دین را مؤجل سازد.

ماده 871-

شرکاء میتوانند موافقه نمایند که هریک آنها حق دارند حصه دین خود را از مدیون قبض نمایند، بدون اینکه سایر شرکاء به او حق مراجعه را داشته باشند. این موافقه حکم تقسیم دین را دارد. و حصه هریک از شرکاء بدون مشارکت به خود او اختصاص دارد.

ماده 872-

هرگاه دین مورد مطالبه غیر مشترک باشد، هریک از دانیین می تواند به تنهایی حصه خود را از مدیون بدست آورد. سایر دانیین در دین قبض شده حق اشتراک ندارند.

قسمت دوم تضامن

مبحث اول- احکام عمومی

ماده 873-

تضامن بین دانیین و مدیونین بدون اتفاق طرفین یا نص قانون موجود شده نمیتواند.

مبحث دوم- تضامن دانیین

ماده 874

دانیین به اساس تضامن می توانند بصورت دسته جمعی یا انفرادی تمامی دین را از مدیون مطالبه نمایند. مدیون نمیتواند در صورت مطالبه تادیه دین از طرف یکی از دانیین متضامن بطرق دفاعی تمسک نماید که مربوط به دانیین دیگر باشد، مدیون میتواند بطرق دفع خاصیکه مربوط شخص طلب کننده یا حصه متعلق به وی و یا طرق دفاعی که مشترک بین تمامی دانیین باشد، تمسک نماید.

ماده 875-

مدیون میتواند تمامی دین را بیکی از دانیین متضامن بپیر دازد، مگر اینکه یکی از دانیین توسط اخطار قبلی او رامنع کرده باشد.

ماده 876-

هرگاه برانت ذمه مدیون در برابر یکی از دائنین متضامن به سببی غیر از تادیه دین حاصل گردد، در برابر متباقی دائنین بری الذمه شناخته نمیشود. مگر اینکه بقدر حصه دائنینی باشد که مدیون در برابر او برانت حاصل نموده.

هرگاه یکی از دائنین متضامن عملی را مرتکب شود که با اساس آن به داین ضرری وارد آید، این عمل در حصه سایر دائنین نافذ شمرده نمیشود.

ماده 877-

هرآنچه را که یکی از دائنین متضامن از مدیون در مقابل دین اخذ نماید، همه دائنین در آن حق مساوی دارند. مگر آنکه موافقت دائنین و یانص قانون په خلاف آن حکم نماید.

مبحث سوم- تضامن مدیونین

ماده 878-

هرگاه تضامن بین مدیونین باشد، داین میتواند کل دین را از تمام مدیونین یا از هریک آنها که خواسته باشد، مطالبه نماید. مطالبه دین از یکی، مانع مطالبه از سایر مدیونین نمیگردد.

مدیونیکه داین از او مطالبه دین مینماید، نمیتواند به وسایل دفاع خاصیکه به مدیون دیگر تعلق دراد تمسک نماید. مگر به قدر حصه خود او مشروط بر اینکه حصه دین خود را بوجه از جوه پرداخته باشد. مدیون میتواند به وسایل دفاع خاص که به خود او تعلق دارد و یا به وسایل دفاع مشترک بین تمام مدیونین تمسک نماید.

ماده 879-

هرگاه یکی از مدیونین متضامن کل دین را عینا یا عوضا و یا از طریق حواله اداء نماید، خود او و سایر مدیونین بری الذمه شناخته میشوند.

ماده 880-

تجدید دین بین داین و یکی از مدیونین متضامن موجب برانت ذمه سایر مدیرین میگردد، مگر اینکه داین حق مطالبه خود را در برابر آنها حفظ کرده باشد.

ماده 881-

مدیون متضامن نمیتواند به اساس مجرای که بین دائن و مدیونین متضا من دیگر صورت گرفته، تمسک نماید. مگر به اندازه حصه همان مدیون.

ماده 882-

در صورت اتحاد ذمه داین بایکی از مدیونین متضامن دین از ذمه سایر مدیونین ساقط نمی شود. مگر بقدر حصه مدیونیکه ذمه وی با داین متحد گردیده است.

ماده 883-

هرگاه دائن بیکی از مدیونین متضامن ابراء دهد، دین از ذمه او ساقط شده، سایر مدیونین بری الذمه شناخته نمیشوند، مگر اینکه دائن به صراحت از برانت ذمه آنها تذکر داده باشد. درین صورت دائن میتواند تنها مقدار متباقی دین را بعد از وضع حصه مبری الیه از سایر مدیونین، مطالبه نماید.

ماده 884-

هرگاه دائن به یکی از مدیونین متضامن از تضامن ابراء دهد، حق دارد کل دین را از سایر مدیونین مطالبه نماید، مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 885-

در جمیع حالاتیکه یکی از مدیونین متضامن، از طرف دائن برانت از دین یا از تضامن حاصل نماید و مدیون دیگر مفلس گردد، سایر مدیونین میتوانند هنگام ادای دین به تناسب دینیکه از حصه مدیون مفلس به مدیون مبری له میرسد، مطابق حکم ماده (892) این قانون، به وی مراجعه نمایند.

در حالتیکه دائن مدیون مبری الیه را از هرگونه مسؤلیت دین آزاد ساخته باشد، حصه دین مدیون مفلس بر خود دائن تحمیل می شود.

ماده 886-

1- هرگاه دین در مورد یکی از مدیونین متضامن زیر مرور زمان آید، سایر مدیونین نمیتوانند از آن استفاده کنند. مگر بقدر حصه مدیون مذکور.

2- هرگاه مرور زمان در مورد یکی از مدیونین متضامن منقطع و یا نفاذ آن متوقف گردد، دائن نمی تواند در برابر سایر مدیونین به آن تمسک نماید.

ماده 887-

1- مدیون متضامن در اجرای تعهدات خود صرف از عمل خود مسؤلیت دارد. هرگاه داین بیکی از مدیونین متضامن اخطار دهد، این امر بر سایر مدیونین تأثیری ندارد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

2- در صورتی که اخطار از جانب یکی از مدیونین متضامن بدائن صورت گرفته باشد، سایر مدیونین از آن مستفید شده می توانند.

ماده 888-

هرگاه دائن یا یکی از مدیونین متضامن در موضوع دین طوری مصالحه نماید که این امر متضمن ابراء از دین باشد یا اینکه برانت ذمه مدیون را از دین به نحوی از انحا افاده کند، سایر مدیونین از آن مستفید می گردند.

اگر مصالحه داین بایکی از مدیونین متضامن، افزونی در وجایب قبلی و یا سبب بوجود آوردن وجایب جدید گردد، این گونه مصالحه بر سایر مدیونین تأثیر ندارد. مگر اینکه با آن موافقه کرده باشند.

ماده 889-

1- هرگاه یکی از مدیونین متضامن به دین اقرار نماید، اقرار او در مورد سایر مدیونین اعتبار ندارد.

2- هرگاه یکی از مدیونین متضامن از سوگند نکول نماید و یا به اثر توجیه آن دائن سوگند یاد نماید، سایر مدیونین از آن متضرر نمی گردند.

3- هر گاه دائن به سو گند یکی از مدیونین متضامن اکتفاء نماید ، سایر مدیونین از آن مستفید می گردند.

ماده 890-

1- هرگاه علیه یکی از مدیونین متضامن بنابر سبب خاص حکمی صادر گردد، این حکم درمورد سایر مدیونین مورد تمسک قرار گرفته نمیتواند.

2- اگر بمفاد یکی از مدیونین متضامن حکمی صادر گردد، سایر مدیونین از آن مستفید میگردند، مگر اینکه حکم متکی به سبب خاصی مربوط به مدیونیکه به مفاد او صادر شده ، باشد.

ماده 891

هر گاه یکی از مدیونین متضامن تمامی دین را بپردازد، بالایی سایر مدیونین به اندازه حصه خود آنها رجوع کرده میتواند و اگر مدیون اصلی شخص دیگری بودو بعوض او دین را پرداخت، درین صورت به تمامی دین بالایی مدیون اصلی ، بخیث دائن رجوع کرده می تواند.

در صورتیکه یکی از مدیونین متضامن دین را بپیر دازد، دین در بین تمام مدیونین متضامن به حصص مساوی تقسیم می شود، مگر اینکه موافقه یا نص قانون طور دیگری باشد.

ماده 892-

هرگاه یکی از مدیونین متضامن مفلس گردد، مدیونیکه دین را اداء نموده وسایر مدیونین که توان پرداخت دین را دارند، هریک بقدر حصه خود تادیه دین مدیون مفلس را متحمل می گردند.

ماده 893-

هرگاه در بین مدیونین متضامن تنهاییک شخص ذی نفع در دین شناخته شود، همین شخص در برابر سایر مدیونین مکلف به ادای دین می باشد.

ماده 894-

وجوبه در حالات آتی قابل انقسام نیست:

در حالتیکه موضوع وجوبه طبیعتاً قابل انقسام نباشد.

در حالتیکه از منظور ویانیت متعاقدین واضح شود که تنفیذ وجوبه قابل انقسام نیست.

ماده 895-

هرگاه در وجوبه غیر قابل انقسام مدیونین متعدد باشد ، هر یک از آنها به ایفای تمام تعهد مکلف شناخته میشود.

مدیونیکه دین را تادیه نماید، میتواند بر سایر مدیونین به قدر حصه آن ها رجوع نماید. مگر اینکه از اوضاع و شرایط عکس آن ظاهر گردد.

ماده 896-

هرگاه در وجوبه غیر قابل انقسام ، دانین و یا ورثه دائن متعدد باشند، هر یک از دانین و یاورثه میتواند از مدیون ایفای تمام وجوبه را مطالبه نماید. در صورت اعتراض یکی از دانین یاورثه بر آن ، مدیون مکلف است تعهد را اتمام دانین یاورثه بپردازد و یا دین موضوع تعهد رابه امانت بگذارد.

دانین میتواند برداننیکه تمام حق را بدست آورده به اندازه حصه خویش مراجعه نماید.

فصل هفتم

وفاء دین

قسمت اول-طرق اداء

ماده 897-

اداء دین ، به تادیه نقدي ، مجرای ابراء ،حواله وتجديد صورت مي گيرد.

قسمت دوم

طرفین وفا

ماده 898-

دین از طرف مدیون یا نایب او یا شخصیکه تادیه دین به مصلحت او باشد، بادر نظر گرفتن احکام ماده (819) این قانون تادیه شده میتواند.

همچنان بارعایت فقره فوق ادای دین ، از طرف شخص غیر که ادای دین به مصلحت او نباشد ، به امر مدیون ویابدون امر او صحیح است. چنانچه دائن میتواند ادای دین را از شخص غیر در صورت اعتراض مدیون و ابلاغ این اعتراض به مدیون ، رد نماید.

ماده 899-

شخص غیر در صورتیکه بتادیه دین اقدام نماید، میتواند بقدر آنچه تادیه کرده است، ب مدیون مراجعه کند.

باوجود آن مدیونیکه ایفاء دین بدون اراده او صورت گرفته ، میتواند از رجوع شخصیکه دین را کلا و یاقسماً پرداخته است، امتناع ورزد. بشرطیکه ثابت نماید که از اعتراض او فایده ای مرتب است.

ماده 900-

در صورتیکه صغیر ممیز و یا محجور علیه ، دین خود را بپیر دازد، تادیه او صحیح بوده و بري الذمه شناخته میشود.

ماده 901-

مدیون نمیتواند در مرض موت، دین یکی از دائنین را در صورتیکه به ضرر سایر دائنین بانجا مد، بپردازد.

ماده 902-

برای صحت تادیه دین ، لازم است که اداء کننده مالک شي تادیه شده بوده و اهلیت تصرف را در آن داشته باشد. اگر شي پرداخته شده از طرف غیر به استحقاق برده شود و یا بعد از تلف بدل آن اخذ شود، دائن مي تواند دین خود را از مدیون مطالبه نماید.

ماده 903-

هرگاه غیر مدیون به تادیه دین بپیر دازد، در احوال آتی قایم مقام دائنی که دین خود را حاصل نموده، شناخته میشود:

1- در حالیکه بامدیون مشترکاً و یا از جانب او به تادیه دین مکلف باشد.

2- درحالیکه تادیه کننده دائن بوده، دین داینی را بپیر دازد که تامین عینی داشته و از دائن مذکور مقدم باشد، گر چه تادیه کننده تامین نداشته باشد.

درحالیکه شخص عقاری را خریداری نماید که تحت تضمین حقوق دائنین بوده، ثمن عفار مذکور جهت تادیه دیون شان پرداخته شده باشد.

در حالیکه تادیه کننده، بحکم صریح قانون قایم مقام شناخته شود.

ماده 904-

دائنیکه دین خود را از غیر مدیون حاصل نموده، میتواند به موافقه طرفین، شخص مذکور را قایم مقام خود قرار دهد. گرچه مدیون به این موافقه رضایت نه داشته باشد. موافقه از وقت تادیه مؤخر شده نمیتواند.

ماده 905-

هرگاه مدیون بمفصداً دین از شخص ثالث قرض گیرد، می تواند قرض دهنده را قایم مقام دائنیکه حق او را پرداخته است، قرار دهد.

گرچه دائن مذکور به آن رضایت نداشته باشد. مشروط براینکه در عقد قرض تذکر داده شود که مال قرض گرفته شده به پرداخت دین اختصاص دارد و در رسید دین تصریح شود که ادای دین از همین مال صورت گرفته است.

ماده 906-

شخصیکه به حکم قانون و یا موافقت قایم مقام دائن میشود، حقوق دائن باتمام خصوصیات، توابع، تامينات و مدافعاتیکه به آن مرتب می گردد، به او تعلق می گیرد. این شخص تنها به اندازه مالیکه به دائن پرداخته. قایم مقام او شناخته می شود.

ماده 907-

هرگاه غیر مدیون قسمتی از دین را بپردازد و در آن قسمت قایم مقام دائن گردد، این امر دائن را متضرر نساخته و در مطالبه قسمت متباقی دین به غیر مدیون، مقدم شناخته میشود. مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

هرگاه شخص دیگری در پرداخت قسمت باقی مانده دین قایم مقام دائن گردد، هریک در تقسیم دین به تناسب حصه خود به مدیون مراجعه نموده میتواند.

ماده 908

دین اساساً بدائن یا وکیل او پرداخته میشود. اگر دائن محجور باشد، دین به ولی وصی ویافیتیم او که صلاحیت قبض دین را داشته باشد، پرداخته میشود. اگر دین بدائن محجور پرداخته شود اعتبار نداشته مدیون از دین بری الذمه شناخته نمیشود، در صورت هلاک و ضایع ساختن آن ولی وصی و قیم میتوانند دین را مطالبه نمایند.

ماده 909-

هرگاه دین به غیر داین یا غیر وکیل او پرداخته شود، مدیون بری الذمه شناخته نمی شود. مگر اینکه دائن پرداخت دین را تائید نماید و یا دین با حسن نیت به شخصی پرداخته شده باشد که در ظاهر حال مستحق آن شناخته شود.

ماده 910-

هرگاه داین بعد از عرضه صحیح دین، از قبول آن امتناع ورزد یا از اجرای اعمالیکه بدون آن تادیه صورت گرفته نتواند، اباء آورد ویا به مدیون ابلاغ نماید که به هیچ صورت آماده قبول دین نیست، مدیون میتواند به قبول دین در خلال میعاد معین به داین، رسماً اخطار بدهد. از اخطار مدیون به داین نتایج حقوقی ذیل نشأت مینماید: انتقال مسئولیت هلاک و ضیاع دین، از ذمه مدیون به داین. متوقف شدن جریان فواید. امانت گذاشتن دین به بانک ویا خزانه دولت، به مصارف داین. مطالبه جبران خساره وارده از داین.

ماده 911-

امانت گذاشتن دین، هنگامی قایم مقام تادیه شده میتواند، که داین آنرا قبول ویا محکمه بصحت آن حکم نماید.

ماده 912-

هرگاه موضوع اداء عقار ویا چیزی باشد که بقاء واستقرار آن در همان مطلوب باشد و مدیون از محکمه مطالبه گذاشتن آنرا تحت تصرف شخص امین نموده باشد، این تسلیم ویا قایم مقام امانت گذاشتن می گردد.

ماده 913-

مدیون بعد از استیذان محکمه مربوط، میتواند اشیایی را که زود تلف باشد ویا حفاظت وامانت گذاری آن مصارف هنگفت را ایجاب نماید، طور مزایده علنی به فروش پراساند و ثمن آنرا به حساب امانت بانکی بگذارد.

ماده 914-

مدیون میتواند به امانت گذاری دین ویا اجزائی که قایم مقام آن می گردد، در حالتی اقدام نماید که هویت ومحل اقامت داین نزداو مجهول باشد و یا داین فاقد ویا ناقص اهلیت بوده وقایم مقامی نداشته باشد که پرداخت دین راقبول نماید و یا دین در بین چند شخص متنازع علیه باشد ویا عوامل عمده موجود گردد که اجراءات فوق را ایجاب نماید.

ماده 915-

هر گاه مدیون دین را به داین عرضه نماید و متعاقباً آنرا به امانت گذارد ویا به اجراءات مماثل آن اقدام نماید، میتواند از عرضه خویش منصرف شود، مشروط بر اینکه داین عرضه راقبول نکرده باشد ویا حکم نهایی محکمه مربوط به صحت آن صادر نشده باشد. در این صورت شرکاء ویا ضامنین دین بری الذمه شناخته میشوند.

اگر مدیون از عرضه دین بعد از قبول داین ویا بعد از صدور حکم محکمه مربوط به صحت آن منصرف شود وداین نیز انصراف اورا قبول نماید، داین نمیتواند بعد از آن به تا میناتیکه متکفل حقوق او است، تمسک نماید. در این صورت شرکاء وضامنین دین بری الذمه شناخته میشوند.

قسمت سوم

موضوع ادای دین

ماده 916-

هرگاه دین از جمله اشیای باشد که به تعیین معین شده بتواند، مدیون نمیتواند شی دیگری را بدون رضانیت دائن بپردازد. گرچه ارزش بدل مساوی باقیمت و یا بیشتر از آن باشد. اگر دین از جمله اشیای باشد که به تعیین معین گردیده نتواند و به عقد معین شده باشد، مدیون می تواند مثل آن را بپردازد. گرچه دائن آن به رضانیت نداشته باشد.

ماده 917-

هرگاه دائن متاعی را از جنس حق خود از مال مدیون به طرق مجاز بدست آورد، میتواند آنرا قید نماید. مشروط به اینکه متاع مذکور عین اوصاف را دارا باشد.

ماده 918-

در دین فوری، مدعون نمیتواند دائن را به قبول قسمتی از دین مجبور گرداند، گرچه دین قابل تقسیم باشد.

ماده 919-

هرگاه مدیون یکی از دیون واجب الاداء را بپردازد که یکی با تامین و دیگر آن بدون تا مین باشد یا یکی قرض و دیگر آن ثمن مبیعه باشد، و یا یکی دین مشترک و دیگر دین خاص باشد یا اینکه هر دو دین به نحوی از انحا از هم دیگر متباین باشند، در صورت اختلاف دائن و مدیون در نوع دین، مدیون میتواند هنگام تادیه آنرا تعیین نماید.

ماده 920-

هرگاه مدیون مکلف باشد، دین را با مصارف و تعویضات آن بپردازد و مقدار پرداخته شده دین و ملحقات آنرا کفایت نکند، از این مقدار مصارف تعویضات و اصل دین بالترتیب وضع میگردد، مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 921-

هرگاه دین مؤجل بوده و یا باقسط معین قسط شده باشد، دائن نمیتواند قبل از رسیدن موعد، دین را مطالبه نماید.

دین معجل بوده یا موعد تادیه آن رسیده باشد، مدیون بتادیه فوری دین مکلف میباشد. با آنهم محکمه میتواند عندالضرورت و در صورت عدم موانع قانونی با در نظر داشت حالت مدیون، به مدیون مهلت بدهد. مشروط بر اینکه از آن ضرر فاحش بدائن نرسد.

ماده 922-

هرگاه دین مؤجل بوده و تاخیر به مفاد مدیون باشد، مدیون می تواند قبل از رسیدن موعد بتادیه دین اقدام نماید درین صورت دائن به قبول دین مجبور ساخته می شود، مگر اینکه به خلاف آن موافقه شده باشد و یا از این اجبار شخص دائن متضرر گردد.

اگر مدیون دین را قبل از رسیدن موعد بپر دازد و بعداً دین قبول شده به استحقاق پرده شود، دین بحالت تاجیل قبلی برمی گردد.

ماده 923-

هرگاه مدیون به تسلیمی مالی تعهد کرده باشد که ایجاب حمل و مصارف را نماید و در عقد محل تسلیمی آن تعیین نه شده باشد، مال مذکور در محلی تسلیم داده میشود که در حین عقد در آن موجود بوده است. در سایر تعهدات، ادای دین در محل سکونت مدیون حین تادیه و یا در محل کار او صورت می گیرد، مشروط بر اینکه تعهد مذکور بهمان کار تعلق داشته باشد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه شده باشد.

ماده 924-

هرگاه مدیون دین را توسط قاصد خود بفرستد و قبل از وصول آن بدائن تلف گردد، مدیون از دین بری الذمه شناخته نمیشود. در حالیکه تسلیمی به نماینده دائن بامرد این صورت گرفته باشد، مدیون از آن بری الذمه پنداشته می شود.

ماده 925-

مصارف تادیه بدوش مدیون میباشد، مگر اینکه اتفاق عرف یا نص قانون بخلاف آن حکم کند.

قسمت چهارم

ادای دین به عوض

ماده 926-

هرگاه داین شی دیگری را به عوض آنچه متسحق است، قبول نماید، تعویض مذکور قایم مقام تادیه شناخته می شود.

ماده 927-

هرگاه ادای دین به به عوض، توسط انتقال ملکیت شی ای که مقابل دین پرداخته شده صورت گرفته باشد، احکام بیع خصوصاً آنچه متعلق به اهلیت متعاقدين، ضمان استحقاق و عیوب خفی است، در مورد رعایت می شود. و از حیث ادای دین، احکام تادیه خصوصاً آنچه متعلق به تعیین نوعیت تادیه و از بین رفتن تأمینات است، مرعی می گردد.

قسمت پنجم

تجدید و نیابت

ماده 928-

تجدید دین به اساس عقد جدیدی که از لحاظ موضوع، سبب یا تغییر یکی از طرفین تعهد یا تعهد اولی. اختلاف داشته باشد، جواز دارد.

ماده 929-

تجدید دین در حالات آتی جواز دارد:

تغییر دین باختلاف محل یا سبب دین اولی بموافقه طرفین.

تغییر دائن بموافقه دائن، مدیون و شخص ثالث، طوریکه شخص ثالث، دائن جدید تلقی گردد.

درحالت تغییر مدیون، به نحویکه دائن و شخص غیر موافقه نمایند که شخص مذکور به جای مدیون اصلی قرار گرفته و مدیون اصلی بدون در نظر داشت رضای او از دین بری الذمه شناخته شود. درحالتیکه شخص غیر قبول نماید که مدیون جدید شناخته شود و مدیون اصلی موافقه دائن را در مورد حاصل نموده باشد.

ماده 930-

در صورت تجدید عقد، دین اصلی ساقط و دین جدید قایم مقام آن می گردد.

ماده 931-

هرگاه دین اصلی دارای تaminات شخصی یا عینی باشد، در صورت تجدید دین، تaminات آن ساقط میگردد. مگر اینکه به تجدید آن موافقه شده باشد.

ماده 932-

تجدید دین وقتی اعتبار دارد که دین سابقه و جدید عاری از اسباب بطلان باشد. هرگاه دین سابقه ناشی از عقد باشد که قابل ابطال شناخته شود، تجدید آن جواز ندارد. مگر اینکه تجدید به منظور اجاده عقد و قایم مقام ساختن آن به جای عقد سابق، صورت گرفته باشد.

ماده 933-

تجدید دین باید بموافقه صریح صورت گرفته یا از اوضاع و حالات بوضاحت معلوم شود، که تجدید دین بصورت قرض جواز ندارد.

ماده 934-

نیابت در دین وقتی اعتبار دارد که دائن تعهد شخص غیر را به پرداخت دین به عوض مدیون قبول نماید، این امر، تجدید دین به تغییر مدیون شناخته میشود. تجدید دین در نیابت به صورت قرض اعتبار ندارد. اگر موافقه به تجدید موجود نباشد، تعهد جدید در پهلوی تعهد قدیم، بوجود می آید.

ماده 935-

تعهد نایب در برابر دائن صحیح است. گرچه تعهد او در برابر مدیون باطل یا قابل دفع باشد. درین صورت نایب تنها به مدیون حق رجوع را دارد.

قسمت ششم

مجرای

ماده 936-

مجرای، اسقاط دینی است که دوشخص متقابلاً بالای یک دیگر طلب دارند.

ماده 937-

مجرای، یا جبری است که به حکم قانون صورت میگیرد و یا اختیاری است که به رضایت طرفین، به عمل می آید.

ماده 938-

در مجرای جبری، اتحاد جنس، وصف واستحقاق هر دو دین شرط میباشد و در مجرای اختیاری اتحاد مذکور شرط نمیباشد.

اگر بین جنس یا وصف هر دو دین اختلاف موجود باشد، اگر هر یک دین مؤجل و دیگری معجل باشد، مجرای صورت گرفته نمیتواند. مگر به رضای طرفین خواه سبب دین واحد یا مختلف باشد.

ماده 939-

هرگاه ودیعت گیرنده، بالایی ودیعت گذار دینی داشته باشد که بامال ودیعت گذاشته شده از یک جنس باشد و یا غاصب بالایی مالک عین مغصوبه دینی داشته باشد که با عین مغصوبه از یک جنس باشد، مجرای بدون رضانیت طرفین صورت گرفته نمیتواند.

ماده 940-

هرگاه دائن مال مدیون را که از جنس دین باشد، تلف نماید، دین مجری میشود. در صورت اختلاف جنس، مجرای دین بدون رضانیت طرفین صورت گرفته نمیتواند.

ماده 941-

هرگاه ضامن از جنس دین بالایی دائن مضمون له، دین داشته باشد، مجرای هر دو دین بدون رضانیت طرفین صورت میگیرد در حالت اختلاف، جنس دین مضمون بها، مجرای بدون رضانیت داین و ضامن صورت گرفته نمیتواند.

ماده 942-

مجرای به حد اقل هر دو دین صورت گرفته، و وقتی اعتبار دارد که ذی نفع بآن تمسک نموده باشد.

ماده 943-

هرگاه دعوی دین هنگام تمسک به مجرای نسبت مرور زمان قابل سمع نباشد، مانع مجرای دین شده نمیتواند. مشروط بر اینکه امکان مجرای آن قبل از مرور زمان موجود بوده باشد.

ماده 944-

مجرای که حقوق مکتسبه غیر را متضرر سازد، جواز ندارد. اگر شخص غیر مال مدیون را که در تصرف او است، جز نماید و بعد از آن مدیون، دائن دائن خود گردد، مدیون به ضرر جز کننده، نمی تواند به مجرای دین اقدام نماید. مجرای دینیکه به ودیعت گذاشته شده و یا به عاریت داده شده باشد. جواز ندارد.

ماده 945-

هرگاه مدیون با وجود داشتن حق طلب مجرای، دین را اداء نماید، نمیتواند به ضرر غیر در مورد تاميناتیکه تضمین حق او را نموده به مجرای تمسک نماید. مگر اینکه به حق مذکور علم نداشته باشد.

ماده 946-

هرگاه دائن حق خود را به شخص دیگری حواله دهد و مدیون این حواله را صراحتاً قبول نماید، مدیون بعد از آن نمیتواند بمجرایی علیه حواله گیرنده، تمسک نماید. گرچه پیش از قبولی حواله چنین حق را دارا بوده باشد، مدیون درین صورت حق رجوع را ندارد، مگر علیه حواله دهنده.

محض ابلاغ حواله به مدیون، بدون قبول وی مانع تمسک به مجرای نمی گردد، مگر اینکه مورد ادعای مجرای بعد از ابلاغ حواله به ذمه حواله دهنده ثابت شده باشد.

قسمت هفتم

اتحاد ذمه

ماده 947-

هرگاه در دین واحد صفات دائن و مدیون در یک شخص جمع گردد، دین مذکور به اندازه که اتحاد ذمه در آن صورت گرفته، ساقط می شود.

ماده 948-

هرگاه سببیکه اتحاد ذمه را بوجود آورده، زایل گردد و این زوال اثر رجعی داشته باشد، دین وملحقات به نسبت اشخاص ذی علاقه اعاده می گردد. اتحاد ذمه در این صورت طوری تلقی می گردد که اصلاً به وجود نیآمده است.

باب چهارم

انقضای عقد

فصل اول

ابراء

ماده 949-

ابرای حق، به شکل ابرای اسقاط یا ابرای استیفا صورت می گیرد.

ماده 950-

ابرای اسقاط، آن است که دائن مدیونم خود را از تمام یا از قسمتی حق خود بری الذمه گرداند. ابراء استیفا آن است که داین به قبض حق خود اقرار نماید.

ماده 951-

ابراء یا بصورت خاص، از یک حق یا دعوی و یا بصورت عام از جمیع حقوق ودعاوی بعمل می آید.

ماده 952-

برای صحت ابراء داشتن اهلیت تبرع ابراء دهنده شرط است.

ماده 953-

ابراء موقوف به قبول مدیون نمی باشد، مگر به رد مدیون رد میشود. اگر مدیون قبل از قبول ابراء وفات نماید، دین از ترکه گرفته نمی شود.

ماده 954-

ابراء معنای تملیک را افاده نموده و تعلیق آن به شرط صحیح می باشد.

ماده 955-

هرگاه دائن از یک قسمت دین به این شرط ابراء دهد که مدیون قسمت باقیمانده دین را به وقت معین اداء نماید، در صورت ایفای شرط، مدیون بری الذمه شناخته میشود، در غیر آن تمام دین به ذمه او باقی می ماند.

ماده 956-

حقیقه اسقاط را نمی پذیرد، ابراء از آن جواز ندارد.

ماده 957-

هرگاه مدیونین متعدد باشند، تعیین کامل هریک از آنها در ابراء ضرور میباشد.

ماده 958-

ابراء از حقوقی صورت می گیرد که قبل از ابراء ثابت شده باشد و شامل دینیکه لزوم آن بعد از ابراء تحقق پذیرد، نمی گردد. گرچه سبب دین قبل از ابراء موجود شده باشد.

ماده 959-

دعوی، در هر حقیقه متضمن ابراء خاص یا ابرای عام باشد، قابل سمع نیست.

فصل دوم

عدم امکان تنفیذ

ماده 960-

هرگاه مدیون ثابت نماید، که وفا به تعهد به سببیکه خارج از اراده او بود ناممکن شده، تعهد ساقط می گردد.

ماده 961-

هرگاه یک شی، به اساسی عقد یا بدون آن به تصرف شخص غیر مالک درآید و شی مذکور بدون تجاوز و قصور از دست این شخص تلف گردد، در صورتیکه تصرف باضمان باشد، تاوان آن برمتصرف لازم می گردد و اگر تصرف به صفت امانت باشد، تاوان ندارد.

ماده 962-

تصرف، وقتی باضمان شناخته می شود که متصرف شی را به قصد تملک به حیازت خود در آورده باشد. و اگر متصرف شی را به قصد نیابت از مالک به حیازت خود در آورده باشد، این تصرف امانت شناخته می شود.

ماده 963-

تصرف امانت، وقتی به تصرف با ضمان مبدل می گردد که متصرف مالک شی را بغیر حق از تصرف مانع گردد یا آنرا بدون اجازه مالک اخذ نماید، گرچه به قصد تملک صورت نگرفته باشد.

ماده 964-

هرگاه ملکیت شی به اساس عقد انتقال نماید، تصرف مالک سابقه قبل از تسلیمی شی، تصرف با ضمان شناخته می شود. در صورتیکه مالک، بنا بر اسباب حق نگهداشت، از تسلیمی شی امتناع ورزد، تصرف او به تصرف امانت مبدل می گردد.

فصل سوم

سقوط حق به مرور زمان

ماده 965-

حق به مرور زمان ساقط نمی گردد.

دعوی مطالبه حق بنا بر هر سببی که باشد، علیه منکر، بعد از مرور پانزده سال بارعایت احکام خاص آن و استثنائات ذیل شنیده نمیشود.

ماده 966-

هرگاه حقوق، مستمر دوری متجدد، از قبیل کرایه منازل، اجاره اراضی و معاشات که بدون عذر قانونی در ظرف مدت پنج سال مطالبه نشود، قابل سمع نمی باشد. اما مدت مرور زمان در حاصلاتی که بر ذمه متصرف دارای نیت سوء یا بر ذمه ناظر وقف باشد، پانزده سال است.

ماده 967-

دعوی در حقوق آتی بعد از انقضای مدت یک سال قابل سمع نمی باشد:
حقوق طبیب، استاد، مهندس، وکیل مدافع ناشی از انجام وظیفه و بطور عمومی حقوق هر شخصی که شغل آزاد داشته باشد، مانند ادویه فروش دلال و کمیشن کار و اهل خیره.
حقوق تاجر و صنعت گر، در مقابل اشیاء وارداتی و تولیداتی ای که برای اشخاص دیگر داده شده و اشخاص مذکور در آن تجارت نه نمایند.

حقوق صاحبان هتل و رستوران، در مقابل اجرات شب باش، قیمت طعام و دیگر مصارف.
حقوق کارگر، مستخدم و اجیر، ناشی از اجوره روز مره و یا غیر روز مره.

ماده 968-

دعوی در موارد ماده (967) این قانون، گرچه اشخاص مذکور به انجام خدمات، کار و تولیدات ادامه بدهند، قابل سمع نمی باشد.

ماده 969-

شخصی که به عدم سمع دعوی به سبب مرور زمان یک سال تمسک می نماید باید در برابر توجیه سوگند از جانب محکمه، چنین سوگند یاد نماید. که ذمت او از دین بری می باشد. در صورت توجیه سوگند به ورثه مدیون یا اولیاء اوصیا و قیم شان، باید چنین سوگند یاد نمایند. که به وجود یا به تادیه دین علم ندارد.

ماده 970-

مدت مرور زمان مندرج ماه (967) این قانون از ختم وظیفه محوله شروع میشود، گرچه داننین باجرای وظیفه دیگری ادامه دهند.

اگر حقی از حقوق مستند به سندی تحریر شده باشد، دعوی مطالبه چنین حق ساقط نمی شود. مگر اینکه بدون عذر قانونی در ظرف مدت پانزده سال از تاریخ استحقاق مطالبه نشده باشد.

ماده 971-

هرگاه سلف ترک دعوی نماید و خلف او نیز مدت دیگری ترک دعوی کند، طوریکه مجموع هردو مدت معیار مقرر مرور زمان را تکمیل کند، دعوی قابل سمع نمی باشد.

ماده 972-

مدت مرور زمان باعتبار روز محاسبه میشود نه باعتبار ساعت، روز اول درمدت حساب شده و بانقضای روز اخیر مدت تکمیل می شود.

ماده 973-

مدت معینه عدم سمع دعوی، از تاریخ استحقاق تادیه دین شروع می شود.
مدت معینه عدم سمع در مورد دین معلق بشرط، از تاریخ تحقق شرط و در مورد ضمان استحقاق، از تاریخ تثبیت استحقاق و در مورد دین مؤجل، از تاریخ انقضای میعاد، شروع میشود.
اگر تعیین میعاد پرداخت دین باراده دائن موقوف باشد، مدت مرور زمان از تاریخی شروع می شود که دائن به اظهار اراده خود قادر گردد.

ماده 974-

دعوی مالیات و محصول که دولت مستحق آن شناخته میشود، بعد از مرور پنج سال شنیده نمی شود.
مدت مرور زمان در مالیات، از انتهای تاریخ استحقاق و در محصول اوراق قضایی، از تاریخ انتهای اقامه دعوی که اوراق مذکور در مورد آن تحریر یافته یا تاریخ تحریر اوراق، درحالی که دعوی اقامه نشده باشد، شروع می شود.

دعوی استرداد مالیه و محصولی که به غیر حق پرداخته شده باشد، بعد از پنج سال شنیده نمیشود، مدت مذکور از تاریخ تادیه شروع میشود.

اگر احکام فوق به احکام قوانین خاص متناقض واقع شود، احکام قانون خاص تطبیق می گردد.

ماده 975-

مدت معینه عدم استماع دعوی، به عذر قانونی موانع معنوی و مانعی که حق دائن را غیر ممکن گرداند، متوقف می گردد.

مدتی که باوجود عذر سپری گردیده، اعتبار ندارد.

ماده 976-

هرگاه بعضی از ورثه، بدون عذر، درمدت معینه، دعوی ین مورث خود را ترک نماید و باقی ورثه در ترک دعوی عذر قانون داشته باشند، دعوی ورثه باقیمانده، به قدر حصه شان از دین قابل سمع میباشد.

ماده 977-

مدت معینه عدم استماع دعاوی، به مطالبه قضایی، گرچه دعوی به محکمه غیر مختص به آن تقدیم شده باشد، به اخطار به جز یا بدرخواستی ای که دائن جهت قبول حق خود، در تفریس، یا در توزیع و تقسیم اموال مدیون مفلس بالای دائنین، تقدیم می نماید، همچنان در هر عملیه دائن در اثنای جریان یکی از دعاوی به حق خود تمسک نماید، انقطاع می یابد.

ماده 978-

هرگاه مدیون بحق دائن صراحتاً یا دلالتاً اقرار نماید، مدت معینه عدم استماع دعوی، قطع می گردد.

اگر مدیون مالی را، طور گرویی بمنظور تامین ادای دین، در تصرف دامن بگذارد، دلالت باقرار مدیون می کند.

ماده 979-

هرگاه مدت معینه عدم استماع دعوی انقطاع یابد، مدت جدید مدت اولی، مجدداً آغاز می یابد. اگر حکم قطعی شود یا اینکه مدت معینه عدم استماع دعوی یکسال بوده و به اقرار مدیون قطع گردد، مدت جدید برای عدم استماع دعوی، پانزده سال می باشد.

ماده 980-

هرگاه دعوی راجع باصل دین به سبب مرور زمان قابل سمع نگردد، در مورد ملحقات آن نیز قابل سمع نمی باشد، گرچه مدت معینه عدم استماع دعوی در ملحقات دین، تکمیل نه شده باشد.

ماده 981-

محکمه نمیتواند مستقیماً نسبت مرور زمان از استماع دعوی امتناع ورزد، مگر به اساس مطالبه مدیون یا دائن و یا هر شخصیکه مصلحت وی در مطالبه متصور باشد، گرچه مدیون به آن تمسک نه نماید.

تمسک به مرور زمان بهر مرحله دعوی جواز دارد، گرچه به پیشگاه محکمه استیناف باشد.

ماده 982-

انصراف از حق دفع بعدم استماع دعوی بسبب مرور زمان قبل از ثبوت حق، دفع در آن جواز ندارد، همچنان موافقه طرفین به عدم جواز استماع دعوی، در مدتیکه خلاف مدتهای باشد که درین قانون به منظور مرور زمان پیش بینی شده است، جواز ندارد.

شخصیکه قدرت تصرف را در حقوق خود داشته باشد، می تواند بعد از ثبوت حق خود در آن از حق دفع به مرور زمان انصراف نماید، گرچه دلالتاً باشد، این انصراف در حق دانین دیگریکه از آن متضرر شوند نافذ نمیشود.

باب پنجم

اثبات حق

فصل اول

قواعد عمومی

ماده 983-

دلیلیکه احتمال در آن راه یابد، استدلال به آن ساقط می گردد.

ماده 984-

ثابت به برهان، مانند ثابت به مشاهده است.

ماده 985-

برانت ذمه حالت اصلی است.

ماده 986-

یقین به شک زایل نمی شود

ماده 987-

شهود برمدعی و قسم برمنکر است.

ماده 988-

شهود جهت اثبات خلاف ظاهر و قسم جهت ابقای اصل است.

ماده 989-

اضافت حادث، به نزدیک ترین وقت آن تعیین میشود.

ماده 990-

اصل بقای شی به حالت اصلی و درصفت معارض، عدم است.

فصل دوم**اسناد****قسمت اول****سند رسمی****ماده 991-**

سند رسمی ورقي است که موظف عمومی یا کارکنان خدمات عامه به اساس احکام قانون در حدود صلاحیت اختصاص خویش آنچه را بحضورشان گذارش می یابد یا از اشخاص ذیعلاقه کسب میکند، در آن درج و ثبت نموده باشند.

در صورتیکه ورق مذکور صفت سند رسمی را کسب ننموده، مگر اشخاص ذی علاقه به آن امضاء، مهر یا نشان انگشت نموده باشند، حثیت سند عرفی را دارد.

ماده 992-

محتویات اسناد رسمی مندرج ماده (991) این قانون حجت شمرده میشود، بشرطیکه از جعل و تزویریکه قانوناً تصریح شده، خالی باشد.

ماده 993-

هرگاه اصل سند رسمی موجود باشد، سواد رسمی آن اعم از خطی و فوتو گرافی، در حدودیکه با اصل مطابقت داشته باشد، حجت تلقی میشود.

مادامیکه یکی از طرفین در مطابقت سواد سند بااصل سند اعتراض نداشته باشد، کاپی سند مطابق اصل تلقی میشود و در صورت اعتراض، به اصل سند مراجعه می گردد.

ماده 994-

هرگاه اصل سند رسمی موجود نباشد، به کاپی سند بصورت ذیل اعتبار داده میشود:

- 1- در صورتیکه سواد رسمی از اصل سند گرفته شده و شکل ظاهری آن مطابقت آنرا با اصل، بدون هیچگونه شک و تردید تائید نماید. درین حالت طرفین میتواند، تطبیق آنرا با اصل سند مطالبه نمایند.
- 2- در صورتیکه سواد رسمی از سواد اصل سند گرفته شده باشد، حجت تلقی نمیشود، مگر قاضی میتواند از آن بحیث قرینه قضایی استفاده نماید.

قسمت دوم

سند عرفی

ماده 995-

صدور ورق عرفی از طرف امضا کننده اعتبار داده میشود، مگر اینکه شخص از امضاء، مهر و نشان انگشت خود صراحتاً انکار نماید. مگر اینکه قانون خاص طور دیگری حکم نموده باشد.

در مورد خلف و وارث قسم بعدم علم کفایت میکند.

ماده 996-

تاریخ سند عرفی بر دیگری حجت شده نمیتواند، مگر اینکه تاریخ آن ثابت باشد.

تثبیت تاریخ به ترتیب ذیل صورت میگیرد:

از روزیکه در دفتر مخصوص درج گردد.

از روزیکه مضمون آن در ورق دیگری که تاریخ ثابت دارد، به ثبت رسیده باشد.

از روزیکه موظف عام مربوطه، آن را ملاحظه شد کرده باشد.

از روز وفات یکی از کسانی که در سند تاثیر معتبر از او بجا مانده باشد یا از روز حادثه ای که صدور سند قبل از وقوع آن به صورت قطع دانسته شود.

محکمه میتواند حسب احوال از تطبیق حکم این ماده در رسیدات صرف نظر نماید.

ماده 997-

مکاتیب امضاء شده حیثیت اسناد عرفی را دارد.

اوراق تلگرامیکه اصل آن به تلگرام خانه موجود باشد، حیثیت اسناد عرفی را دارد. ورق تلگرام طبق اصل پنداشته میشود، تا زمانی که دلیلی بخلاف آن ظاهر نشود و در صورتیکه اصل آن از بین رفته باشد، از اعتبار ساقط میگردد.

ماده 998-

دفاتر تجاری بر غیر تجار دلیل شده نمیتواند، مگر اظهاراتی که در دفاتر مذکور به ثبت رسیده باشد، اساس توجیه قسم برای یکی از طرفین نزد محکمه شده میتواند، و آنهم در مواردیکه اثبات آن به شهادت جواز داشته باشد.

دفاتر تجارتي که طور منظم ترتيب شده باشد، عليه تجار دليل شده ميتواند، کسانیکه به اين دفاتر تمسک مي نمايند، نمي توانند تنها به آنچه که نفع او را ثابت مي سازد، استدلال نمايد و آنچه مناقض دعوي اوست، رد نمايد.

ماده 999-

دفاتر و اوراق غير تجارتي بر کسیکه از طرف اوترتيب و تحرير شده دليل شده نميتواند، مگر در دو حالت ذيل:

درحاليکه بصراحت در آن تذکر داده شده باشد که دين خود را کاملاً بدست آورده.
درحاليکه به صراحت تذکر داده شده باشد که مقصد از تحرير شده براي ثبوت حق، صاحب مصلحت قايم مقام سند باشد.

ماده 100-

تحرير آنچه برائت مديون را افاده کند، در اصل سند تا زمانیکه عکس آن ثابت نشود، بردائن حجت تلقي ميشود.
گرچه تحرير مذکور به امضاء او نرسيده باشد، اين حکم در صورتي است که سند مذکور قطعاً از تصرف دائن خارج نشده باشد.
تحريریکه بخط دائن بدون امضاء در نسخه اصلي سند عليه يا رسیده مبني به برائت مديون، صورت گرفته و بدسترس مديون قرار داشته باشد، نیز حجت شمرده ميشود.

فصل سوم

اقرار

ماده 1001-

اقرار، عبارت است از اعتراف خصم نسبت به حق غير، بالاي خودش در محکمه.

ماده 1002-

اقرار به قبول مقر له منسوط نبوده، مگر از طرف او رد شده ميتواند، اگر بعضي از آن رد شود اقرار در باقي صحيح است.

ماده 1003-

براي صحت اقرار شرط است که مقر عاقل، بالغ و غير محجور عليه باشد.
اقرار صغير ممیز ماذون، در اموريکه برايش اجازه داده شده، صحت دارد.

ماده 1004-

اقرار به مجهول صحيح است، مگر در عقودیکه جهالت مانع صحت آن باشد.

ماده 1005-

براي صحت اقرار مقر، شرط است که ظاهر حال مکذب آن نباشد.

ماده 1006-

اختلاف مقر و مقر له در سبب اقرا، مانع صحت آن نمي گردد.

ماده 1007-

معلق ساختن اقرار بشرط جواز ندارد، مگر آنکه به زمانی معلق شده باشد که حلول میعاد آن عرفاً ممکن باشد.

ماده 1008 -

مقرب به اقرار خود ملزم میباشد، مگر اینکه از طرف محکمه حکم به کذب اقرار او صادر شود. در این صورت به اقرار او وقعی داده نمی شود.

ماده 1009-

رجوع از اقرار اعتبار ندارد.

ماده 1010-

اقرار حجت قاصره است برمقر.

ماده 1011-

اقرار تجزیه را نمی پذیرد، مگر اینکه بر وقایع متعدد غیر مرتبط نسبت شده که وجود یکی از وقایع، مستلزم وجود وقایع دیگر نباشد.

فصل چهارم

قسم

قسمت اول

قسم قاطع

ماده 1012-

طرفین دعوی میتواند به اجازه محکمه، قسم قاطع را بیک دیگر توجیه نمایند.

ماده 1013-

توجیه قسم قاطع در تمام منازعات مدنی جواز دارد، مگر اینکه واقعه مخالف نظام یا آداب عامه باشد.

ماده 1014-

در دعوی واحدیکه مشتمل بر طلبات متعدد باشد، به یک قسم اکتفاء کرده میشود.

ماده 1015-

طرفیکه قسم به او متوجه گردیده، میتواند قسم را به طرف دیگر رد نماید. مگر اینکه قسم بنا به واقعه باشد که به اشتراک طرفین صورت نگرفته، صرف از جانب طرفیکه توجیه قسم به او شده، انجام یافته باشد.

ماده 1016-

طرفیکه قسم را توجیه یا رد نموده، نمیتواند بعد از قبولی طرف مقابل به تحلیف از توجیه یا رد رجوع نماید.

ماده 1017-

قسم ونکول خارج محکمه اعتبار ندارد.

ماده 1018-

در قسم قاطع، شرط است که قسم بنا به واقعه و عملی باشد که خودش سوگند کننده، آنرا ایجاد نموده باشد و اگر سوگند بعمل غیر باشد، قسم به علم داده میشود.

ماده 1019-

در اموری که سبب از بین نمیرود، قسم به سبب و در اموری که سبب از بین میرود، قسم به حاصل داده میشود.

ماده 1020-

هرگاه طرفی که قسم باو توجیه گردیده، بدون رد آن بطرف دیگر از آن نکول نماید یا طرفی که قسم باو رد شده، نکول اختیار کند، دعوی به ضرر او خاتمه می یابد.

ماده 1021-

هرگاه در حکم جزایی کذب قسم ثابت شود، شخص متضرر از قسم می تواند، بدون اینکه حق وی در اعتراض برحکم صادره علیه او اخلاص گردد، جبران خساره مطالبه نماید.

قسمت دوم

قسم متمم

ماده 1022-

محکمه می تواند، مستقیماً قسم را بیکی از طرفین، جهت استناد حکم در موضوع دعوی یا قیمت آنچه به آن حکم می نماید، راجع نماید.

این نوع قسم وقتی توجیه شده میتواند که در دعوی دلیل کامل وجود نداشته و خالی از دلیل هم نباشد.

ماده 1023-

محکمه می تواند در احوال آتی مستقیماً قسم را توجیه نماید:

در حالیکه دعوی حق، راجع به ترکه ثابت شود، محکمه مدعی را قسم میدهد که این حق را برای خود یا شخص دیگری بهیچ صورت از متوفا حاصل نکرده، ابراء و حواله در آن صورت نگرفته، حق مذکور را از غیر متوفا بدست نیاورد و از متوفا در مقابل دین، رهن نزد او وجود ندارد.

در حالیکه مشتری رد مبیعه را مبنی بر عیب تقاضا نماید، محکمه باوقسم میدهد که صراحتاً یا دلالتاً بعیب رضائیت نشان نداده است.

ماده 1024-

شخصی که قسم متمم باو توجیه شده، نمی تواند آنرا بطرف مقابل رد نماید.

فصل پنجم

شهود

ماده 1025-

در اثبات تصرف قانونی، در غیر امور تجارتي شهادت شهود وقتي کافي شمرده مي شود که قيمت آن، متجاوز از هزار افغاني و يا غير معين نباشد.

ماده 1026-

قيمت تصرف، در وقت تصرف آن، اندازه مي شود، اگر تصرف از هزار افغاني بيشتر باشد و از زيادت محلفات به اصل نشأت کرده باشد، در اين صورت اثبات به شهادت شهود جواز دارد.

1027-

هرگاه دعوي شامل مطالب متعددي ناشي از مصادر متعدد باشد، اثبات هر جزء ايکه مقدار آن متجاوز از هزار افغاني نباشد، به شهادت شهود جواز دارد. گرچه مجموع مطالبات متجاوز از مقدار مذکور ناشي از علايق بين طرفين دعوي يا ناشي از تصرفاتي باشد که داراي طبيعت واحد است. اين حکم در مورد تاديائي که قيمت آن از هزار افغاني تجاوز کند، نيز تطبيق مي شود.

ماده 1028-

اثبات به شهادت شهود در موارد ذيل جواز ندارد، گرچه قيمت آن متجاوز از هزار افغاني نباشد: در صورتیکه مطالبه، مخالف يا متجاوز از مقدار مندرج سند تحريري باشد. در صورتیکه مطالبه جزء چنان حقي باشد که اثبات آن به شهادت ناکافي ندانسته شده باشد، گرچه جزء باقيمانده همان حق باشد.

در صورتیکه مطالبه بمقدار بيش از هزار افغاني صورت گرفته و متعاقباً به مقدار کمتر از هزار افغاني تعديل شود.

ماده 1029-

اثبات به شهادت شهود در آنچه اثبات آن به سند تحريري لازم باشد جواز دارد، بشرطیکه مبداء ثبوت تحريري موجود شود.

صدور سند تحريري که وجود تصرف مدعي به را فريب الاحتمال گرداند، مبداء ثبوت سند تحريري شناخته ميشود.

ماده 1030-

اثبات به شهادت شهود در آنچه اثبات آن بر سند تحريري لازم باشد، در موارد ذيل جواز دارد:

در صورتیکه اسباب مادي يا معنوي مانع حصول سند تحريري شود.

در صورتیکه سند تحريري به اسباب خارج از اراده دائن مفقود گردد.

فصل ششم

قرائن

ماده 1031-

قرينة قانوني که به مصلحت شخص موجود شود وي را از ساير طرق اثبات بي نياز ميسازد، مگر تا زمانيکه نص قانون بخلاف آن موجود نشود.

نقض قرينة قانوني به دليل عکس آن جواز دارد.

1032-

احکامیکه حایز قوت حکم قطعی باشد، باتمام مندرجات آن حجت شمرده میشود و دلیل دیگری به نقض آن پذیرفته نمیشود.

مشروط به اینکه منازعه بین عین اشخاص صورت گرفته و به عین محل و سبب حق، تعلق گیرد.

ماده 1033-

حکم جزایی به قاضی مدنی ارتباط ندارد، مگر در وقایعیکه بنا بر ایجاب ضرورت حکم صادر نموده باشد.

ماده 1034-

قاضی میتواند قرائینی را که توسط قانون پیش بینی نشده و از حالات مربوط به دعوی استنباط شود، در نظر گیرد. مگر استناد به آن تنها در صورتی شده میتواند که قانون در آن اثبات را به شهادت مجاز دانسته باشد.

کتاب سوم
 عقود معینه
 باب اول
 تملیک
 فصل اول
 عقد بیع
 قسمت اول
 ارکان بیع
 مبحث - اول مبیعه

ماده 1035-

(1) عقد بیع عبارت است از تملیک مال از طرف بایع به مشتری در مقابل مالیکه ثمن مبیعه باشد.
 (2) در عقود معینه ارکان خاص هر عقد علاوه بر ارکان عام که در مبحث اول قسمت اول عقود ذکر شده رعایت می گردد.

ماده 1036-

بیع عین به پول بیع مطلق و بیع پول به پول بیع صرف و بیع عین به عین مقایضه شناخته می شود.

ماده 1037-

بیع به ایجاب و قبولیکه معنی تملیک و تملک را افاده نماید با تعیین مبیعه و ثمن منعقد میگردد.

ماده 1038-

مبیعه باید موحود، مال دارای قیمت و مقدور التسلیم بوده نزد مشتری طوری معلوم باشد که جهالت فاحش را نفی کند.

ماده 1039-

هرگاه در عقد چنین ذکر شده باشد که مشتری به مبیعه علم تام دارد حق او در ابطال بیع نسبت عدم علم ساقط میگردد مگر اینکه فریب بایع را ثابت سازد.

ماده 1040-

هرگاه مبیعه نزد مشتری معلوم نباشد باید به خصوصیات او صاف ممیزه آن علم داشته باشد.

ماده 1041-

هرگاه مبیعه در مجلس عقد موجود باشد اشاره به آن بدون ذکر اوصاف، کافی پنداشته می شود.

ماده 1042-

خرید و فروش آنچه که متعاقبین در حین عقد ندیده باشند جایز است بشرطیکه جنس و وصف آن ذکر گردیده و یا بطرف مبیعه و یا مکان آن اشاره شده باشد در این صورت باوجود صحت عقد بیع تام نبوده الزامی را بر مشتری بار نمی آورد.

ماده 1043-

برای لزوم بیع دیدن مبیعه از طرف مشتری حین عقد شرط می باشد مگر اینکه قبلاً مبیعه رادیده و حین عقد یقین داشته باشد که مبیعه عین همان چیز است .

ماده 1044-

شخصیکه نادیده مالی را خریداری نماید هنگام دیدن به او اختیار داده میشود گرچه قبلاً به آن شفاهار ضائیت نشان داده باشد .بایع در آنچه قبل از رویت فروخته حق اختیار ندارد .

ماده 1045-

متعاقدين ميتوانند مدتي راكه به انتهاي آن خيار رویت ساقط میگردد تعیین نمایند، مشروط بر اینکه در اثنای مدت مذکور از مشتری آنچه صراحتاً یا دلالتاً اختیار را باطل نماید صادر نشده یا مبیعه معیوب نگردیده باشد.

ماده 1046-

اگر نابینا خرید و فروش نماید صحیح میباشد. اختیار اوبعد از ردیالمس یا پوشیدن یا بونیدن شی یا توصیف آن برایش ساقط میشود. اختیار نابینا در صورت توکیل به خرید و قبض به رویت وکیل اوساقط میشود.

ماده 1047-

هرگاه اشیای متعدد و متفاوت به یک عقد فروخته شود، برای لزوم بیع رویت هر واحد آن حتمی شمرده میشود.

ماده 1048-

کسیکه اجناس متفاوت را به عقود واحد خریداری نماید، طوری که بعضی آن رادیده و بعضی دیگری ندیده باشد، میتواند عقد را فسخ نماید و یا تمام اجناس را قبول یارد نماید، خواه اجناس دیده شده مطابق موافقه باشد یا مغایر آن.

ماده 1049-

اشیائیکه به مقتضای نمونه فروخته میشود دیدن نمونه آن کافی است. در صورتیکه مبیعه مخالف نمونه ثابت شود مشتری اختیار دارد که آنرا به ثمن مسمی قبول نماید و یا به فسخ بیع رد کند.

ماده 1050-

هرگاه مشتری در مبیعه قبل از رویت آن چنان تصرفی نماید که فسخ را غیر ممکن و یا حق غیر بآن تعلق بگیرد، طوری که آن را به بیع مطلق بدون شرط اختیار بفروشد یا اگر نماید یا به اجاره دهد یا در دستش هلاک شود یا هلاک نماید یا معیوب شود، حق او در رد مبیعه به اختیار رویت ساقط شده بیع لازم می شود.

ماده 1051-

هرگاه مالی به اساس وصف مطلوب فروخته شود و مبیعه از وصف مذکور عاری باشد مشتری میتواند آنرا به ثمن مسمی، قبول و یا به فسخ بیع رد نماید.

ماده 1052-

شخصیکه به اساس انتقاي وصف حق اختیار داشته و در مبیعه تصرف مالکانه نماید حق او در رد مبیعه ساقط میشود و اگر در مبیعه چیزی حادث شود که مانع رد آن گردد مبیعه در حال موجودیت وصف و بدون آن قیمت شده، مشتری تفاوت هر دو قیمت را از بایع مطالبه کرده میتواند. در صورتی که مشتری قبل از اختیار وفات نماید، حق مطالبه فسخ به ورثه او انتقال مینماید.

ماده 1053-

رویت وکیل در خرید یا قبض و رضائیت او مانند رویت و رضای خریدار اصلی میباشد.
ماده 1054 -

آنچه که فروش آن منفرداً جواز داشته باشد، استثنای آن از اصل مبیعه جواز دارد.
ماده 1055 -

بیع معدوم باطل است. فروختن میوه درختان قبل از ظهور و از زرع قبل از روئیدن جواز ندارد.
ماده 1056 -

بیع آنچه که یکی بعد دیگر ظاهر میگردد، در صورتیکه اکثر آن ظاهر شده باشد، با باقیمانده که ظاهر نگردیده به عقد واحد جواز دارد.
ماده 1057 -

(1) بیع طبقه بالا قبل از اعمار طبقه پائین عمارت جواز ندارد.
(2) مقولات فروش طبقات و منازل عماراتیکه بر اساس نقشه های طرح شده شهری مطابق به مقررات ساختمانی دولت صورت میگیرد قبل از اعمار آن جواز داد.
ماده 1058 -

هرگاه طبقه بالا در ملکیت صاحب طبقه اول باشد فروختن آن در صورتیکه آباد باشد جواز دارد. مشتری در سقف طبقه اول حق قرار داشته در صورت انهدام طبقه بالا میتواند آنرا مجدداً اعمار مانند سابق بنا نماید.
ماده 1059 -

فروختن حصه مشاع معلوم از عقار، قبل از افراز جواز دارد، مگر اینکه از آن ضرری به بایع یا شریک عاید باشد.
ماده 1060 -

(1) در بیع مشروط به تجربه مشتری میتواند مبیعه را قبول یارد نماید در آن صورت بایع مکلف است امکان تجربه را به مشتری فراهم نماید. اگر مشتری مبیعه را رد نماید باید عدم قبولی خود را در خلال مدت معینه اعلان کند.

در حال عدم تعیین مدت، بایع مدت معقول را تعیین مینماید. سکوت مشتری با وجود قدرت تجربه در خلال مدت مذکور قبول تلقی میشود.

(2) بیع مشروط به تجربه بیع معلق به شرط واقف بوده و آن عبارت از قبول مبیعه است، مگر اینکه از اتفاق یا احوال چنین معلوم شود که بیع معلق بشرط فاسخ است.
ماده 1061 -

در بیع مشروط به دانستن ذائقه، مشتری میتواند مبیعه را قبول یارد کند. اعلان قبول مبیعه، در خلال مدتی که به اتفاق یا عرف تعیین شود، صورت میگیرد. بیع از تاریخ اعلان قبولی نافذ شمرده می شود.
ماده 1062 -

ثمن، عبارت از بدل مبیعه است گرچه از قیمت مبیعه کمتر یا بیشتر باشد. لازم است ثمن معین و معلوم بوده علم تام به آن حاصل باشد.
ماده 1063 -

(1) در بیع مطلق تعیین ثمن به پول نقد حتمی است. یا وجود آن گاهی به ذکر اساساتی که تعیین ثمن را در آینده ایجاب کند اکتفاء شده می‌تواند.

(2) اگر به نرخ بازار در تعیین ثمن موافقه بعمل آید حین نوسان در نرخ به زمان و مکانی اعتبار داده می‌شود که تسلیمی مبیعه به مشتری صورت می‌گیرد. در صورتی که بازاری در محل تسلیمی وجود نداشته باشد، به نرخ بازار محلی که عرف به عمومیت آن حکم نماید اعتبار داده می‌شود.

ماده 1064-

بیع به ثمن معجل و مؤجل که مدت تا جیل آن معین باشد بدون در نظر گرفتن طول و قصر مدت جواز دارد. همچنان شرط تعیین اقساط در ثمن، که به مواعید معینه تادیه شود، مجاز می‌باشد. و اگر چنین موافقه بعمل آید که در صورت عدم تادیه قسط در میعاد معینه آن، به ثمن معجل تبدیل شود نیز جواز دارد.

ماده 1065-

در حالیکه بیع مؤجل بدون اختیار شرط باشد بمجرد تسلیم مبیعه و در صورت اختیار شرط از تاریخ سقوط اختیار، موعد تادیه ثمن فرامی‌رسد.

ماده 1066-

بیع مطلقیکه در آن از تعجیل و یا تا جیل ثمن ذکر می‌گردد، ثمن آن بصورت معجل پرداخته می‌شود، مگر اینکه عرف بخلاف آن حکم کند.

ماده 1067-

موافقه به زیادت و کمی ثمن، بعد از عقد جواز داشته و به اصل عقد راجع می‌گردد. شفیع از کمی ثمن استفاده کرده و از زیادت آن متضرر نمی‌گردد. اگر بایع از تمام ثمن منصرف شود، شفیع می‌تواند عقار را به ثمن مثل آن اخذ نماید.

ماده 1068-

عقد بیع بصورت مباحه، که عبارت است از فروش بمثل ثمن شرأً باریح معلوم، و تولى که عبارت است از فروش بمثل ثمن اول، و اشتراك که عبارت است از فروش بعضی مبیعه به بعضی ثمن، و وضعیه که عبارت از فروش کمتر از ثمن اول، جواز دارد.

ماده 1069-

بایع می‌تواند پیش از قبض ثمن، در آن تصرف نموده و یا به قرض دار خود آنرا حواله کند، خواه از جمله اشیایی باشد که تعیین شده بتواند یا خیر.

ماده 1070-

برای اینکه اثر بیع در حق ثالث به نتیجه منتج گردد، عقد باید مطابق به احکام قانون ثبت گردد.

مبحث دوم- وجایب بایع

فروع اول- احکام عمومی

ماده 1071-

هرگاه مبیعه شی معین بالذات بوده و یا بصورت تخمینی بفروش رسیده باشد، ملکیت مبیعه خود بخود به مشتری انتقال می‌یابد.

و در صورتیکه تنها نوع مبیعه معلوم باشد، ملکیت آن بدون اقرار بایع انتقال کرده نمی‌تواند.

ماده 1072-

مشتري مي تواند به مجرد انتقال ملكيت در مبيعه خواه منقول باشد يا غير منقول تصرف نمايد، گرچه قبل از قبض باشد.

ماده 1073-

هرگاه بايع، بعد از قبض ثمن و قبل از تسليم مبيعه به مشتري، مفلس گردد، مشتري مبيعه را از بايع يا از ورثه او اخذ مي نمايد، ساير داننين مزاحم مشتري شده نميتوانند.

ماده 1074-

(1) بايع ميتواند در بيعيكه به ثمن موجد صورت گرفته انتقال ملكيت مبيعه را به مشتري تاحين پرداخت تمام ثمن شرط گذارد، گرچه تسليمي مبيعه صورت گرفته باشد.

(2) اگر ثمن مبيعه به اقساط پرداخته شود، متعاقدين ميتوانند چنان موافقه نمايند كه بايع يك جز آن را در صورت عدم پرداخت تمام اقساط به حيث تعويض در مقابل فسخ بيع، نزد خود باز داشت نمايد.

با وجود آن محكمه مي تواند با در نظر گرفتن شرايط واحوال، تعويضات مورد موافقه را مطابق به حكم ماده (731) اين قانون تنقيض نمايد.

(3) اگر تمام اقساط پرداخته شود ملكيت مبيعه از تاريخ انعقاد بيع به مشتري انتقال مي يابد.

(4) احكام فقرات فوق گرچه عقد بيع را متعاقدين بنام اجاره مسمي نمايند نيز تطبيق ميشود.

ماده 1075-

بايع با جرائي اعماليكه براي انتقال ملكيت مبيعه ضروري پنداشته شود و همچنان به اجتناب از اعماليكه انتقال ملليت مبيعه را ناممكن گرداند مكلف مي باشد.

ماده 1076-

بايع مكلف است مبيعه را بهمان از صاف حين عقد وحالتيكه موافق طبيعت مبيعه باشد، به مشتري تسليم نمايد.

ماده 1077-

تسليم شامل تمامي ملحقات مبيعه و آنچه كه بصفت دائمي، جهت استعمال مبيعه تهيه شده باشد، مي باشد اين حكم مطابق ايجاب طبيعت شي، عرف و قصد متعاقدين صورت ميگيرد.

ماده 1078-

تسليم مبيعه، عبارت است از دور ساختن موانع بين مشتري ومبيعه، طوريكه مشتري بدون حائل ومانع به قبض آن قادر باشد.

ماده 1079-

دور ساختن موانع، قبض حكمي شناخته شده وبه اختلاف حال ونوع مبيعه مطابق ايجاب عرف تغيير مينمايد.

ماده 1080-

هرگاه عين مبيعه قبل از بيع در تصرف مشتري باشد، قبض جديد آن ضرورت ندارد، تصرف مشتري خواه قبل از بيع يد ضمان باشد يا بعد امانت.

ماده 1081-

تسلیم مبیعه در بیع مطلق در محلی که مبیعه حین انعقاد عقد موجود باشد صورت گرفته و محل عقد جای تسلیمی شناخته نمیشود، مگر در صورتی که طرفین به تسلیم مبیعه در محل معین موافقه کرده باشند.

ماده 1082-

هرگاه مقدار مبیعه در عقد تعیین شده باشد بایع از نقص مبیعه حسب مقتضای عرف مسئول می باشد، بشرطیکه موافقه بغیر آن صورت نگرفته باشد. با آنهم مشتری از جهت نقص در مبیعه طلب فسخ عقد را کرده نمی تواند، مگر اینکه ثابت نماید نقص به اندازه است که اگر مشتری قبلاً به آن علم می داشت بیع را انجام نمیداد.

ماده 1083-

هرگاه مبیعه ز آنچه در عقد تصریح شده زاید باشد در حالیکه ثمن بمقابل هر واحد تعیین گردیده و مبیعه قابل تبعیض نباشد مشتری با کمال ثمن مکلف می گردد، مگر اینکه زیادت آن فاحش باشد. در این صورت فسخ عقد را مطالبه کرده میتواند، مشروط بر اینکه موافقه به خلاف آن بعمل نیامده باشد.

ماده 1084-

مطالبه تنقیص ثمن از طرف مشتری و مطالبه تزئید ثمن از طرف بایع مبنی بر زیادت و نقصان مبیعه بعد از مرور مدت سه ماه از تاریخ تسلیم بالفعل مبیعه شنیده نمیشود.

ماده 1085-

هرگاه مبیعه قبل از تسلیم بنابر اسباب خارج اراده بایع تلف شود عقد فسخ و ثمن به مشتری مسترد میگردد، مگر اینکه تلف بعد از ابلاغ به مشتری مبنی بر تسلیم مبیعه صورت گرفته باشد.

ماده 1086-

هرگاه در قیمت مبیعه قبل از تسلیم نسبت حدوث عیب نقصان عاید شود، مشتری بین فسخ عقد و بقای آن با تنقیص ثمن مخیر است.

ماده 1087-

- (1) هرگاه چیزی که به قصد خرید بعداً تعیین ثمن قبض گردیده نزد قابض هلاک و یا ضایع شود، قبض کننده مسئول پنداشته میشود. در صورت عدم تعیین ثمن، حیثیت امانت راداشته از ضیاع و هلاکی که بدون قصد و تقصیر قابض بعمل آید، مسئولیت بقابض عاید نمیکردد.
- (2) اگر قبض به قصد خرید صورت نگرفته بدون قصد قبض کننده هلاک شود امانت شمرده شده مسئولیتی به قابض عاید نمیکردد. اعم از اینکه ثمن آن تعیین شده باشد یا نه.

فروع دوم - ضمان تعرض و استحقاق

ماده 1088-

بایه از عدم تعرض بر انتفاع مشتری از مبیعه بصورت کلی و جزئی ضامن شناخته میشود خواه تعرض ناشی از عمل خود بایع باشد یا شخص ثالثی که هنگام عقد بر مبیعه چنین حقی داشته باشد که به آن علیه مشتری احتجاج نموده بتواند یا حق مذکور را بعد از عقد طوری ثابت نماید که از طرف بایع به او داده شده

ماده 1089-

هرگاه مبیعه از طرف غیر به استحقاق برده شود، در صورتیکه استحقاق بملک بایع راجع باشد، بایع ضامن آن شناخته می شود گرچه ضمانت در عقد شرط گذاشته نشده باشد.

ماده 1090-

شرط گذاشتن عدم ضمانت بایع در صورت استحقاق مبیعه جواز نداشته، گذاشتن چنین شرط موجب فساد بیع می گردد.

ماده 1091-

(1) هرگاه استحقاق تنها باقرار یا نکول مشتری ثابت شده باشد مطالبه ضمان از بایع جواز ندارد.
(2) اگر مشتری در حالت مندرج فقره فوق دارای حسن نیت بوده، بایع را بدعوی استحقاق در وقت مناسب مطلع ساخته بمداخله در دعوی ابلاغ نموده و بایع مداخله نورزیده باشد می تواند ضمان استحقاق را مطالبه کند.
(3) در صورتیکه مشتری بایع را بدعوی استحقاق مطلع نساخته و حکم قطعی علیه او صادر شود، حق مراجعه او ساقط می گردد. مشروط بر اینکه بایع ثابت سازد که مداخله او در دعوی به رد دعوی استحقاق منجر می گردید.

ماده 1092-

هرگاه بعد از اثبات دعوی استحقاق شخص مستحق و مشتری طوری موافقه نمایند که مبیعه مقابل عوض نزد مشتری باشد این موافقه خرید از مستحق تلقی گردیده مشتری بر بایع رجوع کرده می تواند.

ماده 1093-

(1) هرگاه مبیعه از نزد مشتری با استحقاق برده شود در صورتیکه بایع هنگام عقد از استحقاق مبیعه علم نداشته باشد، مشتری می تواند رد تمامی ثمن و قیمت حاصلی را که برد آن برای مستحق مکلف شده، با مصارف نافع و جمیع مصارف دعوی ضمان و دعوی استحقاق، به غیر از آنچه مشتری می تواند از صرف آن باسناد ابلاغ دعوی به بایع خود داری کند، مطالبه نماید، زیادت و نقصان قیمت مبیعه در زمینه تأثیری ندارد.

(2) اگر بایع هنگام عقد با استحقاق مبیعه علم داشته باشد، علاوه بر مطالبات فوق مشتری می تواند مقدار مازاد قیمت مبیعه را از ثمن و مصارف غیر ضروری ای که بر مبیعه انجام داده، با تعویض خساره عاید و نقص حاصلیکه از جهت استحقاق مبیعه باو عاید شده، نیز مطالبه کند.

ماده 1094-

(1) هرگاه بعضی از مبیعه به استحقاق برده شده یا حقی براو تعلق گرفته باشد که مشتری هنگام عقد از آن آگاه نباشد، می تواند عقد را فسخ نماید.

(2) اگر مشتری مقدار متباقی مبیعه را قبول نماید، می تواند جبران خساره وارده ناشی از استحقاق را مطالبه کند.

ماده 1095-

(1) متعاقدين می توانند باسناد موافقه خاص ضمان استحقاق را زیاد یا کم سازند و یا آنرا ساقط نمایند.

(2) اگر حق ارتفاق واضح بوده و یا بایع آنرا به مشتری ظاهر ساخته باشد شرط عدم ضمان خود بخود بوجود می آید .

ماده 1096-

(1) بایع از استحقاقیکه از فعل او نشأت کند مسئول شناخته میشود گرچه موافقه عدم ضمان در زمینه موحود شده باشد توافق طرفین بخلاف این حکم اعتبار ندارد .

(2) اگر استحقاق ناشی از فعل غیر باشد بایع تنها برد ثمن مکلف میشود.

فرع سوم - ضمان عیوب پوشیده

ماده 1097-

هرگاه مبیعه وقت تسلیم عاری از او صافی باشد که وجود آن نزد مشتری اهمیت داشته یا در آن عیبی دیده شود که باعث تنزیل قیمت یا تنزیل منفعت آن حسب غایه مطلوبه عقد یا ظاهر طبیعت شی و یا غرضیکه به آن آماده گردیده شود . بایع ملزم بضمان می گردد گرچه بایع بوجود آن علم نداشته باشد .

ماده 1098

هرگاه مشتری حین عقد بیع به عیوب مبیعه علم داشته و یا اینکه اگر مشتری مبیعه را مانند شخص عادی تفحص میکرد به عیوب آن پی میبرد در ینصورت بایع از عیوب متذکره ضامن پنداشته نمیشود مگر اینکه مشتری ثابت نماید که بایع مبیعه را خالی از عیب وانمود کرده و یا اینکه قصد اخفای عیب را داشته است .

ماده 1099-

اشیائیکه به عقد واحد فروخته شده باشد و بعدا معیوبیت بعضی آن ظاهر گردد در صورتیکه در انقسام آن ضرری موجود نگردد مشتری می تواند معیوب را مسترد نموده و از بایع مطالبه ثمن آن را بنماید مشتری نمی تواند تمام اشیای مذکور را بدون رضای بایع مسترد نماید اگر در انقسام آن ضرری موجود باشد مشتری می تواند تمام مبیعه را به کل ثمن قبول و یا رد نماید .

ماده 1100-

(1) هرگاه در مبیعه عیب قدیم ظاهر گردیده و بعدا نزد مشتری عیب جدید در آن عاید گردد مشتری نمی تواند آنرا با وجود عیب جدید مسترد نماید اما صرف تنقیص ثمن را از بایع مطالبه کرده میتواند .

(2) اگر عیب جدید از مبیعه زایل گردد مشتری می تواند نسبت عیب قدیم آن را به بایع رد نماید .

ماده 1101-

تنزید شی از مال مشتری بر مبیعه مانع رد آن میگردد . مگر مشتری می تواند نسبت عیب مبیعه به تنزیل قیمت آن به بایع مراجعه نماید .

ماده 1102 -

هرگاه مبیعه معیوب در دست مشتری هلاک گردد صرف مطالبه تنقیص ثمن را از بایع نموده میتواند .

ماده 1103-

هرگاه مشتری بعد از اطلاع بعیب قدیم در مبیعه ، تصرف مالکانه نماید ، خیار عیب او ساقط میگردد .

ماده 1104-

متعاقدين مي توانند به موافقه خاص مقدار ضمانت را تعيين نمايند. در صورتيكه بايع عيب مبيعه را عمدا مخفي کرده باشد تمام شرايطيكه ضمانت را ساقط و يا تنزيل دهد باطل شمرده ميشود .

ماده 1105-

عيبيكه عرفا قابل اهميت نباشد بايع ضامن آن دانسته نميشود .

ماده 1106-

ضمان عيب در بيعي كه به حكم محكمه يا توسط ادارات دولتي طور مزايده صورت گرفته باشد اعتبار ندارد.

ماده 1107-

(1) دعوي ضمان عيب بعد از انقضاي شش ماه از وقت تسليم مبيعه اگر چه بعد از انقضاي مدت فوق عيب مبيعه بر مشتري ظاهر نگرديده باشد قابل سمع نيست مشروط بر اينكه بايه مدت طولاني تري را قبول نكرده باشد.

(2) اگر مشتري ثابت نمايد كه اخفايي عيب از غش بايع نشأت گرفته ،بايع مذكور نمي تواند به انقضاي مدت فوق تمسك نمايد.

مبحث سوم - وجايب مشتري

ماده 1108-

مشتري به پرداختن ثمن موافقه شده و مصارف آن مطابق به شرايط عقد مكلف مي باشد .

ماده 1109-

(1) هرگاه مكان پرداخت ثمن در عقد معين شده باشد ، پرداخت آن در همان مكان معينه و اگر تعيين نشده باشد در جائي صورت مي گيرد كه مبيعه در آن تسليم داده ميشود .

(2) اگر بايع در وقت تسليمي مبيعه مستحق ثمن دانسته نشود ، ثمن مذكور در اقامتگاه مستري حين استحقاق پرداخته مي شود مگر اينكه موافقه يا عرف بخلاف آن باشد .

ماده 1110-

هرگاه تاديه ثمن مبيعه به يك وقت معين يابه اقساط تعيين شده باشد پرداخت ثمن به رسيدن موعد مهلت يا مدت هر قسط لازم ميشود تاخير در تاديه از موعد يك قسط موجب تعجيل اقساط ديگر نميشود ، مگر اينكه در عقد شرط گذاشته شده باشد.

ماده 1111-

هرگاه بايع در بيع جنس به نقد، جنس را عرضه نمايد ،مشتري قبل از تسليم جنس به تاديه ثمن مبيعه مكلف مي باشد. در بيع جنس به جنس يا نقد به نقد تسليم مبيعه و پرداخت ثمن يكجا صورت ميگيرد .

ماده 1112-

(1) بايع مستحق فايده قانوني ثمن مبيعه شناخته نميشود ، مگر اينكه مشتري را قبلا به تاديه ثمن اخطار يا مبيعه را به وي تسليم نموده باشد . بهر حال لازم است كه مبيعه قابليت حاصل دهی يا ساير عوايد را داشته باشد ، مگر اينكه موافقه يا عرف به خلاف آن باشد .

(2) فوايد و حاصلات مبيعه با تكاليف آن از هنگام انجام عقد به مشتري تعلق ميگيرد ، مگر اينكه موافقه يا عرف بخلاف آن باشد .

ماده 1113-

(1) هرگاه شخصی بالاي مشتري به استناد حق سابق از عقد بيع ويا حقيکه در خصوص مبيعه به بايع تعلق بگيرد اعتراض نمايد يا خوف استملاک ملکيت مبيعه موجود باشد، مشتري مي تواند تا حين قطع تعرض يا زوال خطر در صورتیکه شروط عقد مانع آن نباشد، ثمن مبيعه را نزد خود نگهدارد . باوجود آن ،بايع مي تواند بشرط تقديم کفيل ،تاديه ثمن مبيعه را مطالبه کند.

(2) اگر مشتري عيبي را در مبيعه کشف نمايد از حکم مندرج فقره فوق استفاده کرده ميتواند .

ماده 1114-

هرگاه تمام يا بعضي ثمن في الحال قابل تاديه باشد ،بايع مي تواند تازمان حصول آنچه مستحق ميگردد، مبيعه را نزد خود نگهدارد ،گرچه مشتري در مورد ،رهن با تضمين بدهد . مگر اينکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد .

ماده 1115-

هرگاه بايع قبل از قبض ثمن مبيعه را تسليم نمايد ،حق نگهداشت مبيعه را از دست ميدهد . در اين صورت استرداد مبيعه را جهت حصول ثمن مطالبه کرده نميتواند.

ماده 1116-

هرگاه مشتري قبل از تاديه ثمن بدون اجازه بايع مبيعه را قبض نمايد بايع ميتواند مبيعه را مسترد نمايد در صورت هلاک يا معيوبيت مبيعه نزد مشتري قبض مذکور صحيح پنداشته شده بتاديه ثمن مکلف ميشود.

ماده 1117-

هرگاه بايع به تاجيل ثمن مبيعه موافقه نموده باشد ،حق نگهداشت مبيعه را نداشته به تسليم آن به مشتري مکلف ساخته ميشود.

درينصورت حق مطالبه ثمن را قبل از فرارسيدن موعد تاجيل ندارد ،مگر اينکه تنقيص تامينات تاديه ثمن از طرف مشتري ظاهر شده يا مشتري در حالت افلاس قرار گيرد که خوف ضياع ثمن از آن متصور باشد .

ماده 1118-

هرگاه مشتري قبل از قبض مبيعه وتاديه ثمن در حالت افلاس بميرد ،بايع ميتواند ،مبيعه را تازمان حصول ثمن نزد خود نگهداشته يا از محکمه ،فروش آنرا مطالبه کند در صورت زيادت ثمن از حق بايع حق بايع پرداخته شده متباقي به ساير دائنين تعلق مي گيرد ودر صورت نقصان ،بابايع در حصه متباقي مثل ساير دائنين معامله ميگردد.

ماده 1119-

هرگاه مشتري از تاديه ثمن مبيعه در موعد تاديه امتناع ورزد يا وجايب ديگري را که بموجب عقد بيع به آن مکلف است اخلاص نمايد ،بايع ميتواند تنفيذ يا فسخ بيع را مطالبه نمايد .

ماده 1120-

هرگاه طرفين عقد موافقه نمايند که در صورت عدم پرداخت ثمن در ميعاد معين بيع خود بخود فسخ شده تلقی گردد، محکمه ميتواند تا زمانیکه ابلاغ فسخ عقد صورت نگرفته باشد ،مدت تاجيل را تمديد بخشد.

اگر در عقد طوري تصريح شده باشد که فسخ بدون ابلاغ واقع ميشود، درينصورت محکمه نمی تواند به مشتري مهلت بدهد .

ماده 1121-

مشتري مکلف است مبيعه را در محلیکه حين عقد بيع در آن وجود داشت تسليم شود، مگر اينکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد. انتقال مبيعه بايد بدون معطلی صورت گیرد، مگر اينکه انتقال آن مدتی را ايجاب نموده یا انتقال آن در زمان و مکان معين در عقد تعيين شده باشد .

ماده 1122-

هرگاه صدور مبيعه به مشتري لازم شده باشد، تسليمی بعد از وصول مبيعه به مشتري انجام ميگيرد، مگر اينکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد .

ماده 1123-

مصارف تسليمی مبيعه و عقد بيع، محصول ثبت و غيره مصارفي که مبيعه ايجاب نماید به ذمه مشتري می باشد ، مگر اينکه موافقه یا عرف بخلاف آن حکم نماید .

قسمت دوم

بيوع مختلفه

مبحث اول - سلم

ماده 1124-

سلم، عبارت است از بيع ثمن آجل به ثمن عاجل .

ماده 1125-

سلم در اشیائی صورت گرفته می تواند که مقدار و وصف آن تثبیت و تعیین شده بتواند.

ماده 1126-

براي صحت سلم شرط است که محل عقد غله وامثال آن بوده و از حين عقد الي وقت تسليم موجود شده بتواند .

ماده 1127-

در سلم شرط است که جنس، نوع، وصف، قدر و میعاد تسليم مبيعه باقیمت ثمن و محل تسليم مبيعه بیان شده باشد .

ماده 1128-

براي صحت بقاي سلم شرط است که ثمن قبل از مفارقت متعاقدين حين مجلس قبض گردد.

ماده 1129-

مدت تسلیم به اساس موافقه متعاقدين تعيين ميگردد. اين مدت بايد از يكماه کمتر نباشد.

ماده 1130-

حكم سلم، عبارت است از ثبوت ملكيت متعاقدين در بدلين، بمجرد تمام شدن عقد.

ماده 1131-

سلم دهنده نميتواند قبل از قبض

در ثمن وسلم گيرنده نمي تواند

قبل از تسليمي در مبيعه، تصرف

نمايد.

ماده 1132-

مدت سلم به فوت سلم دهنده باطل ميگردد نه به فوت سلم گيرنده، ومبيعه از تركه سلم دهنده خريداري ميشود.

مبحث دوم - صرف

ماده 1133-

صرف عبارت است از بيع نقد به نقد.

ماده 1134-

براي صحت صرف شرط است كه بدلين قبل از تفريق متعاقدين قبض گرديده وعقد از خيار شرط وتاجيل خالي باشد.

ماده 1135-

حكم صرف، عبارت از مالك شدن متعاقدين است در بدلين.

مبحث سوم - بيع وفا

ماده 1136-

بيع وفا عبارتست از داشتن حق استرداد مبيعه براي بايع واز ثمن براي مشتري.

ماده 1137-

حق استرداد بايع ومشتري مشروط ومقيد به مدت شده نميتواند. هر نوع موافقه كه به خلاف آن صورت گيرد، باطل شناخته ميشود.

ماده 1138-

در بيع وفا مشتري مي تواند از منافع مبيعه كلا يا قسما استفاده نمايد، مشتري نميتواند مبيعه را در بيع وفا به شخص ديگري بفروشد وبا ملكيت رقبه آنرا به سببي از اسباب به شخص ديگر انتقال دهد.

ماده 1139-

بايع وقتي مي تواند مبيعه را در بيع وفا بفروشد كه مشتري ازوي مطالبه استرداد ثمن نمايد وبايع به جزء از طريق فروش مبيعه قادر به استرداد ثمن نباشد.

ماده 1140-

(1) مبیعه در بیع وفا تا هنگام استرداد، ملک مشتری شناخته شده قواعد متعلق به ملکیت در آن رعایت می شود .

(2) مشتری در بیع وفا الی زمان استرداد حق، از طرف بایع از

مبیعه استفاده ملکیت نموده می تواند، مگر اینکه عمل وی حاوی غش باشد .

ماده 1141-

(1) استرداد مبیعه به ابلاغ رسمی ای صورت میگیرد که از طرف بایع به مشتری صادر میشود .

(2) بعد از اتمام ابلاغ عقد بیع فسخ گردیده بایع مبیعه را خالی از تضمیناتیکه مشتری به آن وارد نموده مسترد می نماید.

(3) این ابلاغ بر اشخاصیکه حقی را به حسن نیت بعد از آن کسب نموده باشند تا ثیر وارد نمیکند

، مگر اینکه ابلاغ مذکور به ثبت رسیده یا در حاشیه ثبت بیع به آن اشاره شده باشد.

ماده 1142-

(1) هرگاه بایع از حق استرداد استفاده نماید، مکلف است به استثنای مصارفیکه برای حفاظت مبیعه بعمل

آمده، ثمن مصارف عقد، مصارف استعمال حق استرداد، و مصارف ضروریه دیگری که از طرف

مشتری صورت گرفته پردازد مگر اینکه بخلاف آن موافقه بعمل آمده باشد .

(2) مشتری می تواند مدتی را که بایع در آن مبالغ مدرج فقره (1) این ماده را حقیقتاً عرضه نماید تعیین کند،

در حالیکه بایع در خلال مدت مذکور به تادیبه این مبالغ نپردازد، فسخ ناشی از استعمال حق استرداد نادیده پنداشته میشود .

ماده 1143-

هرگاه مشتری مصرف نافع و ضروری بر مبیعه به عمل آورده و قیمت مبیعه به سبب آن بالا رفته باشد

حق مطالبه آنرا دارد، مشروط بر اینکه مصارف مذکور به اجازه بایع صورت گرفته و زیاده روی در آن نکرده باشد.

ماده 1144-

هرگاه بایع آنچه را که برد آن مکلف است بمشتری رد نماید، بر مشتری لازم است مبیعه و زیادتیکه در آن

از وقت بیع بعمل آمده یا آنچه از تاریخ رد مبالغ مذکور به بعد قبض نموده به بایع پردازد .

ماده 1145-

هرگاه مبیعه زمین زراعتی بوده بایع در خلال سال زراعتی رد آنرا مطالبه نماید، در حالیکه مشتری

آنرا زرع نموده باشد می تواند زمین مذکور را الی وقت درو نزد خود نگهداشته، آنچه را عرف حکم

نماید مقابل مدت بین فسخ عقد و هنگام درو به بایع پردازد.

ماده 1146-

هرگاه مبیعه در بیع وفا حصه مشاع بوده و شرکا از مشتری بیع عین مذکور را جهت عدم امکان تقسیم

مطالبه نمایند، مشتری مکلف است به بایع جهت استرداد حق وی اطلاع دهد. در صورتیکه بایع از

حق استرداد استفاده نکند و حمیع عین مذکود به اساس مزایده به مشتری تعلق گیرد و بعدا بایع استرداد آنچه را فروخته است اراده نماید، مشتری می تواند او را به استرداد جمیع عین مذکور وادار سازد .
ماده 1147-

هرگاه مبیعه در بیع وفا نزد مشتری تلف گردد و ارزش آن بیشتر از مقدار دین باشد از قیمت آن به اندازه دین ساقط گردیده مشتری به پرداخت مقدار مازاد مکلف می باشد.
1148- ماده

هرگاه مبیعه در بیع وفا تلف شود، در صورتیکه ارزش مبیعه مساوی دین مطلوبه باشد، دین ساقط و اگر کمتر از آن باشد به اندازه حصه تلف شده ساقط گردیده، مشتری حصه متباقی را از بایع مطالبه مینماید.
ماده 1149-

مشتری از تغییرات اساسی که در مبیعه به اساس عمل خود او یا به اساس عمل شخص مسئول دیگری عاید و بایع از آن متضرر گردد مسئول شناخته میشود .
ماده 1150-

هرگاه یکی از عاقدین در بیع وفا فوت نماید ورثه در احکام بیع وفا قایم مقام او می گردد .
ماده 1151-

(1) هرگاه در بیع وفا رهن حیازی عقاری مضمحل باشد عقد به اعتبار بیع و رهن هر دو باطل شناخته میشود .

(2) بیع وفا هنگامی رهن حیازی تلقی میشود که در آن رد ثمن با مفاد شرط گذاشته شده یا مبیعه به هر صورتی که باشد در حیات بایع باقی بماند اثبات رهن مضمحل به همه طرق اثبات جواز دارد.

مبحث چارم- بیع ملک غیر
ماده 1152-

شخصیکه ملک غیر را بدون اجازه وی به شخص دیگری بفروشد بیع منعقد و نفاذ آن با اجازه مالک موقوف می باشد در صورت اجازه بیع نافذ و در غیر آن مالک می تواند فسخ آنرا مطالبه نماید .
ماده 1153-

هرگاه مالک بیع را اجازه دهد بیع در حق مشتری و بایع صحیح می باشد همچنان اگر ملکیت مبیعه بعد از عقد به بایع انتقال نماید عقد در مبیعه صحیح دانسته میشود .
ماده 1154-

هرگاه به فسخ بیع حکم صادر شود و مشتری از عدم ملکیت بایع در مبیعه علم نداشته باشد میتواند از بایع جبران خساره را مطالبه نماید گرچه بایع دارای حسن نیت باشد .
مبحث پنجم - بیع نائب برای خود
ماده 1155-

(1) پدریکه بالایی اولاد خود ولایت داشته باشد میتواند مال خود را بر اولادش بفروشد و یا مال اولاد خورا به قیمت مثل برای خود بخرد .

(2) پدر کلان حکم پدر را دارد.

ماده 1156-

وصي وقيمیکه از طرف محکمه تعيين شده نمیتواند مال خود را بالاي قاصر يا محجور عليه فروخته يا مال آنها را براي خود خريداري نمايد .

(2) وصي وقيم مذکور مي توانند به اجازه قاضي به چنين امر اقدام کنند .

ماده 1157-

وصي ايکه از طرف پدر يا پدر کلان تعيين شده باشد نمیتواند مال خود را بالاي قاصر بفروشد و يا مال او را براي خود بخرد مگر اينکه اين امر به نفع قاصر بوده و به اجازه محکمه صورت گرفته باشد .

ماده 1158-

(1) دلال و اهل خبره که اموال جهت فروش يا تعيين قيمت به آنها سپرده شده نمي توانند آنرا باسم خود يابه اسم مستعار براي خود خريداري نمايند .

(2) اگر شخصيکه مال با وتعلق گرفته در حال وجود اهليت لازم به عقد اجازه نمايد عقد مذکور صحيح دانسته مي شود .

مبحث ششم - بيع حقوق متنازع فيه

ماده 1159-

هرگاه شخص از حق متنازع فيه خود به مقابل چيزي به شخص ديگري تنازل نمايد طرف نزاع ميتواند حق متنازع فيه را از مشتري (متنازل اليه) مسترد نمايد مشروط بر اينکه به مشتري ثمن پرداخته شده وي را با مصرف و ربح قانوني آن از هنگام تاديه بپردازد .

ماده 1160-

حکم ماده فوق در احوال ذيل تطبيق شده نمیتواند :

1- در حاليکه حق متنازع فيه جزء اموالي باشد که بصورت اتکل به ثمن واحد فروخته شده باشد .

2- در حاليکه حق متنازع فيه بين ورثه يا مالکان متعدد بقسم مشاع بوده ويکي از شرکا حصه خود را بر ديگري فروخته باشد

3- در حاليکه مدیون حق متنازع فيه را در مقابل دين براي دائن واگذار شده باشد .

4- در حاليکه حق متنازع فيه راجع به عقار تحت رهن بوده وبالاي شخصيکه عقار در حيازت او است فروخته شده باشد .

ماده 1161-

قضات اعضاي خگار نوالي وقضايای حکومت وکلای مدافع وموظفين محاکم در حاليکه حق متنازع فيه در داخل حوزه صلاحيت محکمه باشد که در آنجا ايفا وظيفه مينمايند نمي توانند تمام يا قسمت از آن را باسم خود يا باسم مستعار خريداري کنند در غير آن بيع باطل شناخته ميشود

ماده 1162-

وکلای مدافع در حقوق متنازع فيه که دفاع آنها به عهده دارند نمي توانند معامله ايرا با موکل خویش بلسم خود يا به اسم مستعار انجام دهند در غير آن عقد باطل شناخته ميشود

مبحث هفتم - بيع متروکه

ماده 1163-

کسیکه متروکه را بدون تفصیل مشتملات آن بفروشد تنها به ثبوت وراثت خود مکلف می باشد مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد .

ماده 1164-

فروختن متروکه بحقوق دیگران تاثیری وارد نمی سازد مگر اینکه مشتری تمام اجراءات لازمی را که برای انتقال تمام حقوق شامل ترکه ضروری است انجام نماند رعایت احکام قانون راجع باجراءات انتقال حق بین متعاقدين حتمی می باشد .

ماده 1165-

هرگاه بایع بعضی از دیون ترکه را بدست آورد یا بعضی از اشیاء متعلق به ترکه را بفروشد بردآن برای مشتری مکلف می باشد مگر اینکه عدم رد آن حین بیع شرط گذاشته شده باشد .

ماده 1166-

مشتری مکلف است دیونی را که برترکه بوده و از طرف بایع پرداخته شده باشد به بایع ردوتمای دیون و حقوق را که بالای ترکه باشد بابایع محاسبه نماید ، مشروط براینکه موافقه طور دیگری صورت نگرفته باشد .

مبحث هشتم - بیع در حین مرض موت

ماده 1167-

هرگاه شخص هنگام مرض موت چیزی را به وارث یا غیر وارث به ثمن کمتر از قیمت آن در روز وفات ، بفروش برساند عقد در صورتی بالای ورثه تطبیق می گردد که مقدار تفاوت قیمت از ثلث قیمت مجموع ترکه متجاوز نباشد مبیعه شامل مجموع ترکه محسوب میشود .

ماده 1168-

هرگاه تفاوت قیمت از ثلث کلی ترکه تجاوز نماید بیع در آنچه که از ثلث زیاد باشد در حق ورثه نافذ نمیگردد مگر اینکه ورثه آنرا قبول یا مشتری مقداری را که دو ثلث ترکه را تکمیل نماید رد کند .

ماده 1169-

در عقد بیع هنگام مرض موت احکامی رعایت میشود که در تبرع چنین مریض ، قابل رعایت است .

ماده 1170-

احکام مواد سه گانه فوق بضرر شخص ثالث صاحب حسن نیت که به مقابل عوض ، حق عینی را علیه عین مبیعه کسب نموده باشد تطبیق نمیشود .

مبحث نهم - مقایضه

ماده 1171-

مقایضه عبارت است از بیع جنس به جنس .

ماده 1172-

هرگاه اشیاء متبادل در عقد مقایضه از نظر متعاقدين دارای قیمت های متفاوت باشد تعویض مقدار تفاوت به پول نقد جواز دارد .

ماده 1173-

(1) هریک از اجناس متبادل در عقد مقایضه حکم مبیعه را داشته شروط مبیعه در آن اعتبار داده می شود. در حال وقوع منازعه در مورد تسلیم داد و ستد اجناس مذکور همزمان صورت میگیرد.

(2) هریک از متعاقبین در عقد مقایضه نسبت به آنچه تسلیم نموده بایع و نسبت به آنچه اخذ نموده مشتری شمرده میشود.

ماده 1174-

عاقده یک در عقد مقایضه جنس را تسلیم و بعد از نزدش بااستحقاق برده شود یا آنرا باثر عیب رد نماید می تواند جنس مقابل را استرداد یا قیمت آنرا مطابق وقت استحقاق یا هنگام مقایضه خالی از عیب از طرف دیگر عقد مطالبه نماید در هر دو حالت اگر موجب قانونی موجود شود شخص مذکور جبران خساره را مطالبه کرده می تواند.

ماده 1175-

مصارف عقد مقایضه بصورت مناصفه بالای طرفین عقد تحمیل میشود. مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

فصل دوم

هبه

قسمت اول

ارکان هبه

ماده 1176-

هبه عبارت است از تملیک مال به شخص دیگر بدون عوض گاهی بمقابل عوض نیز صورت میگیرد.

ماده 1177-

شخصیکه اهلیت تبرع را داشته و محجور نباشد میتواند در حال صحت جمیع مایملک خود یا قسمتی از آنرا برای که هر که خواسته باشد هبه نماید.

ماده 1178-

(1) هبه بدون قبول و قبض موهوب له و یا نایب او تکمیل نمیگردد.

(2) هرگاه هبه از طرف ولی یا وصی موهوب له صورت گرفته باشد و اهب در قبول و قبض هبه نیز نیابت می نماید.

ماده 1179-

هبه به تعاطی منعقد شده می تواند.

ماده 1180-

ملکیت عین موهوبه وقتی ثابت می شود که عین مذکور کاملاً قبض گردد. در صورتیکه موهوبه عقار باشد، تحریر عقد در ورق رسمی جهت انعقاد هبه حتمی میباشد.

ماده 1181-

هرگاه مال در حالی هبه شود که بتصرف موهوب له قرار داشته باشد هبه قبض شده تلقی می شود .
ماده 1182-

هرگاه دین از طرف داین بمدیون هبه شده یا از آن بدون تردید مدیون ابراء صورت گیرد عقد هبه تکمیل گردیده دین ساقط میشود در صورتیکه دین به غیر مدیون هبه شده باشد هبه قبل از قبض موهوبه باجازه واهب تکمیل شده نمیتواند .

ماده 1183-

موجودیت موهوبه هنگام عقد شرط بوده لازم است معین ودر ملک واهب باشد .

ماده 1184-

هرگاه موهوب مشاع قابل قسمت باشد هبه آن باوجود قبض افاده ملکیت را نمی نماید مگر اینکه واهب آنرا تقسیم نموده حصه معین را بموهوب له تسلیم نماید .

ماده 1185-

در صورتیکه موهوبه مشاع غیر قابل قسمت باشد قبض آن افاده ملکیت را مینماید مشروط براینکه مقدار آن معلوم باشد.

ماده 1186-

هبه مقید به مدت عمر جواز داشته به ارث برده نمیشود اما هبه مقید به زمان معین جواز نه دارد .

ماده 1188-

هبه به ضرر دائنین جواز ندارد .

ماده 1189-

هبه به مرگ واهب قبل از تسلیم عین برای موهوب له باطل دانسته می شود .

ماده 1190-

هبه بمرگ موهوب له قبل از قبض موهوبه باطل دانسته شده ورثه موهوب له در آن حق ندارد .

ماده 1191-

هبه شخص در حال مرض موت حکم وصیت را دارد .

قسمت دوم

احکام هبه

مبحث اول - وجایب واهب

ماده 1192-

در صورتیکه موهوب له عین موهوبه را تسلیم نشده باشد واهب به تسلیمی آن مکلفیت داشته ،در مورد تسلیمی تمام احکام متعلق به تسلیمی مبیعه رعایت می شود .

ماده 1193-

واهب از استحقاق موهوبه مسئول نمیشد مگر اینکه سبب استحقاق را عمدا پوشانده یا هبه بمقابل عوض صورت گرفته باشد.

در حالت اول قاضي مقدار خساره وارده را به موهوب له طور عادلانه تعيين و در حالت دوم واهب به اندازه آنچه از موهوب له حاصل نموده مسئوليت دارد مگر اینکه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد .

ماده 1194-

هرگاه موهوبه به استحقاق برده شود موهوب له در حقوق و دعاوي قايم مقام واهب قرار ميگيرد .

ماده 1195-

(1) واهب از عيب موهوبه مسئول شناخته نميشود .

(2) هرگاه واهب عمدا عيب را مخفي ساخته يا از عدم معيوبيت آن تضمين کرده باشد از ضرر ناشي از عيب مسئول ميشد در صورتيکه هبه بمقابل عوض باشد مسئوليت واهب از مقدار عوض هبه تجاوز

نمیکند.

ماده 1196-

واهب تنها از فعل عمدي و خطاي بزرگ مسؤ پنداشته ميشود .

مبحث دوم _ وجايب

موهوب له

ماده 1197-

موهوب له به ايفاي آنچه که واهب

در عوض موهوبه شرط گذاشته

مكلف ميشد اعم از اينکه ايفاي آن براي واهب يا شخص ديگري تعيين باشد .

ماده 1198-

هرگاه قيمت موهوبه از قيمت عوض شرط شده کمتر باشد موهوب له تنها به تاديه آن مقدار عوض که معادل

قيمت موهوبه شود مكلف ميشد .

ماده 1199-

(1) هر گاه واهب پرداخت ديون خود را بعوض هبه شرط گذارد موهوب له تنها به تاديه همان مقدار ديوني

مكلف شناخته ميشود که در وقت هبه موجود بوده مگر اینکه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد .

(2) اگر باسناد تضمين دين عليه واهب يا شخص ديگري به موهوبه حقوق عيني تعلق گرفته باشد موهوب

له بتاديه دين مذکور مكلف مي باشد مگر اینکه طرفين طور ديگري موافقه نموده باشند .

ماده 1200-

مصارف هبه به شمول مصارف عقد و محصولات بر ذمه موهوب له است ، مگر موافقه طور ديگري

صورت گرفته باشد .

قسمت سوم

رجوع از هبه

ماده 1201 -

واهب میتواند بموافقه موهوب له از هبه رجوع نماید، در صورت عدم موافقه موهوب له، واهب از محکمه اجازه رجوع را حاصل می دارد، مشروط بر اینکه مستند به عذر معقول بوده و مانع رجوع موجود نشده باشد.

ماده 1202 -

درحالات آتی رجوع از هبه عذر معقول پنداشته میشود:

1- در حالیکه موهوب له وجایب خویش را در مقابل واهب طوری اخلاص نماید که عملش بی اعتنائی مطلق در برابر او تلقی شود.

2- در حالیکه واهب از کسب نفقه، طوری که حیثیت اجتماعی او ایجاب می کند، عاجز شود یا به پرداخت نفقه اشخاصیکه قانوناً بر او لازم می باشد، قادر نباشد.

3- در حالیکه واهب بعد از هبه صاحب طفلی شود که الی زمان رجوع حیات داشته یا طفلی که واهب، وقت هبه گمان مرده را علیه او نموده بود، زنده ثابت شود.

ماده 1203 -

هرگاه واهب عمداً بدو حق از طرف موهوب له به قتل برسد، ورثه او می توانند هبه را باطل سازند.

ماده 1204 -

رجوع از کل یا بعضی هبه گرچه

واهب حق خود را ساقط نموده

باشد، جواز دارد، مشروط بر اینکه

یکی از موانع متذکره مواد آتی موجود نشود:

ماده 1205 -

هرگاه به عین موهوبه زیادتی عاید شود که متصل آن بوده و موجب زیادت قیمت آن گردد، مانع رجوع می گردد. در صورت زوال مانع، حق رجوع عودت می نماید.

ماده 1206 -

هرگاه یکی از طرفین عقد هبه، بعد از قبض آن فوت نماید، حق رجوع در آن ساقط میگردد.

ماده 1207 -

هرگاه موهوب له در موهوبه تصرف نهایی نموده باشد، رجوع واهب جواز ندارد. در صورتیکه تصرف مذکور شامل جز از موهوبه بوده باشد، رجوع در جزء باقی مانده آن جواز دارد.

ماده 1208 -

هرگاه هبه بین زوجین صورت گرفته باشد، رجوع از آن جواز ندارد، گرچه بعد از هبه در بین آنها تفریق واقع شده باشد.

ماده 1209 -

هرگاه هبه بین اقارب محرم واقع شده باشد، رجوع در آن جواز ندارد.

ماده 1210 -

- (1) هرگاه عین موهوبه تلف گردد یا از بین برده شود، حق رجوع در آن ساقط می گردد.
- (2) اگر هلاک یا اتلاف شامل یک قسمت از عین مذکور باشد، رجوع در مقدار باقیمانده جواز دارد.

ماده 1211 -

هرگاه هبه بمقابل عوض صورت گرفته باشد، حق رجوع در آن ساقط می گردد، مشروط بر اینکه عوض در برابر قسمتی از موهوبه قرار داده نشده باشد. اگر عوض به استحقاق برده شود و اهب رجوع کرده می تواند مشروط بر اینکه به موهوبه زیادتیی که مانع رجوع شود یا مانع دیگری، موجود نگردد.

ماده 1212 -

پدر نمی تواند از مال پسر صغیر خود بمقابل هبه ای که باو کرده عوض بگیرد.

ماده 1213 -

هرگاه هبه بصفت صدقه یا بمنظور خیر صورت گرفته باشد، رجوع در آن جواز ندارد.

ماده 1214 -

رجوع در هبه بموافقت طرفین یا حکم محکمه صورت گرفته عقد را باطل میسازد. در این صورت موهوب له باعاده منافع حاصله از موهوبه، الی زمان موافقه بر رجوع یا اقامه دعوی، مکلف می باشد. موهوب له میتواند مصارف ضروری ایرا که انجام داده است از واهب مطالبه نماید. اما مصارف نافع را در حالی مطالبه کرده میتواند که از اثر آن زیادت در قیمت موهوبه بعمل آمده باشد.

ماده 1215 -

(1) هرگاه واهب بدون رضائیت موهوب له یا حکم محکمه موهوبه را دوباره به دست آرد، از تلف شدن آن به مقابل موهوب له مسئول شناخته میشود. خواه تلف شدن موهوبه ناشی از فعل واهب باشد یا از اثر استعمال یا علت خارجی دیگر.

(2) اگر محکمه به رجوع در هبه، حکم صادر نموده و موهوبه بعد از اخطار به تسلیم، در دست موهوب له تلف شود، موهوب له از تلف شدن موهوبه مسئول می باشد. گرچه ناشی از عمل او نباشد.

فصل سوم

شرکت

قسمت اول

احکام عمومی

مبحث اول - تعاریفات

ماده 1216 -

شرکت عبارت از عقدیست که بموجب آن دو یا زیاده از اشخاص تعهد مینمایند، تا در بکار انداختن یک فعالیت مالی به پرداخت مقدار مال یا انجام عمل یا اعتبار طوری سهمین شوند که مفاد و خساره به اساس موافقه که بین آنها صورت گرفته، توزیع شود.

ماده 1217 -

شرکت خواه به اعطای مال باشد یا انجام عمل یا اعتبار دونوع است: شرکت مفاوضه و عنان.

ماده 1218 -

شرکت مفاوضه آنست که شرکاء در تصرف، سرمایه، مفاد و خساره باهم مساوی باشند.

ماده 1219 -

شرکت عنان آنست که شرکا در آن طوری موافقه نمایند که در تصرف یا سرمایه، مفاد یا خساره باهم متفاوت باشند

ماده 1220 -

شرکت به اعتبار، آن است که در آن

دو یا زیاده اشخاص، به اساس اعتبار،

به خرید مال بصورت نسبه

طوری موافقه نمایند که مال را

فروخته هریک از حصه معین آن

مسئول بوده در مفاد و خساره سهمین باشند.

ماده 1221 -

(1) شرکت بمجرد تشکیل، شخصیت حکمی تلقی میشود مشروط بر اینکه، به ثبت و نشر رسیده باشد.

شرکت نمیتواند قبل از ثبت و نشر، به اشخاص ثالث تمسک نماید ولی اشخاص ثالث به این شخصیت بدون نشر تمسک کرده میتوانند.

(2) شرکت های تجاری تابع احکام قانون تجارت میباشد.

مبحث دوم - ارکان عمومی شرکت

ماده 1222-

عقد شرکت باید تحریری باشد در غیر آن اعتبار ندارد. همچنان تعدیل وارده در عقد تازمانیکه شکل عقد تکمیل نشده باشد باطل شمرده می شود. شرکاء نمیتوانند بر این بطلان بالایی شخص ثالث تمسک نمایند، این بطلان بین شرکاء نیز مدار اعتبار نیست، مگر از تاریخی که شریک مطالبه حکم بطلان را نموده باشد.

ماده 1223-

تفاوت حصص مجاز است حصه ملکیت مال یا مجرد منفعت آن شده میتواند.

ماده 1224-

حصه شریک به نفوذ یا اعتماد مالی وی منحصر شده نمیتواند.

ماده 1225 -

هرگاه سهم یکی از شرکا پول نقد بوده و آنرا تادیه نکند از تاریخ استحقاق به پرداخت فایده قانونی آن، بدون اینکه مطالبه قضایی و یا ابلاغ صورت گرفته باشد، مکلف میباشد، جبران خساره وارده ناشی از تاخیر پرداخت سهم نیز بر او تحمیل می شود.

ماده 1226-

هرگاه سهمیه شریک حق ملکیت یا حق منفعت یا سایر حقوق عینی دیگر باشد، راجع به ضمان سهمیه در موارد هلاک یا استحقاق یا ظهور عیب احکام بیع تطبیق میشود.

ماده 1227 -

هرگاه سهمیه شریک صرف انتفاع از مال باشد، احکام اجاره در آن تطبیق می گردد.

ماده 1228-

هرگاه سهم شریک عمل باشد به انجام خدماتیکه در عقد تعهد نموده و تقدیم حساب از آن مکلف می باشد.

ماده 1229 -

سهمیه عمل به انجام عمل جبران میگردد. در این صورت شریک تنها از اعمال مربوط در شرکت مسئول میباشد.

ماده 1230-

هرگاه سهمیه دین باشد تعهد شریک وقتی ایفا شناخته میشود که دین به موعد معین به شرکت پرداخته شده باشد. در صورت عدم پرداخت آن شریک علاوه بر مسئولیت از عدم پرداخت سهمیه، به تادیه جبران خساره از موعد تاخیر آن، مکلف میباشد.

ماده 1231 -

شخص فایده را بطریقه که در عقد شرط گردیده مستحق می گردد اعم از اینکه در مقابل مال یا عمل باشد.

ماده 1232-

هرگاه در عقد شرکت حصه هریک از شرکاء در مفاد و خساره معلوم نشده باشد، سهمیه مفاد هر یک از شرکاء به تناسب سهمیه آنها از سرمایه توزیع می گردد.

ماده 1233-

هرگاه در عقد تنها به تعیین سهمیه مفاد شرکاء تصریح بعمل آمده باشد، این تصریح به عین اندازه در تحمل خساره مدار اعتبار شناخته میشود. همچنان تصریح در عقد به تعیین خساره هریک از شرکاء به عین شکل، در باره مفاد مدار اعتبار میباشد.

ماده 1234-

باوجود مساوات در سرمایه، شرط زیادت در توزیع مفاد مجاز است.

ماده 1235-

هرگاه سهمیه شریک به کار و عمل منحصر باشد، سهمیه او در مفاد و خساره تابع استفاده شرکت از عمل او میباشد. در صورتیکه شریک علاوه از عمل، پول نقد و یا شی دیگری بپردازد، حصه ای را در مقابل عمل و حصه دیگری را در مقابل آنچه که علاوه از عمل پرداخته است مستحق می گردد.

ماده 1236-

هرگاه به عدم سهم گیری یکی از شرکاء در مفاد یا خساره موافقه صورت گیرد، عقد شرکت باطل شناخته میشود. شریکی که جز انجام عمل، در شرکت سهمی ندارد، به موافقه شرکاء از تحمل خساره وقتی معاف شده میتواند که بمقابل عمل وی اجرت تعیین نشده باشد.

ماده 1237-

در شرکت اعتبار، مفاد و خساره، به تناسب مالی توزیع میگردد که هریک از شرکاء آن را به حساب شرکت طور نسبه خریده و ضامن آن شده باشد. در این مورد موافقه طور دیگری صورت گرفته نمی تواند.

مبحث سوم - اداره شرکت

ماده 1238-

شرکاء در مقابل یکدیگر صفت امین را داشته و مال شرکت در نزد شریک حکم امانت را دارد. در صورتیکه مال بدون تقصیر یا تجاوز شریک تلف شود، شریک مذکور مسئول شناخته نمی شود، اما در حال قصور یا تجاوز مسئول شناخته می شود.

ماده 1239-

عقد شرکت متضمن طرز اداره، اسم یا اسماء هیئت مدیره و حدود صلاحیت هریک از اعضای هیئت مذکور میباشد.

درج مطالب فوق باسناد موافقه بعدی جواز دارد، مشروط بر اینکه شکل قانونی تعدیل در آن رعایت شده باشد.

ماده 1240-

هرگاه یکی از شرکاء باسناد تصریح خاص متن عقد شرکت، بداره شرکت موظف شود، بداره شرکت و انجام اعمالیکه شامل اهداف شرکت باشد ادامه میدهد مشروط بر اینکه اعمال و تصرفات وی عاری از غش باشد. عزل چنین شریک تازمان بقای شرکت بدون مجوز قانونی و یا تعدیل عقد شرکت جواز ندارد.

هرگاه انتخاب شریک مذکور در هیئت مدیره باسناد موافقه بعدی بعمل آمده باشد، رجوع در آن مثل رجوع در سایر وکالت های عادی جواز دارد.

ماده 1241-

هرگاه اشخاص متعددی بدون تعیین وظیفه و تفکیک صلاحیت بامور اداره شرکت گماشته شوند، هرکدام می توانند بصورت مستقل به امور اداری بپردازند. مگر هریک از شرکاء گماشته شده، قبل از انجام عمل، حق اعتراض را بر آن دارند. این اعتراض باسناد اکثریت آراء اعضاي گماشته شده رد شده میتواند. در صورت تساوي آراء براي اکثریت تمامی شرکاء مراجعه میشود.

ماده 1242-

هرگاه در عقد موافقه بعمل آمده باشد که تصاویب به موافقه اکثریت آرای اعضاي هیئت مدیره صورت گیرد، مخالفت از آن جواز ندارد. مگر در صورتیکه مخالفت بمنظور انجام کار عاجلی باشد که به اثر فوت آن خساره بزرگی به شرکت عاید گردد که آن را جبران کرده نتواند.

ماده 1243-

هرگاه اصدار تصاویب با اکثریت تعیین شده باشد منظور نظر از آن اکثریت در عدد آراء میباشد، مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 1244-

شرکاء غیر از هیئت مدیره حق مداخله را در امورات اداره نداشته مگر می توانند از دفاتر و اسناد شرکت شخصاً معلومات حاصل نمایند. موافقه که مخالف آن باشد باطل پنداشته میشود.

مبحث چهارم - آثار شرکت

ماده 1245-

شریک باید از هر فعالیتیکه بضرر شرکت و یا مخالف اهداف تاسیس شرکت باشد، خود داری نماید. شریک مکلف است در تدابیر مصالح شرکت طوری بذل توجه نماید که در مصالح شخصی خود مبذول میدارد، مگر اینکه به مقابل اجرت برای امور اداره گماشته شده باشد. در این صورت نمی تواند کمتر از یک شخص عادی توجه بخرچ دهد.

ماده 1246-

هرگاه شریک مال یا مبلغی را از شرکت اخذ یا آن را تحت حجز در آورد، به پرداخت مفاد آن از تاریخ اخذ یا حجز، بدون مطالبه قضائی یا اخطار، مکلف میباشد، در صورت ایجاب به تادیه جبران خساره تکمیلی نیز مکلف میشود.

اگر شریک مقداری از مال خویش را به شرکت مساعدت یا برای مصالح شرکت مصارف نفعی را به حسن نیت انجام دهد می تواند فایده مبالغ مذکور را از تاریخ پرداخت به بعد از شرکت اخذ نماید.

ماده 1247-

هرگاه اموال شرکت دیون آنرا تکافو نکند شرکاء مکلف اند متناسب به مقدار حصه خویش در خساره شرکت از مال شخصی خود دین را تادیه نمایند، مگر اینکه تناسب دیگری به موافقه شرکاء تثبیت شده باشد. موافقه شرکاء مبنی به عدم مسئولیت آنها از دیون شرکت اعتبار ندارد.

دائنین شرکت میتوانند هریک از شرکاء را به قدر حصه آن در مفاد شرکت مورد مطالبه قرار دهند.

ماده 1248-

شرکاء در مورد آنچه که از دیون شرکت به نمت آنها لازم گردیده به صفت متضامن تلقی نمی گردند، مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

در صورت افلاس یکی از شرکاء حصه دین او بالایی سایر شرکاء، متناسب به مقدار حصه هریک در خساره، توزیع می گردد.

ماده 1249-

هرگاه بالایی یکی از شرکاء دیون شخصی باشد، دائنین مذکور نمیتوانند در حال بقای شرکت حق خود را از حصه مدیون از سرمایه شرکت مطالبه نمایند. مگر از حصه مفاد مدیون چنین مطالبه را نموده میتوانند. در صورت تصفیه شرکت حصه مدیون را از سرمایه نیز در حالیکه موعد دین به سر رسیده باشد مطالبه کرده میتوانند.

با آنهم قبل از تصفیه شرکت دائنین حق دارند حجز احتیاطی را بر حصه مدیون خویش از شرکت تقاضا نمایند.

مبث پنجم - انحلال شرکت

ماده 1250 -

شرکت در یکی از حالات ذیل منحل میشود:

انقضای ميعاد معينه

انجام عملیکه شرکت به منظور آن تاسیس یافته.

تلف شدن کل سرمایه شرکت یا حد اکثر آن طوریکه در بقاء آن مفاد متصور نباشد.

مرگ یکی از شرکاء یا وقوع حجر بر او یا ثبت افلاس او.

خارج شدن یکی از شرکاء از شرکت در صورتیکه مدت فعالیت شرکت نامحدود باشد، اما مشروط بر اینکه شریک اراده خود را مبني بر خروج سه ماه قبل به اطلاع سایر شرکاء رسانیده باشد، در غیر آن خروج او ناشی از غش و یا در وقت غیر مناسب دانسته میشود، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

موافقه شرکاء به انحلال

حکم محکمه به انحلال

ماده 1251-

موافقه شرکاء مبني بر اینکه بعد از مرگ یکی از شرکاء شرکت بر ورثه او گرچه قاصر باشند استمرار یابد جواز دارد.

همچنان موافقه براینکه در صورت مرگ، وقوع حجر یا ثبت افلاس یا خروج یکی از شرکاء، شرکت بین سایر شرکاء باقی بماند، جواز داشته. در این صورت شریک مذکور و ورثه او حق دیگری جز حصه خود از مال شرکت که به تناسب قیمت روز وقوع حادثه سنجش میشود ندارد. این مقدار نقداً به او پرداخته شده از سایر حقوقیکه بعداً بوجود می آید بر خوردار شده نمیتواند، مگر به اندازه آنچه که از نتیجه اجراءات قبل از حادثه خروج وی باشد.

ماده 1252-

هرگاه مدت معینه شرکت بپایان رسد یا اعمالی که شرکت به منظور پیشبرد آن تاسیس یافته خاتمه یابد، مگر با آن هم شرکاء به آن نوع اعمالی اقدام نمایند که شرکت بمنظور آن تاسیس گردیده، عقد به عین شرایط سال به سال امتداد می یابد.

دائنین یکی از شرکاء میتوانند، علیه امتداد فقره فوق اعتراض نموده آثار مرتبه شرکت را در حصه همان شریک متوقف سازند.

ماده 1253-

محکمه می تواند به اساس تقاضای یکی از شرکاء نسبت عدم ایفای تعهدات شریک یا هر علت دیگری بملاحظه معقولیت دلایل ارائه شده به انحلال شرکت حکم صادر نماید. هر نوع موافقه که بخلاف آن صورت گیرد اعتبار ندارد.

ماده 1254-

هر شریک می تواند اخراج شریکی را که تصرفات وی منجر بانحلال شرکت یا باعث اعتراض برتمدید آن گردد، از محکمه تقاضا کند، طوریکه شرکت بین سایر شرکاء بحال خود باقی بماند. همچنان در حالیکه مدت فعالیت شرکت محدود باشد هر شریک می تواند اخراج خود را متکی بدلائل معقول از محکمه مطالبه کند. در این صورت شرکت منحل می شود، مگر اینکه سایر شرکاء باستمرار آن موافقه نمایند.

مبحث ششم - تصفیه و تقسیم شرکت

ماده 1255-

تصفیه و تقسیم اموال شرکت مطابق شرایط پیش بینی شده عقد صورت میگیرد. در صورتیکه در عقد از آن تذکر نرفته باشد، احکام مواد ذیل در آن رعایت می شود:

ماده 1256-

صلاحیت هیئت مدیره بمجرد انحلال شرکت از بین میرود مگر شخصیت شرکت تا مدت لازم برای تصفیه و انتهای تصفیه ادامه می یابد.

ماده 1257-

تصفیه توسط تمامی شرکاء یا شخص و یا اشخاصیکه به اکثریت آراء شرکاء تعیین میگردد صورت می گیرد.

اگر شرکاء برای تصفیه شخص یا اشخاص را به اکثریت آراء تعیین نکند به اساس تقاضای یکی از شرکاء از طرف محکمه تعیین شده میتواند.

در حال بطلان شرکت، محکمه شخص تصفیه کننده، حدود صلاحیت و طرز تصفیه را بنا بر مطالبه اشخاص ذی علاقه تعیین مینماید.

تا زمان تعیین تصفیه کننده، هیئت مدیره به نسبت دیگران حکم هیئت تصفیه را دارد.

ماده 1258-

تصفیه کننده نمی تواند با اعمال جدیدی در شرکت مبادرت ورزد، مگر اینکه عمل مذکور از ضروریات اکمال اعمال سابقه باشد.

تصفیه کننده می تواند، مال شرکت را عقال باشد یا منقول، بصورت مزایده یا غیر آن بفروش برساند، مگر اینکه صلاحیت او حین تعیین مقید شده باشد.

ماده 1259 -

اموال شرکت بعد از پرداخت دیون معجل و وضع دیون موجل و دیون متنازع فیه و بعد از تادیه مصارف و قروضیکه توسط یکی از شرکاء به مصلحت شرکت انجام شده بین تمامی شرکاء تقسیم می شود. بهر یک از شرکاء مبلغ معادل قیمت سهم او در سرماییه شرکت مطابق عقد تخصیص داده میشود در حالیکه قیمت سهم در عقد توضیح نشده باشد. قیمت آن از وقت تسلیمی معادل میگردد مگر اینکه سهم شریک منحصر بانجام عمل یا تقدیم یک شی جهت منفعت شرکت یا مجرد انتفاع باشد.

اگر چیزی از مال باقی بماند متناسب به حصه هریک در ربح بین شرکاء تقسیم می شود. در صورتیکه مال باقی مانده شرکت بعد از وضع مبالغ فقره اول این ماده حصص شرکاء را تکافو نکند خساره حسب موافقه شرکاء در توزیع خساره سنجش میشود.

ماده 1260 -

در مورد تقسیم مال شرکت ها احکام متعلق به تقسیم مال مشاع رعایت می شود.

قسمت دوم

شرکتهای مختلفه

مبحث اول - شرکت مضاربت

ماده 1261 -

مضاربت، شرکتیست بین دو شخص که یکی به پرداخت سرماییه و دیگری که مضارب نامیده میشود، بانجام عملی در آن سهم میگیرد.

ماده 1262 -

داشتن اهلیت توکیل صاحب سرماییه و اهلیت وکالت مضارب در مضاربت شرط است.

ماده 1263 -

سرماییه باید پول نقد و معلوم بوده، به مضارب تسلیم گردد دینیکه بر ذمه شخص است، سرماییه شده نمیتواند.

ماده 1264 -

اندازه مفاد هریک از طرفین باید بصورت جزء مشاع تعیین گردد. در صورت عدم تعیین مفاد، طور مناصفه تقسیم می شود.

ماده 1265 -

شرکت مضاربت حایز شخصیت حکمی شده نمیتواند.

ماده 1266 -

مضاربت مطلق و یا مقید می باشد.

ماده 1267 -

مضاربت مطلق آنست که بزمان، مکان و نوع معامله مقید نبوده، بایع و مشتری در آن تعیین نشده باشند.

مضاربت مقید، آنست که بیکی از قیود متذکره فقره فوق، مقید شده باشد.

ماده 1268 -

مضارب حیثیت امین و سرمایه نزد او حیثیت امانت را دارد. اما در تصرفات سرمایه وکیل صاحب سرمایه پنداشته شده و در مفاد شریک میباید.

ماده 1269-

در مضاربت مطلق، بیع، شرا، و توکیل مضارب مجاز است مضارب می تواند بصورت نقده یا نسیه ای که در تجارت متعارف باشد معامله نماید.

قبول حواله، امانت گذاشتن مال مضاربت، گرو گرفتن یا گرو گذاشتن آن از طرف مضارب همچنان اجازه دادن و انتقال مال مضاربت بمنظور معامله بهر جائیکه باشد از طرف مضارب جواز دارد، مضارب نمیتواند مالی را به غبن فاحش بخرد، در غیر آن مال خریده شده بحساب مضارب، محاسبه میشود.

ماده 1270-

در مضاربت مطلق، مضارب نمیتواند مال مضاربت را با مال خود خلط یا آنرا به شخص دیگری به مضاربت دهد، مگر اینکه قبلاً باو اجازه داده شده باشد، همچنان مضارب نمیتواند بدون اجازه صریح صاحب سرمایه، بیشتر از مقدار سرمایه، قرض بگیرد.

ماده 1271-

در مضاربت مقید، مضارب مکلف است شروطی را که صاحب سرمایه وضع نموده رعایت نماید، در صورت تخلف غاصب پنداشته شده از مال تلف شده، مسئول و بتادیه مفاد خساره و تعویض مکلف می باشد.

ماده 1272-

در صورت بطلان مضاربت، مفاد به صاحب سرمایه تعلق گرفته مضارب اجر مثل را مستحق میشود، مشروط بر اینکه اجر مثل از اجوره تعیین شده تجاوز نکند. در حالیکه مفاد موجود نباشد، مضارب مستحق اجور شناخته نمی شود.

ماده 1273-

هرگاه مضارب مال مضاربت را در احوال مجاز با مال خود خلط نماید. مفاد، متناسب به حصص هریک از سرمایه تقسیم میشود، مفاد مال مضارب بخودش تعلق گرفته، مفاد سرمایه مضاربت مطابق شرایطیکه در عقد به آن موافقه شده، بین صاحب سرمایه و مضارب توزیع می شود.

ماده 1274-

هرگاه مضارب مالی را بیشتر از مقدار سرمایه با اجازه صاحب آن به نسیه بگیرد، بین شان شرکت به اعتبار تلقی میشود.

ماده 1275-

هریک از مضارب و صاحب سرمایه باید در مفاد شریک باشند، در صورتیکه شرط گذاشته شده باشد که تمام مفاد به مضارب تعلق گیرد عقد قرض، و اگر شرط گذاشته شده باشد که تمام مفاد به صاحب سرمایه تعلق یابد، مضارب بحیث معامله دار، در مقابل اجرت مثل شناخته میشود.

ماده 1276-

خساره را تنها صاحب سرمایه متحمل میشود، مگر اینکه مضارب از اشتراک در آن ضمانت کرده باشد.

ماده 1277-

هرگاه مقداري از مال مضاربت تلف شود از مفاد حاصله جبران میگردد، در صورتیکه مقدار تلف شده متجاوز از مفاد باشد مضارب مسئول آن نمی باشد.

ماده 1278-

مصارف انتقال مضارب، از یکجا بجای دیگر بغرض اجرای امور مضاربیت به اندازه مناسب از مال مضاربیت وضع می شود.

ماده 1279-

مضاربیت، باختم مدت متذکره عقد، یا موت یکی از طرفین و یا از بین رفتن مضارب خاتمه می یابد. در صورتیکه مضارب قبل از

تصفیه مضاربیت فوت نماید، حقوق صاحب سرمایه از متروکه او تادیه می شود.

ماده 1280-

صاحب سرمایه مکلف است در حال

اراده عزل مضارب، موضوع را بوی

ابلاغ نماید وبعد از آن مضارب

نمی تواند در مال مضاربیت تصرف

نماید. مگر اینکه منظور از آن

مبادله اجناس مضاربیت به پول نقد باشد.

مبحث دوم - شرکت در کار

ماده 1281-

شرکت در کار آنست که دوشخص یا بیشتر از آن انجام کار یا تعهدی را برای شخص دیگری طوری متقبل شوند که اجرت بین شان بصورت مساویانه یا متفاوت تقسیم شود.

ماده 1282-

هریک از شرکاء در قبول کار، وکیل یکدیگر پنداشته شده صاحب کار می تواند انجام کار را از هر یک از شرکاء مطالبه نماید. هر یک از شرکاء می تواند باقیمانده اجرت را از صاحب کار مطالبه کند و اگر صاحب کار اجرت را بیکی از شرکاء بپردازد، بری الذمه شناخته می شود.

ماده 1283-

یکی از شرکاء به تنهایی بانجام کار مکلف نمی گردد. او می تواند کار مورد نظر را بیکی از شرکاء دیگر یا شخص دیگری غیر از شرکاء محول سازد. مگر اینکه صاحب کار انجام کار را توسط شریک معین شرط گذاشته باشد.

ماده 1284-

مفاد بین شرکاء طوری تقسیم میشود که به آن موافقه بعمل آمده باشد. تساوی و تفاوت در انجام کار واجرت شرط گذاشته شده میتواند.

ماده 1285-

شریک به محض تضمین کار مستحق مفاد شناخته میشود، گرچه عملاً کاری را انجام نداده باشد.

ماده 1286-

هرگاه موضوع کار با اثر عمل یکی از شرکاء، تلف یا معیوب شود. صاحب کار می تواند هریکی از شرکاء را که خواسته باشد، به جبران خساره مجبور نماید. خسار باندازه تضمین هریک از شرکاء بین شان تقسیم میشود.

ماده 1287-

عده از شرکاء می توانند در شرکت کار، تهیه محل کار، وعده دیگری تهیه وسایل وانجام کار را به عده بگیرند.

فصل چهارم

قرض

ماده 1288-

قرض، عقدیست که بموجب آن یکی از طرفین ملکیت پول نقد یا عین معلوم را از اعیان مثلی به طرف دیگر انتقال دهد که طرف دیگر مثل آنرا در نوع، مقدار و وصف بعد از انتهای موعده معین به قرض دهنده رد نماید.

ماده 1289-

قرض گیرنده شی را بعد از قبض مالک شده، مثل آن بدمه اش ثابت میگردد نه عین آن، گرچه موجود باشد. قرض دهنده میتواند قرض گیرنده را برد مثل قبل از موعده معین مکلف سازد. اگر شی بعد از عقد و قبل از قبض تلف شود، قرض گیرنده ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1290-

هرگاه در شی ایکه به قرض گرفته شده، عیب خفی ظاهر شود و قرض گیرنده رد آنرا اراده ننماید، تنها به رد قیمت شی در حالت عیب مکلف می شود.

در حالیکه قرض دهنده، عیب را قصداً اخفاء نموده باشد، قرض گیرنده می تواند اصلاح عیب را مطالبه و یا استبدال آنرا به شی سالم تقاضا نماید.

ماده 1291-

هرگاه شی باستحقاق برده شود، در آن احکام بیع والا احکام عاریت رعایت می شود.

ماده 1292-

قرض گیرنده برد مثل شی از لحاظ کمیت و کیفیت و در زمان و مکانیکه در آن موافقه صورت گرفته مکلف میباشد.

در صورتیکه زمان و مکان رد، قبلاً تعیین نشده باشد قرض گیرنده می تواند هر وقتی خواسته باشد در محل عقد آنرا مسترد نماید.

ماده 1293-

هرگاه قرض بر اشیائی پیمانه ئی یا وزنی یا مسکوکات یا بانکنوت صورت گرفته باشد، قرض گیرنده برد مثل آن مکلف می باشد. گرچه نرخ نزول یا صعود کرده باشد.

ماده 1294-

هرگاه مثل شي ايكه به قرض گرفته شده، پس از استهلاك آن از طرف قرض گیرنده در بازار نایاب گردد، قرض دهنده میتواند تا پیدا شدن مثل آن در بازار، انتظار بکشد یا قیمت روز قبض را مطالبه نماید.
ماده 1295-

فایده در قرض جواز ندارد. مگر اینکه قانون طور دیگری تصریح نماید.
ماده 1296-

هرگاه محجور علیه چیزی را بقرض گرفته استهلاك نماید. بقدر آنچه از آن استفاده بعمل آورده ضامن پنداشته میشود. در صورتیکه مال مذکور خود تلف شود قرض گیرنده ضامن آن شناخته نمیشود و اگر مال بشکل معیوب باقی باشد، قرض دهنده آنرا استرداد کرده می تواند.

فصل پنجم

صلح

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1297-

صلح، عقدیست که نزاع را رفع و خصومت را باسناد رضائیت طرفین قطع می نماید.
ماده 1298-

در عقد صلح، شرط است که حقیقه از آن صلح نشأت میکند، حق خود صلح کننده بوده و ثابت و متعلق به محلی باشد که بمنظور آن صلح صورت میگیرد و تعویض گرفتن از آن مجاز باشد. اخذ بدل در مقابل صلح جواز دارد.

ماده 1299-

بدل صلح مال مملوک با ارزش و مقدور التسليم یا منفعت تعیین شده می تواند.
بدل صلح در صورتیکه ایجاب قبض و تسلیم را نماید باید معلوم باشد.

ماده 1300-

عاقده صلح باید واجد اهلیت تصرف در حقوقی باشد که صلح آنرا شامل می گردد.

ماده 1301-

صغیر مأذون به تجارت، میتواند بامدیون خود در دینیکه حکم قضائی بر آن صادر نگردیده و شاهد برای اثبات آن هم وجود نداشته باشد یا در دینیکه بالای مدیون مفلس ثابت باشد، صلح نماید. همچنان او میتواند بامدیون راجع به تأجیل دین به داخل میعاد معین صلح کند.

ماده 1302-

ولي و وصي قاصر نمیتوانند راجع بدینیکه قاصر بالاي دیگری دارد و مدیون به آن معترف، یا بنا بر حکم محکمه ثابت، یا برای اثبات آن شاهد موجود باشد، با مدیون صلح نمایند. مگر اینکه دین مذکور در اثر عقد ولي یا وصي بوجود آمده باشد، که درین صورت ولي یا وصي باندازه دین بمقابل قاصر ضامن شناخته میشود. اگر صلح بمقابل مال دیگری بعمل آمده باشد، در صورتیکه قیمت مال معادل دین یا اندکی کمتر از آن باشد حایز می باشد، مگر اینکه در آن غبن فاحش باشد. اگر ولي یا وصي از عدم اثبات جمیع دین هراس داشته باشد، طوریکه شاهد وجود نداشته و مدیون منکر بحلف حاضر شود، با اجازه محکمه به قسمتی از دین صلح کرده میتواند.

ماده 1303-

هرگاه بالاي صغیر ممیز دعوی دین اقامه گردیده و مدعی برای اثبات دعوی خود شاهد داشته باشد، وصي یا ولي می تواند با اجازه محکمه در بدل یک شی با مدعی صلح نموده و باقیمانده را بپردازد. اگر مدعی شاهد نداشته باشد، ولي یا وصي صلح کرده نمی تواند.

ماده 1304-

وکیل بخصومت صلح کرده نمیتواند، اگر شخصیکه به خصومت در دعوی وکیل گردیده بدون اجازه موکل خود صلح کند، این صلح وی صحیح نمی باشد.

ماده 1305-

هرگاه مدعی به، عین معین بوده و مدعی علیه به آن اقرار نماید، مدعی در بدل منفعت برای مدت معین از آن صلح نماید، این صلح صحیح بوده و حکم اجاره را دارد. با از بین رفتن شی موضوع صلح بداخل مدت معینه صلح باطل میگردد.

ماده 1306-

هرگاه مدعی به، عین معین بوده و مدعی علیه به آن اقرار نماید، صلح از آن بمقابل مال معین صحت داشته و این صلح حکم بیع را دارد.

ماده 1307-

هرگاه شخص بالاي عین دست داشته شخص دیگر، خواه معلوم یا مجهول باشد ادعا نماید و طرف مقابل بالاي عین دست داشته مدعی ادعا کند، صلح به مقابل آنچه در دست یکدیگر قرار دارد، صحیح میباشد و این صلح حکم مقایضه را دارد. صحت این نوع صلح موقوف به صحت علم به عوضین نمیشود.

ماده 1308-

هرگاه مدعی بر قسمتی از مدعی به با مدعی علیه صلح نماید، این نوع صلح اخذ قسمتی از حق او و اسقاط قسمت دیگر آن شمرده میشود.

ماده 1309-

هرگاه صلح حاوی هبه، بیع یا عقد دیگری باشد، احکام همان عقدیکه در مورد آن موافقه صورت گرفته، از حیث صحت و آثار مرتب بر آن رعایت میشود.

ماده 1310-

صلح در مسایل متعلق به احوال شخصي و نظام عامه جواز ندارد، اما صلح از حقوق مالي که بر احوال شخص مرتب گردیده یا از ارتکاب جرم نشأت کرده باشد، جواز دارد.

ماده 1311-

صلح جز بصورت تحريري يا درج آن در محضر رسمي ثابت شده نمیتواند.

قسمت دوم

آثار صلح

ماده 1312-

صلح، منازعات مشمول را قطع مي نماید و هیچ یک از طرفین حق رجوع از آن را ندارد.

ماده 1313-

هرگاه صلح بصورت مطلوب انجام یابد، دعوي متوقف و بدل صلح در ملک مدعي داخل گردیده مدعي عليه حق استرداد آنرا ندارد.

ماده 1314-

(1) هرگاه بدل صلح اشیای مثلي و از جنس مدعي به بوده. قبل از تسلیم بمدعي، کلا یا قسمی تلف شده یا به استحقاق برده شود، صلح بحال خود باقي مانده، مدعي عليه به مثل آنچه تلف گردیده مکلف میگردد، خواه صلح از اقرار مدعي عليه صورت گرفته باشد یا از انکار یا سکوت او
(2) اگر بدل صلح اشیای غیر مثلي بوده، قبل از تسلیم کلا یا قسمی تلف یا به استحقاق برده شده باشد، در حالیکه صلح از اقرار صورت گرفته باشد، مدعي به تمام یا قسمتی از مدعي به، و در حالیکه صلح از انکار یا سکوت مدعي عليه صورت گرفته باشد، به مخاصمت رجوع مي نماید.

ماده 1315-

صلح نسبت به حقوق مشمول داراي اثر کاشف بوده نه مؤجد، و این اثر بحقوق موضوع نزاع منحصر مي باشد.

ماده 1316-

عبارات صلح باید بصورت محدود تفسیر گردیده، منسوب به موضوع مشمول نزاع باشد.

ماده 1317-

هرگاه صلح تابع احکام معاوضه باشد، طرفین از آن اقاله نموده مي توانند. در آن صورت مدعي به بمدعي و بدل صلح بمدعي عليه تعلق میگیرد.

ماده 1318-

هرگاه صلح متضمن اسقاط بعضي حقوق باشد، اقاله در آن جواز ندارد.

قسمت سوم

بطلان صلح

ماده 1319-

اعتراض بر صلح به سبب غلطي در فهم قانون جواز ندارد.

ماده 1320-

صلح در احوال آتی باطل شناخته میشود.

- 1- صلح به اقاله، رد بدل صلح، خيار عيب، رويت و به استحقاق بردن يکي از بدلين صلح، باطل میگردد.
- 2- در حال تثبيت تزوير در اورا يکيه صلح بر آن بنا يافته است.
- 3- در حال يکيه قبلاً در مورد نزاع يکيه صلح شامل آن است، حکم قطعي محکمه صادر گردیده، طرفين يا يکي از اوشان بصدر حکم مذکور علم نداشته باشد.

ماده 1321-

صلح تجزیه را نمی پذیرد، بطلان جزئی از اجزاء صلح سبب بطلان تمامی آن می گیرد. مگر اینکه از متن عقد یا حالاته چنین ظاهر شود که متعاقدين باستقلال اجزای عقد از یک دیگر موافقه نموده اند.

باب دوم

عقود انتفاع

فصل اول

اجاره

قسمت اول - احکام عمومي

مبحث اول - ارکان اجاره

ماده 1322-

عقد اجاره، عبارت است از تملیک منفعت مورد نظر از عینیکه به اجاره داده میشود توسط اجاره دهنده برای اجاره گیرنده بعوضیکه قابلیت بدل را دارا باشد.

ماده 1323-

عقد اجاره بر منافع اعیان منقول، غیر منقول و همچنان بر عمل مجاز صورت گرفته می تواند.

ماده 1324-

در عقد اجاره علاوه بر شروط عمومي صحت عقد، تعیین عینیکه با اجاره داده میشود، ذکر منفعت آن به نحویکه منجر به منازعه نگردد، بیان مدت انتفاع و تعیین مقدار اجرت، شرط می باشد. در غیر آن اجاره فاسد شناخته میشود.

ماده 1325-

شخصیکه تنها صلاحیت اداره مال را دارد، نمی تواند مدت اجاره را بیش از سه سال تعیین نماید. اگر مدت اجاره بیش از سه سال تعیین شده باشد، به سه سال تنقیص می یابد. مگر اینکه قانون طور دیگری حکم نموده باشد.

ماده 1326-

عقد اجاره فضولی، به اجاره مالک موقوف است. در صورتیکه مالک قاصر با محجور بوده و اجرت مطابق اجرت مثل تعیین گردیده باشد، انعقاد اجاره، موقوف به اجازه ولی یا وصی یا قیم می باشد.

ماده 1327-

اجازه مندرج ماده (1326) این قانون وقتی صحیح شمرده میشود که عاقدین و معقود علیه موجود بوده و بدل غیر از پول نقد باشد.

ماده 1328-

(1) احکام متعلق به خیار شرط، رویت و عیب، در مورد عینیکه به اجاره داده میشود، قابل رعایت می باشد.
(2) در مورد بدل اجاره احکام متعلق به خیار تقریق، صفقه عقد، وصف ثمن، غبن، تغیر وصف، خیانت و تعیین رعایت می گردد.

ماده 1329-

هرگاه برای هریکی از اجاره دهنده و اجاره گیرنده خیار شرط شده باشد، عقد اجاره بافسخ هر یک که در داخل میعاد صورت گیرد، فسخ میگردد. هریک که اجازه دهد حق خیار او ساقط میشود و خیار دیگر تا زمان انقضای مدت بحال خود باقی می ماند.

ماده 1330-

مدت خیار از وقت عقد و مدت اجاره از زمان سقوط خیار آغاز میگردد. مگر اینکه طور دیگری موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1331-

اجاره حصه مشاع، برای شریک یا غیر شریک جواز دارد.

ماده 1332-

هرگاه عین، بعد از عقد به مشاع تبدیل شود عقد را فاسد نمیسازد.

مبحث دوم - عینیکه به اجاره داده میشود

ماده 1333-

- (1) اجاره عینیکه انتفاع از آن بدون از بین رفتن عین ممکن نباشد، جواز ندارد.
- (2) اجاره بر عمل وقتی جایز است که عمل مجاز بوده و اجیر به انجام آن قانوناً مکلف نباشد.
- (3) اجاره چیزیکه منفعت گرفتن از آن بطور حقیقی یا حکمی ناممکن باشد، باطل است.

ماده 1334-

هرگاه عین از طرف شخص مستحق منفعت، باجاره داده شده باشد، بانقضای حق منفعت در حالیکه مالک اجازه ندهد، اجازه خاتمه می یابد. مشروط بر اینکه مدت معینه ابلاغ تخلیه و موعد لازم برای نقل محصول زمین زراعتی رعایت شود.

ماده 1335-

اجاره گیرنده حق خیار رویت را در خلال مدت معینه دارا می باشد. اما اجاره دهنده ایکه قبل از دیدن عین آنرا به اجاره می دهد، این حق را ندارد.

ماده 1336-

هرگاه شخص عینی را که قبلاً دیده است به اجاره بگیرد، حق خیار او ساقط می شود. مگر اینکه عین مذکور از حالت سابق تغییر یافته باشد.

ماده 1337-

حق خیار رویت اجاره گیرنده در احوال آتی ساقط می گردد:

- 1- در حال اقرار اجاره گیرنده در عقد برویت عین که باجاره داده می شود.
- 2- در حال وصف عین در عقد که قایم مقام رویت شده می تواند و اثبات عین به وصف مذکور
- 3- در حال صدور چنان قول یا فعل از طرف اجاره گیرنده که خیار را باطل سازد.
- 4- در حال گذشتن وقت کافی ایکه اجاره گیرنده برویت عین قادر بوده (بدون آنکه آنرا دیده باشد)
- 5- در حال وفات اجاره گیرنده.

مبحث سوم - اجرت

ماده 1338-

- (1) اجرت، پول نقد، مال، منفعت یا تعهد مجاز تعیین شده می تواند.
- (2) غبن فاحش در اجرت مسمی به اجرت مثل آن تعدیل می شود، تعیین اجرت مثل از طریق مراجع ذیصلاح و یا به حکم محکمه صورت می گیرد.

ماده 1339-

تجدید اجراءات مطابق استعمال عینیکه به اجاره داده می شود، جواز دارد.

ماده 1340-

اجرت به حصول منفعت یا قادر شدن به آن، لازم می گردد.

ماده 1341-

تأجیل و تعجیل اجرت و پرداخت آن به اقساط بداخل اوقات معین، جواز دارد.

ماده 1342-

هرگاه تعجیل پرداخت اجرت شرط شده باشد، اجاره گیرنده مکلف است آنرا هنگام عقد بپردازد و اجاره دهنده می تواند از تسلیم عین به اجاره گیرنده، تا زمان دریافت اجرت امتناع ورزد.

ماده 1343-

هرگاه تأخیر اجرت شرط شده باشد، اجاره دهنده مکلف است درحالیکه عقد بر منافع اعیان صورت گرفته باشد، عین را به اجاره گیرنده تسلیم دهد. در این صورت اجرت قبل از رسیدن موعد، لازم نمی گردد.

ماده 1344-

هرگاه اجاره گیرنده بدون آنکه در مورد کمیت و کیفیت اجرت از جانب اجاره دهنده موافقه بعمل آمده باشد، عینی را که به اجاره داده میشود قبض نموده مورد استفاده قرار دهد، اجرت مثل بروی لازم می گردد.

مبحث چهارم - مدت

ماده 1345-

مدت اجاره از تاریخی که در عقد تعیین گردیده، آغاز می یابد. در حال عدم تعیین از تاریخ عقد اعتبار داده میشود.

ماده 1346-

هرگاه مدت اجاره در عقد تصریح نشده باشد، اجاره برای مدت معینه پرداخت اجرت مطابق به عرف جاریه در عین مورد اجاره، اعتبار داده شده، با ختم این مدت اجاره منتهی میشود. مشروط بر اینکه قبل از نصف اخیر مدت معینه پرداخت اجرت، راجع به تخلیه، ابلاغ صورت گرفته باشد.

قسمت دوم

آثار اجاره

ماده 1347-

اجاره دهنده بعد از قبض اجرت معینه ای که تعجیل آن شرط گذاشته شده، مکلف است عینی را که به اجاره داده میشود با سایر ملحقات آن به اجاره گیرنده مطابق به موافقه قبلی به نحوی که قابلیت حصول منفعت از آن مطابق طبیعت عین مورد اجاره ممکن باشد، تسلیم دهد.

ماده 1348-

(1) هرگاه عینی که به اجاره داده میشود، درحالی تسلیم داده شود که قابلیت انتفاع مورد نظر، از عقد اجاره را نداشته یا حصول انتفاع از آن توأم با نقص بزرگ باشد، اجاره گیرنده می تواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را به اندازه نقص ر انتفاع، مطالبه نماید.

(2) اجاره گیرنده در هر دو حالت فوق، می تواند حسب اقتضاء مطالبه تعویض نماید.

ماده 1349-

هرگاه عینی که به اجاره داده میشود، درحالی قرار داشته باشد که از ناحیه آن صحت اجاره گیرنده یا کسانی که با او یکجا زندگی میکنند و یا صحت مستخدمین یا کارگران او را بخطر بزرگ مواجه

سازد، اجاره گیرنده می تواند فسخ عقد را مطالبه کند، گرچه قبلاً از این حق صرف نظر نموده باشد.

ماده 1350-

در مورد تعهد به تسلیم عینیکه به اجاره داده میشود، احکامی رعایت میشود که در مورد تعهد به تسلیم مبیعه، قابل رعایت میباشد.

ماده 1351-

اجاره دهنده به اصلاح و ترمیم نواقص عاید بر عین اجاره داده شده که باعث اخلاص منفعت مقصود از آن گردد، مکلف میباشد.

ماده 1352-

(1) هرگاه اجاره دهنده از ترمیم و اصلاح مندرج ماده (1351) این قانون امتناع ورزد، اجاره گیرنده می تواند اجاره را فسخ یا شخصاً به اجازه محکمه به ترمیم و اصلاح آن پرداخته بعداً متناسب به اندازه مصرف بالای اجاره دهنده رجوع و یا از اندازه اجرت وضع نماید.

(2) اجاره گیرنده می تواند در عین مورد اجاره بدون اجازه محکمه، ترمیمات عاجل و بسیطی را انجام دهد که اجاره دهنده بعد از اخطار در موعد مناسب به انجام آن نپرداخته باشد. اجاره گیرنده مصارف ترمیم را مطابق به اسناد مصرف از اجرت وضع میکند.

ماده 1353-

تکالیف محصول و مالیه بر عین یکبار داده میشود، بدوش اجاره دهنده است. اما قیمت آب، برق و هر آنچه که به استعمال شخص متعلق است، بدوش اجاره گیرنده میباشد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1354-

(1) هرگاه عین اجاره داده شده در اثناء مدت اجاره کاملاً از بین برود اجاره خود به خود فسخ میشود.
(2) در صورتیکه جزئی از عین از بین رفته یا عین در حالتی قرار گیرد که قابلیت انتفاع مقصود، از عقد اجاره را نداشته یا نقص بزرگ بر انتفاع عاید شود و در آن اجاره گیرنده قصوری نداشته باشد، در حالیکه اجاره دهنده در موعد مناسبی به اعاده آن بحالت اولی نپردازد، اجاره گیرنده می تواند حسب احوال تنقیص اجرت یا فسخ اجازه را مطالبه نماید، بدون اینکه حق اقدام وی را در ترمیم و اصلاح مطابق حکم مندرج ماده (1352) این قانون اخلاص نموده باشد.
(3) در هر دو حالت فوق اگر اجاره دهنده در مورد از بین رفتن یا نقصان عین قصوری نداشته باشد، اجاره گیرنده نمی تواند مطالبه تعویض نماید.

ماده 1355-

اجاره گیرنده نمی تواند اجاره دهنده را از اجرای ترمیمات عاجل که برای حفاظت عین ضروری باشد، منع نماید. اگر اجرای چنین اعمال باعث اخلاص حصول منفعت گردد، اجاره گیرنده می تواند فسخ اجاره یا

تتقیص اجرت را مطالبه نماید و در صورتیکه اجاره گیرنده تا ختم اعمال مذکور در عین اجاره داده شده باقی بماند، حق وی در مطالبه تنقیص اجرت و فسخ ساقط میشود.

ماده 1356-

اجاره دهنده نمی تواند، در مدت اجاره، به انتفاع اجاره گیرنده از عینیکه به اجاره داده شده تعرض نماید، یا در آن تغییری وارد کند که مانع انتفاع از عین یا باعث اخلاص حصول منفعتی گردد که اجاره روی آن عقد شده است.

ماده 1357-

اجاره دهنده نه تنها از اعمالیکه از طرف وی یا مربوطین او سر می زند، ضامن شناخته میشود، بلکه از هر تعرضیکه بنا بر اسباب قانونی اجاره گیرنده دیگر یا شخص دیگری که از او کسب حق نموده بر عینیکه به اجاره داده شده بعمل می آید، نیز ضامن شناخته میشود.

ماده 1358-

هرگاه شخص دیگری چنان حقی را دعوی نماید که با حقوق اجاره گیرنده متعارض واقع شود، اجاره گیرنده مکلف است اجاره دهنده را به مقابله به دعوی اطلاع دهد. اگر در نتیجه دعوی اجاره گیرنده از انتفاع عین محروم گردد، می تواند اجاره را فسخ و حسب اقتضاء تعویض را نیز مطالبه کند.

ماده 1359-

(1) هرگاه عین که به اجاره داده شده غصب شود، و اجاره گیرنده قادر نباشد تا دست غاصب را رفع نماید، می تواند عقد را فسخ و تعویض را مطالبه نماید.

(2) اگر اجاره گیرنده در رفع دست غاصب باوجود امکان تقصیر ورزیده و به اجاره دهنده از وقوع غصب اطلاع ندهد، اجرت ساقط نمی گردد، اما می تواند تعویض را از غاصب مطالبه کند.

ماده 1360-

اجاره دهنده از عیوبیکه مانع انتفاع از عین که به اجاره داده میشود یا نقص کلی بر انتفاع وارد نماید ضامن شناخته میشود، اجاره دهنده از عیوبیکه قبلاً اجاره گیرنده خود هنگام عقد به آن علم داشته یا به آسانی از آن علم آوری نموده می توانست ضامن شناخته نمی شود. مگر اینکه اجاره دهنده عین اجاره شده را خالی از عیب اعلام کرده باشد.

ماده 1361-

هرگاه بر عین اجاره شده چنان عیبي موجود شود که مستوجب ضمان گردد، اجاره گیرنده میتواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را با تعویض در حالیکه از آن ضرري بوي عاید شده باشد مطالبه نماید، مگر اینکه اجاره دهنده ثابت سازد که از وجود عیب علم نداشته است.

ماده 1362-

(1) هرگاه چند شخص عین واحدی را به اجاره بگیرند، به شخص ترجیح داده میشود که بدون غش عین را از همه اولتر متصرف شده باشد. در صورتیکه یکی از اجاره گیرندگان قبل از تصرف عقار اجاره شده از طرف اجاره گیرنده دیگر، یا قبل از تجدید عقد اجاره، عقد را با حسن نیت به ثبت رسانیده باشد، بر دیگران مقدم شناخته میشود.

(2) اگر سبب ترجیح یکی از اجاره گیرندگان موجود نباشد، می توانند تعویض را مطالبه نمایند.

ماده 1363-

هرگاه بنابر عمل قانونی اداره دولتی، نقص بزرگ در انتفاع از عین اجاره شده وارد شد، اجاره گیرنده میتواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را مطالبه نماید در صورتیکه عمل اداره دولتی، ناشی از اسبابی باشد که اجاره دهنده در آن مسئولیت داشته باشد طلب تعویض از طرف اجاره گیرنده نیز جواز دارد مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1364-

هرگاه اجاره دهنده بصورت غش سبب ضمان را مخفی نموده باشد هر نوع موافقه ای که متضمن معافیت یا محدودیت ضمانت اجاره دهنده از تعویض یا عیب باشد اعتبار ندارد.

ماده 1365-

تجاوز از استحقاق منفعتیکه به اساس عقد ثابت گردیده جواز ندارد.

ماده 1366-

اجاره گیرنده از عین اجاره شده بنحوی منفعت می برد که به آن موافقه بعمل آمده باشد. در صورت عدم موافقه قبلی عرف جاریه اعتبار دارد.

ماده 1367-

اجاره گیرنده نمی تواند در عین اجاره شده چنان تغییری را وارد نماید که از آن ضرري عاید شود. در صورت تجاوز از حدود تعهد اجاره گیرنده به اعاده عین بحالت اولی و تعویض در حال اقتضای آن مکلف شده می تواند.

ماده 1368-

نصب آلات آبرسانی، گاز، برق، تلفون، رادیو و امثال آن، در عین اجاره شده از طرف اجاره گیرنده بنحویکه از آن ضرري بعین مذکور عاید نشود، جواز دارد.

ماده 1369-

اجاره گیرنده به ترمیمات جزئی ای که عرف ایجاب نماید، مکلف می باشد مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1370-

اصلاحاتی را که اجاره گیرنده به اجازه اجاره دهنده در عین اجاره شده به غرض بهبود و حفاظت خرابی آن بعمل آورد، مصارف آنرا از اجاره دهنده مطالبه کرده میتواند. گرچه رجوع شرط نشده باشد. اگر اصلاح عاید، بتأمین منافع اجاره گیرنده باشد، حق رجوع را ندارد، مگر اینکه شرط شده باشد.

ماده 1371-

عین اجاره شده نزد اجاره گیرنده امانت شمرده شده به اهتمام آن مکلف و از تلف شدن و نقصانیکه ناشی از استعمال عادی نباشد، مسئول می باشد.

ماده 1372-

اجاره گیرنده مکلف است از هر امریکه ایجاب مداخله اجاره دهنده را نماید، ویرا مطلع سازد.

ماده 1373-

اجاره گیرنده مکلف است اجرت معینه را در مواعیدیکه به آن موافقه بعمل آمده بپردازد. در صورت عدم موافقه قبلی به عرف محل در مورد زمان پرداخت، اعتبار داده میشود. (2) پرداخت اجرت در اقامتگاه اجاره گیرنده صورت میگیرد، مگر اینکه عرف یا موافقت طرفین طور دیگری حکم نموده باشد.

ماده 1374-

پرداخت یک قسط اجرت، قرینه تادیبه سایر اقساط قبلی تلقی می شود، تا آنکه دلیلی بخلاف آن ظاهر شود.

ماده 1375-

اجاره گیرنده در ختم مدت اجاره برد عین اجاره شده مکلف میباشد. در صورتیکه وی عین مذکور را بدون موجب در تصرف خود نگهدارد، بپرداخت تعویضیکه در اندازه آن، قیمت اجاره عین مذکور، رعایت شود و پرداخت جبران خساره، به اجاره دهنده ملزم میگردد. اگر این نگهداشت بنابر اضطرار یا سببی باشد که اجاره گیرنده در آن دخیل نباشد، بپرداخت اجرت مثل به اجاره دهنده مکلف می باشد.

ماده 1376-

(1) اجاره گیرنده به رد عین اجاره شده به نحویکه تسلیم گردیده، مکلف می باشد. به استثنای اتلاف یا نقصانیکه اجاره گیرنده در آن دخیل نباشد.

(2) اگر تسلیمی عین اجاره شده بدون شرح اوصاف آن صورت گرفته باشد، چنان پنداشته میشود که عین مذکور ر حالت حسن اوصاف تسلیم گردیده، مگر اینکه به خلاف آن دلیلی موجود گردد.

ماده 1377-

عین اجاره شده در ختم مدت اجاره، کما فی السابق بحیث امانت نزد اجاره گیرنده باقی می ماند. اگر اجاره گیرنده باوجود طلب آنرا نزد خود نگهدارد، ضامن اتلاف آن دانسته میشود.

ماده 1378-

(1) هرگاه اجاره گیرنده در عین اجاره شده، به بنا یا غرس اشجار یا سایر امور زینتی دیگریکه در بلند بردن قیمت عقار موثر باشد مبادرت ورزد، اجاره دهنده مکلف است، در ختم اجاره حد اقل آنچه را بمصرف رسیده یا مقدار تفاوت قیمت را به اجازه گیرنده بپردازد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه شده باشد.

(2) اگر تزئینات مذکور بدون علم اجاره دهنده یا باوجود اعتراض وی بوجود آمده باشد، اجاره دهنده می تواند از اله آنرا با تعویض ضرریکه از ناحیه رفع این تزئینات به عقال عاید شود، از اجاره گیرنده مطالبه نماید.

قسمت سوم

تنازل از اجاره و اجاره باطني

ماده 1379-

اجاره گیرنده حق تنازل از اجاره یا اجاره باطني را در جمیع آنچه به اجازه گرفته یا بعضی آن، دارا میباشد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1380-

منع کردن اجاره گیرنده از اجاره باطني، مستلزم منع از تنازل اجاره و عکس آن می باشد. مگر اینکه اجاره مخصوص به اجاره عقالی باشد که در آن دستگاه صناعتی یا تجارتی بنا شود و اجاره گیرنده بحکم ضرورت بفروش دستگاه مذکور بپردازد.

درین صورت محکمه می تواند باوجود شرط مانع، به بقای اجاره حکم نماید. مشروط براینکه مشتری تضمین کافی تقدیم داشته و از آن ضرر محقق به اجاره دهنده عاید نباشد.

ماده 1381-

درحالت تنازل از اجاره، متنازل الیه، در مورد علاقه بین وی و اجاره دهنده از ناحیه حقوق و واجبات ناشی از عقد اجاره، قایم مقام اجاره گیرنده قرار میگیرد. مگر باوجود آن اجاره گیرنده در ایفای واجبات، ضامن تنازل الیه شناخته میشود.

ماده 1382-

اجاره گیرنده باطني مکلف است تمام التزامات ثابتی را که در برابر اجاره گیرنده اصلی دارد، هنگام اخطار اجاره دهنده مستقیماً بوی ایفاء نماید و نمی تواند در برابر اجاره دهنده به اجرتیکه طور پیشکی به اجاره گیرنده اصلی پرداخته، تمسک نماید. مگر اینکه این امر قبل از اخطار مطابق عرف و به موافقتی که تاریخ آن از وقت اجاره باطني ثابت باشد، صورت گرفته باشد.

ماده 1383-

اجاره گیرنده اولی در احوال آتی، در برابر اجاره دهنده بری الذمه شناخته میشود:

1- درحالت قبولی صریح اجاره دهنده، بتنازل از اجاره یا اجاره باطني.

2- درحالت حصول اجرت از متنازل الیه یا از اجازه گیرنده باطني، بدون اظهار حفظ حقوق وی در برابر اجاره گیرنده اولی.

قسمت چهارم

ختم اجاره

ماده 1384-

اجاره به انتهای مدت مصرحه عقد بدون اطلاع تخلیه منتهی می‌گردد.
ماده 1385-

(1) هرگاه اجاره گیرنده، بعد از انتهای عقد اجاره، به انتفاع از عین اجاره شده دوام داده و اجاره دهنده با وجود علم بر آن اعتراض نه نماید، اجاره برای مدت نامعلومی بهمان شروط اولی، تجدید شده تلقی می‌شود و بر آن احکام ماده (1344) این قانون تطبیق می‌گردد.

(2) در صورت تجدید ضمنی اجاره، تأمینات عینی متعلق به اجاره قبلی، عیناً انتقال نموده، مگر ضمانت شخصی یا عینی بدون رضایت ضامن انتقال نمی‌یابد.
ماده 1386-

هرگاه از جانب یکی از طرفین برطرف دیگر اطلاعی مبنی بر تخلیه صادر شده، با آنهم اجاره گیرنده به انتفاع از عین اجاره شده بعد از انتهای اجاره دوام دهد، این امر معنی تجدید اجاره را ندارد، مگر اینکه دلیلی بخلاف آن اقامه شود. اجاره گیرنده در چنین حالت بتخلیه و پرداخت اجرت مثل از مدت انتفاعیکه بعد از انتهای اجاره عین اجاره شده بعمل آورده، مکلف می‌باشد.
ماده 1387-

اجاره به وفات اجاره دهنده یا اجاره گیرنده خاتمه نمی‌یابد، با وصف آن ورثه اجاره گیرنده در صورت وفات وی می‌توانند انتهای عقد اجاره را مبنی بر اثبات اینکه عواید شان به سبب موت مورث تحمل دوام اجاره را نداشته یا اجاره از حدود احتیاج شان خارج گردیده است مطالبه نمایند، مشروط بر اینکه طلب فسخ حد اکثر در ظرف ششماه از تاریخ وفات اجاره گیرنده صورت گرفته و مدت معینه اطلاع راجع به تخلیه نیز رعایت شده باشد.

ماده 1388-
هرگاه اجاره تنها به سبب اجرای پیشه اجاره گیرنده بابعضی اعتبارات بخصوص دیگر متعلق بوی، عقد شده باشد، طلب فسخ عقد از طرف اجاره دهنده و ورثه اجاره گیرنده بعد از وفات وی جواز دار.
ماده 1389-

اعسار یا افلاس اجاره گیرنده موجب تعجیل اجرتیکه هنوز میعاد آن بسر نرسیده، نمی‌شود. مگر باوجود آن در صورت ندادن تأمینات در یک مدت مناسبیکه ضمانت ایفای اجرت آینده را نموده بتواند، اجاره دهنده می‌تواند فسخ اجاره را مطالبه نماید. همچنان اجاره گیرنده می‌تواند در صورتیکه تنازل از اجاره یا اجاره باطنی باو اجازه داده نشده باشد بشرط تادیبه تعویض عادلانه فسخ عقد را مطالبه کند.
ماده 1390-

(1) هرگاه ملکیت عین اجاره شده درحالیکه قبل از عقد انتقال ملکیت، تاریخ اجاره ثابت نباشد، در مورد شخص مذکور نافذ شمرده نمی‌شود.
(2) شخصیکه مطابق فقره (1) این ماده ملکیت بوی انتقال نموده باوجود عدم نفاذ عقد در مورد وی، می‌تواند بعقد مذکور تمسک نماید.

ماده 1391-

(1) شخصیکه ملکیت عین اجاره شده بوي انتقال نموده و اجاره در مورد او نافذ شمرده نمي شود، اجاره گیرنده را به تخلیه مکلف ساخته نمي تواند، مگر بعد از اطلاعیکه مطابق حکم ماده (1346) این قانون صورت گرفته باشد.

(2) هرگاه مالک جدید قبل از انتهای عقد اجاره، اجاره گیرنده را به تخلیه اخطار دهد، به دادن تعویض به اجاره گیرنده مکلف میباشد، مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد. اجاره گیرنده به تخلیه مجبور ساخته نمي شود، مگر بعد از گرفتن تعویض از اجاره دهنده و یا به نیابت او از شخصی که ملکیت باو انتقال نموده است.

ماده 1392-

هرگاه شخصی که ملکیت عین اجاره شده بوي انتقال نموده، علم اجاره گیرنده را به انتقال ملکیت حین پرداخت اجرت پیشکی به اجاره دهنده ثابت سازد، اجاره گیرنده نمي تواند به پرداخت اجرت مذکور تمسک نماید. در صورت عجز از اثبات، مالک عین اجاره شده مي تواند به اجاره دهنده رجوع کند.

ماده 1393-

(1) اجاره دهنده نمي تواند فسخ اجاره را قبل از بسر رسیدن موعد آن مطالبه نماید، گرچه اراده خویش را جهت سکونت یا استعمال شخصی خود اعلام نماید. مگر اینکه بخلاف آن موافقه شده باشد.

(2) اگر به فسخ اجاره از طرف اجاره دهنده مبني بر احتیاج شخصی وي به عین اجاره شده موافقه صورت گرفته باشد، اجاره دهنده مکلف است احکام ماده (1346) این قانون را در مورد اطلاع اجاره گیرنده رعایت نماید. مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 1394-

هرگاه شخصی دکاني را به اجاره گیرد و بعداً در خرید و فروش او کساد رونما گردد، نمي تواند عقد اجاره را فسخ یا از پرداخت اجرت امتناع آورد.

ماده 1395-

هرگاه اجاره گیرنده مستقیماً عین اجاره شده را مورد انتفاع قرر نداده یا از آن انتفاع کامل بعمل آورده نتواند، این امر بخطا یا علت دیگری که به شخص وي متعلق است راجع میشود و بر عایت عقد اجاره و تمامی تعهدات ناشی از آن مکلف مي باشد. مشروط بر اینکه عین اجاره شده از طرف اجاره دهنده درحالتی تحت تصرف اجاره گیرنده قرار داده شده باشد که قابلیت حصول انتفاع موافقه شده را دارا بوده باشد.

ماده 1396-

(1) هریک از متعاقدين مي توانند فسخ عقد اجاره اي را که مدت آن محدود باشد، قبل از انتهای مدت اجاره مطالبه نمایند.

این حکم در صورت است که وقوع حالات غیر مترقبه تنفیذ عقد را از ابتدا یا در جریان آن غیر قابل امکان بسازد.

رعایت مهلت اطلاع مندرج ماده (1346) این قانون از طرف مطالبه کننده فسخ، با پرداخت تعویض عادلانه حتمي مي باشد.

(2) در صورتیکه اجاره دهنده مطالبه فسخ نموده باشد. اجاره گیرنده را برد عین اجاره شده مجبور ساخته نمی تواند. مگر اینکه تعویض لازمه را به اجاره گیرنده پرداخته یا تامین کافی نزد وی باین منظور گذاشته باشد. ماده 1397-

هرگاه اجاره گیرنده از جمله موظفین یا مستخدمین یا اشخاص باشد که عمل آن تغییر اقامتگاه وی را ایجاب نماید، می تواند با رعایت حکم ماده (1346) این قانون اجاره مسکن خود را که مدت آن محدود باشد مطالبه نماید.

قسمت پنجم

بعضی انواع اجاره

مبحث اول

اجاره زمین زراعتی

ماده 1398-

اجاره زمین برای زراعت با بیان آنچه باید در آن زرع گردد یا مختار گذاشتن اجاره گیرنده در انتخاب آن صحت دارد.

ماده 1399-

(1) زمینیکه به زراعت شخص دیگری مصروف بوده و هنوز وقت جمع آوری حاصل آن نرسیده و بدون حق، زرع نشده باشد اجاره آن تا وقت فارغ شدن زمین نافذ نمی گردد مگر اینکه زراعت موجود در زمین ملکیت اجاره گیرنده باشد

(2) اگر زراعت برای جمع آوری آماده باشد اجاره زمین به غیر صاحب زراعت نیز مانع نداشته به تخلیه زمین و تسلیم آن به اجاره گیرنده در میعاد مناسب مکلف می گردد.

ماده 1400-

هرگاه زراعت موجود بالای زمین بدون حق زرع صورت گرفته باشد عدم فرا رسیدن موعد جمع آوری مانع صحت عقد اجاره با غیر از زارع نگردیده و زارع به تخلیه مکلف می شود.

ماده 1401-

اجاره زمین مشغول به زراعت غیر اجاره گیرنده صحیح و بزمان فرا رسیدن موعد جمع آوری حاصل و آماده ساختن زمین برای تسلیمی به اجاره گیرنده در یک وقت معین موکول می باشد.

ماده 1402-

اجاره گیرنده زمین از حق جوی و حق راه بدون تذکر در عقد مستفید می گردد. سایر حقوق تابع موافقت و عرف محل شناخته میشود.

ماده 1403-

زميني که براي يکسال باجاره داده شده و اختيار نوع زراعت به اجاره گیرنده ميتواند در آن دو فصل کشت نمايد .

ماده 1404-

هرگاه زمين اجاره شده به اثر آب خيزي زير آب گرديده يا آب آن قطع شود و امکان زراعت در آن نباشد اجرت لازم نگرديده اجاره گیرنده حق فسخ را دارا مي باشد . مشروط بر اينکه قصوري از اين ناحيه بوي متوجه نباشد.

ماده 1405-

هرگاه زراعت زمين اجاره شده باثر آفت سماوي از بين برود حصه اجرت قبل از آفت بزمه اجاره گیرنده لازم گرديده حصه مدت بعد از آفت از ذمه او ساقط مي شود مگر اينکه اجاره گیرنده به زراعت مثل قبل از آفت يا کمتر از آن قادر باشد .

ماده 1406-

(1) هرگاه حاصلات بعد از درو کردن از بين برود اجاره گیرنده مي تواند اسقاط يا تنقيص اجرت را مطالبه نمايد مشروط بر اينکه موافقه به ترتيب صورت نگرفته باشد که اجاره دهنده حق جزئي از محصول را دارا مي باشد در اين صورت اگر حاصلات توسط خطاي اجاره گیرنده يا بعد از اخطار به تسليمي از بين برود اجاره دهنده به اندازه حصه خود متحمل ميگردد .

(2) اگر در وقت انعقاد عقد پيشبيني وقوع ضرر موجود و متحقق باشد اجاره گیرنده نمي تواند اسقاط اجرت را مطالبه نمايد .

ماده 1407-

هرگاه مدت اجاره منقضي گرديده مگر حاصلات بالاي زمين بنابر سببي خارج اراده اجاره گیرنده هنوز نرسيده باشد زمين بمقابل اجرت مثل الي جمع آوري حاصل در تصرف اجاره گیرنده باقي مي ماند .

ماده 1408-

اجاره گیرنده مکلف است از زمين زراعتي طوري بهره برداري نمايد که متعارف باشد و بنحوي در آن عمل نمايد که براي بهره برداري مساعد باقي بماند اجاره گیرنده نميتواند بدون اجازه اجاره دهنده طوري از زمين بهره برداري نمايد که در زمين چنان تغيير ي و ارد شود که اثر منفي آن تابعد از انتهاي مدت اجاره دوام نمايد .

ماده 1409-

اجاره گیرنده مکلف است به اصلاحاتي بپردازد که انتفاع عادي از زمين به اجاره گرفته شده ايجاب مينمايد .

ماده 1410-

اجاره گیرنده مکلف است زميني را که به اجاره گرفته در مدتي تخليه نمايد تا شخصيکه بعد از وي در زمين مذکور تصرف مينمايد بتواند زمين را آماده زراعت و کشت سارد . مشروط بر اينکه از بين ناحيه ضرري به او نرسد .

مبحث دوم - دهقانی

ماده 1411-

دهقانی عقدیست به زرع زمین بین مالک و دهقان طوریکه حاصل زمین بین آنها به حصص تقسیم میگردد که هنگام عقد بر آن موافقه به عمل آمده است .

ماده 1412-

شروط صحت عقد دهقانی عبارت است

از :

1- آماده بودن زمین برای زراعت .

2- معلوم بودن شخص مکلف به تهیه بذر کود ادویه ضد آفات وسایر مصارف ضروری برای کشت .

3- معلوم بودن شخص مکلف به تهیه وسایل زراعت .

4- تسلیم نمودن زمین خالی از زرع به دهقان گرجه بذر از مالک زمین باشد.

ماده 1413-

تعیین مدت دهقانی مطابق عرف دهقانی شرط صحت عقد شمرده میشود. در صورت عدم تعیین مدت عقد دهقانی صحیح و به یک فصل اعتبار دارد مگر اینکه در قانون خاص طور دیگری حکم شده باشد.

ماده 1414-

تعیین صریح یا ضمنی جنس بذر و حصه شخصیکه بذر از طرف او نیست شرط صحت عقد شمرده میشود در صورت عدم تعیین جنس بذر اگر بذر از طرف مالک زمین باشد عقد دهقانی صحیح نمی باشد مگر اینکه تعیین جنس بذر باخنیار دهقان گذاشته شده باشد .

ماده 1415-

مواشی و آلاتیکه در زراعت استعمال میشود اگر هنگام عقد بالای زمین موجود بوده و ملکیت صاحب زمین باشد عقد دهقانی آنرا شامل می گردد. بشرطیکه خلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1416-

(1) دهقان مکلف است در زراعت و نگهداری کشت به قدری توجه نماید که در مورد مال خود دارد. دهقان از تلف شدن زمین در خلال انتفاع مسئول است مگر اینکه ثابت نماید که در نگهداشت و صیانت آن به اندازه شخص عادی صرف مساعی نموده است

(2) دهقان به تعویض مواشی تلف شده و آلاتیکه استهلاک شدن آن ناشی از قصور وی نباشد مکلف نمی باشد.

ماده 1417-

دهقان نمی تواند زمین را بدون اجازه مالک آن به شخص دیگری باجاره داده یا از اجاره آن برای دیگری تنازل نماید در صورت تخلف ازین امر مالک می تواند عقد را فسخ یا از دهقان مطالبه تعویض نماید .

ماده 1418-

دهقان حق ندارد زمین مربوط را بدون موافقه مالک به شخص دیگری به دهقانی بدهد .

ماده 1419-

دهقان به تگهداري عمارات مربوطه زمین و وسایل آبیاری مکلف بوده و ترمیماتی که بری حفظ دهقانخانه ضروری است به عهده دهقان است اما مصارف انهار عامه و حفر جوهایی نو انداز بدوش مالک است .
ماده 1420 -

دهقان نمی تواند در ختان سالم روی اراضی داخل مقوله راکشیده یا قطع کند . اما می تواند در ختان خشک شده را به اجازه مالک قطع و عوض آن نهال دیگری غرس کند . کار قطع و غرس بدوش دهقان و قیمت نهال بدوش مالک میباشد .
ماده 1421 -

تادیبه مالیات بدوش مالک است .

ماده 1422 -

بجز از آنچه درین قانون ذکر شده مالک حق ندارد نفع دیگری از قبیل مفاد نقدی یا غیر نقدی یا اجرای خدماتی را از دهقان بطور مستقیم یا غیر مستقیم تقاضا کند .
ماده 1423 -

طرفین مقوله می توانند بموافقه یکدیگر مقوله دهقانی را به عقد اجاره تبدیل نمایند .
ماده 1424 -

هرگاه دهقان مالک زمین گردد و بخواهد شخصا آنرا دهقانی نماید می تواند مقوله را فسخ کند .
ماده 1425 -

اگر مقوله دهقانی قبل از سه ماه از تاریخ ختم موعد قرار داد تجدید نشود مقوله تا یک سال دیگر تمدید می یابد .
ماده 1426 -

حاصلات بین دهقان و مالک زمین مطابق توافق طرفین یا تناسبی که عرف تعیین نموده تقسیم می شود و در صورت عدم موافقت قبلی و عدم موجودیت عرف مناصفه میگردد .
ماده 1427 -

هرگاه حاصلات باثر حوادث غیر مترقبه تماما یا قسما از بین برود هر دو طرف بصورت مساویانه متحمل خساره گردیده یکی بر دیگری رجوع کرده نمی تواند .
ماده 1428 -

هرگاه مدت عقد قبل از پخته شدن زرع منقضی شود زرع الی زمان رسیدن بزمین باقیمانده مصارف لازمه در همین مدت از قبیل آبیاری درو و خرمن میدن نمودن و دانه جدا نمودن به اندازه حصص هریک بدمه هر دو می باشد .
ماده 1429 -

(1) هرگاه مالک زمین قبل از پخته شدن زرع فوت نماید دهقان الی زمان پخته شدن زرع به کار خود ادامه داده ورثه متوفی نمی توانند او را منع کنند .

(2) در صورتیکه دهقان قبل از پخته شدن زرع وقات کند ورثه وی اگر قادر باشد ویا وکیل قانونی آن بصفت قائم مقام او الی زمان پخته شدن زرع به کار دوام میدهند . گرچه مالک زمین رضایت نداشته باشد .
ماده 1430 -

هرگاه عقد دهقانی فسخ گردیده یا باطل شمرده شود حاصلات متعلق بمالک بنر بوده طرف مقابل وی مستحق اجرت مثل میشود. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1431-

هرگاه در قانون خاص روابط حقوقی بین دهقان و صاحب زمین طور دیگری تنظیم شده باشد به احکام قانون خاص اعتبار داده میشود.

مبحث سوم - باغبانی

ماده 1432-

(1) عقد باغبانی عبارت است از دادن درخت و تاک به شخص دیگر جهت پرورش و بهره برداری به مقابل قسمت معینی از ثمر آن.

(2) درخت عبارت از نباتی است که در زمین مدت یکسال یا بیشتر از آن ثابت و باقی بماند.

ماده 1433-

در عقد باغبانی شرایط خاص صحت عقد دهقانی رعایت میشود.

ماده 1434-

عقد باغبانی برای مدتیکه عرفاً معمول باشد صحت دارد. هرگاه عقد بدون قید مدت باشد به اولین ثمره حاصل همان سال حمل میشود.

ماده 1435-

هرگاه مدت باغبانی طوری تعیین شود که از ظهور ثمر کمتر باشد. عقد صحیح پنداشته نمیشود.

ماده 1436-

هرگاه برای باغبانی مدتی تعیین شود که در آن احتمال ظهور و عدم ظهور ثمر هر دو متصور باشد عقد موقوف دانسته میشود. به نحویکه اگر میوه در وقت معین طوری ظاهر شود که مشابه آن در معاملات طرف علاقه قرار گیرد باغبانی صحیح بوده ثمر مطابق موافقه قبلی تقسیم میشود اگر ثمر در وقت معین ظهور نکند عقد فاسد بوده باغبان مستحق اجرت مثل عمل خویش شناخته میشود در حالیکه ثمر اصلاً ظاهر نشود هیچیک از طرفین بالایی همدیگر حقی ندارند.

ماده 1437-

کارهای لازمی قبل از ظهور ثمر مانند آبیاری پیوند القاح و حفاظت بر باغبان و کار هائیکه بعد از ظهور ثمر ضروری پنداشته میشود مانند چین ثمر امثال آن بر طرفین عقد لازم می باشد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1438-

(1) باغبان نمی تواند بدون اجازه مالک درخت را به شخص دیگری به باغبانی بدهد در صورت تخلف ثمر بمالک تعلق گرفته باغبان دوم مستحق اجرت مثل باغبان اول گردیده و باغبان اول مستحق اجرت شناخته نمی شود.

(2) باغبان نمی تواند بدون اجازه مالک اشجار تحت پرورش خود را قطع نماید و یا در باغ نهال غرس کند.

(3) کشت نمودن زمین باغ بدون اجازه مالک جواز ندارد در صورت موافقه به زرع احکام مربوط به عقد دهقانی و یا عقد اجاره زمین های زراعتی در مورد رعایت میگردد .

ماده 1439-

هرگاه درخت در حالیکه ثمر آن ظاهر گردیده باستحقاق برده شود مالک درخت بپرداخت اجرت مثل برای باغبان مکلف می گردد. در صورتیکه درخت قبل از ظهور ثمر به استحقاق برده شود باغبان مستحق بهیچ چیزی شناخته نمیشود.

ماده 1440-

هرگاه باغبان اجراء عمل عاجز گردد یا از ظهور ثمر مطمئن نباشد، فسخ عقد باغبانی جواز دارد.

ماده 1441-

هرگاه مدت باغبانی منقضی شود، عقد منتهی میگردد. اگر بالای درخت ثمری باشد که قابلیت استفاده در آن ظاهر نباشد، باغبان مخیر است که بدون اجرت الی زمان رسیدن ثمر بعمل خود ادامه دهد یا عمل را ترک کند. همچنان مالک درخت مخیر است که ثمر نارسیده را عیناً طبق شروط موافقه شده تقسیم نماید یا برای باغبان قیمت حصه مستحقه اش را از آن اعطاء و یا مصارف لازمه را الی رسیدن ثمر بعهده گرفته بعداً با آنچه مصرف نموده بر حصه باغبان از ثمر رسیده رجوع کند.

ماده 1442-

(1) هرگاه مالک زمین هنگام که ثمر تازه ظهور کرده وفات نماید، باغبان کمافی السابق بکار خود ادامه میدهد. گرچه ورثه مالک، رضایت نداشته باشند.

(2) در صورتیکه باغبان ترک عمل را اراده نماید باجاء عمل مجبور ساخته نمیشود، ورثه مالک زمین از اختیارات سه گانه مندرج ماده (1441) این قانون استفاده نموده می توانند.

ماده 1443-

هرگاه مالک زمین و باغبان هر دو در حال که ثمر تازه ظهور کرده وفات نمایند، ورثه باغبان بین دوام بعمل الی زمانی که قابلیت استفاده ثمر ظاهر گردد و ترک آن مخیرند.

درین حالت ورثه مالک زمین از اختیارات مندرج ماده (1441) این قانون استفاده نموده می توانند.

ماده 1444-

هرگاه احکام این قانون با احکام قانون خاص مغایرت داشته باشد، احکام قانون خاص تطبیق میشود.

مبحث چهارم- اجاره وقف

ماده 1445-

ناظر وقف، ولایت اجاره وقف را دارا بوده و موقوف علیه، این ولایت را ندارند. مگر اینکه از جانب وقف کننده متولی باشد یا از جانب شخصیکه ولایت اجاره را دارد، مانند قاضی یا ناظر او اجازه داده شده باشد.

ماده 1446-

ولایت قبض اجرت مختص به ناظر بوده نه به موقوف علیه، مگر اینکه ناظر بوی اجازه قبض اجرت راداده باشد.

ماده 1447-

شرطیکه راجع بوقف کننده وضع گردیده رعایت می‌گردد و متولی نمیتواند مدتی را تغییر دهد که وقف کننده برای اجاره وقف تعیین کرده است.

ماده 1448 -

هرگاه مدت اجاره از طرف وقف کننده تعیین نشده باشد، مدت اجاره در خانه و دوکان یکسال و در زمین سه سال تعیین می‌گردد. مگر اینکه در مورد خانه و دوکان زیادت مدت، و در مورد زمین تنقیض مدت مصلحت دیده شود.

ماده 1449 -

(1) باستثنای حالت ضروری اجاره خانه یا زمین موقوفه برای مدت طولانی یا عقود پیهم جواز ندارد.
(2) اگر ناظر بحکم ضرورت جهت آبادی مال موقوفه مجبور گردد، می تواند با اجازه محکمه مدت اجاره را متجاوز از حدود مصرحه ماده (1448) این قانون تعیین نماید.
مشروط بر اینکه از مدت عادی عمر انسان بیشتر نباشد.

ماده 1450 -

ناظر نمیتواند وقف را برای شخص خود به اجاره بگیرد، گرچه به اجر مثل باشد.

ماده 1451 -

اجاره به کمتر از اجر مثل جواز ندارد. مگر به تفاوت ناچیز، گرچه اجاره دهنده یگانه شخص مستحق باشد که ولایت تصرف در وقف را داشته باشد.

ماده 1452 -

(1) معیار در اجازه وقف، اجر مثل زمانی است که در آن عقد اجاره منعقد گردیده است تغییرات بعدی در آن تاثیر ندارد.

(2) در صورتیکه وقف از طرف ناظر به غبن فاحش با اجازه داده شده باشد، اجاره گیرنده مکلف است اجر مثل را تکمیل نماید، در غیر آن اجاره فسخ میشود.

ماده 1453 -

(1) هرگاه بناء وقفی به اعمار ضرورت داشته و اجازه گیرنده به اجازه ناظر از مال خود به آن اقدام کند، در صورتیکه اکثر منافع عمارت به وقف عاید باشد، اجازه گیرنده می تواند تادیه مصارف مذکور را از حاصل وقف از ناظر مطالبه نماید گرچه رجوع اجازه گیرنده قبلاً شرط نشده باشد.

(2) اگر اکثر منافع عمارت به اجازه گیرنده عاید باشد، بدون وجود شرط قبلی بر ناظر رجوع کرده نمی تواند. هرگاه اجازه گیرنده یا مستحق بدون اجازه ناظر با اعمار بنائی از مواد مخبروبه وقف بپردازد و بناء طوری ساخته شده باشد که اگر منهدم گردد بدون مواد تخریب شده قیمت دیگری از آن باقی نماند، بناء جز وقف شمرده شده اجازه گیرنده حق رجوع را ندارد.

ماده 1454 -

هرگاه اجازه گیرنده علایم وقف را تغییر دهد، طوری که آنرا تماماً یا قسمی تخریب نموده مجدداً به اعمار آن به شکل دیگری بپردازد، در صورتیکه تغییر وارده بنفع وقف باشد، بناء بحال خود باقی مانده اجازه گیرنده متبرع پنداشته

شده ، مستحق اجر مثل مي گردد. و در صورتيكه تغيير وارده بنفع وقف نباشد، به تخریب بناء و اعاده آن به شكلي اولي امر مي گردد.

ماده 1455-

احكام عقدا جاره بر اجازه وقف تطبيق ميگردد، مگر اينكه با احكام مندرج اين مبحث متناقض باشد.

فصل دوم

عاريت

قسمت اول

احكام عمومي

ماده 1456-

عاريت، عبارت است از تعهد عاريت دهنده به تسليم منفعت عين بعاريت گيرنده بدون عوض، براي مدت معين يا غرض معين، به اين شرط كه بعد از استعمال آنرا اعاده نمايد.

ماده 1457-

شرط صحت عاريت اين است كه قابليت استفاده از شي عاريت داده شده با بقاي عين آن ممكن باشد.

ماده 1458-

عين عاريت داده شده از ملكيت عاريت دهنده خارج نمي گردد.

قسمت دوم

وجايب عاريت دهنده

ماده 1459-

عاريت دهنده مكلف است، عين عاريت داده شده را بهمان حالت هنگام عقد به عاريت گيرنده تسليم و آنرا در طول مدت عاريت به اختيار وي بگذارد.

ماده 1460-

عاريت دهنده مكلف است، مصارفي را كه عاريت گيرنده جهت نجات عين عاريت داده شده از هلاك و ضياع نموده است، تاديه نمايد.

ماده 1461-

(1) عاريت دهنده از استحقاق برده شدن شي عاريت داده شده، ضامن نمي باشد. مگر اينكه سبب استحقاق را عمداً مخفي نموده يابه اساس موافقه خاصي تضمين راقبول نموده باشد.

(2) عاريت دهنده ضامن عيوب مخفي نمي باشد، مگر اينكه عيب را عمداً گرده ي سلامت شي را تضمين نموده باشد.

قسمت سوم

التزامات عاريت گرنده

ماده 1462-

عاريت گيرنده مكلف است، بحفاظت وصيانت شي عاريت داده شده چنان توجه نمايد كه بر مال خود مي نمايد.

ماده 1463-

هرگاه عارت دهنده نوع، وقت یا مکان استعمال عین عاریت داده شده را مقید سازد، عاریت گیرنده نمی تواند. شی عاریت داده شده را در غیر وقت و مکان معین استعمال نماید. همچنان از نوع استعمالی که به آن اجازه داده شده مخالفت کرده نمیتواند و از اندازه که اجاره شده اضافه تر تجاوز کرده نمیتواند. بلکه به اندازه استعمال مماثل آنچه که استعمال آن مقید شده یا به کمتر از آن اقدام کرده می تواند.

ماده 1464-

هرگاه استفاده از عین عاریت مقید بزمان، مکان و نوع استعمال نباشد. عاریت گیرنده می تواند از آن در هر وقت و هر مکان بهر نوعی که خواسته باشد طوری عادی استفاده نماید. اگر با اثر تجاوز عاریت گیرنده عین از بین برود ضامن آن می باشد.

ماده 1465-

(1) هرگاه عاریت دهنده بصورت مطلق به عاریت گیرنده اجازه استفاده بدهد و شخص استفاده کننده را تعیین نکند، عاریت گیرنده می تواند شخصاً از عین عاریت استفاده نموده یا آنرا به شخص دیگری بعاریت بدهد، اعم از اینکه تغییر استعمال کننده در عین عاریت موثر باشد یا نه. این حکم در صورتیست که عاریت گیرنده شخصاً عین را مورد استفاده قرار نداده و عین عاریت داد شده از اشیای باشد که تغییر استعمال کننده در آن تأثیر داشته باشد. در غیر آن عاریت دادن عین به شخص دیگر جواز ندارد.

(2) اگر شخص استفاده کننده از طرف عاریت دهنده تعیین شده باشد، عاریت گیرنده بر عایت قید شخص مذکور مکلف بوده، در صورت تخلف عاریت گیرنده ضامن از بین رفتن عین عاریت می باشد

ماده 1466-

هرگاه عاریت دهنده از عاریت دادن عین، به شخص دیگر، عاریت گیرنده را منع نموده باشد و عاریت گیرنده آنرا بشخص دیگری به عاریت بدهد، ضامن از بین رفتن آن می باشد.

ماده 1467-

عاریت گیرنده در تمامی احوالیکه از عاریت دادن عین به شخص دیگر منع گردیده، نمی تواند عین عاریت را به شخص دیگری به امانت بدهد اگر عاریت گیرنده آنرا نزد شخص، دیگر به ودیعت بگذارد و عین عاریت نزد این شخص از بین برود، عاریت گیرنده ضامن آن می باشد.

ماده 1468-

در تمامی حالاتیکه عاریت گیرنده صلاحیت عاریت دادن عین عاریت را به شخص دیگر دارا باشد، می تواند عین مذکور را به شخص دیگری بامانت بدهد. درینصورت اگر عین بدون تجاوز و دیعت گیرنده از بین برود، عاریت گیرنده ضامن شناخته نمی شود.

ماده 1469-

عاریت گیرنده نمی تواند عین عاریت را به اجاره یا رهن بدهد. مگر اینکه آنرا به اجازه عاریت دهنده به منظور دادن رهن به عاریت گرفته باشد.

ماده 1470-

(1) هرگاه عاریت گیرنده عین عاریت را بدون اجازه عاریت دهنده باجاره داده و عین مذکور نزد اجاره گیرنده از بین برود، عاریت دهنده می تواند ضمان عین عاریت را از هر یک عاریت گیرنده یا اجازه گیرنده، مطالبه نماید. در صورت مطالبه از عاریت گیرنده او نمی تواند بر شخص دیگری مراجعه نماید. در صورت مطالبه ضمانت از اجاره گیرنده، اجاره گیرنده می تواند به عاریت گیرنده رجوع نماید. مشروط بر اینکه هنگام عقد اجاره از عاریت بودن عین در نزد او آگاه نباشد.

(2) هرگاه عین بدون اجازه عاریت دهنده برهن داده شود و نزد رهن گیرنده از بین رود در صورت مطالبه ضمان از عاریت گیرنده، رهن بین رهن دهنده و رهن گیرنده انجام یافته تلقی میشود.

ماده 1471-

عاریت گیرنده در مال عاریت که بدون تجاوز از بین رود ضمان نمی باشد و شرط ضمان در عاریت باطل شناخته میشود. اگر عاریت گیرنده، در حفاظت عین عاریت قصور یا اهمال نماید، ضامن می باشد.

ماده 1472-

هرگاه در اثر استعمال عادی و مطابق عرف عین عاریت طوری معیوب شود که موجب تنزیل قیمت آن گردد، عاریت گیرنده ضامن این تنقیص قیمت نمی باشد و در صورت استعمال غیر عادی ضامن شناخته میشود.

ماده 1473-

هرگاه عاریت گیرنده به نحوی از انحابه جلوگیری از تلف شدن عین عاریت قادر باشد و از آن جلوگیری نکند، بپرداخت ضمان مکلف میگردد. همچنان اگر در رفع دست غاصب آن تقصیر نماید، ضامن شناخته میشود.

ماده 1474-

تکالیف مالی و مصارف حفاظت عادی و رد عین عاریت بدوش عاریت گیرنده میباشد.

ماده 1475-

(1) عاریت گیرنده مکلف است در ختم عین رابه همان حالت سابقه رد نماید. این حکم مسئولیت از بین رفتن یا نقصان عین عاریت را اخلال نمی کند.

(2) رد عین در محلی صورت میگیرد که عاریت گیرنده آنرا تسلیم شده، مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1476-

هرگاه عاریت گیرنده عین را بعد از انقضای میعاد عاریت در تصرف خود نگاه داشته یا در محل موافقه شده تسلیم ندهد در صورت از بین رفتن آن ضامن شناخته میشود.

قسمت چهارم
انتهای عاریت
ماده 1477-

(1) عاریت بانقضای مدت موافقه شده منتهی می گردد. اگر مدت تعیین نشده باشد بابرآورده شدن منظوری که برای آن عاریت صورت گرفته خاتمه می یابد. در صورت عدم تحدید مدت، عاریت دهنده میتواند، هروقت انتهای عاریت رامطالبه نماید.

(2) عاریت گیرنده می تواند قبل از انتهای عاریت عین را رد نماید. اما در صورتیکه رد عین به ضرر عاریت دهنده باشد به قبول آن مجبور گردانیده نمی شود. ماده 1478-

عاریت دهنده در احوال آتی می تواند انتهای عاریت را بدون قید مطالبه کند:

- 1- در حال احتیاج غیر مترقبه به عین عاریت.
 - 2- در حال سوء استعمال عین از جانب عاریت گیرنده یا قصوری در حفاظت آن.
 - 3- در حال افلاس عاریت گیرنده بعد از انعقاد عقد عاریت یا قبل از آن، مشروط بر اینکه عاریت دهنده هنگام عقد از آن مطلع نبوده بعداً اطلاع حاصل کند.
- ماده 1479-

عقد عاریت بوفات عاریت گیرنده منتهی شده به ورثه وی انتقال نمیکند. ماده 1480-

هرگاه عاریت گیرنده وفات نموده و عین عاریت در متروکه متوفی موجود نباشد بحیث دین واجب الادا از ترکه شناخته میشود.

باب سوم

عقود کار

فصل اول

مقاوله، استصناع و تعهدات

مرافق عامه

قسمت اول

مقاوله

مبحث اول- احکام عمومی

ماده 1481-

مقاوله، عقدیست که بموجب آن یکی از طرفین ساختن چیزی یا اجرای عملی را بصورت موقت یا غیر موقت برای طرف دیگر بمقابل اجرت تعهد نماید.

ماده 1482-

مقاوله کار و ساختن اشیای مخالف قانون و نظام عامه اعتبار ندارد.

ماده 1483-

- (1) متعهد می تواند تنها اجرای عمل را تعهد نماید و موادیکه در اجراء عمل بکار برده میشود یا از آن استفاده بعمل می آید، بدوش صاحب کار گذاشته میشود.
- (2) تعهد اجرای عمل و تهیه مواد هر دواز طرف متعهد جواز دارد.

مبحث دوم- وجایب مقاوله کننده

ماده 1484-

هرگاه مقاوله کننده به تهیه تمام یا بعضی مواد کار تعهد نماید از کیفیت آن مسئول بوده و در برابر صاحب کار از آن ضامن می باشد.

ماده 1485-

(1) هرگاه مواد از جانب صاحب کار تهیه گردد متعهد به دقت در استعمال مواد و بکار بردن اصول فنی در آن مکلف می باشد همچنان بحساب دهی مواد مصرف شده ورد مواد باقی مانده به صاحب کار مکلف شناخته میشود.

(2) در صورتیکه بعضی از مواد نسبت اهماال یا نقص در کفایت فنی متعهد غیر قابل استفاده شود، متعهد بر دقیمت آن به صاحب کار مکلف می گردد.

ماده 1486-

متعهد مکلف است افزا را اضافی را که اجرای عمل ایجاب نماید به مصرف خود تهیه کند، مگر اینکه عرف حرفه‌ای یا موافقه طرفین مخالف آن باشد.

ماده 1487-

تزیید اجرت موافقه شده از طرف متعهد و تنقیص آن از جانب صاحب کار بعد از عقد مقاوله جواز ندارد، مگر اینکه قانون یا موافقه بخلاف آن صراحت داشته باشد.

ماده 1488-

هرگاه ظاهر شود که متعهد بصورت ناقص یا مخالف عقد عمل را انجام میدهد، صاحب کار می تواند با اخطار دهد که در ظرف مدت معین از طرز العمل خود منصرف نگردد صاحب کار می تواند عقد را فسخ یا اتمام کار را به مصرف متعهد اول به شخص دیگری بسپارد.

ماده 1489-

متعهد نمی تواند قبل از اتمام کار و تسلیم آن به صاحب کار اجرت موافقه شده را مطالبه نماید اما صاحب کار می تواند قسمتی از اجرت را بطوری پیشکی تادیه یا چنان موافقه نماید که اجرت را متناسب بانجام کار می پردازد، بشرطیکه به اتمام کار باقی مانده مجبور ساخته شود، در غیر آن صاحب کار بمصرف متعهد آنرا تکمیل مینماید.

ماده 1490-

انجینیر ساختمانی و مقاوله کننده بطوری متضامن تا مدت ده سال مسئول انهدام، شکست و نشست کلی یا جزئی عمارات ساخته شده یا ملحقات ثابتة دیگری که اعمار نموده اند میباشند گرچه انهدام، شکست

و نشست ناشی از عیب در خود زمین باشد یا صاحب کار به ساختن عمارت معیوب اجازه داده باشد. مگر اینکه اصلاً عاقد آن بقای عمارت را کمتر از مدت ده سال اراده داشته باشند.

ماده 1491-

(1) عیوبیکه پختگی، مقاومت و سلامت بناء را تهدید نماید تابع ضمان مندرج ماده (1490) این قانون می باشد.

(2) مدت ده سال مندرج ماده (1490) این قانون از تاریخ تسلیم دادن کار آغاز می گردد.

(3) حکم این ماده در مورد متعهدیکه بر متهدثانی (متعهد باطنی) حق رجوع دارد، تطبیق نمی گردد.

ماده 1492-

مهندس طرح پلان و نقشه که بر اجرای کار نظارت نداشته باشد، تنها از عیب پلان و نقشه مسئول می باشد.

ماده 1493-

هر شرطیکه مانع ضمان مهندس انجیر ساختمانی و مقوله کننده گردد، باطل است.

ماده 1494-

دعوی ضمان در احوال مندرج مواد (1490-1491-1492) این قانون بعد از انقضای مدت یکسال از تاریخ حدوث انهدام، شکست و نشست یا کشف عیب ساقط می گردد.

مبحث سوم- وجائب صاحب کار

ماده 1495-

هرگاه جبران خساره ناشی از انهدام، شکست و نشست کلی یا جزئی عمارت از طرف شرکت بیمه ساختمانی پرداخته شده باشد. صاحب عمارت نمی تواند آنرا از انجیر ساختمانی مقوله کننده و یا مهندس مطالبه نمایند.

ماده 1496-

صاحب کار مکلف است بمجرد اتمام کار آنرا مطابق عرف جاری تسلیم شود در غیر آن متعهد می تواند به تسلیمی آن در خلال مدت معین با و اخطار رسمی بدهد. در صورت انقضای مدت مذکور اگر صاحب کار آنرا تسلیم نشود، تسلیم شده تلقی می شود.

ماده 1497-

صاحب کار مکلف است اجرت را که شرط گذاشته هنگام تسلیمی بپردازد. مگر اینکه عرف یا موافقه به خلاف آن حکم نموده باشد.

ماده 1498-

(1) هرگاه در اثناي اجراء کار تجاوز از حدود موافقه دیده شود متعهد مکلف است مقدار تکالیف زاید را به اطلاع صاحب کار برساند در غیر آن حق مطالبه او در مصارف متجاوز از قیمت موافقه شده ساقط می گردد.

(2) در صورت تجاوز بزرگ، صاحب کار میتواند عقد راباتادیه قیمت آنچه متعهد مطابق عقد اتمام نموده فسخ نماید.

ماده 1499-

(1) هرگاه عقد به اجرت بالمقطع تمام شده باشد متعهد نمی تواند زیاد اجرت را مطالبه کند گرچه در پلان کار متعهد، تعدیلی رخ داده باشد، مگر اینکه تعدیل از اثر تصمیم صاحب کار صورت گرفته باشد.

(2) متعهد نمی تواند بموجب بلند رفتن نرخ در اجرت، زیادت اجرت را مطالبه نماید. مگر در صورتیکه چنان حوادث استثنائی عمومی رخ دهد که هنگام عقد پیشبینی شده نمی توانست وبه اثر آن معیاریکه سنجش مالی عقد مقوله به آن استوار است، دیگری گون شود درین صورت محکمه میتواند به زیادت اجرت یافسخ عقد حکم نماید، مگر اینکه طرفین طوری دیگری موافقه نموده باشند.

ماده 1500-

هرگاه اجرت تعیین نشده باشد، مصارف کار انجام شده توسط اهل خبره تعیین می گردد.

ماده 1501-

هرگاه مهندس، نقشه یا اندازه گیری ها راباتمام رسانیده یا اداره تعمیر رابه آمر صاحب آن بمقابل اجرت معینه بعهده گیرد، مستحق اجرت مذکور شناخته میشود.

ماده 1502-

هرگاه صاحب کار اجرت مهندس را تعیین نکرده باشد، مستحق اجرت مثل که مطابق عرف ومدتیکه کار او در بر گرفته تعیین میگردد.

مبحث چهارم متعهد ثانی

ماده 1503-

(1) متعهد میتواند در حالیکه طبیعت کار یا صراحت عقد مانع نگردد، شخص دیگری رابه اجرای تمامی یا قسمی از کار مکلف گرداند. بهر صورت متعهد در برابر صاحب کار، از کار متعهد ثانی مسئول میباشد.

(2) متعهد ثانی در برابر متعهد اول مسئول شناخته میشود.

مبحث پنجم- انجام قرارداد

ماده 1504-

عقد مقوله بانجام کار تعهد شده وتسلیم آن مطابق توافق جانبین واحکام قانون منقضي می گردد.

ماده 1505-

صاحب کار میتواند هر وقتی خواسته باشد، عقد را خاتمه داده اجراء کار را متوقف سازد، مشروط بر اینکه مصارف متعهد، اجرت کار انجام شده ومفادی را که بانجام کار میسر میگردد، جبران نماید. محکمه در صورت ایجاب شرایط می تواند تعویض راتخفیف دهد.

ماده 1506-

هرگاه انجام کار تعهد شده مستحیل گردد، عقد مقوله منقضي میگردد.

ماده 1507-

- (1) هرگاه انجام شي بنابر اسباب غير مترقبه قبل از تسليم آن به صاحب کار از بين رود، متعهد نمي تواند اجرت کار و مصارف را مطالبه نمايد. مگر اينکه به صاحب کار راجع به تسليم شدن آن قبلا اطلاع کتبي داده باشد. خساره از بين رفتن مواد، بر تهيه کننده است.
- (2) اگر از بين رفتن يانقصان شي به اثر خطاي صاحب کار يابه اثر عيب موادي باشد که صاحب کار آنرا تهيه نموده، متعهد مستحق اجوره و عندالايجاب مستحق تعويض مي گردد.
- ماده 1508-

هرگاه اعتماد شخصي متعهد در عقد مقاوله محل اعتبار باشد، عقد به مرگ متعهد منقضي مي گردد. در غير آن عقد بحال خود باقي ميماند. مگر اينکه در ورثه متعهد راجع به حسن اجراء کار تضمينات کافي موجود نباشد.

ماده 1509-

- (1) هرگاه عقد مقاوله به مرگ متعهد منقضي گردد. صاحب کار بتأديه قيمت کار انجام شده و مصارفيکه براي اجرائي قسمت ناتکميل صورت گرفته، مکلف مي گردد. اين مکلفيت به اندازه نفع است که از کار و مصارف مذکور به صاحب کار عايد ميشود، در برابر آن صاحب کار ميتواند مواد تهيه شده را بمقابل تعويض عادلانه مطالبه نمايد.
- (2) حکم فقره فوق اين ماده در مورد متعهد يکه باجرائي کار اقدام کرده مگر بنابر اسباب خارج از اراده او از اتمام آن عاجز گرديده نيز تطبيق ميشود.

قسمت دوم

استصناع- فرمايش ساختن شي

- ماده 1510-
- استصناع، مقاوله ساختن شي معين است در برابر قيمت مشخص به نحو يکه مقاوله بر عين شي وارد باشد نه بر کار صنعت گر.
- ماده 1511-
- در مقاوله استصناع بيان جنس، نوع، مقدار و وصف شي مطلوب شرط مي باشد.
- ماده 1512-
- در مقاوله استصناع پرداخت قيمت شي مورد نظر طور معجل حتمي دانسته نميشود.
- ماده 1513-

- (1) مقاوله کنندگان نمي توانند در صورت يکه مقاوله استصناع انعقاد يافته باشد از تعهدات خود منصرف گردند، مگر اينکه موافقه بين طرفين طور ديگر صورت گرفته باشد.
- (2) اگر صنعت گر تعهد خود را مطابق به شرايط مقاوله انجام نداده باشد، فرمايش دهنده به قبولي شي ساخته شده مکلف نبوده، ميتواند جبران خساره عايده را از صنعت گر مطالبه کند.
- (3) هرگاه فرمايش دهنده از قبولي و تسليم شدن شي فرمايش داده شده خود بدون سبب و دلايل معقول اباورزد، به تسليم گيري آن مکلف ميگردد. در غير آن صنعتگر مي تواند جبران خساره اي را که به سبب تأخير تسليمي يا عدم ايفاي تعهد فرمايش دهنده به وي عايد گرديده، از فرمايش دهنده مطالبه نمايد.

ماده 1514-

- (1) صنعت گرمکلف است شي فرمايش داده شده راطوري بسازد که حايـز وصف تضمين شده بوده واستفاده مطلوب از آن شده بتواند. همچنان شي مذکور بايد عاري از عيبي باشد که ارزش رانتزـيل دهد.
- (2) اگر شي فرمايش داده شده اوصاف وشرايط موافقه شده را حايـز نباشد، فرمايش دهنده ميتواند رفع عيب رامطالبه کند.
- (3) اگر صنعتگر در رفع عيب تأخير ورزد. فرمايش دهنده مي تواند عيب رارفع نموده مصارف راز صنعتگر مطالبه نمايد.

ماده 1515-

- فرمايش دهنده براي رفع عيب مندرج ماده (1514) اين قانون مدت مناسبي راتعيين ميکند باتوضيح اينکه اگر در موعد معين عيب عايده رفع نگردد، شي رامسترد ميدارد. بعداز گذشت مهلت معينه فرمايش دهنده ميتواند از مقاوله رجوع نموده ويانتزـيل قيمت رامتناسباً مطالبه کند.

ماده 1516-

- اگر فرمايش دهنده شي فرمايش داده شده را درحاليکه عيب داشته باشد فهميده تسليم شود، حق رجوع را برصنعتگر ندارد. مگر اينکه خيار عيب رابخود شرط گذاشته باشد.

ماده 1517-

- (1) قيمت شي فرمايش داده شده در وقت تسليم شدن قابل تاديه مي باشد، مگر اينکه موافقه طوري ديگري صورت گرفته باشد.
- (2) اگر شي فرمايش داده شده جزوار قابل تسليمي باشد، قيمت آن در برابر تسليمي هر جز قابل تاديه مي باشد.

ماده 1518-

- (1) اگر شي ساخته شده قبل از تسليمي آن به فرمايش دهنده تلف شود، صنعتگر ضامن آن شناخته ميشود.
- (2) اگر شي مذکور در زماني تلف گردد که مدت معينه ختم شده، وصنعتگر بفرمايش دهنده اخطار داده تاشي ساخته شده راتسليم شود، واوبدون موجب، تأخير بعمل آورده باشد، صنعتگر مسئول شناخته نميشود، مگر اينکه اتلاف به سبب قصور صنعتگر ويا اجيران وي صورت گرفته باشد.

ماده 1519-

- اگر صنعتگر شي ساخته شده رابه اساس مطالبه فرمايش دهنده به محل ديگري غير از محل صنعت خود مي فرستد، درين حالت احکام متعلق به فروش رعايت ميگردد.

ماده 1520-

- صنعتگر براي طلب خوداز لحاظ مقاوله حق حبس رابالاي شي ايکه ساخته ودر تصرف دارد، حايـز مي باشد.

ماده 1421-

- (1) فرمايش دهنده ورثه وي مي تواند فسخ عقد رامطالبه نمايد، گرچه صنعتگر به ساختن شي فرمايش داده شده شروع نموده باشد. مشروط بر اينکه براي صنعتگر اجرت کار کرد گي، قيمت مواد مصرف شده وخساره مواد تهيه شده رابپردازند، مگر اينکه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد.
- (2) محکمه مي تواند مقدار جبران خساره رامطابق به ايجابابت وحالات وکوايف تنزـيل دهد.

ماده 1522-

(1) فرمایش دهنده می تواند در حالات آتی بعد از اخطار به صنعتگر مقاوله را فسخ و در صورت متضرر شدن مطالبه جبران خساره نماید.

1- در حالتیکه صنعتگر بدون عذر موجه در خلال مدت معقول به اجرای تعهد خود شروع نکند.

2- در حالتیکه صنعتگر در خلال مدت معینه به تسلیم دهی شی فرمایش داده شده تأخیر بعمل آورد.

(2) اگر تأخیر و عدم اجرای تعهد از جانب صنعتگر ناشی از خطاء و یا امری باشد که به فرمایش دهنده مربوط باشد و با وجود مطالبه صریح و کتبی صنعتگر به ایفای آن نپرداخته باشد، صنعتگر می تواند عقد را فسخ و جبران خساره وارده را مطالبه نماید.

ماده 1523-

هرگاه ایفاء تعهد بعد از شروع به سبب خارج از اراده مقاوله کنندگان منقطع شود، صنعتگر نمی تواند قبض ثمن را مطالبه نماید.

مگر به تناسب کاری که پیش از انقطاع تعهد تهیه نموده باشد.

ماده 1524-

کارگران و اجیرانی که در عقد مقاوله استخدام میشوند، حق دعوی مستقیم را در برابر فرمایش دهنده و یا شخصیکه شی فرمایش داده شده به مفاد وی تهیه شده باشد، در حدود مبالغی دارا می باشند که فرمایش دهنده به ادای آن برای صنعتگر مکلف باشد.

اشخاص مذکور حق امتیاز را بر مبالغ فوق الذکر بعد از صدور حکم محکمه کسب مینمایند، مقاوله کنندگان دومی از طرف مقاوله کننده اول و سایر اشخاصیکه مواد اولیه را به صنعتگر تهیه می نمایند، حق دعوی مستقیم را علیه فرمایش دهنده ندارند.

قسمت سوم

تعهدات مرافق عامه

ماده 1525-

تعهدات مرافق عامه، عقدیست که غرض از آن اداره مرافق عامه دارای صفت انتفاعی بوده، بین حکومت و فرد یا حکومت و شرکت عقد میگردد و بموجب آن استفاده از مرافق عامه برای مدت معین به اختیار متعهد گذاشته میشود.

ماده 1526-

متعهد مرافق عامه بموجب عقدیکه با معامله داران می بندد، تعهد میکند تا برای طرف مقابل خدمات لازمه را طور معمول بمقابل اجرتیکه مطابق شروط مصرحه عقد و شروط طبیعت کار و احکام قوانین مربوط ایجاب میدارد، انجام میدهد.

ماده 1527-

(1) متعهد مرافق عامه، مکلف است مساوات تام را در مورد تادیه اجرت و انجام خدمات بین معامله داران خود تأمین نمایند. در مورد عقودیکه متعهد با معامله داران عقد می نماید، نرخیکه از طرف حکومت تعیین می

گرد و واجب الرعايت بوده و متعاقدين مخالف آن موافقه کرده نمی توانند. اگر حکومت تعديل اين نرخ را لازم دانسته و منظور نماید، نرخ جديد از تاريخ منظوري تعديل بدون تأثير بمقابل مرعي الاجراء مي باشد.

(2) معامله داريكه زيادتر از نرخ معينه تاديه نموده باشد، ميتواند استرداد آنرا مطالبه نمايد.

اگر متعهد كمتر از نرخ معينه اخذ نموده باشد، مي تواند تكميل آنرا مطالبه نمايد. و هر نوع موافقه ديگر بخلاف اين حكم باطل شناخته ميشود.

ماده 1528 -

(1) متعهد حمل و نقل اشخاص مكلف است احتياط لازمه را براي سلامت راكبين اتخاذ نمايد. متعهد از آسيبيكه هنگام سوار شدن، نقل و پائين شدن به اشخاص عايد ميگردد، مسئول مي باشد. مگر اينكه ثابت نمايد كه آسيب ناشي از سبب خارجي بدون اراده وي بوده است.

(2) رسيدن آسيب به سبب استعمال غير قانوني بعضي آلات از جانب متعهد، ناشي از سبب خارجي تلقي نميشود.

فصل دوم

عقد كار

قسمت اول

احكام عمومي

ماده 1529 -

عقد كار، عبارت از عقديست كه بموجب آن يكي از طرفين انجام خدمت به طرف ديگر را تحت رهنمائي وي بمقابل اجرت معين متعهد مي شود.

ماده 1530 -

(1) احكام مندرج اين فصل در مورد كارگران زراعتي و در مورد مستخدمين منازل تطبيق نگريده امور مربوط به آن، تابع قوانين خاص و عرف مربوط به آن مي باشد.

(2) احكام مندرج اين فصل در مورد ساير كارگران و اجيران دولت تاجائيكه بالاحكام قوانين كار و كارگر و اجيران دولت مغايرت نداشته باشد، تطبيق ميگردد.

(3) رخصتي هاي قانوني، مريض، سفر يه و كرايه، حداقل اجوره اشتراك در فيصدي مفاد عايد و توليد شرائط استخدام، احكام مربوط به تنظيم، تصنيف و تقسيم كار، مويده ها، تقاعد و ساير تأمينات اجتماعي، حقوقي، امتيازات و مكلفيت هاي كار فرما و كارگر كه درين قانون پيشبيني نشده، تابع احكام قانون خاص مي باشد.

قسمت دوم

اركان عقد

ماده 1531 -

در عقد كار شكل خاص شرط نمي باشد، مگر اينكه قانون بخلاف آن تصريح نموده باشد.

ماده 1532 -

عقد كار براي خدمت معين بامدت معين و غير معين جواز دارد.

ماده 1533-

هرگاه مدت در عقد معین نباشد، طرفین می توانند هر وقتی خواسته باشند، به فسخ عقد اقدام نمایند. مشروط بر اینکه حداقل دوماه قبل طرف دیگر را اطلاع داده باشد.

ماده 1534-

هرگاه مدت عقد معین باشد، بانقضای مدت خود بخود منتهی می گردد. و در صورت استمرار طرفین بعد از انقضای مدت، برای مدت غیر معین تجدید شده تلقی می گردد.

ماده 1535-

هرگاه مقدار اجرت در عقد تصریح نگردیده باشد، مطابق عرف جاری، اجرت مثل تعیین می گردد. در صورت عدم موحودیت عرف، محکمه آراء به نحوی که عدالت تأمین گردد، تعیین می نماید.

قسمت سوم

احکام عقد

مبحث اول- وجایب اجیر

ماده 1536-

کارگران بامور آتی مکلف است:

- 1- اجرای کار بصورت مستقیم و توجه در آن مانند شخص عادی.
- 2- اجرای اوامر صاحب کار در ساحه کار موافقه شده، مشروط بر اینکه شامل کارهای مخالف عقد یا قانون یا آداب عامه نبوده و اجرای آن خطری را بار نیاورد.

ماده 1537-

(1) هرگاه طبیعت کار سپرده شده به کار گرتوری باشد که وی را به اسرار عمده کار واقف گرداند، طرفین میتوانند موافقه نمایند که کارگر بعد از انتهای مدت عقد نمی تواند با کار فرما رقابت نماید و یا در پروژه اشتراک نماید که با کار فرما در رقابت است.

(2) برای صحت این موافقت رعایت شرایط آتی ضروری میباشد:

- 1- کارگر حین انعقاد عقد به سن رشد رسیده باشد.
- 2- محدودیت وارده بر کارگراز حیث زمان، مکان و نوعیت کار منحصر به اندازه ضرورت حمایت از مصالح جایز کار فرما باشد.

3- این موافقت به آینده کارگراز ناحیه اقتصادی تأثیری منافی عدالت نداشته باشد.

4- در عقد برای کارگر جبران خساره ناشی از محدودیت متناسب به خساره تعیین شده باشد.

ماده 1538-

هرگاه کارگر در اثنای کار به اختراع موفق شود امتیازات و حقوق اختراع مربوط به شخص کارگر میباشد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد و یا استخدام کارگراز طرف صاحب کار به منظور اختراع و ابتکار بعمل آمده باشد. بآنهم صاحب کار مکلف است مکافات و پاداش مناسب را مطابق به ایجابات عدالت به کارگر بپردازد.

ماده 1539-

هرگاه در صورت تخلف از امتناع ، رقابت به شرط جزائی موافقه بعمل آمده و شرط طوری باشد که موجب دوام اجباری وظیفه بیشتر اجبر ، از مدت معینه نزد صاحب کار گردد. شرط مذکور باطل پنداشته شده بطلان آن شرط عدم رقابت رانیز از بین می برد.

مبحث دوم- وجایب صاحب کار

ماده 1540-

صاحب کار به امور آتی مکلف است:

- 1- تادیه اجرت اجبر مطابق احکام این قانون.
- 2- تهیه وسایل لازم برای تأمین سلامت اجبر و حمایت اواز خطر.
- 3- اعطاء تصدیق بعد از انتهای عقد که متضمن تاریخ دخول و خروج اجبر به کار، نوع کار، مقدار اجرت و برائت وی از التزامات عقد باشد.
- 4- اعاده اوراق و تصدیقی که از طرف اجبر بوی تسلیم گردیده.
- 5- سایر مکلفیت هائیکه در قانون خاص تصریح شده باشد.

ماده 1541-

هرگاه اجبر در میعاد معینه برای انجام وظیفه حاضر گردیده آمادگی خود را با جرای کار اعلام نماید، مگر بنابر اسبابی که به صاحب کار راجع می گردد، با جرای کار پرداخته نتواند، مستحق اجرت همان میعاد شناخته میشود.

ماده 1542-

هرگاه مدت کار در عقد معین بوده و صاحب کار قبل از انقضای مدت بدون موجودیت عذریاعیب در اجبر که موجب فسخ گردد، عقد را فسخ نماید، بتادیه اجرت تمامی مدت و عندالایجاب به تعویض مکلف میگردد.

ماده 1543-

صاحب کار مکلف است علاوه بر ایفای التزامات مندرج ماده (1540-1541-1542) این قانون بانجام وظایفی بپردازد که مطابق قوانین خاص مکلف شناخته شده است.

مبحث سوم – انتهای عقد کار

ماده 1544-

بر رعایت احکام مواد (1533-1534) این قانون عقد کار بانتهای مدت معینه با اتمام کاری که بمنظور آن عقد صورت گرفته منتهی میگردد.

ماده 1545-

هرگاه فسخ عقد ناشی از سوء استعمال حق از جانب یکی از طرفین باشد، طرف دیگر میتواند علاوه بر جبران خساره که از اثر عدم اخطار در مدت معینه مستحق میشود جبران خساره میشود جبران خساره وارده ناشی از فسخ عقد در اثر سوء استعمال حق رانیز مطالبه نماید.

ماده 1546-

هرگاه صاحب کار یا مداخله لازمه مخالف شرایط عقد باعث آن شود که اجبر را به انفصال و ادار سازد و ظاهراً اجبر فسخ کننده تلقی گردد، محکمه می تواند صاحب کار را به تعویض محکوم سازد.

ماده 1547-

محکمه در تعیین مقدار تعویض که از انفصال ناشی از سوء استعمال حق بوجود آمده، عرف جاریه، طبیعت کاریکه عقد بر آن صورت گرفته، مدت خدمت اجبر و اندازه ضرر وارده را در نظر می گیرد.

ماده 1548-

در احوال آتی صاحب کار میتواند بدون اخطار قبلی بفسخ عقد اقدام نماید:

- 1- در حالیکه اجبر شهرت خود را غیر واقعی معرفی نموده یا تصایق و جواز جعلی ارائه نموده باشد.
- 2- در حالیکه شخص در دوره نامزدی کار رضائیت صاحب کار را حاصل نموده نتواند مشروط بر اینکه انفصال در خلال سه ماه از تاریخ تعیین وی صورت گیرد.
- 3- در حال وقوع عمل عمدی یا تقصیری از جانب اجبر به مقصد رسانیدن خساره مادی به صاحب کار، مشروط بر اینکه اطلاع موضوع در خلال مدت (24) ساعت از تاریخ وقوع آن به شخص باصلاحیت قانونی داده شده و اتهام در نتیجه تحقیق ثابت گردد.
- 4- در حال غیر حاضری متجاوز از (15) روز در یکسال یا یک هفته بصورت متوالی بدون عذر معقول.
- 5- در حال عدم ایفای وجایب مرتب بر عقد از طرف اجبر.
- 6- در حال ثبوت افشای اسرار صنعتی یا تجاری مربوط بدستگاه کار از طرف اجبر.
- 7- در حال محکومیت اجبر بجنایت یا جنحه منافی شرف امانت داری و اخلاق.
- 8- در حال اثبات ارتکاب جرم مخالف آداب عامه بر اجبر در دستگاه کار هنگام اجرای کار.
- 9- در حال تجاوز اجبر علیه رئیس یا یکی از اعضای هیئت مدیره در اثنای کاریابه سبب آن.

ماده 1549-

(1) در احوال آتی اجبر میتواند بدون اخطار قبلی عقد را فسخ و کار را ترک دهد:

- 1- در حالیکه صاحب کار هنگام عقد علیه وی از غش کار گرفته باشد، مشروط بر اینکه زیاده از سی روز از تاریخ شمول وی بکار نگذشته باشد.
- 2- در حالیکه صاحب کار بانجام وجایب خود که مطابق احکام قانون و عقد مکلف گردیده نپردازد.
- 3- در حالیکه صاحب کار در برابر اجبر یا یکی از فرادعایلیه، وی مرتکب فعل مخالف آداب عامه شود.
- 4- در حالیکه صاحب کار یا نماینده وی با ضرب علیه اجبر تجاوز نماید.
- 5- در حالیکه خطر بزرگ سلامت یا صحت اجبر را تهدید نماید. مشروط بر اینکه صاحب کار با وجود علم از آن باتخاذ تدابیر لازمه نپردازد.

(2) در صورتیکه اجبر بنا بر یکی از اسباب مندرج فقره فوق کار را ترک دهد، مستحق تعویض شناخته میشود.

ماده 1550-

هرگاه تجارتخانه باتاسیسات فروخته شود، یابه نسبت الحاق یا مزج آن به تاسیسات دیگر تعدیلی در آن رخ دهد، تمامی عقد کار که در زمان بیع یا تعدیل مرعی بوده بین صاحب کار جدید و اجبر بحال نفاذ خود باقی می ماند. صاحب کار جدید و صاحب کار سابقه بصورت تضامن مسئول پرداخت اجرت و حقوق تعویض میباشند.

ماده 1551-

عقد کار بوفات صاحب کار فسخ نمیگردد مگر اینکه در عقد قرارداد شخصیت وی رعایت شده باشد، اما بوفات اجیر عقد فسخ میگردد.

ماده 1552-

هرگاه باثروفات اجیریامریضی طولانی یاسبب مجبره دیگری که مانع دوام کار اجیر گردد، عقد فسخ شود، صاحب کار مکلف است به اجیر و در حال وفات اجیر به زوج یا فرع او تعویضی را بپردازد که معادل خساره حالت انفصال بدون اخطار باشد، مقدار خساره توسط قوانین خاص و یا موافقت نامه تعیین میشود.

ماده 1553-

دعوی ناشی از عقد کار بعد از انقضای یکسال از تاریخ انتهای عقد شنیده نمی شود، مگر اینکه دعوی متعلق به حق الزحمه اشتراک در مفاد و فیصدی معین از قیمت فروشات باشد. در اینصورت مرور زمان یکسال از تاریخی آغاز میگردد که صاحب کار توضیحات مربوط باستحقاق اجیر را مطابق به آخرین صورت حساب بوی تسلیم نماید.

فصل سوم وکالت

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1554-

وکالت، عقدیست که بموجب آن موکل شخص دیگری را در تصرفات قانونی و معلوم قایم مقام خود میسازد.

ماده 1555-

برای صحت وکالت شرط است که موکل شخصاً در مورد آنچه وکیل می گیرد، صلاحیت تصرفات قانونی را دارا بوده و وکیل هم کسی باشد که معنی عقد را بداند.

ماده 1556-

علم وکیل بوکالت شرط میباشد، در صورتیکه وکیل بعد از آگاهی بوکالت آنرا رد نماید، وکالت رد گردیده پس از آن تصرف وکیل صحت ندارد.

ماده 1557-

وکیل گرفتن بصورت مطلق، مقید، معلق به شرط یا موکول به آینده صحیح است.

ماده 1558-

اجازه و امر حکم وکیل گرفتن را داشته و فرستادن در حکم وکیل گرفتن نیست. اجازه بعدی حکم وکالت سابقه را ندارد.

ماده 1559-

هر عقدی را که مؤکل میتواند مستقیماً انجام دهد، انجام آن توسط وکیل نیز جواز دارد.

ماده 1560-

(1) وکالتیکه به الفاظ عام طور مطلق ذکر گردیده و در آن هیچگونه تخصیص به نوعیت عمل قانونی نه آمده باشد، وکیل صفت وکالت را صرف در اعمال اداره کسب میکند.

(2) اجاره دادن مال مؤکل، مشروط بر اینکه مدت آن از سه سال تجاوز نکند در کارهای مربوط به حفظ و نگهداشت اموال مؤکل، پرداخت دین و قبض حقوق وی، منقطع ساختن مرور زمان، ثبت عقد، رهن در وثیقه، سعی رفع دعوی مستحیل و دعوی ذوالییدی از جمله اعمال اداره محسوب میشود. سلسله تصرفات حقوقی ای که عمل اداره آنرا ایجاب نماید، مانند بیع محصولات زراعتی زود تلف و خریدن مواشی و آلات زراعتی در اعمال اداره شامل میباشد.

ماده 1561-

در وکالت مقیده وکیل با اجرای امور معین در وکالت و توابع ضروری که طبیعت امر و عرف جاری اقتضاء نماید، مقید میباشد.

ماده 1562-

(1) مقید ساختن وکالت در نوع عمل قانونی در سایر تصرفات حقوقی غیر مربوط به اداره باشد.

صلح، اقرار، حکمیت، توجیه قسم و اقامه دعوی لازم می باشد.

(2) در تصرفات تبرع، مانند عقد، هبه و عاریت تقیید وکالت در نوعیت و موضوع عمل قانونی شرط است.

قسمت دوم

احکام وکالت

ماده 1563-

وکیل نمیتواند از حدود تعیین شده وکالت تجاوز نماید، مگر اینکه رجوع وی به موکل ناممکن بوده و احوال و ظروف طوری باشد که به گمان اغلب موافقه موکل رادر صورت ابلاغ وانمود بسازد درین صورت وکیل مکلف است تجاوز خود را از حدود وکالت بدون تأخیر بموکل ابلاغ نماید.

ماده 1564-

هرگاه وکالت بدون اجرت باشد، وکیل مکلف است در تنفیذ وکالت چنان توجه نماید که در امور شخص خود می نماید. و بهیچ وجه به توجه بیشتر از توجه شخص عادی، مکلف نمی باشد.

ماده 1565-

وکیل نمی تواند مال موکل را به منافع شخص خود استعمال نماید، در غیر آن از تاریخ استعمال به تعویض مقدار استعمال شده، مکلف میگردد.

ماده 1566-

وکیل مکلف است از اجراءات مربوط وکالت خود موکل را وقتاً فوقتاً مطلع گرداند و در ختم وکالت به موکل صورت حساب بدهد.

ماده 1567-

وکلائی متعدد به عقد واحد مسئولیت تضامنی دارند، مشروط بر اینکه وکالت قابل تجزیه نبوده یا ضرر عاد بر موکل نتیجه خطاء مشترک آنها باشد. تجاوز یکی از وکلائی متضامن از حدود وکالت یا سوء اجراءات وی در تنفیذ آن، مسئولیت تضامنی را بار نمی آورد.

ماده 1568-

هرگاه به عقد واحد وکلاي متعدد تعيين و به اجراءات انفرادي اجازه داده نشده باشد، مکلفند بصورت دسته جمعي به اجرائي عمل پردازند. مگر اينکه اجرائي عمل مانند تاديه دين وامثال آن به تبادل راي احتياج نداشته يا اجتماع در آن مانند دعوي، ممکن نباشد.

ماده 1569-

(1) وکیل نمی تواند بدون اذن موکل شخص ديگري را بحیث وکیل انتخاب نماید.
(2) هرگاه اجرائي عمل برای وکیل مفوض گردد، میتواند شخص ديگري را به اجازه موکل بحیث وکیل تعيين نماید. در این صورت وکیل دوم وکیل موکل شناخته شده بعزل وکیل اول یا وفات او عزل نمیگردد.

ماده 1570-

هرگاه وکالت به اجرت باشد وکیل به اجرائي عمل مستحق اجرت معینه میگردد. اگر اجوره شرط نشده باشد وکیل از جمله اشخاصي باشد که به اجرت اجراء وظیفه مینماید مستحق اجرت مثل ودر غیر آن متبرع شناخته میشود.

ماده 1571-

(1) هرگاه وکیل بدون آنکه اجازه داده شده باشد شخص ديگري را در تنفیذ وکالت به نیابت از خود موظف نماید از عمل نایب مسئول بوده چنان تلقی میشود که شخصاً آنرا انجام داده باشد وکیل و نایب مسئولیت تضامنی دارند.

(2) اگر به وکیل اجازه گرفتن نایب بدون تعیین شخص معین داده شده باشد وکیل تنها در مورد خطا در انتخاب نایب یا خطا در رهنمائي مسئول شناخته میشود.

ماده 1572-

موکل مکلف است مصارف عادي وکیل را در تنفیذ وکالت ب وکیل پردازد.

ماده 1573-

مؤکل مسئول ضرري می باشد که به وکیل بدون ارتکاب خطاء به سبب اجرائي عادي وکالت میرسد.

ماده 1574-

احکام نیابت پیشبینی شده در این قانون بر علایق وکیل و موکل یا شخص ثالثیکه با وکیل معامله می نماید تطبیق میگردد.

قسمت سوم

وکالت برای خرید

ماده 1575-

برای صحت وکالت به خرید شرط است که، شی که خریده میشود عین یا جنس و مقدار آن معلوم باشد. در تعیین مقدار شی تعیین ثمن کفایت میکند.

ماده 1576-

هرگاه امر خریداری شی مجهول برای وکیل تفویض گردیده باشد این نوع وکالت صحت داشته وکیل میتواند از هر نوع و هر جنس که خواسته باشد خریداری نماید.

ماده 1577-

- (1) هرگاه امر خریداري شي مجهول براي وکیل تفویض گردیده و جهالت شي فاحش باشد وکالت صحت ندارد گرچه ثمن آن توضیح شده باشد.
- (2) در صورتیکه جهالت شي فاحش نبود، طریقه جنس شي را تذکر داده نوع آنرا بیان نکرده باشد وکالت صحت دارد گرچه ثمن آن توضیح نشده باشد.
- ماده 1578 -
- هرگاه موکل نوع شي را که توسط وکیل خریداري ميشود تعیین نماید و وکیل نوع دیگری را خریداري نماید این خریداري در حق موکل نافذ شمرده نمیشود.
- ماده 1579 -
- هرگاه وکالت مقید گردد وکیل نمیتواند در خرید شي از آن مخالفت نماید مگر اینکه به نفع موکل باشد.
- ماده 1580 -
- هرگاه موکل اندازه ثمن را براي خریداري شي معین بصورت نقد تعیین نموده و وکیل آنرا بصورت نسیه خریداري نماید موکل بقبول آن مکلف میگردد و در صورتی که وکیل بخريداري بصورت نسیه مامور شده ولي آنرا بصورت نقد خریداري کند وکیل به ان ملزم شناخته میشود.
- ماده 1581 -
- هرگاه وکیل براي خرید ثمن ، مبیعه را از مال شخص خود بپردازد حق رجوع را بر موکل داشته و میتواند مبیعه را الي زمان حصول ثمن آن از موکل نزد خود نگاه دارد.
- گرچه ثمن آنرا به بايع نه پرداخته باشد.
- ماده 1582 -
- هرگاه وکیل براي خرید شي طور مؤجل مامور گردد خریداري وي بهرنحویکه باشد در حق مؤجل مي باشد.
- و وکیل نمی تواند ثمن را في الحال از موکل مطالبه نماید مگر در صورتیکه وکیل به خرید شي طور نقد مامور شده باشد و موکل ثمن را مؤجل نماید وکیل می تواند ثمن را في الحال از موکل مطالبه نماید.
- ماده 1683
- وکیل بخريد شي معین نمی تواند شي مورد نظر را در غیاب موکل براي خود خریداري نماید مگر اینکه آنرا به ثمن بیشتر از ثمن معینه یا به جنس دیگری خریداري نموده باشد.
- ماده 1584 -
- وکیل بخريد نمیتواند مال خود را به موکل خود بفروشد.
- ماده 1585 -
- هرگاه وکیل براي خرید، در شي خریداري شده عیب قدیمی را بیابد در حالیکه شي هنوز در نزدش باشد می تواند آنرا رد نماید. در صورتی که آنرا به موکل خود تسلیم نموده باشد بدون اجازه موکل آنرا به سبب عیب رد نموده نمی تواند.
- ماده 1586 -
- (1) مبیعه نزد وکیل براي خرید، حیثیت امانت را داشته اگر بدون تجاوز وکیل از بین رفته یا ناقص گردد خساره بر موکل تحمیل شده از ثمن آن چیزی کاسته نمیشود.

(2) اگر وکیل نسبت حصول ثمن شي رانزد خودنگاه داشته ودرعين زمان از بين رفته ياناقص گرددثمن آن بر وکیل لازم میگردد.

ماده 1587-

وکیل بخريد نمیتواندبيع رابدون اجازه موکل اقاله نماید.

قسمت چهارم

ومکالت به فروش

ماده 1588-

وکیل بفروش نمیتواند شي اي را که به بيع آن وکیل است بالاي اشخاصي بفروشد که شهادت آنها به نفع اوجواز ندرد، مگر درصورتیکه ثمن از قيمت آن بیشتر باشد.

ماده 1589-

(1) هرگاه ثمن شي از طرف موکل تعيين شده باشد وکیل بفروش نمیتواند شي را به ثمن کمتر از ان بفروشد درصوتر تخلف بيع منعقد وبه اجازه موکل موقوف مي باشدو
(2) اگر وکیل مالي رابه مقدار کمتر از ثمن آن بدون اجازه موکل فروخته ومبيعه رابه مشتري تسليم نماید ضامن نقصان ثمن دانسته میشود.

ماده 1590-

وکیل نمیتواند شي را که به فروش آن مامور است براي خود خريداري کند گرچه موکل به آن تصريح نموده باشد.

ماده 1591-

هرگه شي از طرف وکیل فروش بصورت نسيه فروخته شود وکیل میتواند از مشتری ضامن بگیرد گرچه موکل بوي امرنکرده باشد.

ماده 1592-

قبض ثمن حق وکیل فروش مي باشدنه حق موکل ومشتري ميتواند از تاديه ثمن به موکل امتناع ورزد درصورت تاديه آن به موکل مشتري آن برئي الذمه شده وموکل نمي تواند ثمن ار ازوکیل مطالبه کند.

ماده 1593-

وکیل مکلف است مبيعه را بعداز قبض ثمن درحالیکه عقد بصورت معجل باشد به مشتري تسليم نماید.

ماده 1594-

وکیل فروش تازماني که ثمن آنچه را که فروخته است قبض نکند به تاديه ثمن از مال خود مکلف نمي گردد.

ماده 1595-

هرگاه وکالت به مقابل اجرت باشد وکیل به تحصيل ثمن مکمل از مشتري مکلف مي باشد.

ماده 1596-

هرگاه مبيعه به استحقاق برده شود مشتري درصورتی که ثمن را پرداخته باشد اعاده آنرا از وکیل مطالبه میکند اعم از این که ثمن نزد وکیل بوده ویا آنرا به موکل تسليم نموده باشد ووکیل درصورتیکه ثمن را

تادیه نموده باشد به موکل رجوع میکند و درحالیکه مشتری ثمن را به موکل تسلیم نموده باشد حین استحقاق بر موکل رجوع می نماید.

ماده 1597-

وکیل فروش میتواند قبل از قبض ثمن بیع را بدون اجازه موکل خود اقاله نماید مگر عقد در حق موکل نافذتلقی نشده وکیل به تادیه ثمن به موکل ملزم می باشد وکیل نمیتواند بعد از قبض ثمن بیع را اقاله نماید.

ماده 1598-

هرگاه مشتری عیب دائم را در مبیعه مشاهده کند اعاده ثمن را از وکیل در صورتیکه به موکل تسلیم داده شده باشد مطالبه اعاده از موکل صورت میگیرد.

قسمت پنجم

وکیل به دعوی

ماده 1599-

وکالت به دعوی برای اثبات دین عین و سائر حقوق که تصریح آن در وکیل گرفتن لازم است صحیح میباشد وکالت به دعوی در وثیقه رسیمی درج میگردد.

ماده 1600-

وکیل به دعوی صلاحیت صلح وکیل به صلح خصومت را بدون اجازه خاص موکل ندارد.

ماده 1601-

اقرار وکیل به دعوی درحالیکه صلاحیت اقرار بوی از طرف موکل تفویض شده باشد نزد محکمه صحیح پنداشته میشود مگر اینکه موکل مطابق احکام قانون اصول محاکمات مدنی از آن منع شده باشد.

ماده 1602-

هرگاه موکل وکیل را از اقرار علیه خود منع نموده باشد وکیل به اقرار علیه موکل عزل می گردد.

ماده 1603-

وکیل به اجاره حق مخاصمت در اثبات اجاره و قبض اجرت را به اجازه موکل خود داشته و مکلف است عین چیزی را به اجاره داده میشود، به اجاره گیرنده تسلیم نماید.

ماده 1604-

وکالت به دعوی مستلزم وکالت به قبض نمی باشد مگر آنکه در عقد وکالت تصریح شده باشد وکالت به قبض مستلزم وکالت به دعوی نیست .

ماده 1605-

وکیل به دعوی نمیتواند مدعی به را به مدعی علیه بخشش و یا از آن ابراء نماید.

قسمت ششم

انتهای وکالت

ماده 1606-

وکالت در یکی از احوال ذیل منتهی میگردد:

1- در حالت اتمام عملی که وکالت در آن صورت گرفته.

2- در حالت انتهاي مدت معينه وكالت.

3- درحالت وفات وكيل ياموكل.

4- در حالت زوال اهليت وكيل يا موكل.

ماده 1607-

موكل ميتواند هروقتي خواسته باشد وكيل خود را از وكالت عزل نمايد به شرط اينكه موضوع را به وكيل ابلاغ نمايد مگر اينكه به وكالت حق غيرتعلق گرفته باشد به پدران صورت موكل بدون قبولي شخصي كه وكالت به نفع او عقد شده نمي تواند وكالت را مقيد يامنتهي سازد.

ماده 1608-

در تمام حالات انتهاي وكالت وكيل مكلف است اعالي را كه شروع نموده به مرحله برساند كه از خطر اتلاف بركنار ماند.

فصل چهارم

وديعت

قسمت اول

احكام عمومي

ماده 1609-

وديعت عقدي است كه بموجب آن مالك صلاحيت حفظ مالي خود را به ديگري تفويض مينمايد وماليكه طوري امانت نزد شخص ديگري جهت حفاظت گذاشته ميشود وديعت ناميده ميشود.

ماده 1610-

شرط صحت عقد، وديعت آنست كه شي به وديعت گذاشته شده بتواند واز طرف وديعت گيرنده تحت تصرف وذواليدي آمده قبض شده باشد.

قسمت دوم

التزامات شخصي كه نزد وي وديعت گذاشته ميشود.

ماه 1611-

شخصي كه مال وديعت نزد وي گذاشته ميشود مكلف است كه وديعه را حقيقتاً يا حكماً تسليم شود.

ماده 1612-

شخصي كه مال وديعت نزد او گذاشته ميشود مكلف است طوري به حفاظت ان توجه نمايد كه به حفاظت مال خود مي نمايد.

ماده 1613-

شخصیکه مال ودیعت نزد وی گذاشته شده نمی تواند در مقابل حفاظت و دیعه اجرت مطالبه نماید مگر اینکه در عقد به خلاف آن تصریح شده باشد.

ماده 1614-

مال ودیعه امانت است و و دیعت گرنده ضامن از بین رفتن آن نمی باشد مگر اینکه از بین رفتن آن در اثر تجاوز یا تقصیر و دیعت گیرنده در حفاظت آن بوجود آمده باشد.

ماده 1615-

هرگاه و دیعت با اجرت بوده و بنا بر اسبابی از بین رفته یا نقصان یابد که جلوگیری از آن ممکن باشد شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده به ضمان مکلف میگردد.

ماده 1616-

شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده، نمیتواند بدون اجازه مالک مال ودیعت را استعمال و از آن استفاده نماید در صورتیکه بدون اجازه مالک آنرا استعمال استهلاک یا از بین ببرد حسب احوال ضامن شناخته میشود.

ماده 1617-

شخصیکه و دیعه نزد او گذاشته شده نمیتواند بدون اجازه مالک آنرا به شخص دیگری به اجاره، عاریت یا رهن بدهد در صورت تخلف هرگاه مال ودیعه نزد اجاره گیرنده یا عاریت گیرنده یا رهن گیرنده از بین برود مالک آن در مطالبه ضمان از اجاره گیرنده، عاریت گیرنده، رهن گیرنده یا شخصیکه مال دیعه نزد او گذاشته شده مختار می باشد.

ماده 1618-

هرگاه مالک مال ودیعه شخصیرا که مال نزد او بودیعت گذاشته شده از مسافرت بامال و دیعه منع یا مکانی را برای حفاظت آن تعیین نماید در صورت تخلف هرگاه مال ودیعه از بین برود شخص مذکور ضامن شناخته می شود. مگر اینکه عدم قصور را ثابت نماید.

ماده 1619-

هرگاه شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده آنرا بدون اجازه مالک با مال شخص خود یا مال شخص دیگری طوری خلط نماید که تمیز آن متعذر باشد به پرداخت ضمان مکلف میشود. در حالیکه خلط مال و دیعه با اجازه مالک صورت گرفته باشد شخصیکه مال دیعه نزد او گذاشته شده شریک ملکیت تلقی گردیده و در صورت از بین رفتن مال بدون تقصیر ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1620-

(1) شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده نمیتواند آنرا بدون اجازه مالک نزد شخصی دیگری بودیعت گذارد در صورت تخلف اگر مال ودیعه از بین رود مالک در اخذ ضمان از شخص اولیکه و دیعت نزد او گذاشته شده یا شخص دوم مختار میباشد. در صورتیکه ضمان از شخص اول گرفته شود وی بر شخص دوم رجوع می کند و در صورتیکه از شخص دوم ضمان اخذ گردد وی حق رجوع بر هیچ کس را ندارد.

(2) هرگاه و دیعت گیرنده ثابت نماید که مال ودیعت را بنا بر معاذیر معقول نزدش بودیعت گذاشته است ضمان بروی لازم نمیگردد.

ماده 1621-

هرگاه مالک و دیعه طور دایمی غایب گردد شخصیکه مال و دیعت نزد او گذاشته شده ملکف است آنرا تازمانیکه بحیات یا وفات مالک علم حاصل میکنند حفاظت نماید. اگر مال و دیعه طوری باشد که باثر دیر ماندن تلف میگردید شخصیکه مال و دیعه نزد او گذاشته شده میتواند فروش عین و نگاه داری ثمن آنرا به حساب امانت باتکی از محکمه تقاضا نماید.

ماده 1622-

هرگاه شخصیکه مال و دیعه نزد او گذاشته شده وفات نموده و عین و دیعه در متروکه موجود باشد عین مذکور بمنزله امانت نزد ورثه تلقی گردیده به رد آن به صاحب و دیعه مکلف میگردند.

ماده 1623-

هرگاه شخصیکه مال و دیعه نزد او گذاشته شده وفات نموده ورثه وی عین و دیعه را به شخص دیگری فروخته و به مشتری تسلیم نماید و در دست مشتری از بین برود مالک و دیعه میتواند در صورتی که عین قیمتی باشد قیمت آنرا معادل روز بیع تسلیمی و اگر مثلی باشد مثل آنرا از بایع یا مشتری مطالبه نماید. آگاهی یا عدم آگاهی وراثت متوفی از و دیعت بودن عین در تضمین تأثیری ندارد.

ماده 1624-

شخصیکه مال و دیعه نزد او گذاشته شده مکلف است عندالمطالبه مال و دیعه را به مالک آن رد نماید مگر اینکه و دیعت برای مدت معین بوده و این تعیین مدت به نفع مالک و دیعه باشد.

ماده 1625-

شخصیکه مال و دیعه نزد او گذاشته شده میتواند هر وقتی خواسته باشد مالک را بتسلیم مال و دیعه مکلف نماید مگر اینکه از عقد طوری ظاهر شود که مهلت به نفع مالک و دیعه میباشد.

ماده 1626-

هرگاه مالک و دیعه وفات نماید شخصیکه مال و دیعه نزد او گذاشته شده ملکف است آنرا بورثه مالک رد نماید مگر اینکه ترکه مستغرق بدین باشد در این صورت رد مال و دیعه با اجازه محکمه باصلاحیت عملی میگردد درحالیکه مال و دیعه بدون اجازه محکمه باصلاحیت بورثه تسلیم و مال و دیعه از بین رفته یا ناقص گردد شخصیکه مال و دیعه نزد او گذاشته شده بضمان مکلف میگردد.

قسمت سوم

وجایب و دیعت گذار

ماده 1627-

هرگاه و دیعت باجرت باشد و دیعت گذار مکلف است اجرت را در اخیر و دیعت پردازد. مگر اینکه طور دیگری موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1628-

و دیعه گذار پرداخت مصارفی مکلف میباشد که برای حفاظت مال و دیعه از طرف شخصیکه مال و دیعه نزد او گذاشته شده مصرف گردیده، مشروط بر اینکه مصارف از قیمت و دیعه بیشتر نباشد.

ماده 1629-

هرگاه مال ودیعه بااستحقاق برده شده، ضمان آنرا شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده متحمل گردد، به اندازه ضمان بر ودیعت گذار رجوع کرده می تواند.

ماده 1630-

ودیعت گذار مکلف است تمام خساره را جبران نماید که به سبب ودیعت به شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده، رسیده باشد. مشروط بر اینکه این خساره ناشی از قصور ودیعت گذار باشد.

قسمت چهارم

انواع ودیعت

ماده 1631-

هرگاه ودیعت گذارنده برای شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده اجازه استعمال ودیعه را بدهد و ودیعه از جمله اموالی باشد (مانند پول نقد) که باستعمال از بین رود، این عقد قرض شمرده میشود.

ماده 1632-

اداره کننده گان منازل رهایش، هوتلها و امثال آن از حفاظت اموالیکه مسافرین و مهمانان با خود می آورند مسؤول میباشند، باستثنای پول نقد و اشیاء قیمتی که تعویض آن متجاوز از پنج هزار افغانی باشد. مگر اینکه دایر کنندگان با وجود آگاهی از قیمت اشیاء، حفاظت آنرا متعهد یا بدون تمسک قانونی از تسلیم شدن اشیاء بصورت امانت امتناع ورزد یا باساسی خطاء بزرگ خودها یا زیردستان خود سبب وقوع ضرر شده باشد.

ماده 1633-

(1) مسافر مکلف است بمجرد آگاهی از سرقه یا ضیاع اشیاء و قبل از آنکه هوتل را ترک بدهد، موضوع را بدایر کنندگان منزل رهایش یا هوتل ابلاغ نماید. در غیر آن حق او ساقط میگردد.
(2) دعوی درین مورد بعد از مرور سه ماه از تاریخ ترک دادن هوتل یا منزل سمع نمیگردد.

فصل چهارم

نگهبانی

ماده 1634-

نگهبانی، عقدیست که بموجب آن دوطرف منازعه عقار یا منقول یا مجموع اموال مورد منازعه را جهت حفاظت و اداره آن الی زمان حل نزاع بشخص دیگری می سپارند که آنرا باحاصل آن به شخصیکه حق وی در آن شی با ثبات میرسد، اعاده نماید.

ماده 1635-

محکمه میتواند در احوال آتی به نگاه بانی امر نماید:

1 - در احوال مندرج ماده (1634) این قانون که طرفین به نگاه بانی شی مورد نزاع به موافقه نرسند.

2- درحالیکه شخص ذیعلاقه از موجودیت شی نزد متصرف خطر عاجل احساس نماید.

3- در احوال دیگریکه قانون به آن تصریح نموده باشد.

ماده 1636-

تعیین نگهبان اعم از اینکه رضایی باشد یا قضایی به موافقه تمام اشخاص شامل نزاع صورت میگیرد. در صورت عدم توافق نگاه بان از طرف قاضی تعیین میشود.

ماده 1637-

حقوق و جایب و صلاحیت نگهبان در موافقه یا حکم محکمه تعیین میگردد. در صورت عدم تعیین احکام و دیعت و وکالت در حدودیکه با احکام نگاه بانی مناقض نباشد، تطبیق میگردد.

ماده 1638-

(1) نگهبان به حفاظت و اداره اموال تحت نگهبانی مکلف بوده و لازم است در زمینه به اندازه شخص عادی توجه نماید.

(2) نگهبان نمیتواند یکی از اشخاص ذیعلاقه را بدون رضائیت متباقی قایم مقام خود بسازد.

ماده 1639-

نگهبان نمیتواند در غیر از اعمال اداره بدون اجازه تمامی اشخاص ذیعلاقه و یا بدون اجازه قاضی در اموال تحت نگهبانی، تصرف نماید.

ماده 1640-

نگهبان میتواند از محکمه باصلاحیت تعیین اجرت نگهبانی را مطالبه نماید، مگر اینکه طور صریح یا ضمنی از آن تنازل نموده باشد.

ماده 1641-

نگهبان به داشتن دفاتر منظم حساب مکلف میباشد. در صورتی که نگهبان طور رضایی تعیین شده باشد، مکلف است به اشخاص شامل نزاع سال یک مرتبه بروی اسناد از اجرائات و ادراه خود حساب بدهد، و اگر نگهبان از طرف محکمه تعیین شده باشد، به دادن یک نقل صورت حساب به محکمه مکلف میباشد.

ماده 1642-

نگهبانی بحکم محکمه با بموافقه اشخاص شامل نزاع خاتمه یافته و نگهبان به رد تمام اموال و اسناد تحت نگهبانی به شخصیکه به موافقه اشخاص شامل نزاع و یا محکمه تعیین میگردد، مکلف میباشد.

باب چهارم

عقود احتمالی

فصل اول

قمار بازی

ماده 1643-

هرنوع موافقه در خصوص قمار بازی باطل پنداشته میشود.

فصل دوم

عقد بیمه

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1644-

(1) بیمه، عقدیست که بموجب آن بیمه کننده به تادیه یک مقدار پول یا عائد مرتب و یا به تعویض مالی دیگر در حالت وقوع حادثه یا خطریکه در مقاوله تعیین گردیده، به بیمه شونده یا شخصیکه بیمه به نفع وی شرط شده، در بدل مبلغی که یکبارگی یا به اقساط می پردازد، تعهد می نماید.

(2) احکام این فصل تا جاییکه با احکام قانون خاص مغایرت نداشته باشد تطبیق میشود.

ماده 1645-

هر نوع منفعت مشروع که به شخص از وقوع خطر معین عاید میگردد، موضوع بیمه شده می تواند.

ماده 1646-

هرگاه در مقاوله نامه بیمه یکی از شرایط آتی ذکر گردد، شرط باطل شناخته میشود:

(1) شرطیکه به سبب مخالفت از احکام قوانین و مقررات بسقوط حق بیمه امر نماید. مگر اینکه مخالفت باسناد جنایت یا جنحه عمدی واقع گردد.

(2) شرطیکه به سبب تاخیر ابلاغ حادثه یا تقدیم اسناد بمقام صلاحیت دار به سقوط حق شخص امر نماید که بیمه برای وی صورت گرفته، مشروط براینکه از حواله طوری معلوم گردد که تاخیر بنا بر عذر معقول صورت گرفته باشد.

(3) هر نوع شرط مطبوع که به شکل ظاهر تبارز نکرده و متعلق بیکي از حالاتی باشد که به سقوط یا بطلان نتیجه منجر گردد.

(4) شرط حکمیت در صورتیکه در مقاوله نامه بیمه ضمن شروط عمومی مطبوع ذکر شده باشد مگر شرط اینکه حکمیت بموافقه خاص و مجزا از شرایط عمومی صورت گرفته باشد.

(5) هر شرط تحمیلی دیگریکه ظاهر گردد که مخالفت از آن در وقوع حادثه بیمه شده، تاثیر ندارد.

ماده 1647-

بیمه کننده به تعویض بیمه شونده ملزم نیست، مگر صرف از ضرریکه از اثر وقوع خطریکه بیمه برای آن صورت گرفته به اندازه قیمت بیمه، ملزم می باشد.

ماده 1648-

دعوی ناشی از عقد بیمه بعد از مرور دو سال از تاریخ حدوث واقعه موضوع دعوی، قابل سمع نمی باشد.

ماده 1649-

هر نوع اتفاقیکه مخالف احکام مندرج این فصل باشد، باطل پنداشته میشود. مگر اینکه به نفع بیمه شونده یا استفاده کننده باشد.

قسمت دوم

انواع بیمه

مبحث اول - بیمه حیات

ماده 1650-

مبالغی که از طرف بیمه کننده حین وقوع حادثه یا بسر رسیدن موعد برای بیمه شونده یا استفاده کننده در مقوله عقد بیمه تعهد شده بیمه شونده یا استفاده کننده بمجرد وقوع حادثه یا بسر رسیدن موعد بدون در نظر گرفتن اثبات ضرر عاید، مستحق آن شناخته میشود.

ماده 1651-

بیمه برحیات غیر، تازمانیکه غیر قبل از انعقاد عقد بیمه به آن موافقه تحریری نکرده باشد، باطل شناخته میشود. در صورتیکه شخص ثالث فاقد اهلیت قانونی باشد، موافقه تحریری ممثل قانونی وی برای صحت عقد حتمی میباشد.

ماده 1652-

(1) هرگاه شخص بیمه شونده حیات انتخاب نماید. بیمه کننده به پرداخت مبلغ بیمه مکلف نمی باشد. مگر با آنهم بتادیه مبلغ معادل قیمت اقساطی بیمه به اشخاصیکه حق باو شان تعلق میگیرد مکلف میشود، در صورتیکه سبب انتحار مرض عقلی باشد طوریکه مریض اراده خود را از دست داده باشد، مکلفیت بیمه کننده بصورت کامل باقی می ماند.

(2) اگر در مقوله بیمه، تادیه بیمه با وجود انتحار شخص در حالت اراده و اختیار شرط شده باشد، این شرط از اعتبار ساقط می باشد مگر اینکه انتحار بعد از مرور دو سال از تاریخ عقد صوت گرفته باشد.

ماده 1653-

هرگاه حیات شخص غیر بیمه شوند بیمه شده باشد، و بیمه شونده عمداً سبب وفات شخص مذکور گردیده یا وفات در اثر تحریک وی صورت گیرد، بیمه کننده بری الذمه شناخته میشود. اگر از طرف بیمه شونده تنها شروع به مرگ استفاده کننده شده باشد، بیمه کننده حق دارد شخص بیمه شونده را تبدیل نماید، گرچه استفاده کننده شخص بیمه شونده قبول داشته باشد.

ماده 1654-

(1) در بیمه حیات موافقه به پرداخت مبلغ بیمه باشخاص معین یا اشخاصیکه بعداً از طرف بیمه شونده تعیین میگردد، جواز دارد.

(2) اگر بیمه شونده در مقوله بیمه تذکر دهد که بیمه به نفع زوجة او یا اولاد او یا فروع او اعم از اینکه متولد شده یا هنوز متولد نگردیده یا به نفع ورثة او بدون ذکر نام آنها عقد شده است، بیمه به نفع استفاده کنندگان معین اعتبار داده میشود. در حالیکه بیمه به نفع ورثة بدون ذکر نام شان عقد شود، هریک از ورثة در آن بتناسب سهم میراث مستحق میگردد، گرچه از میراث تنازل نموده باشد.

ماده 1655-

بیمه شونده ایکه پرداخت اقساط، مستمر تعهد نموده باشد، میتواند هروقتی که خواسته باشد، به ارسال ابلاغ تحریری به بیمه کننده گان قبل از سپری شدن موعد جاری آن را منحل نماید. در این صورت از پرداخت اقساط باقی مانده بری الذمه شناخته میشود.

ماده 1656-

(1) در عقودیکه برای طول حیات بدون شرط گذاشتن بقای حیات شخص بیمه شده برای مدت معین، منعقد گردیده همچنان در تمامی عقودیکه در آن تادیه مبلغ بیمه بعد از مرور مدت معین شرط شده باشد، بیمه شونده میتواند در صورتیکه حد اقل اقساط سه سال را پرداخته باشد، مقاوله اصلی را در مقابل وارد نمودن تخفیف در قیمت مبلغ بیمه به مقاوله دیگری از وجه پرداخته شده تبدیل نماید. گرچه بخلاف آن موافقه شده باشد، مشروط بر اینکه وقوع حادثه بیمه شده محقق الوقوع باشد.

(2) عقد بیمه حیات در صورتیکه موقتی باشد، قابل تخفیف نیست.

ماده 1657-

(1) بیمه شونده در حالیکه حداقل اقساط سه سال را تادیه نموده باشد، میتواند بیمه را تصفیه نماید مشروط بر اینکه حادثه بیمه شده محقق الوقوع باشد.

(2) بیمه موقتی حیات، قابل تصفیه نمی باشد.

ماده 1658-

شروط تخفیف و تصفیه جزء شروط عامه بیمه شمرده شده و لازم است در مقاوله بیمه شامل گردد.

ماده 1659-

بر اظهارات خطا و غلط در مورد سن شخصیکه بیمه به نفع وی عقد گردیده، بطلان عقد بیمه مرتب نمیشود. مگر اینکه سن حقیقی شخص بیمه شده از حدود معینه ایکه در تعرفه بیمه تصریح شده متجاوز باشد، در آنصورت قیمت مبلغ واجب التادیه باسناد سن حقیقی سنجش میشود.

مبحث دوم - بیمه ضد حریق

ماده 1660-

بیمه کننده در بیمه ضد حریق مکلف است اضرار ناشی از حریق و اضراریرا که نتیجه حتمی حریق شمرده میشود تعویض نماید، مخصوصاً اضراریکه به سبب اتخاذ وسایل نجات از حریق با جلوگیری از توسعه آن به اشیای بیمه شده میرسد. همچنان بیمه کننده از ضیاع اشیای بیمه شده و اخفای آن در اثنای حریق مسؤول میباشد، مگر اینکه اخفاء نتیجه سرقت ثابت گردد. احکام این ماده در حالی تطبیق میشود که بخلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1661-

بیمه کننده به تعویض خساره عایده از اثر حریق مکلف میباشد، گرچه حریق از شی بیمه شده نشأت کرده باشد.

ماده 1662-

بیمه کننده از اضرار ناشی از قصور غیر عمدی بیمه شونده و همچنان از اضراریکه ناشی از آفات سماوی باشد، مسؤول پنداشته میشود. اما اضراریکه به اثر فعل عمدی یا غش بیمه شونده بر اشیای بیمه شده عاید گردد بیمه کننده مسؤول آن نمیباشد. گرچه بخلاف آن موافقه شده باشد.

ماده 1663-

اضراریکه سبب آن اشخاصی باشد که بیمه شونده مسؤول آنها شمرده شود، قصور آنها به هر نوع که باشد، بیمه کننده مسؤول آن دانسته میشود.

ماده 1664-

- (1) هرگاه شي بيمه شده تحت رهن حيازي يا رهن بيمه وي يا ساير بيمه هاي عيني باشد، اين حقوق به مقتضاي عقد بيمه به تعويض كه مدیون مستحق آن است، انتقال مي يابد.
- (2) در صورتيكه اين حقوق ثبت گردد يا به اطلاع بيمه كننده رسانيده شود، گرچه توسط مکتوب ثبت شده باشد، بيمه كننده نميتواند آنچه در ذمه اش ثابت است، بدون رضاييت داينين به بيمه شونده بدهد.
- (2) درحاليكه اشيائي بيمه شده تحت حجز قرار گرفته يا تحت نگهباني گذاشته شود، بيمه كننده بعده از آنكه موضوع به وي ابلاغ گردد، نميتواند چيزيرا كه در ذمه او لازم گرديده به بيمه شونده بدهد.

باب پنجم

عقود توثيق

ماده 1665-

عقود توثيق عبارت از عقوديست كه درين را تحكيم مي بخشد و آن عبارت است از كفالت، حواله و رهن.

فصل اول

كفالت

قسمت اول

اركان كفالت

ماده 1666-

كفالت، عبارت است از انضمام ذمه كفيل به ذمه اصيل در مطالبه نفس يا دين و ياعين.

ماده 1667-

كفالت تنها بايجاب كفيل تا زمانيكه بقبول مطالبه كننده يا نايب وي گرچه فضولي باشد در مجلس عقد مقرون نگردد، صحت ندارد.

ماده 1668-

كفالت مريض در مرض موت كه مال وي مستغرق به دين باشد، صحيح نيست. اگر دين تمامخ مال او را در بر نگرفته باشد وكفالت بعد از تاديه دين در ثلث مال باقي مانده صورت بگيرد، كفالت صحيح است و اگر كفالت از ثلث باقيمانده مال زياد تر باشد، به اندازه ثلث اعتبار دارد.

ماده 1669-

همچنان براي صحت كفالت شرط است كه موضوع كفالت اعم از اينكه دين يا عين و يا نفس معلوم باشد. بر اصيل لازم بوده و از طرف كفيل تسليمي آن ممكن باشد.

ماده 1670-

کفالت از عینیکه بر اصل غیر خود عین لازم باشد، صحت داشته و آن عبارت از عینیکه در صورت از بین رفتن، اگر قیمتی باشد قیمت آن و اگر مثلی باشد مثل آن لازم میگردد.

ماده 1671-

کفالت از عینیکه بر اصل غیر از خود عین لازم نباشد، صحت ندارد. و آن عبارت از عین است که در حال موجود بودن واجب التسلیم بوده و در صورت از بین رفتن قیمت یا مثل آن لازم نمی گردد.

ماده 1672-

کفالت بصورت معجل یا مؤجل یا معلق به شرط مناسب جواز دارد.

ماده 1673-

کفالت به امانات مانند ودیعت، مال مضاربت، شرکت، عاریت و مال اجاره شده، در نزد اجاره گیرنده صحت ندارد. مگر اینکه کفالت به سبب وجوب ضمان اموال صورت گرفته باشد.

ماده 1674-

کفالت به مال اعم از اینکه معلوم باشد یا مجهول صحیح است. همچنان کفالت از دین صحیح و ثابت در ذمه مدیون صحیح می باشد.

ماده 1675-

تازمانیکه التزام اصل صحیح نباشد، کفالت صحیح شمرده نمیشود.

ماده 1676-

کفالت از دین غیر صحیح صحت ندارد، مگر اینکه دین نفقه معینه زوجه بوده برضایت یا حکم محکمه تعیین شده باشد.

ماده 1677-

هرگاه دو یا زیاده از شرکاء در شخص دیگری دین داشته باشند، کفالت یکی از شرکاء از حصه شریک دیگر از دین مشترک صحت ندارد.

ماده 1678-

کفالت وکیل به ثمن آنچه که به مشتری فروخته، کفالت وصی به ثمن آنچه که از مال صغیر فروخته و کفالت ناظر به ثمن آنچه از مال وقف فروخته، صحیح نیست.

ماده 1679-

برای ثبوت کفالت شکل تحریری حتمی است، گرچه ثبوت اصل وجوب به شهادت جایز باشد.

ماده 1680-

هرگاه مدیون بدادن کفیل ملزم گردد، مکلف است شخص قادر را بحیث کفیل بدهد، مدیون میتواند بجای کفیل تامينات عین کافی را در اختیار داین بگذارد.

ماده 1681-

شخصیکه از تعهد ناقص الاهلیت کفالت نموده و کفالت به سبب نقص اهلیت عقد شده باشد، در صورت عدم تنفیذ تعهد از جانب مدیون اصلی کفیل بتنفیذ تعهد، مکلف میباشد.

ماده 1682-

کفالت در مقدار زاید از استحقاق داین بر مدیون و بشرط دشوار تر از شروط مدیون اصلی، جواز ندارد لیکن در مقدار کمتر و بشرط سهلتر مجاز میباشد.
ماده 1683-

کفالت شامل ملحقات دین و مصارف مطالبه اولی مصارفیکه بعد از مطالبه کفیل بوجود می آید میباشد. مگر اینکه موافقه بخلاف آن صورت گرفته باشد.

قسمت دوم

کفالت نفس

ماده 1684-

موضوع کفالت بنفس را احضار شخصیکه از وی کفالت بعمل آید تشکیل میدهد. اگر تسلیم دادن وی در وقت معین شرط گذاشته شده باشد، کفیل به احضار و تسلیم او به مکفول له حین مطالبه او در وقت معین مکلف میگردد. در صورتیکه او را در وقت معین احضار نماید، کفیل از کفالت بری الذمه شناخته میشود. در غیر آن محکمه میتواند وی را بجزای نقدی تهدیدی محکوم نماید مگر اینکه عجز از احضار مکفول ثابت گردد.

ماده 1685-

هرگاه شخصیکه از نفس وی کفالت بعمل آمده در جای معلومی غایب بوده و مکفول له احضار وی را مطالبه نماید، کفیل به احضار او مکلف می شود. درین صورت مکفول له میتواند هنگام رفتن کفیل جهت احضار مکفول از وی کفیل دیگری برای توثیق اخذ نماید. اگر مکفول غایب باشد و کفیل ثابت نماید که جای او مجهول است، کفیل به احضار مکفول مکلف نمی گردد.

ماده 1686-

کفیل به نفس، با تسلیم دادن مکفول یا تادیه دین موضوع کفالت بری الذمه میگردد.

ماده 1687-

کفیل با وفات مکفول بری الذمه شده اما با وفات داین مکفول له بری الذمه نگردیده ورثه او میتوانند احضار مکفول را از وی مطالبه نمایند.

قسمت سوم

آثار کفالت

مبحث اول - آثار کفالت در بین داین و کفیل

ماده 1688-

داین میتواند دین را در صورتیکه معجل باشد فوراً و در صورتیکه مؤجل باشد بمجرد رسیدن مدت تأجیل از کفیل مطالبه نماید. اگر دین معلق بشرط یا موکول بزمان آینده باشد، مطالبه از کفیل قبل از تحقق شرط یا رسیدن موعد معین جواز ندارد.

ماده 1689-

با تحقق شرط، تحقق وصف و قید نیز لازم میگردد.

ماده 1690-

هرگاه اشخاص متعدد کفیل یک دین گردند و هریک تمام دین را بصورت جداگانه بعقود متعاقبه کفالت نموده باشند، از هریک تمام دین مطالبه شده می تواند و در صورتیکه دین از طرف یکی پرداخته شود دیگران بری الذمه میشوند. اگر یکی از دیگری تمام دین کفیل باشد، تادیه کننده می تواند بر هریک به اندازه حصه او رجوع نماید.

ماده 1691-

هرگاه اشخاص متعدد دین واحد را جمعاً در یک عقد کفالت نموده باشند، از هریک به اندازه حصه او از دین اصیل مطالبه شده میتواند. در صورتیکه هریک منفرداً جمیع آنچه را که به ذمه دیگریست تعهد نموده باشد، داین میتواند از هر یک منفرداً تمام دین را مطالبه کند.

ماده 1692-

هرگاه دین بالایی اصیل بصورت مؤجل بوده و شخص دیگری از آن کفالت نماید، در مورد کفیل نیز مؤجل دانسته میشود.

ماده 1693-

هرگاه شخص از دین معجل بصورت مؤجل کفالت نماید، تأجیل در مورد اصیل نیز اعتبار داده میشود. مگر اینکه کفیل موعد تأجیل را بخود اختصاص داده یا دائن حین کفالت مهلت را تنها در مورد کفیل شرط گذارد. در این دو صورت تأجیل در مورد اصیل اعتبار داده نمیشود.

ماده 1694-

هرگاه دائن که مدیون است برای اصیل مهلت بدهد، این مهلت در مورد کفیل و کفیل نیز اعتبار داده میشود. در صورتیکه دین بر کفیل اول مؤجل قرار داده شود، تأجیل در مورد کفیل دوم اعتبار داشته در مورد اصیل اعتبار داده نمیشود.

ماده 1695-

دین مؤجل بوفات کفیل در مورد خود او از تاریخ وفات قابل تادیه میشود و داین میتواند دین را از متروکه وی اخذ نماید. در صورتیکه دین از طرف ورثه کفیل به داین پرداخته شود، ورثه به اصیل الی بسر رسیدن موعد تأجیل مراجعه کرده نمی تواند.

ماده 1696-

هرگاه مبیعه باستحقاق برده شود، کفیل از ثمن ضمانت کرده شده بری الذمه میگردد.

ماده 1697-

هرگاه داین اخذ شی دیگری را عوض دین قبول نماید، کفیل بری الذمه شناخته میشود. گرچه آن شی باستحقاق برده شود.

ماده 1698-

هرگاه کفیل وجه کفالت را از مال خود اداء نماید، میتواند به آنچه پرداخته است به اصیل رجوع کند. مشروط بر اینکه کفالت به امر اصیل صورت گرفته و کفیل از جمله اشخاصی باشد که اقرار وی بر نفس خود معتبر شمرده شود.

ماده 1699-

کفیل در حدود آنچه از تاميناتي که براي تضمين دين تخصيص داده و بنا بر خطاء داین ضایع گردیده بري الذمه شناخته میشود گرچه تامينات مذکور بعد از كفالت يا حکم قانون تعيين شده باشد.

ماده 1700-

کفیل نمیتواند قبل از آنکه دين كفالت شده را به داین بپردازد، آنرا از اصیل مطالبه نماید.

ماده 1701-

هرگاه مدیون افلاس نماید، داین مکلف است دين را جهت تثبيت در افلاس خط ارائه نماید والا حق رجوع وي بالاي کفیل در حدود ضرر عایده بر کفیل به سبب اهمال داین، ساقط میگردد.

ماده 1702-

تادیه وجه كفالت از طرف اصیل يا کفیل موجب برائت اصیل و کفیل هر دو مي گردد.

ماده 1703-

ابراء دين براي اصیل موجب برائت کفیل میشود. اما برائت کفیل مستلزم برائت اصیل نیست، پس اگر داین کفیل را بري نماید، اصیل بري الذمه شناخته نمي شود.

ماده 1704-

هرگاه داینیکه دين او كفالت شده وفات نموده و مدیون وارث بالانحصار او باشد، کفیل بري الذمه شناخته میشود. در صورتی که داین غير از مدیون وارث دیگری نیز داشته باشد، کفیل از حصه مدیون بري الذمه میشود نه از حصه وارث دیگر.

ماده 1705-

(1) داین مکلف است حين اخذ دين از کفیل، تمام اسنادی را که براي استعمال حق در رجوع به مدیون لازم باشد، به کفیل تسلیم نماید.

(2) اگر دين تضمينات منقول بصورت مرهون يا محبوس داشته باشد، داین مکلف است آنرا براي کفیل تخلیه نماید.

(3) در صورتیکه دين داراي تامينات عقاري باشد، داین مکلف است بمصرف کفیل يا اجراء انتقال تامينات مذکور اقدام نماید، کفیل بمصارف نقل، به مدیون رجوع مي نماید.

ماده 1706-

(1) داین نمیتواند تنها به کفیل رجوع کند، مگر بعد از رجوع به مدیون.

(2) گرفتن دين داین از مال کفیل جواز ندارد، مگر اینکه بعد از تادیه قسمتي از دين براي مدیون مال باقي نمانده باشد. در صورت مطالبه دين از کفیل، کفیل مکلف است به اين حق استناد نماید.

ماده 1707-

هرگاه دين داراي تامين عيني اي باشد که مطابق قانون يا موافقه براي تضمين دين تخصيص داده شده و كفالت بعد از اين تامين يا به آن یکجا تقديم گردیده و کفیل با مدیون متضامن نباشد، تحصيل دين از اموال کفیل قبل از تحصيل آن از اموال تخصيص یافته براي تأمين جواز ندارد.

ماده 1708-

کفیل متضامن نمیتواند تجرید مدیون را از مال مطالبه نماید، مگر حق دارد به آنچه استناد نماید که کفیل غیر متضامن در مورد تادیه متعلق بدین، استناد می نماید.

ماده 1709-

هرگاه کفیل ها در بین خود متضامن باشند و یکی از آنها دین را حین رسیدن موعد آن تادیه نماید، میتواند به دیگران بقدر حصص شان از دین و حصص شان از سهم کفیل مفلس رجوع نماید.

مبحث دوم - آثار کفالت بین مدیون و کفیل

ماده 1710 -

هرگاه کفیل آنچه را کفالت نموده از مال خود تادیه کند، میتواند آنچه را تادیه نموده از مدیون مطالبه کند، درین صورت کفیل در تمامی حقوق قایم مقام داین میگردد.

ماده 1711-

هرگاه دین کفالت شده مؤجل بوده و کفیل آنرا بصورت معجل بداین تادیه نماید، نمیتواند آنرا قبل از رسیدن موعد تأجیل از مدیون مطالبه کند.

ماده 1712-

با وفات مدیون دین مؤجل به صورت معجل قابل تادیه میگردد، مگر اینکه موافقه طوری دیگری صورت گرفته باشد. ثالث میتواند آنرا از متروکه مدیون اخذ نماید نه از کفیل.

ماده 1713-

دین از ذمه مدیون مفلس در صورتیکه در حال حیات از به کفالت یا رهن تحکیم شده باشد ساقط نمی گردد.

ماده 1714-

کفیل مکلف است قبل از ادای دین موضوع را به مدیون ابلاغ نماید، در غیر آن حق رجوع او به مدیون ساقط میگردد. مشروط بر اینکه مدیون دین را تادیه نموده با هنگام استحقاق نزد وی اسبابی موجود باشد که به بطلان یا انقضاء دین حکم نماید.

ماده 1715-

هرگاه در دین واحد مدیونین متعدد و متضامن وجود داشته باشند، کفیلی که جمعاً از ایشان ضمانت نموده، میتواند به هریک به تمام آنچه از دین تادیه نموده رجوع کند.

فصل دوم

حواله

قسمت اول

حواله دین

مبحث اول - احکام عمومي

ماده 1716-

حواله دين، عبارت است از انتقال دين از ذمه حواله دهنده به ذمه شخص حواله داده شده و مطالبه دين از وي.

ماده 1717-

حواله يا مطلق ويا مقيد مي باشد.

ماده 1718-

حواله مطلق اينست كه مديون دايين خود را بر شخص ديگري به طور غير مقيد حواله تاديه دين بدهد، شخص حواله داده شده آن را از مدرک ديني كه حواله دهنده بر ذمه وي دارد يا ديني كه از لحاظ مال وديعت يا مال غصب شده نزد وي دارد، اداء نمايد. يا طوري باشد كه حواله دهنده و شخص حواله داده شده، هيچگونه حقوقي بر يكدیگر نداشته باشند.

ماده 1719-

حواله مقيد آنست كه مديون دايين خود را باخذ ديني كه بالاي شخص حواله داده شده دارد، به چنين قيد حواله دهد كه شخصي حواله داده شده دين را از مدرک ديني كه بالاي شخص حواله داده شده داشته يا از مدرک عين كه نزد وي امانت يا مال مغصوبه ادا نمايد.

مبحث دوم - شروط صحت حواله

ماده 1720-

رضاييت حواله دهنده و حواله گیرنده و شخص حواله داده شده شرط صحت حواله دانسته ميشود. در صورتیکه شخص حواله داده شده حواله را قبول نکند، دين به ذمه او انتقال نمي نمايد. مگر اينكه دين از رهگذر نفقه زوجه باشد كه زوج بامر قاضي مكلف به پرداخت آن گردیده، در اينصورت زوجه ميتواند بدون رضائيت شخص حواله داده شده (شوهرش) دين را حواله دهد و شوهر مكلف ميگردد تا دين را به حواله گیرنده بپردازد.

ماده 1721-

حواله ايکه بين حواله دهنده و شخص حواله داده شده صورت ميگيرد، بقبول حواله گیرنده موقوف مي باشد.

ماده 1722-

- (1) مديون بودن حواله دهنده از حواله گیرنده شرط صحت حواله شناخته ميشود.
- (2) مديون بودن حواله داده شده از حواله دهنده شرط نبوده، هر وقتیکه شخص حواله داده شده حواله را قبول نمايد، حواله صحت يافته به پرداخت دين به حواله گیرنده ملزم مي گردد. گرچه شخص حواله داده شده مديون حواله دهنده نباشد.

مبحث سوم - ديونيكه حواله به آن جايز است

ماده 1723-

دینیکه کفالت در آن صحت دارد، حواله آن نیز صحیح میباشد، مشروط بر اینکه معلوم باشد. حواله بدین مجهول صحیح نیست.

ماده 1724-

حواله دیون مرتبه به ذمه اصالتاً صحیح است. همچنان حواله دیونیکه در ذمه طور کفالت یا حواله مرتب می گردد صحیح است.

ماده 1725-

مستحق وقف میتواند داین خود را بصورت مقید به استحقاق او از وقف بالایی ناظر وقف حواله دهد، مشروط بر اینکه حاصل وقف به تصرف ناظر بوده و حواله را قبول کرده باشد. در صورتیکه حاصل وقف بتصرف ناظر نباشد، حواله به استحقاق صحیح نیست.

ماده 1726-

پدر و وصی صغیر میتواند، حواله دین صغیر را بر غیر قبول نماید، مشروط بر اینکه خیر صغیر در آن باشد. مثلاً شخص حواله داده شده از حواله دهنده دارا تر باشد. در صورت نزدیکی یا مساوات در غنا حواله به غیر صحیح نیست.

مبحث چارم - احکام حواله

ماده 1727-

هرگاه حواله گیرنده حواله را بپذیرد و شخص حواله داده شده به آن راضی گردد، حواله دهنده و کفیل او در صورت موجودیت کفیل از دین و مطالبه بری الذمه شناخته میشوند و در عین حال حق مطالبه حواله گیرنده از شخص حواله داده شده ثابت می گردد. برائت حواله دهنده کفیل او به سلامت حق حواله گیرنده، مقید دانسته میشود.

ماده 1728-

حواله بشرط عدم برائت حواله دهنده کفالت دانسته میشود، در صورتیکه بر حواله دهنده ضمان شرط شود یا برای حواله گیرنده خیاری گذاشته شود، شرط صحیح و حواله گیرنده می تواند دین را از حواله دهنده یا شخص حواله داده شده مطالبه نماید.

ماده 1729 -

در حواله مطلق، مطالبه حواله دهنده از شخص حواله داده شده قطع نگردیده، میتواند بعد از حواله تا زمانی که شخص حواله داده شده دین را بحواله گیرنده تادیه نکرده، از او مطالبه نماید. در صورت ادای دین به اندازه آنچه تادیه نموده از ذمه او ساقط میگردد، اگر شخص حواله داده شده مدیون حواله دهنده نباشد و به امر او از طرف او قرض را اداء نماید، به اندازه مثل آن رجوع می نماید و اگر به غیر او قرض را اداء نموده باشد، متبرع شناخته میشود.

ماده 1730-

در حواله مقید، حق حواله دهنده راجع به مطالبه دین از حواله داده شده قطع گردیده و شخص حواله داده شده نمیتواند دین را برای حواله دهنده تادیه کند. در صورت تخلف نزد حواله گیرنده مسؤول دانسته میشود. درین صورت حواله گیرنده میتواند راجع به آن به حواله دهنده رجوع نماید.

ماده 1731-

دین بر شخص حواله داده شده به همان صفتی تعلق می گیرد که بر حواله دهنده داشت. در صورتی که دین بر حواله دهنده بصورت معجل باشد، شخص حواله داده شده باید آنرا معجل تادیه نماید و در صورتیکه دین موجل باشد، شخص حواله داده شده بتادیه آن مکلف نمیگردد، مگر حین رسیدن موعد تادیه.

ماده 1732-

هرگاه حواله مؤجل باشد، وفات حواله دهنده در موعد تادیه تأثیری ندارد. اگر شخص حواله داده شده فوت نماید، دین معجل گردیده و از متروکه او تادیه میگردد. مشروط بر اینکه متروکه برای تادیه دین کافی باشد در صورت عدم کفایت متروکه تمام دین یا مقدار متباقی در موعد آن از حواله دهنده مطالبه میشود.

ماده 1733-

هرگاه حواله مبهم بوده تاجیل یا تعجیل دین در آن تصریح نشده باشد، حواله بصورت مؤجل به شخص حواله داده شده اعتبار داده میشود، در صورت تثبیت تعجیل شخص حواله داده شده فوراً بتادیه مکلف گردیده و در صورت تثبیت تاجیل حین فرا رسیدن موعد تادیه، پرداخت مکلف می شود.

ماده 1734-

هرگاه رهن دهنده رهن گیرنده را باخذ دین، یا مشتری بایع را باخذ ثمن بر شخص دیگری حواله دهد، این حواله حق رهن گیرنده را راجع به حبس رهن و حق بایع را راجع به حبس مبیع ساقط نمی سازد. مگر اینکه شخص ثالث دین و ثمن را پرداخته باشد.

ماده 1735-

هرگاه رهن گیرنده، داین خود را بر رهن دهنده حواله دهد حق او در حبس رهن ساقط میگردد. اگر بایع داین خود را به مشتری برای اخذ ثمن حواله دهد، حق او در حبس عین مبیعه ساقط میگردد.

ماده 1736-

(1) هرگاه مدیون داین خود را به شخص ثالث به این شرط حواله دهد که شخص حواله داده شده عین ملکیت حواله دهنده را که نزد وی است فروخته و از ثمن آن دین حواله گرفته شده را تادیه نماید، حواله بعد از قبول شخص مدت طولانی یا عقود پیهم جواز ندارد.
(2) اگر ناظر بحکم ضرورت جهت آبادی مال موقوفه مجبور گردد، می تواند با اجازه محکمه مدت اجاره را متجاوز از حدود مصرحه ماده (1448) این قانون تعیین نماید. مشروط بر اینکه از مدت عادی عمر انسان بیشتر نباشد.

ماده 1740-

هرگاه مالیکه به حواله مقید گردیده، باثر عارضه بعد از حواله هلاک گردد و برائت ذمه شخص حواله داده شده از آن ثابت هم نگردد، حواله باطل نمیگردد.

ماده 1741-

(1) هرگاه مدیون داین خود را به ودیعت گیرنده حواله مقید به عین و دیعه بدهد و ودیعه قبل از ادای آن به حواله گیرنده بدون تجاوز ودیعت گیرنده از بین برود، ودیعت گیرنده بری الذمه شناخته شده و حواله باطل می گردد. و حواله گیرنده حق دارد دین خود را از حواله دهنده مطالبه نماید.

(2) در صورتیکه عین باثر تقصیر یا تجاوز ودیعت گیرنده از بین رفته باشد، حواله باطل نگردیده و دیعت گیرنده در صورتی که عین قیمتی باشد، به پرداخت قیمت آن و در صورتیکه مثلی باشد بتادیه مثل آن رای حواله گیرنده ضامن میگردد.

ماده 1742-

با استحقاق بردن ودیعه که محل حواله برای غیر باشد، مانند از بین رفتن آن حواله را باطل می سازد. و حواله گیرنده به حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1743-

(1) هرگاه مدیون داین خود را به شخص حواله داده شده حواله مقید به ادای دین از عین مغضوبه که نزد او است بدهد، و عین در دست غاصب حواله داده شده قبل از اداء آن به حواله گیرنده از بین برود، حواله باطل نگردیده و شخص حواله داده شده بری الذمه نشده برای حواله گیرنده ضامن مثل یا قیمت آن میگردد.

(2) اگر عین مغضوبه را غیر به استحقاق ببرد، حواله باطل بوده حواله گیرنده به حق خود بر حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1744-

هرگاه مبیعه ای که ثمن آن حواله داده شده باستحقاق برده شود، شخص حواله داده شده در صورتی که ثمن را پرداخته باشد، میتواند بر حواله دهنده یا حواله گیرنده بهر یک که خواسته باشد، رجوع نماید.

ماده 1745-

(1) هرگاه حواله دهنده قبل از آنکه حواله گیرنده تمام دین را از شخص حواله داده شده بگیرد در حال مدیونیت وفات نماید، آنچه را که حواله گیرنده در زمان حیات حواله دهنده از شخص حواله داده شده قبض نموده باشد، از وی محسوب و آنچه را که قبض نکرده باشد، حواله گیرنده در آن مثل سایر دائنین حواله دهنده شناخته می شود.

(2) در صورتیکه دین بین دائنین حواله دهنده تقسیم گیردد، حواله گیرنده در خصوص حصصی که سائر دائنین اخذ نموده اند، شخص بر حواله داده شده رجوع کرده نمیتواند.

ماده 1746-

هرگاه حواله دهنده قبل از آنکه حواله گیرنده دین خود را از شخص حواله داده شده بگیرد وفات نموده و از وی ورثه باقی مانده باشد، ورثه حواله دهنده، میتواند دین را مطالبه و آنرا با متروکه ضم نماید. در این صورت حواله گیرنده از متروکه دین خود را میگیرد.

ماده 1747-

هرگاه شخص حواله داده شده در حال مدیونیت وفات نماید، متروکه وی بین دائنین و حواله گیرنده به تناسب حصص شان تقسیم می گردد، در صورتیکه حق حواله گیرنده بعد از قسمت باقی مانده، راجع به آن به حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1748-

هرگاه حواله گیرنده وفات نموده، شخص حواله داده شده وارث او باشد، آنچه حواله دهنده بر شخص حواله داده شده دارد باطل میگردد. گرچه حواله گیرنده مال حواله را بر شخص حواله داده شده هبه نماید.

مبحث پنجم - برائت ذمه شخص حواله داده شده

ماده 1749-

شخص حواله داده شده با پرداخت دین حواله شده یا حواله آن بر غیر و قبول حواله از طرف غیر بری الذمه شناخته میشود.

ماده 1750-

هرگاه حواله گیرنده به شخص حواله داده شده ابراء دهد دین ساقط گردیده شخص حواله داده شده با پرداخت دین حواله شده، با حواله آن بر غیر و قبول حوال از طرف غیر بری الذمه شناخته میشود.

ماده 1751-

هرگاه حواله گیرنده دین را به حواله داده شده هبه نماید و او هبه را قبول نماید، مالک دین شناخته میشود. در صورت اگر شخص حواله داده شده از حواله دهنده مدیون باشد، دین به اساس مجرای ساقط میگردد، اگر مدیون نباشد او ورثه او میتواند آنرا از حواله دهنده مطالبه کنند.

ماده 1752-

در حواله مقید ابراء و هبه دین از طرف حواله گیرنده برای حواله دهنده صحت ندارد.

قسمت دوم

حواله حق

ماده 1753-

هرگاه داین با شخص دیگر موافقه نماید تا حواله دین وی را که بر ذمه مدیون است قبول کند، حواله بعد از قبول حواله گیرنده بدون آنکه حواله داده شده موافقه نماید، صحیح دانسته میشود.

مگر اینکه موافقه بین دائن و مدیون بخلاف آن صورت گرفته یا قانون طور دیگری حکم نماید.

ماده 1754-

حواله حق بدون رضائیت مدیون صحت دارد.

ماده 1755-

حواله حق در خارج از مقداریکه قابلیت حجز را دارد، صحت ندارد.

ماده 1756-

حواله حق در مقابل مدیون حواله داده شده باغیر، نافذ شمرده نمیشود. مگر اینکه مدیون حواله داده شده آنرا قبول نموده یا به وی ابلاغ گردیده باشد و نفاذ آن در مقابل غیر به اثر قبول مدیون حواله داده شده، مستلزم آنست تا این قبولی تاریخ ثابت داشته باشد.

ماده 1757-

باحق حواله شده تضمینات آن نیز انتقال می نماید.

ماده 1758-

دائن حواله گیرنده، میتواند قبل از اعلام حواله یا قبول آن به اجراءات عملی اقدام نماید که توسط آن حق را که به وی انتقال نموده حفاظت نماید.

ماده 1759-

هرگاه حواله حق به مقابل عوض باشد، حواله دهنده هنگام حواله بوجود حقی که به آن حواله داده شده ضامن میباشد. مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1760-

هرگاه حواله حق به مقابل عوض صورت نگرفته باشد، حواله دهنده ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1761-

هرگاه حواله دهنده غنای مدیون را ضمانت کرده باشد، ضمان بوقت انعقاد حواله راجع میگردد.

ماده 1762-

هرگاه حواله گیرنده به حواله دهنده به ضمان مراجعه نماید، حواله دهنده به رد آنچه اخذ نموده با مصارف مکلف می گردد.

ماده 1763-

حواله دهنده از تجاوز خود ضامن میباشد، گرچه حواله بدون عوض بوده یا عدم ضمان شرط شده باشد.

ماده 1764-

حواله دهنده مکلف است سند حاوی حق حواله شده را باتوضیحات و وسایلی که حصول این حق را به حواله گیرنده میسر گرداند تسلیم دهد.

ماده 1765-

درحال تعدد حواله در یک حق، حواله شخصی که اولتر از دیگران تنفیذ گردد ترجیح دارد

ماده 1766-

مدیون حواله داده شده میتواند در برابر حواله گیرنده بمدافعاتی استناد نماید که حین انفاذ حواله به آن در برابر حواله دهنده استناد نموده میتواندست.

همچنان میتواند به مدافعاتی استناد نماید که از حق حواله استنباط شده میتواندست.

ماده 1767-

هرگاه حق حواله شده در تصرف شخص حواله داده شده قبل از آنکه حواله در حصه غیر، نافذ گردد تحت حجز قرار داده شود، حواله نسبت به حجز کننده حجز دیگر شمرده می شود.

ماده 1768-

هرگاه به مال تحت حجز بعد از اینکه حواله در حصه غیر، نافذ گردیده حجز دیگری واقع شود، دین بین حجز کننده متقدم و حواله گیرنده و حجز کننده متأخر مانند دانیین بین شان تقسیم میگردد. اما از حصه حجز کننده متأخر به اندازه ای که وجه حواله برای حواله گیرنده تکمیل نماید، اخذ میشود.

ماده 1769-

هرگاه مدیون حواله را قبول ننموده و قبل از اعلان حواله دین را برای حواله دهنده تادیه کند بری الذمه شناخته میشود و در صورتیکه حواله گیرنده عالم بودن ویرا هنگام تادیه به حواله ثابت نماید، بری الذمه دانسته نمیشود.

فصل سوم

رهن حيازي

قسمت اول -

ارکان رهن حيازي يا تأميني

ماده 1770-

رهن حيازي عقدیست که بموجب آن رهن دهنده تعهد مینماید که تا مال خود را بتصرف رهن گیرنده یا شخص امین دیگری به مقابل حق مالي قرار دهد که ادای تمامی یا قسمتی از آن بر حق دائنین درجه اول یا دائنینی که نسبت به دائنین مذکور به مرتبه پائین تر قرار دارند مقدم باشند.

ماده 1771-

مال مرهونه در رهن حيازي باید موجود و دارای قیمت مقدور التسليم و ملک خالی از حقوق غیر باشد.

ماده 1772-

(1) موضوع رهن باید دین ثابت به ذمه مدیون بوده یا عینی از اعیان قابل تضمین باشد. رهن به امانات صحت ندارد.

(2) مال مرهونه در رهن حيازي منقول و غیر منقول شده میتواند.

(3) هرگاه مال مرهونه در رهن حيازي پول نقد باشد رهن گیرنده نمیتواند از آن استفاده نماید مگر اینکه این استفاده بغرض حصول دین بعد از احضار رهن دهنده در موعد تادیه دین صورت گرفته باشد.

مبحث اول - آثار رهن حيازي بين متعاقدين

فرع اول - وجایب رهن دهنده

ماده 1773-

(1) برای صحت ولزوم رهن شرط است که مرهونه را رهن گیرنده بصورت تام قبض نماید.

(2) رهن دهنده میتواند از تسلیمی رهن برای رهن گیرنده در آن رجوع کرده و در عین مرهون تصرفات نماید.

ماده 1774-

رهن دهنده ورهن گیرنده میتواند در عقد و یا بعد از آن بموافقت یکدیگر گذاشتن رهن را نزد شخص امین شرط گذارند در این صورت با رضائیت شخص امین تصرف او مانند تصرف رهن گیرنده تلقی شده و رهن باقبض وي تمام میشود ورهن دهنده به آن ملزم میباشد.

ماده 1775-

رهن دهنده از سلامتی و نفاذ رهن ضامن دانسته میشود، دائن میتواند به مصارف رهن دهنده به اتخاذ وسائل متوسل شود که برای حفاظت شي مرهونه لازم است.

ماده 1776-

هرگاه مال مرهونه در تصرف رهن گیرنده بوده و قسمت از آن به استحقاق برده شود در صورتیکه مقدار استحقاق برده مشاع باشد رهن در متبای باطل و در صورتیکه معین باشد در متبای رهن بحال خودبای مانده و تمام دین حبس میگردد.

ماده 1777-

هرگاه مرهونه بحیازت رهن دهنده در آید رهن منقضي میگردد مگر اینکه دائن رهن گیرنده اثبات نماید که مراجعه به سبب دیگر نیز از انقضای رهن صورت گرفته این حکم در صورتیست که حق شخص ثالث اخلال نکرده.

ماده 1778-

(1) هرگاه شی مرهونه از بین رفته یا ناقص گردد و این از بین رفتن و یا نقصان به علت خطای رهن دهنده یا قوه مجبره باشد رهن دهنده از آن ضامن شناخته میشود.

(2) بر رهن حیازی احکام متعلق به از بین رفتن شی مرهونه در رهن رسمی یا نقصان آن در مورد انتقال حق دائن از شی مرهون و آنچه در حقوقی که قائم مقام آن میگردد، تطبیق میشود.

فرع دوم - وجایب دائن رهن گیرنده

ماده 1779 -

هرگاه دائن رهن گیرنده شی مرهونه را تسلیم شود مکلف است طور درحفاظت و نگهبانی آن توجه نماید که در مورد مال خود می نماید.

ماده 1780-

رهن گیرنده بعد از قبض رهن ضامن از بین رفتن آن بوده و با پرداخت قیمت مرهونه یا دین هریک که کمتر باشد مکلف میگردد در مورد تعیین قیمت به قیمت روز قبض اعتبار داده میشود نه قیمت روز از بین رفتن مال.

ماده 1781-

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گیرنده از بین رود و قیمت آن مساوی اندازه دین باشد تمام دین از ذمه رهن دهنده ساقط گردیده و چنین تلقی می شود که رهن گیرنده به حق خود رسیده باشد. مشروط بر اینکه ثابت شود که از بین رفتن مال به اثر تجاوز و یا تقصیر وی صورت گرفته است.

ماده 1782-

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گیرنده از بین رود و قیمت آن بیشتر از اندازه دین باشد دین ساقط گردیده و رهن گیرنده از متبای قیمت مال مرهونه ضامن میباشد مشروط بر اینکه از بین رفتن مال به اثر تجاوز یا تقصیر وی باشد.

ماده 1783-

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گیرنده به اثر تجاوز یا تقصیر او از بین رود و قیمت آن کمتر از مقدار تعیین باشد دین به اندازه قیمت مرهونه ساقط گردیده و در دین باقی مانده به رهن دهنده رجوع می نمایند.

ماده 1784-

هرگاه رهن گیرنده حاصلات عین مرهونه را بدون اجازه رهن دهنده در حال حضور وی یا بدون اجازه محکمه باصلاحیت در حال غیاب او بفروشد پرداخت قیمت آن مکلف شناخته میشود.
ماده 1785-

رهن گیرنده نمیتواند از مال مرهونه منقول باشد یا عقال بدون اجازه رهن دهنده انتفاع بگیرد او میتواند به اجازه رهن دهنده مال مرهونه را به اجاره داده و اجورت آنرا برای رهن دهنده پردازد یا اجاره را به اجازه رهن دهنده از اصل دین وضع نماید گرچه عقد رهن باطل گردیده باشد.
ماده 1786-

(1) هرگاه رهن دهنده به استعمال، یا انتفاع یا عاریت دادن مال مرهونه برای اجرای عمل به رهن گیرنده اجازه بدهد و مال مرهونه قبل از شروع در استعمال یا عمل یا بعد از فراغت از آن از بین رود ضمان آن از دین گرفته میشود.

(2) اگر مال مرهونه در صورت اجازه رهن دهنده حین استعمال و انتفاع یا حین اجرای عملی که به منظور آن به عاریت داده شده از بین رود امانت تلقی شده ضمان آن بر رهن گیرنده لازم نبوده و نه چیزی از دین در مقابل آن کاسته میشود.
ماده 1787-

هرگاه طرفین رهن در مقابل تعویض موافقه شده در اثر تاخیر تادیه دین به این موافقه ننموده باشد که حاصلات در مقابل تعویض باشد و هم از تعیین تعویض سکوت نموده باشد تعویض به اساس فیصد قانونی سنجیده شده و از نرخ حاصلات تجاوز کرده نمیتواند.
ماده 1788-

اگر برای تادیه دین تضمین شده وقت تعیین نگردیده باشد دائن نمیتواند مطالبه تادیه حق خود را نماید مگر از طریق خواستن از قیمت حاصلات بدون اینکه حق مدیون را در مورد تادیه دین هروقتی که خواسته باشد اخلال نماید.
ماده 1789-

دائن رهن گیرنده اداره شی مرهونه را بدست گرفته تغییر وی را در طریقه بهره برداری از عین وارد کرده نمیتواند مگر به اجازه رهن دهنده همچنان رهن دهنده مکلف است از تمام اموری بر رهن گیرنده اطلاع دهد که مداخله وی را ایجاب میکند.
ماده 1790-

هرگاه دائن حق خود را در اداره مال مرهونه سوء استعمال نماید یا اهمال بزرگ را مرتکب شود رهن دهنده میتواند تحت حراست گذاشتن شی را مطالبه یا استرداد آن را در برابر پرداخت آنچه بر وی است بخواهد.
ماده 1791-

رهن دهنده نمیتواند با پرداخت قسمتی از دین رهن گیرنده را برد قسمت از مال مرهونه مکلف نماید رهن گیرنده میتواند مال مرهونه را در مقابل متباقی دین اگر چه قلیل باشد نزد خود نگهدارد.

(2) در صورتیکه مال مرهونه دو چیز جدا گانه بوده و هریک در مقابل مقدار معین از دین تخصیص داده شده باشد و رهن دهنده مقدار از دینی را که در مقابل یکی از آن قرار دارد تادیه کند میتواند آنرا اخذ نماید و درحالی که مقدار دین در مقابل هریک تعیین نشده باشد نمیتواند هیچ یک را اخذ نماید و هر دو در مقابل تمام دین حبس میگردد.

ماده 1792-

رهن گیرنده به تسلیمی مال مرهونه به رهن دهنده جهت بیع آن و ادای دین وی مکلف ساخته نمیشود زیرا حکم رهن حبس دائمی مال مرهونه الی زمان قبض دین از طرف دائن است.

ماده 1793-

به رهن حیازی احکام قانون متعلق به مسؤلیت رهن دهنده غیر مدیون و احکام متعلق به شرط گذاشتن تملک حین عدم ایفا و شرط بیع بدون اجراءات تطبیق میگردد.

ماده 1794-

رهن گیرنده نمیتواند مال مرهونه را بفروشد مگر اینکه از طرف رهن گیرنده وکیل بفروش شده باشد همچنان رهن گیرنده نمیتواند بدون اجازه رهن دهنده مال مرهونه را به ودیعت، اجاره، عاریت و رهن بدهد در صورت اجرای چنین اعمال رهن گیرنده متجاوز شناخته شده و به سبب آن به تادیه قیمت مال مرهونه به هر اندازه ایکه بالغ گردد ضامن شناخته میشود.

ماده 1795-

هرگاه رهن گیرنده بدون اجازه رهن دهنده مال مرهونه را فروخته و تسلیم مشتری نماید و مال مرهونه قبل از حصول اجازه رهن دهنده نزد مشتری از بین رود رهن دهنده در تضمین مشتری یا رهن گیرنده مختار میباشد.

مبحث دوم - آثار رهن حیازی به نسبت شخص ثالث

ماده 1796-

رهن حیازی به شخص ثالث حجت شده نمیتواند مگر اینکه شی مرهونه به تصرف دائن یا به موافقت رهن دهنده و رهن گیرنده به تصرف شخص امین دیگری باشد.

ماده 1797-

عقد رهن به دائن رهن گیرنده حق میدهد تا مرهونه را حبس نموده بدون اینکه حقوق قانونی شخص ثالث را اخلال نماید.

ماده 1798-

هرگاه شی مرهونه از تصرف دائن بدون اراده یا بدون علم او خارج شود میتواند مطابق به احکام حیازت آنرا از نزد غیر مجدداً به حیازت خود برگرداند.

ماده 1799-

رهن حیازی برای دائن رهن گیرنده حق میدهد تا حق خود را قبل از سایر دائنین از ثمن شی مرهونه بدست آرد خواه دائن دیگری شخص عادی باشد یا از لحاظ ترتیب، دائن متأخر.

ماده 1800-

داین رهن گیرنده میتواند تنفیذ حق خود را از مال مرهونه مطالبه نماید، گرچه ملکیت آن شیء بغیر تعلق گرفته باشد، درین صورت ثالث میتواند دین را تادیه نموده، خود را در برابر مدیون قایم مقام او قرار دهد.

ماده 1801-

از رهن حیازی علاوه بر اصل حق، مصارف ضروری که جهت حفاظت مال مرهونه بعمل آمده، تعویض ضرر ناشی از عیب شیء، مصارف عقد دین بامصارف عقد حیازی قید و تنفیذ آن، تعویضات قانونی یا موافقه ناشی از تاخیر تادیه دین، پرداخته میشود.

قسمت دوم

انقضای رهن حیازی

ماده 1802-

رهن بانقضای دین تضمین شده منقضی گردیده و یا ازاله سببیکه دین به آن منقضی گردیده، رهن عودت می نماید. حقوق اشخاص صاحب حسن نیتیکه در خلال مدت انقضای حق و عودت آن کسب شده، اخلاص نمیگردد.

ماده 1803-

علاوه از حالت مندرج ماده (1802) این قانون، رهن حیازی با موجود شدن یکی از اسباب آتی منقضی میگردد:

1- با اجتماع حق رهن حیازی و حق ملکیت در تصرف شخص واحد.

2- با انصراف صریح یا ضمنی داین رهن گیرنده از حق رهن،

3- با از بین رفتن شیء مرهونه

ماده 1804-

رهن حیازی به وفات رهن دهنده و رهن گیرنده باطل نگردیده، نزد ورثه باقی می ماند.

ماده 1805-

هرگاه رهن دهنده، وفات نماید، وصی او به اجازه رهن گیرنده شیء مرهونه را فروخته از آن دین رهن گیرنده را می پردازد. در صورتیکه رهن دهنده وصی تعیین نکرده باشد، داین از محکمه ایکه محل اقامت متوفی در حوزه صلاحیت آن قرار دارد، تقاضا میکند تا شخصی را جهت فروش مال مرهونه و تادیه دین از ثمن آن بحیث وصی تعیین نماید.

ماده 1806-

هرگاه داین رهن گیرنده وفات نماید و از مال مرهونه معلوماتی در دست نبوده و در بین متروکه نیز موجود نباشد، قیمت مال مرهونه از متروکه بحیث دین واجب التادیه شناخته میشود.

قسمت سوم

بعضی از انواع رهن حیازی

مبحث اول - رهن عقار

ماده 1807-

رهن حیازی عقاری بر شخص ثالث حجت شمرده نمیشود، مگر اینکه عقد رهن ثبت گردیده باشد، بر این ثبت احکام خاص مربوط به قیود رهن رسمی تطبیق میگردد.

ماده 1808-

داین رهن گیرنده میتواند، عقار را برای رهن دهنده به اجاره دهد، بدون اینکه این امر بر حقوق غیر تأثیری وارد نماید و لازم است قیمت اجاره در عقد رهن تصریح گردد. در صورتیکه بعد از عقد رهن به آن موافقه بعمل آید، لازم است موضوع در حاشیه ثبت عقد رسانیده شود.

ماده 1809-

داین رهن گیرنده مکلف است، صیانت عقار را تعهد نموده جهت حفاظت آن بمصارف ضروری اقدام نماید، همچنان مکلف است محصول و مالیه و تکالیف سالانه دیگری را که لازم است، تأدیه نماید. داین می تواند آنچه را مصرف نموده، از قیمت حاصلات عقار یا از ثمن آن در حدود قانون وضع نماید، داین وقتی از این تعهدات معاف شده می تواند که از حق رهن انصراف نماید.

مبحث دوم - رهن منقول

ماده 1810-

(1) رهن منقول وقتی بر شخص ثالث حجت شده میتواند، که در پهلوی انتقال حیات در ورث ثابت تاریخ ثبت گردد. و در این ورقه باید مبلغ تضمین شده برهن و عین مرهونه به تفصیل توضیح گردد.
(2) تاریخ ثابت، مرتبه داین رهن گیرنده را تعیین می نماید.

ماده 1811-

هرگاه رهن گیرنده صاحب حسن نیت باشد، می تواند بحق خود در مرهونه استناد نماید، گرچه رهن دهنده قادر به تصرف در مرهونه نباشد، از جانب دیگر هر شخص صاحب حسن نیت، میتواند به حق استناد نماید که بر شی مرهونه کسب نموده، گرچه این حق بعد از تاریخ رهن باشد.

ماده 1812-

(1) هرگاه شی مرهونه بخطر از بین رفتن یا نقص یا تنزیل قیمت مواجه باشد، طوریکه خوف عدم تکافوی آن برای تضمین حق داین محقق گردد و رهن دهنده هم مبادله آنرا با شی دیگر که قایم مقام آن گردد مطالبه ننماید، داین یا رهن دهنده میتواند از محکمه اجازه بیع آنرا بصورت مزایده علنی یا بنرخ موجود بازار، تقاضا نماید.
(2) درحال اجاره بیع، محکمه راجع به ودیعت گذاشتن ثمن نیز امر می نماید. در این صورت حق داین از شی به ثمن آن انتقال می یابد.

ماده 1813-

هرگاه فرصت مناسبی برای فروش شی مال مرهونه میسر گردیده و بیع بامفاد قابل وصف امکان پذیر باشد، رهن دهنده میتواند از محکمه اجازه فروش رهن را مطالبه نماید، گرچه موعد تأدیه دین نرسیده باشد. محکمه در حال اجازه، شروط بیع را معین نموده در مورد به ودیعت گذاشتن ثمن امر می نماید.

ماده 1814-

هرگاه داین رهن گیرنده به حق خود رسیده نتواند، حق دارد از محکمه فروش مرهونه را بصورت مزایده علنی یا بنرخ موجود بازار، مطالبه کند.

ماده 1815-

داین رهن گیرنده، میتواند در برابر دین خود تملیک مرهونه را از محکمه مطالبه نماید، مشروط بر اینکه تملیک در مقابل قیمتی که توسط اهل خبره تعیین می گردد، صورت گیرد.

ماده 1816-

احکام پیشبینی شده این فصل، در حدودی قابل تطبیق است که با قوانین تجارتي و احکام قوانین مخصوص برهن مال منقول، متعارض واقع نگردد.

مبحث سوم - رهن دین

ماده 1817-

(1) رهن دین در برابر مدیون وقتی نافذ دانسته میشود که این رهن بوي ابلاغ گردیده یا مطابق احکام حواله، حق آنرا قبول نماید.

(2) رهن دین در مقابل غیر وقتی نافذ شمرده میشود که سند دین مرهونه در حیات رهن گیرنده داخل شده باشد. مرتبه رهن از تاریخ ابلاغ یا قبولی محاسبه میگردد.

ماده 1818-

دینیکه قابلیت حواله یا حجز را نداشته باشد، رهن آن جواز ندارد، رهن اسناد رسمی به طریق خاص که قانون بمنظور حواله این اسناد تنظیم نموده، صورت میگیرد. مشروط بر اینکه تذکر یابد که حواله به طریق رهن صورت گرفته است. در این حال رهن بدون ضرورت اعلان خاتمه می یابد.

ماده 1819-

داین رهن گیرنده، می تواند بر تعویضات موافقه شده که از دین مرهونه مستحق گردیده و آنچه بعد از رهن مستحق آن می گردد، تسلط یابد. همچنان می تواند بر تمام استحقاق های دورانی دین تسلط یابد. مشروط بر اینکه بر آنچه تسلط می یابد، اولاً از مصارف ثانیاً از تعویضات و ثالثاً از اصل دین تضمین شده به رهن کسر گردد. تمام این مراتب وقتی رعایت میشود که بخلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1820-

داین رهن گیرنده بحفاظت دین مرهونه مکلف بوده، در صورتیکه بخواهد قسمتی از دین مرهونه را بدون مداخله رهن دهنده در مقابل دین خود حصول نماید، لازم است تا آنرا بارعایت زمان و مکان معین تادیه حصول نموده و از موضوع برهن دهنده اخطار دهد.

ماده 1821-

مدیون در دین مرهونه، میتواند در برابر داین رهن گیرنده بتمام وسایل تادیه متعلق به صحت حق تضمین شده برهن استناد نماید. همچنان میتواند به وسایل تادیه استناد نماید که در مقابل داین اصلی داشته باشد. تمام این حکم در حدودی تطبیق میگردد که مدیون در حالت حواله بمقابل حواله گیرنده به این تادیات، استناد کرده بتواند.

ماده 1822-

(1) هرگاه دین مرهونه قبل از موعد دین تضمین شده برهن بسر رسد، مدیون نمیتواند دین را ایفاء نماید مگر برای رهن دهنده و رهن گیرنده یکجا، و هر یک از دو نفر می توانند از مدیون مطالبه نمایند، آنچه را تادیه می نمایند به ودیعت بگذارد. درینصورت حق رهن به آنچه به ودیعت گذاشته شده، انتقال مینماید.

(2) رهن دهنده و رهن گیرنده مکلفند آنچه را مدیون تادیه نموده، بوجهیکه برای رهن دهنده مفیدتر بوده و برای داین رهن گیرنده از آن ضرری عاید نباشد، معاونت نماید.

ماده 1823-

هرگاه دین مرهونه و دین تضمین شده برهن، هر دو مستحق تادیه گردد، در این صورت اگر داین رهن گیرنده حق خود را کاملاً نگرفته باشد، میتواند آنچه را مستحق میگردد، از دین مرهونه قبض نماید یا اینکه بیع این دین را مطالبه یا آنرا مطابق حکم ماده (1815) این قانون تملک نماید.

مبحث چارم - رهن عاریت

ماده 1824-

مدیون میتواند مال غیر را به عاریت گرفته و به اجازه او آنرا برهن بدهد. در صورتیکه اجازه عاریت دهنده مطلق و بدون قید باشد، مدیون میتواند آنرا بهر اندازه و بهر جنسی که خواسته باشد همچنان برای هر شخص در هر جهتی که اراده کند، برهن بدهد.

ماده 1825-

هرگاه عاریت دهنده اجازه شی را به اندازه یا جنس یا شخص یا جهت معین مقید سازد، عاریت گیرنده نمیتواند از آن مخالفت نماید. مگر اینکه در مخالفت نفع عاریت دهنده باشد.

ماده 1826-

هرگاه عاریت گیرنده مال عاریت دهنده را به اجازه وی مطابق شروطی که گذاشته است برهن بدهد، عاریت دهنده نمیتواند بعد از تسلیم آن برهن گیرنده از آن انصراف نماید و رهن گیرنده میتواند آنرا الی زمان ادای دین نزد خود نگهدارد.

ماده 1827-

هرگاه عاریت مقید بمدت معین باشد، عاریت دهنده رن نمیتواند قبل از سپری شدن مدت تعیین شده، انفکاک رهن و تسلیمی عاریت را برای خود مطالبه نماید. در صورت عدم مقید بودن بمدت و همچنان بعد از سپری شدن مدت، می تواند اینگونه مطالبه را عمل آورد.

ماده 1828-

هرگاه عاریت دهنده انفکاک رهن را مطالبه و دین را به رهن گیرنده تادیه نماید. در صورتیکه دین به اندازه قیمت رهن باشد، رهن گیرنده بقبول مجبور گردانیده میشود. در اینصورت عاریت دهنده به عاریت گیرنده، رجوع مینماید. اگر قیمت شی مرهونه از دین کمتر باشد، رهن گیرنده به تسلیمی رهن مجبور گردانیده نمیشود، اگر آنچه که پرداخته شده از قیمت رهن بیشتر باشد، عاریت دهنده بمقدار ما زاد قیمت مال مرهونه متبرع شناخته شده آنرا از عاریت گیرنده، مطالبه کرده نمیتواند.

ماده 1829-

هرگاه عاریت گیرنده رهن در حالت افلاس وفات نماید مال مرهونه در تصرف رهن گیرنده حبس باقیمانده، بدون اجازه عاریت دهنده فروخته شده نمی تواند.

ماده 1830-

هرگاه عاریت دهنده در حال مدیونیت وفات نماید، به عاریت گیرنده رهن دهند امر میشود تا دین خود را تادیه نموده رهن را خلاص نماید. در صورت عجز وی مال مرهونه نزد رهن گیرنده بحال خود باقیمانده، ورثه عاریت دهنده میتواند دین را تادیه و مال مرهونه را خلاص نماید.

ماده 1831-

در مواردیکه احکام فوق رهن عاریت با احکام رهن حیازی معارض واقع نگردد، احکام خاص رهن حیازی بر رهن عاریت تطبیق میگردد.

فصل چهارم

رهن رسمی

قسمت اول

انشاء رهن رسمی

ماده 1832-

رهن رسمی، عقدیست که به سبب آن داین حق عینی را بر عقاریکه برای ایفاء دین تخصیص یافته، کسب می نماید. و به مقتضای آن بر سایر داینین عادی و داینین پایین مرتبه از خود حق تقدم را داشته و دین خود را از عقر مذکور بهر دستی که باشد حصول نموده می تواند.

ماده 1833-

(1) رهن رسمی منعقد شده نمی تواند، مگر بورقه رسمی که نزد مقامات مربوط تکمیل شده باشد.

(2) مصارف رهن رسمی بدون رهن دهنده میباشد، مگر اینکه بخلاف آن موافقه بعمل آید.

ماده 1834-

در رهن رسمی شخص مدیون یا شخص دیگری که به نفع مدیون چیزی را به رهن بدهد، رهن دهنده شده میتواند.

ماده 1835-

رهن دهنده باید مالک عقر مرهونه بوده، اهلیت تصرف را در آن داشته باشد.

ماده 1836-

هرگاه رهن دهنده مالک عقر نباشد، رهن وی بدون اجازه مالک آن در ورقة رسمی صحت ندارد.

ماده 1837-

رهن عقاریکه در آینده بوجود می آید باطل دانسته میشود.

ماده 1838-

هرگاه رهن از طرف مالک صادر شده باشد که سند ملکیت او باطل، فسخ، لغو، زایل یا به سبب دیگر بی اعتبار گردد، رهن به منفعت داین رهن گیرنده باقی می ماند. مشروط بر اینکه حین انعقاد عقد رهن، داین دارای حسن نیت باشد.

ماده 1839-

رهن رسمی بغیر از عقال در چیز دیگری واقع شده نمیتواند، مگر اینکه قانون بخلاف آن تصریح نموده باشد.

ماده 1840-

(1) عقال مرهونه باید طوری باشد که از لحاظ عرف بیع آن به مزایده علنی صحیح باشد.

(2) همچنان باید بصورت دقیق در عقد تعیین گردیده باشد باشد، در غیر آن رهن باطل دانسته میشود.

ماده 1841-

رهن شامل آن ملحقات عقال مرهونه میباشد که عقال شمرده شود، خصوصاً حقوق آبیاری تزیینات، تاسیساتیکه برای مالک منفعت میرساند. مگر اینکه موافقت طوری دیگر صورت گرفته باشد.

ماده 1842-

هرگاه ورقه ابلاغ راجع به نرخ ملکیت به ثبت برسد، حاصلات و عواید عقال از تاریخ ثبت ورقه به بعد، بعقال ملحق گردیده و در توزیع آن احکامی رعایت می گردد که در توزیع ثمن عقال مرعی می باشد.

ماده 1843-

رهنیکه در عقال مشاع از طرف تمام مالکین صادر گردیده صحیح می باشد. و هر نتیجه ای که در مابعد بر تقسیم عقال یا بر بیع آن در صورت عدم امکان تقسیم آن مرتب گردد، بر صحت رهن تأثیر ندارد.

ماده 1844-

هرگاه یکی از شرکاء حصه خود را در عقال یا جزء معین آنرا برهن بگذارد و بعداً اعیان دیگری هنگام تقسیم بوی برسد، رهن مذکور در حدود معادل قیمت عقالیکه اصلاً برهن گذاشته شده، باین اعیان انتقال مینماید. مقدار مذکور از طرف اداره تعیین میگردد. داین مکلف است در خلال شصت روز از تاریخ ثبت، تقسیم به اجراءات مربوط به قید جدید اقدام و در آن مقداریکه رهن به آن انتقال نموده، بیان نماید.

ماده 1845-

رهن برای تضمین دین معلق بشرط یا دین احتمالی مرتب شده میتواند، مشروط بر اینکه در عقد رهن مبلغ دین تضمین شده تعیین گردد.

ماده 1846-

تازمانیکه قانون یا موافقه طور دیگری تصریح نکند، هر جزء از عقال یا عقارات مرهونه، ضامن تمامی دین و هر جزء از دین توسط تمامی عقال یا عقارات مرهونه، تضمین شده دانسته میشود.

ماده 1847-

رهن از دین تضمین شده منفصل نشده، در صحت و انقضاء تابع آن شناخته میشود، مگر اینکه قانون طور دیگری تصریح نماید.

ماده 1848-

هرگاه رهن دهنده غیر شخص مدیون باشد، در پهلوی استناد به وجوه تادیه خاص، به خود او میتواند، آنچه مدیون از وجوه تادیه متعلق به دین دارد نیز استناد نماید، حق رهن دهنده غیر مدیون باقی میماند گرچه مدیون از آن تنازل نماید.

قسمت دوم

آثار رهن رسمی

مبحث اول - آثار رهن رسمی بین متعاقدين

فرع اول - آثار رهن رسمی به نسبت رهن دهنده

ماده 1849 -

تصرف رهن دهنده در عقار مرهونه در حق داین رهن گیرنده تأثیر ندارد.

ماده 1850 -

رهن دهنده حق دارد عقار مرهونه را اداره نموده عواید آنرا تا زمان ملحق بودن بعقار قبض نماید.

ماده 1851 -

اجاره ایکه از طرف رهن دهنده عقد شده، در حق داین نافذ شمرده نمیشود، مگر اینکه تاریخ آن قبل از ثبت ورقة ابلاغ نزع ملکیت ثابت باشد. در صورتیکه تاریخ آن ثابت نباشد، اجازه در حدود اعمال اداره حسنه، نافذ شمرده میشود.

ماده 1852 -

مجرائی به اجرت پیشکی که مدت آن از سه سال تجاوز نکند و همچنان حواله به آن در حق داین رهن گیرنده، نافذ نمی گردد. مگر اینکه تاریخ آن قبل از ثبت ورقة ابلاغ نزع ملکیت ثابت باشد، در صورتیکه مدت متذکره از سه سال متجاوز باشد، نفاذ آن مشروط بر آن است که قبل از قید رهن ثبت گردیده باشد، در غیر آن با رعایت حکم این ماده مدت مذکور الی سه سال تنزیل داده میشود.

ماده 1853 -

رهن دهنده مکلف است، سلامت رهن را تضمین نماید. و داین رهن گیرنده میتواند در مورد هر عمل یا تقصیری که به اثر آن تضمین او نقص بزرگ می یابد، اعتراض نماید. و همچنان میتواند بوسایل تحفظی اقدام نموده و مصارف آنرا از رهن دهنده مطالبه نماید.

ماده 1854 -

هرگاه رهن دهنده باثر خطاء خویش سبب از بین رفتن یا نقصان عقار مرهونه گردد، داین رهن گیرنده مخیر است که تامین کافی از وی اخذ و یا حق خود را فوراً مطالبه نماید.

ماده 1855 -

هرگاه از بین رفتن عین مرهون ناشی از اسباب خارجی باشد، و داین دوام دین را بدون تامین قبول نه نماید، مدیون مخیر است که تامین کافی بپردازد یا دین را فور قبل از بسر رسیدن موعد آن اداء نماید.

ماده 1856 -

هرگاه در هر حال اعمالي واقع گردد که به اثر آن عمار مرهونه به از بین رفتن، نقصان، یا غیر کافی شدن برای تضمین مواجه شود، داین میتواند از محکمه مربوط امر توقف چنین اعمال و اتخاذ تدابیریکه مانع وقوع ضرر گردد، مطالبه نماید.

ماده 1857-

هرگاه عمار مرهونه مبني بر هر سببي که باشد از بین رفته یا ناقص گردد، رهن علي الترتیب بحقیکه به آن مرتب میشود، انتقال مییابد. مانند تعویض یا مبلغ تأمین، یا ثمنی که مقابل استملاک او برای منافع عامه تعیین میگردد.

فرع دوم - آثار رهن به نسبت داین رهن گیرنده

ماده 1858-

هرگاه رهن دهنده شخص دیگری غیر مدیون باشد، تنفیذ حکم تنها بر مال مرهونه او جواز داد. رهن دهنده حق ندارد که به تادیه تنها مدیون را مکلف نماید. مگر اینکه موافقه طوری دیگر بعمل آمده باشد.

ماده 1859-

داین بعد از ابلاغ مدیون راجع به تادیه دین، می تواند حق خود را بر عمار مرهونه تنفیذ نموده و فروش آنرا مطابق میعادیکه در قانون اصول محاکمات مدنی تعیین گردیده مطالبه نماید.

ماده 1860-

هرگاه رهن دهنده شخص دیگری غیر مدیون باشد، میتواند با تخلیه عمار مرهونه مطابق احکام مربوطه به تخلیه عمار مرهونه اجراآتیرا که متوجه اوست، از خود رفع نماید.

ماده 1861-

(1) هرگونه موافقه که حق تملک عمار مرهونه را حین عدم ادای دین در موعد آن بمقابل ثمن معین هر اندازه که باشد بداین بدهد یا حق فروش آنرا بدون رعایت اجراآت مصرحه قانون بوي اعطا کند، باطل شناخته میشود. گرچه این موافقه بعد از رهن به عمل آمده باشد.

(2) هرگاه بعد از رسیدن موعد تادیه دین یا قسط آن چنین موافقه بعمل آید که مدیون از عمار مرهونه در مقابل دین بداین خود تنازل نماید، موافقه مذکور جواز دارد.

فرع سوم - آثار رهن به نسبت شخص ثالث

ماده 1862-

رهن در حق شخص ثالث وقتی نافذ میگردد که شخص ثالث قبل از اکتساب حق عینی بر عمار رهن را عقد یا در حکم مثبت رهن قید گردیده باشد.

ماده 1863-

استناد به مواد آتی در مقابل شخص ثالث صحیح نمی باشد:

- 1- به تحویل حق تضمین شده بقید
- 2- بحق ناشی از قایم مقام شدن شخص به جای داین در این حق بحکم قانون یا موافقه
- 3- بتنازل از مرتبه قید به منفعت داین دیگر، مگر اینکه در حاشیه قید اصلی به آن تصریح شده باشد.
- ماده 1864-
- در اجراءات مربوط بقید، تجدید، محو ابقای محو و آثار مرتب بر تمام اجراءات مذکور، احکام خاص ثبت اسناد املاک عقاری تطبیق میگردد.
- ماده 1865-
- مصارف قید، تجدید و محو آن بر ذمه رهن دهنده میباشد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.
- فرع چهارم - حق تقدم تتبع (تعقیب)
- ماده 1866-
- داین رهن گیرنده حقوق خود را قبل از داین عادی کاملاً از ثمن عقار مرهونه یا از مالیکه جانشین عقار گردیده است، حسب درجه هریک بدست می آورند.
- ماده 1867-
- مرتبه رهن از تاریخ قید آن محاسبه میشود، گرچه دین تضمین شده برهن معلق بشرط یا دین مستقبل یادین احتمالی باشد.
- ماده 1868-
- برقید رهن اذخال مصارف عقد، قید، تجدید و تعویضاتی که بنا بر موافقه مستحق بوده و تأدیة آن به تأخیر افتیده باشد، داخل میگردد و تا تاریخ اتکای بیع، مزایده به شخص در توزیع و در مرتبه خود رهن بصورت ضمنی شامل میشود.
- ماده 1869-
- داین رهن گیرنده، میتواند از مرتبه رهن خود در حدود دین خود به منفعت داین دیگری که بر نفس عقار رهن مقید دارد، تنازل نماید. درینصورت بمقابل دین داین دیگر بتمامی وجود تأدیة که بمقابل داین اول جایز شناخته میشود، استناد می تواند. باستثنای آنچه که به انقضای حق داین اول متعلق بوده، مشروط بر اینکه این انقضاء بعد از تنازل از مرتبه باشد.
- ماده 1870-
- (1) داین رهن گیرنده می تواند وقتی که موعد تأدیة دین بسر رسید، ملکیت عقار مرهونه را از دست حایز آن خارج سازد، مگر اینکه حایز برضائیت خود دین را اداء یا عقار را از رهن خلاص یا از رهن صرف نظر نماید.
- (2) هر شخصی که ملکیت عقار مرهونه بنا بر سببی از اسباب ملکیت یا حق عین دیگری بر آن قابل رهن باشد بوی انتقال نماید، حایز عقار مرهونه شناخته میشود بدون اینکه از دین تضمین شده برهن مسؤولیت شخصی داشته باشد.
- ماده 1871-

حایز میتواند هنگام رسیدن موعد دین تضمین شده برهن آنرا با ملحقات آن و مصارف مربوط به اجراءات از تاریخ اخطار به بعد شخصاً بپردازد، این حق حایز تا زمان تحقق مزایده باقی می ماند. درینصورت حایز میتواند تمام آنچه را پرداخته است از مدیون یا مالک سابقه عمار مرهونه مطالبه نماید.

ماده 1872-

حایز میتواند قید رهن را که در آن قایم مقام داین شده حفظ نموده و آنرا عندالایجاب تجدید نماید، مگر اینکه هنگام ثبت سند این حایز قیودیکه موجود بوده محو گردد.

ماده 1873-

هرگاه به سبب ملکیت عمار مرهونه بر ذمه حایز، مبلغی باشد که فوراً مستحق الاداء بوده و برای تادیه دین تمام داینین که حقوق شان بر عمار قید گردیده کفایت نماید، هریک از داینین مذکور میتواند حایز را بپرداخت حق خویش مکلف نماید، مشروط بر اینکه سند ملکیت حایز ثبت شده باشد.

ماده 1874-

هرگاه دینیکه بر ذمه حایز است فی الحال غیر مستحق الاداء باشد یا مقدار آن از دیون استحقاق داینین کمتر باشد، داینین میتوانند تادیه آنچه را که بر ذمه حایز است، مطابق شروطیکه به آن تعهد نموده و در موعدیکه بپرداخت دین موافقه بعمل آمده، از وی مطالبه نمایند.

ماده 1875-

هرگاه حایز آنچه را که بر ذمه وی است به داینین تادیه نماید، حق مطالبه محو قیودیرا که بر عمار است، کسب می نماید.

ماده 1876-

حایز می تواند بعد از ثبت سند ملکیت خود، عمار را از تمام رهنیکه قبل از ثبت سند وی قید گردیده، پاک نماید، وی می تواند این حق را هر وقتی که خواسته باشد استعمال نموده و الی زمانیکه لست شروط فروش بمعرض اعلان گذاشته میشود، حفظ نماید.

ماده 1877-

هرگاه حایز پاک کردن عمار را اراده نماید، مکلف است برای داینیکه حقوق شان مقید است، اطلاعیه ئی را بمحل اقامت شان بفرستد که متضمن خلاصه سند ملکیت وی و تاریخ ثبت آن و قیمت عمار و لست حقوقیکه قبل از ثبت سند وی قید گردیده با اسماء اصحاب حقوق باشد.

ماده 1878-

حایز مکلف است در اطلاعیه از آمادگی خود برای تادیه دیون قید شده ایکه فی الحال واجب التادیه باشد، بدون در نظر گرفتن میعاد استحقاق دیون مذکور در حدود قیمت عمار تذکر بعمل آرد.

ماده 1879-

بهریک از داینینیکه حق وی قید گردیده و همچنان کفلیکه حق مقید دارد، میتواند فروش عمار را که پاک کردن آن مطلوب است، در خلال سی روز از تاریخ آخرین اطلاعیه رسمی مطالبه نماید. مسافه راه در تعیین موعد رعایت میگردد.

ماده 1780-

مطالبه باسناد اطلاعیه ای که برای حایز و مال سابق فرستاده میشود و در آن مطالبه کننده یا وکیل قانونی وی امضاء می نماید، صورت بگیرد مطالبه کننده مکلف است مبلغی را که برای مصارف فروش از طریق مزایده کفایت نماید، طور ودیعت در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید بگذارد. مطالبه کننده بعد از این از طلب خود صرف نظر نموده نمیتواند، مگر اینکه تمام دائنین که حقوق شان قید بوده و تمام کفیل ها به آن موافقت نمایند.

ماده 1881-

هرگاه فروش عمار مطالبه شود، تمام اجراءات مربوط به فروش اجباری رعایت می گردد و فروش بنا بر مطالبه صاحب منفعت در تعجیل برای طالب یا حایز تمام میشود، شخصیکه به اجراءات مباشرت می نماید، مکلف است در اعلانات فروش مبلغی را که قیمت عمار تعیین گردیده تذکر دهد.

ماده 1882-

شخصیکه مزایده بر او خاتمه می یابد، مکلف است علاوه بر تادیه ثمنیکه در مزایده تعیین گردیده مصارفیکه اجراءات پاک کردن ایجاب می نماید، مصارف سند ملکیت و ثبت آن و مصارف اعلانات حایز را که ملکیت از دستش خارج گردیده نیز تادیه نماید. مگر اینکه قانون خاص طور دیگری تصریح گردیده باشد.

ماده 1883-

هرگاه فروش عمار در خلال مدت معین و طبق شرایط مربوط مطالبه نشود، ملکیت عمار بصورت نهایی و فارغ از هر نوع حق قید شده، بحایز تعلق می گیرد. مشروط بر اینکه حایز مبلغی را که قیمت عمار تعیین شده، بارعایت مراتب دائنین در تادیه حقوق شان از آن برای آنها بدهد. یا مبلغ مذکور را در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید، طور ودیعت بگذارد.

ماده 1884-

تخلیه عمار مرهونه باتقدیم عریضه از طرف حایز بمقام محکمه باصلاحیت صورت میگیرد. در عریضه رساندن موضوع درحاشیه ثبت ورقه ابلاغ به اخراج ملکیت مطالبه میشود. موضوع تخلیه در خلال پنج روز از تاریخ تقدیم عریضه جهت اتخاذ اجراءات مربوط بداین مباشر اطلاع داده میشود.

ماده 1885-

هرگاه حایز تادیه دیون قیده شده یا پاک کردن عمار را از رهن یا انصراف از عمار را اختیار نه نماید، داین رهن گیرنده نمیتواند اجراءات اخراج ملکیت را مطابق احکام قانون اصول محاکمات مدنی در مقابل او اتخاذ نماید، مگر بعد از اینکه راجع به تادیه دین مستحقه یا راجع به انصراف از عمار بمدیون اخطار نموده باشد.

ماده 1886-

حایزیکه سند ملکیت وی بثبت رسیده و در دعوی ای که علیه مدیون به دین حکم گردیده طرف دعوی قرار نگرفته باشد، میتواند بطریق دفعیکه استناد مدیون به آن جواز دارد، استناد نماید. مشروط براینکه حکم به دین بعد از ثبت سند حایز باشد. همچنان او میتواند در هر حال به دفعی استناد نماید که مدیون نیز بعد از حکم به دین حق استناد را به آن داشته باشد.

ماده 1887-

حایز میتواند در مزایده شامل گردد، مشروط بر اینکه مقدار ثمن تقدیم داشته او در مزایده از مقدار باقیمانده ذمت او را از رهگذر ثمن عقاریکه برای فروش گذاشته شده، کمتر نباشد.

ماده 1888-

هرگاه ملکیت عقار مرهونه از دست حایز خارج گردیده و بعداً مزایده بشخص وی تعلق بگیرد، حایز بموجب سند اصلی ملکیت مالک عقار شناخته میشود و در صورتی که ثمن نهائی مزایده را که بوی تعلق گرفته تادیه نموده یا در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید طور ودیعت بگذارد، عقار مذکور از تمام حقوق قیده شده پاک می گردد.

ماده 1889-

هرگاه مزایده به شخص دیگری غیر از حایز تعلق بگیرد، شخص مذکور می تواند بموجب حکم مزایده حق خود را از حایز بدست آورد.

ماده 1890-

هرگاه ثمنیکه مزایده به آن تعلق گرفته، برحقوق دائنیکه حقوق آنها قید گردیده زیادت نماید، این زیادت حق حایز بوده و دائنین رهن گیرنده، می توانند حقوق خود را از حایز مطالبه نمایند.

ماده 1891-

حقوق ارتفاق و حقوق عینی دیگریکه حایز قبل از انتقال ملکیت عقار بوی دارا بوده بحایز عودت می نماید.

ماده 1892-

حایز مکلف است عوایدعقار را از تاریخ ابلاغ بتادیه دین یا انصراف از عقار رد نماید. در صورتیکه اجراءات مربوط مدت سه سال ترک گردد، مکلفیت برد عواید از تاریخ ابلاغ جدید اعتبار دارد.

ماده 1893-

(1) حایز میتواند از طریق دعوی تضمین برمالک سابق در حدودی مراجعه نماید که خلف حق مراجعه را برشخصیکه از وی بصورت معاوضه یا تبرع کسب ملکیت نموده، دارا باشد.
(2) اگر حایز زاید از استحقاق که به اساس سند ملکیت به ذمه مدیون است تادیه نماید و این تادیه بنا بر هر سببی که باشد، می تواند به مدیون مراجعه نماید. در این صورت حایز قایم مقام دائنینی می گردد که حقوق آنها را تادیه نموده است.

ماده 1894-

حایز شخصاً از نقصانیکه باثر خطاء وی بر عقار عاید گردد، در برابر دائنین مسئول شناخته میشود.

قسمت سوم

انقضای رهن رسمی

ماده 1895-

(1) رهن رسمي مانند رهن حيازي بانقضاي دين تضمين شده منقضي گرديده و به اثر زوال سببيکه دين به آن منقضي گرديده، عودت مي نمايد.

(2) عودت رهن، حقوقي را که اشخاص داراي حسن نيت در ظرف مدت انقضاي حق و عودت آن از غير کسب نموده اند، اخلاص نمي نمايد.

ماده 1896-

حق رهن رسمي با اتمام اجراات پاک کردن بصورت نهائي منقضي مي گردد. گرچه ملکيت حاييکه عمار را پاک کرده بنا بر هر سببي که باشد، زایل گردد.

ماده 1897-

رهن يا فروش اجباري عمار از طريق مزايده علني وبه ودیعت گذاشتن ثمن نهائي آن يابه تاديه ثمن مذکور به دائنييکه از لحاظ درجه مستحق تاديه حقوق خود از اين ثمن ميشوند، منقضي ميگردد.

ماده 1898-

داین رهن گیرنده، ميتواند باوجود بقاي دين، از رهن رسمي تنازل نمايد.

ماده 1899-

بر رهن رسمي احكام مربوط به عدم انقضاء به اثر وفات رهن دهنده يا رهن گیرنده و بقاي دين نزد ورثه تطبيق ميگردد.

کتاب چهارم
حقوق عینی
باب اول
حقوق عینی اصلی
فصل اول
حقوق ملکیت

قسمت اول

تعریف، ساحه و حمایت ملکیت

(1900-1901)

ماده 1900 -

ملکیت، حقی است که به مقتضای آن شی تحت اراده و تسلط شخص قرار میگیرد. و تنها مالک میتواند در حدود احکام قانون به استعمال، بهره برداری و هر نوع تصرف مالکانه در آن بپردازد.
ماده 1901 -

مالک شی، مالک تمام آنچه که از عناصر اصلی آن شمرده شده و انفصال آن از شی بدون از بین رفتن یا تلف شدن یا تغییر یافتن شی ممکن نباشد، شناخته میشود.
ماده 1902 -

ساحه ملکیت زمین، به آنچه که عمقا و ارتفاعا معتاد و مجاز است شامل می باشد.
بموجب موافقه یا حکم قانون، ملکیت سطح زمین از ملکیت مافوق و ماتحت آن مجزا شده می تواند.
ماده 1903 -

ملکیت هیچ شخص از دست او کشید شده نمیتواند مگر بموجب قانون.

قسمت دوم

قیود ملکیت

ماده 1904 -

مالک میتواند در ملکیت خود در حدود قانون تصرف نماید.

ماده 1905 -

هرگاه بملك حق غير تعلق بگيرد، مالك نمیتواند در آن طوري تصرف نمايد كه موجب ضرر غير گردد. مگر به اجازه صاحب حق.

ماده 1906 -

(1910-1907)

ضرر فاحش قديم باشد يا جديد از بين برده میشود.

ماده 1907 -

ضرر فاحش آن است كه سبب شكست يا انهدام بنا گردیده و يا مانع حوايج اصلي كه عبارت از منافع مقصود آن است گردد.

ماده 1908 -

مانع شدن روشني بطور كلي از خانه ضرر فاحش شمرده میشود، هيچكس نمیتواند چنان بنائي اعمار نمايد كه كلکين خانه همجوار را مسدود ساخته و بطور كلي مانع روشني در آن گردد. در صورت احداث چنين بنا، همجوار میتواند دفع ضرر را در صورت امكان و در غير آن از بين بردن بناء را براي دفع ضرر مطالبه نمايد.

ماده 1909 -

شخصيكه عمارتي بناء ميكند بايد آنرا طوري اعمار نمايد كه از كلکين، عمارت قديمه همجوار متضرر نگردد.

ماده 1910 -

شخصيكه بمصرف خود منبع آبياري يا مجري آب فاضل را بمنظور آبياري اراضي خويش احداث مي نمايد، اشخاص ديگر بدون اجازه وي حق انتفاع را از آن ندارند.

ماده 1911 -

با رعايت عدم ضرر رساندن به عامه، تعيين حق استفاده از آب نهر عمومي و توزيع آن به اندازه زميني ميباشد كه آبياري را ايجاب ميكند.

ماده 1912 -

مالك اراضي ايكه بواسطه آلات يا نهر زمين خود را آبياري مينمايد در حاليكه حق جريان آب را بر اراضي غير نداشته باشد نمیتواند مالك زمين مذکور را به جريان آب خود مجبور گرداند.

ماده 1913 -

هرگاه شخص حق جريان آب را بر زمين ديگري داشته باشد، مالك زمين مذکور نمي تواند مانع جريان آب او در زمين خود گردد.

ماده 1914 -

شخصيكه زمين خود را بصورت عادي طوريكه زمين آن را تحمل بتواند، آبياري نمايد و به اثر آن آب در زمين شخص ديگري جريان پيدا كند و زراعت او را از بين ببرد، ضامن شناخته نمیشود و اگر زمين خود را بصورت غير عادي آبياري نموده و شخص ديگري از آن متضرر گردد، ضامن شناخته میشود.

(1917-1915)

ماده 1915 -

حقابه بميراث برده میشود و با استفاده از آن وصيت جواز دارد.

ماده 1916 -

(1) حق آبه زمین، تابع زمین می باشد.

(2) فروش، هبه و اجازه حقابه زمین زاید از ضرورت صاحب زمین، جز بمنظور آبیاری زمین جواز ندارد.

(3) سایر احکام مربوط به حق آبه و آبیاری زمین که در این قانون پیش بینی نشده، تابع احکام قانون خاص میباشد.

ماده 1917-

مالك زمین مکلف است، بجریان آب کافی بمنظور آبیاری زمین های دور ملکیت اشخاص دیگر از منبع آب بر زمین خود اجازه بدهد و همچنان به فاضل آب آبیاری شده زمین های مذکور که در نزدیک ترین جوی عمومی بریزد، اجازه نماید.

مشروط بر اینکه در برابر آن تعویض عادلانه داده شود.

ماده 1918-

هرگاه تمام مشترکین آب به رضائیت خویش باصلاحات ضروری نهر یا جوی نپردازند، به اساس مطالبه هر يك از شرکاء به این امر وادار ساخته میشوند.

ماده 1919-

مالك زمینیکه اصلاً براه عام اتصال ندارد و یا راه مرور به آن ناکافی و دشوار باشد، طوریکه احداث راه کافی بدون تحمل مصارف گزاف یا دشواری بزرگ میسر نباشد، میتواند در برابر تعویض عادلانه در زمین همجوار به اندازه لازم تصرف و آن را استعمال نماید. مشروط بر اینکه از حد معتاد تجاوز ننماید و این حق تنها در موضع استعمال شده می تواند که با کمترین ضرر رفت و آمد مقصود بدست آید.

ماده 1920-

هرگاه مانع اتصال براه عام از تقسیم و تجزیه قانونی عقار نشأت کرده باشد و احداث راه کافی در اجراء عقار مذکور ممکن باشد، مطالبه حق مرور بجز در همان اجزاء جواز ندارد.

(1921-1924)

ماده 1921-

هر يك از مالکین اراضی همجوار، میتواند طرف دیگر را با تعیین حدود در اراضی اتصال یافته یکدیگر مجبور سازند. مصارف تعیین حدود بین طرفین مشترك می باشد.

ماده 1922 -

هرگاه دیواری بین دو نفر مشترك باشد، یکی از طرفین نمیتواند بدون اجازه طرف دیگر به تغییر ارتفاع آن پردازد یا بناء دیگری را به آن بیفزاید.

ماده 1923 -

هر يك از شرکاء می توانند بالای دیوار مشترك باندازه شريك، چوب یا دیگر مواد استنادیه های خویش را بگذارد، مشروط ب اینکه از حدود مقاومت دیوار مذکور تجاوز نکند.

تزیید یا تغییر مکان چوب از طرف يك شريك بدون اجازه شريك دیگر با رعایت سلامت دیوار جواز ندارد.

ماده 1924-

هرگاه دیوار مشترك مقاومت خود را از دست داده و خوف انهدام آن موجود باشد، اگر يکي از شرکاء اراده خراب کردن آنرا بنماید و شريك دیگر ممانعت کند، منع کننده به تخریب دیوار مجبور کرده میشود.

ماده 1925 -

هرگاه شرکاء بانهدام دیوار مشترك بپردازند، یا دیوار مذکور بیفتد و هر شريك بالاي آن چیزی گذاشته باشد و در تعمیر مجدد آن يکي از شرکاء ممانعت نماید، شريك منع کننده بصورت مطلق به ساختن آن مکلف میشود. در صورتیکه يکي از شرکاء به اجازه محکمه باعمار آن بپردازد، مصارف آنرا به مقدار حصه شريك دیگر مطالبه کرده میتواند و تا زمانیکه شريك مذکور حصه خویش را نپردازد شريك دیگر میتواند او را از استفاده از دیوار منع نماید.

ماده 1926 -

دیواریکه هنگام بناء حد فاصل بین دو عمارت باشد، تا زمان جدائی دو بناء دیوار مشترك دانسته میشود. مگر وقتیکه دلیل دیگری بعکس آن ظاهر شود.

(1930-1928)

ماده 1927 -

همجواریکه در مصارف اعمار دیوار

هم نگرفته، وقتی شريك دیوار شناخته میشود که نصف مصارف بناء و نصف قیمت زمین را که دیوار بر آن واقع است، بپردازد.

ماده 1928-

همجوار، نمیتواند همجوار دیگر را باعمار دیوار یا چیز دیگری در داخل حدود ملکیت او مکلف سازد، همچنان نمیتواند او را به دادن قسمتی از دیوار او یا قسمتی از زمینیکه دیوار بر آن بنا شده و دار سازد مگر در حدود حکم ماده (1927) این قانون.

ماده 1929-

همجوار حق ندارد، بطرف همجوار خود در مسافه کمتر از يك متر کلکین یا کلکینچه داشته باشد مسافه از عقب دیواریکه کلکین یا کلکینچه در آن واقع است یا از کنار خارجی دیوار اندازه میشود.

ماده 1930-

همجوار میتواند که کلکین، کلکینچه ملاقی در برابر عمار همجوار که در عین وقت در برابر راه عام باشد، داشته باشد.

ماده 1931-

روشن دانیکه قاعده آن از سطح اطاق بیشتر از قامت انسان ارتفاع داشته باشد و منظور از آن جریان هوا و داخل شدن روشنی باشد، طوریکه دیدن از آن عادتاً بر عمار همجوار ممکن نباشد، اندازه مسافه در آن شرط نیست.

ماده 1932-

فابریکه ، دستگاه تجارتي، چاه و دیگر تاسیساتیکه به همجوار ضرر می رساند، باید در مسافه اعمار گردد که ضرر آن به همجوار نرسد.

ماده 1933-

هرگاه عقد یا وصیت متضمن شرطی باشد که بمقتضای آن تصرف در مال منع گردیده باشد، شرط مذکور تا زمانی که مبنی بر سبب مشروع و منحصر بمدت معقول نباشد صحیح نمیباشد. سبب وقتی مشروع پنداشته میشود که منظور از منع تصرف حمایت منفعت حایز متصرف یا متصرف الیه یا شخص ثالث باشد و مدت هنگامی معقول شمرده میشود که مقید به حیات متصرف یا متصرف الیه یا شخص ثالث باشد.

(1934-1936)

ماده 1934-

هرگاه شرط وارده در عقد یا وصیت مبنی بر منع از تصرف طبق حکم ماده (1933) این قانون صحیح باشد هر نوع تصرف مخالف آن باطل شمرده میشود.

قسمت سوم

ملکیت مشاع

ماده 1935 -

هرگاه ملکیت عین، بین دو نفر یا زیاده از آن مشاع باشد، هر يك آنها باندازه حصه خویش از آن حق استفاده داشته و میتواند در آن طوری تصرف نماید که به شریک دیگر ضرر عاید نگردد. همچنان در صورتیکه مقدار مشاع معلوم باشد بیع و بهره برداری آن بصورت مشاع جواز دارد و استعمال آن نیز جواز دارد، مشروط بر اینکه به حقوق سایر شرکاء ضرر عاید نگردد.

ماده 1936 -

هرگاه یکی از شرکاء يك قسمت معین مال مشاع را تصرف نماید و آن قسمت مال حین قسمت در حصه او واقع نشود، حق متصرف الیه بهمان جزئیکه بعد از تقسیم به متصرف تعلق میگیرد، انتقال می نماید. و در صورتیکه متصرف عدم معرفت خویش را مبنی بر ملکیت مشاع در عین متصرف فیها ثابت نماید، میتواند به ابطال تصرف بپردازد.

ماده 1937-

اداره مال مشاع حق تمام شرکاء میباشد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1938-

شرکاء در مال مشاع تابع رای اکثریت میباشد و اکثریت به اساس قیمت حصصی محاسبه میشوند در صورت عدم تحقیق اکثریت محکمه میتواند تدابیر ضروری را به اساس درخواست یکی از شرکاء اتخاذ نماید. همچنان محکمه میتواند هنگام ضرورت شخصی را تعیین نماید تا مال مشاع را اداره (1941-1944)

ماده 1939-

هر يك از شرکاء مال مشاع میتواند وسایل لازمی را جهت حفاظت مال مذکور اتخاذ نماید، گرچه سایر شرکاء به آن موافقت نداشته باشند .

ماده 1940-

هر يك از شركاء باندازه حصه خود در خانه مشترك حق سكونت را دارد .
ماده 1941-

حصه يكي از دوشريك در دست شريك ديگر حيثيت امانت را داشته در صورتيكه بدون قصور او از بين برود، ضامن شناخته نميشود.

ماده 1942-

هرگاه ملكيت مشترك محتاج اصلاح و ترميم باشد، شركاء در آن مشتركاً به اندازه حصص خود سهم ميگيرند.

ماده 1943-

هرگاه يك شريك به اجازه ساير شركاء در اعمار ملكيت مشترك بپردازد ميتواند مصارف آن را به اندازه حصص هر يك مطالبه نمايد. و در صورتيكه بدون اجازه بچنين عمل مبادرت نموده باشد متبرع شناخته شده و شريكي كه به قيمت حصه خود اجازه نداده رجوع کرده نمی تواند.

ماده 1944 -

(1) هرگاه ملكيت مشتركی كه قابل قسمت نبوده محتاج اصلاح و ترميم گردد و يكي از شركاء غايب باشد، حصول اجازه محكمه در خصوص اعمار آن حتمي است. درين صورت كسيكه به ترميم مي پردازد ميتواند مصارف مذکور را از شركاء و شريك غايب بعد از حضور وي باندازه حصه هر يك مطالبه نمايد.

(2) اگر اقدام مذکور بدون اجازه صورت گيرد، راجع به مصارف خود بر (1947-1949) ،
نمی تواند.

ماده 1945-

هرگاه ملكيت مشترك غير قابل قسمت منهدم گردد و يكي از شركاء اراده اعمار آنرا داشته و ديگري امتناع آورد، ممتنع به اعمار مكلف شده نميتواند. در صورتيكه يكي از شركاء بدون اجازه شريك ديگر و يا محكمه به آن اقدام نمايد، متبرع شناخته ميشود.

ماده 1946 -

هرگاه قسمتي از ملك مشترك غير قابل قسمت، منهدم گردد و يكي از شركاء اراده اعمار آنرا داشته و شركاء ديگر از آن امتناع آورند، در حاليكه شريك با اجازه محكمه به اعمار آن اقدام نمايد، ميتواند ساير شركاء را الي زمان تاديه مصرف حصه آنها را از انتفاع ملكيت مذکور منع نمايد و اگر شريك بدون اجازه محكمه به اعمار آن اقدام نمايد، حق مراجعه او بر ساير شركاء ساقط ميگردد.

ماده 1947 -

هرگاه ملكيت مشترك غير قابل قسمت كاملاً منهدم گرديده و هموار شود، هيچ يك از شركاء به اعمار آن مكلف نبوده زمين آن بين شركاء تقسيم ميشود.

ماده 1948 -

مصارف اداره كردن حفاظت و ماليات وساير تكاليف عايده يا تعيين شده، بر مال مشترك را هر شريك به اندازه حصه خود در مال مشترك متحمل ميگردد. مگر اينكه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد.

ماده 1949 -

شرکائیکه حداقل مالک سه ربع مال مشاع باشند، میتوانند با اعلان به سایر شرکاء در خصوص تصرف بر مال مذکور تصمیم اتخاذ نمایند.

مشروط بر اینکه به اسباب موجهه قدیمه استناد نمایند، شریکی که بر اتخاذ چنین تصمیم اعتراضی داشته باشد، میتواند در خلال دو ماه از تاریخ اعلان به محکمه با صلاحیت رجوع نماید، محکمه می تواند بر ضرورت تصرف حکم و یا آنرا رد نماید.

ماده 1950 -

شریک در مال مشاع منقول یا در مجموع اموال میتواند قبل از تقسیم مطالبه استرداد آن حصه از مال مشاع را نماید که از جانب شریک دیگر بفروش رسیده، مشروط بر اینکه این مطالبه را در خلال مدت سی روز از تاریخ علم او بفروش، یا از تاریخ اعلان بفروش غرض اطلاع ببايع و مشتری توجیه نموده باشد. در این صورت مسترد کننده در تمام حقوق و تعهدات قایم مقام مشتری قرار میگیرد. بشرطیکه تمام مصارف او را تعویض نماید.

اگر شرکائیکه رد کردن مال فروخته شده فقره فوق را مطالبه می نمایند متعدد باشند، هر يك میتواند به اندازه حصه خود رد آنرا مطالبه نماید.

قسمت چارم

رفع مشاع باثر تقسیم

(1951-1953)

ماده 1951 -

تقسیم، عبارت است از تعیین حصه مشاع و اداء آن که برضائیت شرکاء یا حکم محکمه صورت میگیرد.

ماده 1952 -

تقسیم رضائی در غیاب یکی از تقسیم کنندگان جواز ندارد، ولی یا وصی صغیر در تقسیم قایم مقام صغیر میگردد. مشروط بر اینکه محکمه با صلاحیت مطابق با حکام قانون به آن موافقت نماید.

ماده 1953 -

اگر شرکاء به ابقای مال مشاع به اساس حکم قانون یا موافقه، مکلف نشده باشند، هر يك از شرکاء میتواند از محکمه تقسیم مال مشاع را مطالبه نماید. منع تقسیم مال مشاع بااساس موافقه در مدتی که از پنج سال تجاوز نماید جواز ندارد. و در صورتیکه مدت موافقه بیش از پنج سال نباشد، در مورد شریک و خلف او نافذ شمرده میشود.

ماده 1954 -

باید مال قابلیت تقسیم را داشته باشد، در غیر آن به اساس تقسیم استفاده مطلوب از بین میرود.

ماده 1955 -

هرگاه مال قابل قسمت باشد محکمه میتواند هنگام مطالبه تقسیم از جانب یکی از شرکاء يك یا چند نفر اهل خبره را به منظور ترتیب و تقسیم حصه هر شریک موظف نماید.

ماده 1956 -

اهل خبره حصص را به اساس خوردترین سهم تقسیم میکند. گر چه تقسیم جزئی باشد. در صورت عدم امکان می توانند حصه هر يك از شرکاء را تعیین و مجزا نمایند.

ماده 1957 -

معادله حصص حسب استحقاق که در آن نقصان فاحش نباشد، حتمی است.

ماده 1958 -

حقوق مشترکه متقاسمین بر اعیان تحت قسمت هنگام تقسیم رعایت میشود. (1959-)

ماده 1959 -

تقسیم بدو شکل صورت میگیرد، یکی به جمع حصه مشاع در هر فرد از افراد مال اعیان مشترک که تقسیم جمع یاد میشود و دیگری به تعیین حصص مشاع در یک عین مشترک که تقسیم تفریق نامیده میشود.

ماده 1960 -

معادل کمبود حصص به پرداخت مال اضافی از جانب کسیکه حصه بیشتر گرفته است، جواز دارد.

ماده 1961 -

در تقسیم رضائی خیار شرط، خیار رویت و خیار عیب، طبق موافقه طرفین و احکام قانون تطبیق می گردد.

ماده 1962 -

هرگاه یکی از شرکاء در ملک مشترک بدون اجازه باقی شرکاء برای خود تعمیری بسازد و در تقسیم به حصه دیگری اصابت کند به انهدام آن مکلف میشود.

ماده 1963 -

در دعوی تقسیم محکمه ابتدائیه که اعیان مورد تقسیم در حوزه آن قرار دارد، ذیصلاح شناخته میشود.

ماده 1964 -

محکمه ابتدائیه مندرج ماده (1963) این قانون منازعات ناشی از تعیین حصص و سایر منازعات مربوط را که قانونا در ساحه صلاحیت آن داخل باشد، حل و فصل می نماید.

ماده 1965 -

هرگاه هنگام رسیدگی محکمه ابتدائیه بدعوی تقسیم منازعات دیگری بروز نماید، محکمه مکلف است دعوی تقسیم را تا زمان انفصال قطعی منازعات مذکور متوقف سازد.

ماده 1966 -

هرگاه منازعه قطع شود و حصص بطریق رضائی تعیین گردد، محکمه باعطای حصه مفرزه هر یک از شرکاء حکم می نماید.

در صورتیکه حصص بطریق رضائی تعیین نگردد، تقسیم بین شرکاء باسناد قرعه صورت گرفته و در محضر محکمه درج گردیده و باعطاء حصه مفرزه هر شریک حکم صادر می گردد.

ماده 1967 -

هرگاه تقسیم عین مال متعذر بوده یا مال که تقسیم قیمت آن مطلوب است در اثر تقسیم قیمت آن بسیار زیاد تنزیل نماید، مال طبق احکام قانون اصول محاکمات مدنی با

(1968-1971)

ماده 1968 -

در دعوي تقسيم ، ادخال ، دائننيكه حقوق آنها مقيد است و دائننيكه در انجام تقسيم عين يا بفروش مال طور مزايده اعتراض مينمايند، حتمي شمرده ميشود. در غير آن تقسيم در حق آنها نافذ نميگردد.
ماده 1969-

هرگاه عليه ميت بعد از تقسيم متروكه او دين ظاهر شود، فسخ تقسيم جواز دارد. مگر اينكه ورثه دين را تاديه يادايين از دين خود بورثه ابراء نمايد و يا از ميت مال ديگري غير از مال تقسيم شده باقيمانده باشد كه دين را تكافو نمايد.
ماده 1970 -

متقاسم از ملكيت مال مشاع، مالك حصه شناخته ميشود كه تقسيم باو تعلق گرفته و در حصص باقيمانده مالك چيزي نمي باشد.
ماده 1971 -

متقاسمان در برابر يكديگر از تعرض يا استحقاق كه بنا به سبب قبل از تقسيم واقع شود، ضامن مي باشند. هر يك آنها بمتناسب حصه خود باعتبار قيمت روز تقسيم مال به تاديه تعويض به مستحق ضمان مكلف مي باشد. اگر يكي از متقاسمان نادر باشد، مقدار ضمان كه بر او لازم است بر تمام متقاسمان دارنده و مستحق ضمان، توزيع ميگردد.
ماده 1972 -

تضمين در حالات آتي مورد ندارد:

- 1- اگر بموجب موافقه صريح بنابر موجه خاص كه ضمان از آن نشأت گرفته تضمين عفو شده باشد.
 - 2- استحقاق به خطاء شخص متقاسم راجع باشد.
- ماده 1973 -

(1) نقض تقسيم رضائي بشرطي جواز دارد كه يكي از متقاسمان ثابت نمايد كه از تقسيم باثر غبن باندازه بيش از خمس قيمت به او ضرر عايد شده است. در تعيين اندازه غبن قيمت روز تقسيم مال اعتبار داده ميشود.

(2) بعد از انقضاي سال ما بعد تقسيم دعوي شنیده نميشود و مدعي عليه ميتواند با پرداخت نقد يا عين كه كمبود حصه مدعي را پوره كند، دعوي را متوقف نمايد.

قسمت پنجم

تقسيم منافع

ماده 1974 -

تقسيم منافع يا زماني ميباشد و يا مكاني و هر دوي آن بصورت رضائي يا قضائي انجام ميگردد.
ماده 1975-

در تقسيم منافع مكاني، شركاء موافقه مينمايند كه هر يك آن از جزء معين منفعت مال كه با حصه او در مال مشترك مشاع مساوي باشد، استفاده نموده و در مقابل آن از استفاده كردن اجزاء باقيمانده حصه خود به شركاء ديگر تنازل نمايد. مدت اين موافقه از پنج سال تجاوز كرده نميتواند. اگر مدت تعيين نشده باشد، موافقه تا مدت يكسال دوام ميكند و در صورتيكه قبل از سه ماه از تاريخ ختم سال شريك عدم

رضائيت خود را بساير شركاء ابلاغ ننمايد، موافقه براي سال آينده نيز تجديد شده تلقي ميگردد. اگر اين تقسيم بهمين وضع تا مدت پانزده سال دوام كند. تقسيم نهايي شمرده ميشود.
ماده 1976-

تقسيم منافع زماني، آن است كه شركاء موافقه نمايند بصورت متناوب از منافع تمام مال مشترك هر يك آن براي مدتي كه متناسب حصه او باشد، استفاده نمايند.
اگر يكي از شركاء در مال غير قابل قسمت، مطالبه تقسيم منافع نمايد و شركاء ديگر از آن امتناع آورند، تقسيم منافع بصورت جبري صورت ميگيرد.
ماده 1977 -

تقسيم منافع از حيث جواز تمسك به آن بر غير و از حيث اهليت متقاسمان، حقوق و تعهدات آنها و طرق اثبات تابع احكام عقد اجاره شناخته ميشود، مشروط بر اينكه احكام مذكور با طبيعت اين تقسيم معارض نباشد.

قسمت ششم

مشاع اجباري و ملكيت طبقات منازل

مبحث اول - مشاع اجباري

(1980-1978)

ماده 1978 -

هرگاه از منظور تهيه مال مشاع چنين معلوم گردد كه مال مذكور بايد بصورت دايم باقي ماند، شركاء نمي توانند تقسيم آنرا مطالبه نمايند.

مبحث دوم - ملكيت طبقات منازل

ماده 1979 -

هرگاه يكي مالك طبقه بالا و ديگري مالك طبقه پائين عمارت باشد، مالك طبقه بالا حق قرار را بر سقف داشته و سقف ملكيت مالك طبقه پائين شناخته ميشود.
مالك طبقه بالا از سطح آن بصورت معتاد حق استفاده را دارد مالك طبقه پائين عمارت در طبقه بالا در حدود صيانت حق خود حق دارد.

ماده 1980 -

هرگاه دروازه مدخل طبقه بالا و پائين عمارت يكي باشد، مالكين هر دو عمارت يكي باشد، مالكين هر دو طبقه حق استعمال آنرا بصورت مشترك داشته هيچ يك ديگري را از استفاده از آن منع کرده نميتواند.

ماده 1981-

هرگاه مالك طبقه پائين عمارت طبقه مذكور را تجاوزا تخریب نماید، به تجديد بنا بصورت جبري مكلف مي باشد.

ماده 1982-

(1) هرگاه طبقه پائین عمارت بدون فعل مالك آن منهدم گردد به بناء آن مكلف مي باشد.
اگر مالك منزل پائين از اعمار مجدد آن امتناع آورد و مالك طبقه بالا به اجازه مالك طبقه پائين يا اجازه محكمه باعمار آن پردازد، ميتواند مصارف اعمار را از مالك طبقه پائين حاصل نمايد.
(2) اگر مالك طبقه بالا بدون اجازه مالك طبقه پائين يا بدون اجازه محكمه باعمار اقدام كند، حق مراجعه او بر مالك طبقه پائين منحصر به قيمت بنا مي باشد و قيمت به اساس نرخ گذاري اهل خبره به قيمت روز اعمار تعيين ميشود نه قيمت روز مراجعه.

ماده 1983 -

مالك طبقه بالا در هر دو حالت مندرج ماده (1982) اين قانون، ميتواند مالك طبقه پائين را از سكونت و استفاده طبقه مذکور تا زماني منع نمايد كه حق او را تاديه كند. همچنان ميتواند به اجازه محكمه آنرا به اجاره داده و از اجرت آن استفاده كند.
(1984-1986)

ماده 1984 -

مالك طبقه بالا نميتواند بدون اجازه مالك طبقه پائين در بالاي منزل بنا جديد اعمار يا به ارتفاع منزل خود اقدام كند، مگر اينكه ثابت شود عمل مذکور به طبقه پائين ضرر عايد نمي كند. در اينصورت ميتواند بدون اجازه مالك طبقه پائين به اعمار يا ارتفاع آن اقدام كند.

فصل دوم

اسباب كسب ملكيت

قسمت اول

تصاحب

ماده 1985 -

شخصيكه مال منقول مباح را قبل از ديگران بدست آرد، مالك آن شناخته ميشود.

ماده 1986-

هرگاه مالك مال منقول از ملكيت آن صرف نظر نمايد، به مال مباح تبديل ميگردد.

ماده 1987 -

احراز، يا حقيقي است كه با گذاشتن دست فعلي بر شي يا حكمي است كه به تهيه سبب آن محقق مي گردد.

ماده 1988 -

هرگاه معدن، خزانه يا آثار باستاني در اراضي مملوكه شخصي كشف گردد، ملكيت آن از دولت بوده علاوه بر اعطاي مكافات براي مالك، زمين مطابق به قانون استملاك مي گردد.

ماده 1989 -

كسيكه در اراضي دولتي معدن خزانه دفن شده يا اثر باستاني را بيابد، ملك دولت شمرده شده مقامات با صلاحيت در مقابل به او مكافات مناسب تعيين ميكنند.

ماده 1990 -

حقوق در شكار آبي و زميني، لقطه و آثار تاريخي توسط قوانين خاص تنظيم ميگردد.

ماده 1991 -

اراضي زراعتي لا مالك ملكيت دولت بوده تملك آن بدون اجازه دولت و خلاف احكام قانون، جواز ندارد.

ماده 1992 -

اراضي باير غير قابل انتفاع كه لا مالك باشد، ملك شخصي شناخته ميشود كه به اجازه حكومت آن را تصرف و آباد نموده باشد. اگر اراضي باير و لا مالك به اجازه حكومت آباد گردد و در آن كشت زراعت و بنا آباد كند آباد كننده مالك آن شناخته شده و به تاديه ماليات مكلف ميشود، مگر اينكه قانون خاص طور ديگر حكم کرده باشد.

قسمت دوم

انتقال ملكيت به سبب وفات

مبحث اول - ميراث

فرع اول - احكام عمومي

ماده 1993-

ملكيت اموال منقول و عقار و حقيقيه از مورث به ارث گذاشته شود، مطابق قواعد و حصص مندرج مواد ذيل بورثه انتقال مي يابد.

ماده 1994-

(1992-1994)

استحقاق ارث بمرگ مورث يا به اعتبار اينكه به حكم قاضي مرده شمرده شده، تحقق مي يابد.

ماده 1995 -

براي تثبیت استحقاق ارث، تحقق حيات حقيقي، يا حكمي وارث هنگام مرگ مورث يا هنگام صدور حكم به مرگ مورث، حتمي شمرده ميشود.

ماده 1996 -

هرگاه دو نفر بميرد و معلوم شده نتواند كه کدام يكي از آنها اول مرده در مترو كه ديگري مستحق شده نمي تواند، اعم از اينكه مرگ آنها در يك حادثه باشد يا در حوادث مختلف.

فرع دوم - متروكه و توزيع آن

ماده 1997 -

از متروكه به ترتيب ذيل تاديه ميشود:

مصارف تكفين و تجهيز ميت تا زمان دفن.

اداء ديونيكه بر ذمه او واجب است.

وصيت ميت از ثلث ما بقي متروكه بعد از تاديه دين.

تقسيم باقيمانده متروكه به ورثه مطابق احكام ميراث

ماده 1998 -

- (1) هرگاه طبق حکم فقره (4) ماده 1997 در این قانون مستحق میراث موجود نگردد، میراث متروکه متبای حسب ذیل توزیع میشود:
- استحقاق شخصیکه میت به نسب او به غیر از خود اقرار نموده باشد.
- وصیت زاید از حدودیکه وصیت در آن تنفیذ میشود.
- (2) در صورتیکه اشخاص فوق این ماده موجود نشوند متروکه یا آنچه از آن باقی مانده، به دولت تعلق می گیرد.

فرع سوم - موانع میراث

(1999-2000)

ماده 1999 -

از موانع، میراث قتل عمدی مورث است، اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد ناحق باشد که شهادت ناحق او موجب حکم اعدام و تنفیذ آن گردیده باشد. مشروط بر اینکه قتل بدون حق و بدون عذر بوده و قاتل عاقل و سن هجده سالگی را تکمیل نموده باشد.

ماده 2000 -

استحقاق ارث بین مسلمان و غیر مسلمان نیست. اما غیر مسلمان از یکدیگر مستحق میراث شده میتوانند. اختلاف دو کشور در بین مسلمین و غیر مسلمین مانع میراث نمی گردد، مگر اینکه قانون مملکت بیگانه میراث بردن بیگانه را منع نموده باشد.

اجانب نمی توانند بر اساس ارث مندرج فقره (1) این ماده، حق ملکیت را در اموال عقاری تمسک نمایند.

فروع چهارم - اسباب میراث

ماده 2001 -

(1) اسباب میراث - زوجیت و قرابت است.

ماده 2002 -

ارث به اساس زوجیت تنها به طریقه فرض بوده و در قرابت به طریقه فرض عصوبت یا به هر دو یا رحم یا رعایت قواعد حجب و رد می باشد.

ماده 2003 -

هرگاه یکی از ورثه از دو جهت مستحق ارث باشد، با رعایت احکام این فصل از هر دو جهت میراث برده می تواند.

جزء اول - میراث بطریق فرض

ماده 2004 -

فرض سهم معین وارث است.

در توزیع متروکه و در میراث سهام صاحبان فروض مقدم به دیگران داده میشود. صاحبان فروض عبارت اند از پدر، جد صحیح گر چه مراتب آن بالا رود، برادر مادری، خواهر مادری، زوج، زوجه، دختر یا دختران دختر یا دختران پسر گر چه مراتب آنها تنزیل نماید خواهر عینی، خواهر پدری مادر جد صحیح گر چه مراتب آن ها بالا رود.

ماده 2005 -

(1) با رعایت حکم ماده (2022) این قانون اگر از متوفي پدر و پسر یا پسر پسر گر چه مراتب او تنزیل یابد موجود شود، حصه پدر سدس میباشد.

(2) جد صحیح کسی است که در نسبت وي به میت اناث داخل نشود و حصه وي به ترتیبیکه در ماده (2004) این قانون درج است سدس مي باشد.

ماده 2006 -

اولاد مادري اعم از پسر و دختر در صورتیکه تنها يك فرد باشد، حصه او سدس و در حالیکه متعدد باشند حصه آنها ثلث مي باشد، ذکور و اناث آنها در تقسیم برابر اند.

در حالت دوم اگر ذوي الفروض تمام متروکه را در بر گیرد یا اولاد مادري، برادر یا برادران عيني، بصورت جداگانه یا همراه با خواهر یا خواهر ان عيني، شریک میشوند و در بین آنها ثلث به ترتیب فوق تقسیم میشود.

ماده 2007 -

(1) برای زوج در حال نداشتن اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید، نصف میراث میرسد و در حال موجودیت اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل کند، چهارم حصه میراث میرسد.

(2) زوجه گر چه مطلقه رجعي باشد در صورتیکه شوهر در حال بقاي عدت او وفات نماید، یا زوجات در صورت نداشتن اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید، چهارم حصه میراث و در صورت وجود اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب تنزیل کند هشتم حصه میراث را مستحق میشوند.

3- مطلقه طلاق بائن در معرض موت حکم زوجه را دارد، مشروط بر اینکه زوجه بر طلاق راضي نبوده و طلاق کننده در همان مرض بمیرد و مطلقه هنوز در عدت باشد.

(2008-2009)

ماده 2008 -

دختران با رعایت حکم ماده (2019) این قانون حسب ذیل مستحق میراث میگردند:

1- یکدختر نصف دو یا بیشتر از آن ثلثان میراث را مستحق میگردند.

2- دختران پسر در حال نداشتن دختر یا دختر پسر که از حیث درجه از وي بالاتر باشد، مستحق میراث مندرج فقره فوق میگردند، دختران پسر یکی باشند یا بیشتر از آن، در صورت موجودیت دختر یا دختر پسر که در درجه بالاتر از وي قرار داشته باشد، مستحق ششم حصه میراث میگردند.

ماده 2009 -

خواهران عيني با رعایت حکم مواد (2091 و 2020) این قانون حسب آتي مستحق میراث مي باشند:

1- يك خواهر عيني نصف و دو یا بیشتر از آن ثلثان میراث را مستحق مي گردند.

2- خواهران پدري در حال نداشتن خواهر عيني، حصص مندرج فقره فوق را و با موجودیت يك خواهر عيني، ششم حصه میراث را مستحق میشوند. اعم از اینکه خواهران پدري يك نفر باشد یا بیشتر از آن.

ماده 2010 -

(1) مادر با موجودیت اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید. یاد و یا بیشتر از دو برادران و خواهران عینی باشند یا پدری یا مادری و یا مختلط ششم حصه میراث را و در غیر از این احوال ثلث میراث کل ترکه را مستحق میشود، باستثنای حالتیکه تنها با یکی از زوجین و پدر یکجا شود، درین حالت ثلث باقیمانده ترکه را بعد از حصه زوج یا زوجه مستحق میشود.

(2) جده صحیحه ب مادر یکی از والدین یا جد صحیح اطلاق میشود، گر چه مراتب بالا رود، جده یکی باشد یا متعدد مستحق ششم حصه میراث می باشند و در بین آنها بصورت مساوی تقسیم می گردد.

ماده 2011 -

هرگاه حصص صاحبان فروض بر متروکه بیشتر گردد، ترک (2012-2015) -
میراث تقسیم میگردد.

جزء دوم - میراث به طریقه عصوبت

ماده 2012-

عصبه شرعا بالایی کسی اطلاق میشود که در صورت نبودن صاحبان فروض تمام متروکه و در صورت موجودیت اصحاب فروض در حالیکه از میراث محجوب نباشد، باقیمانده اصحاب فروض را از متروکه مستحق میشود.

ماده 2013 -

هرگاه هیچ یک از صاحبان فرض موجود نبوده یا با وجود آنها تمام متروکه شامل حصص فروض نشود، تمام متروکه با آنچه از اصحاب فروض باقیمانده، به عصبه نسبی داده میشود.

ماده 2014 -

عصبه نسبی به سه دسته تقسیم میشوند: عصبه بنفسه، عصبه به سبب غیر، عصبه مع غیر.

ماده 2015-

عصبه بنفسه، کسی است که در قرابت او بمیت بغیر محتاج نبوده و در نسبت او بمیت اناث داخل نمی گردد.

ماده 2016-

عصبه بنفسه به ترتیب ذیل دارای چار جهت است:

- 1- بنوت، که شامل پسران و پسران پسر میشود، گر چه درجه آنها تنزیل یابد.
- 2- ابوت، که شامل پدر و جد صحیح میشود، گر چه درجه آنها بالا رود.
- 3- اخوت، که شامل برادران عینی پدری، و پسران آنها میگردد. گر چه درجات آنها پایان رود.
- 4- عمومیت، که شامل کاکاهای میت، کاکاهای پدر میت و کاکاهای جد صحیح میت میشود. گر چه درجات آنها بالا رود. اعم از اینکه عینی باشند یا پدری و همچنان شامل پسران و پسران پسر آنها میشود، گر چه درجات آنها پائین رود.

ماده 2017 -

هرگاه عصبه بنفسه از نظر جهت يکي باشند، قريب ترين آنها از لحاظ درجه به ميت مستحق شمرده ميشود. اگر در جهت و درجه يکي باشند، حق اوليت به قرابت داده ميشود. و اگر شخص داراي دو قرابت به ميت باشد، بر شخصيکه داراي يك قرابت است حق اوليت دارد. و گر از لحاظ جهت درجه و قوت قرابت مساوي باشند، ميراث در بين آنها مساويانه تقسيم مي گردد.

ماده 2018 -

عصبه به سبب غير، به مؤنثي اطلاق مي شود که در عصبات بميت محتاج بغير بوده و يا با غير در عصوبت شريك باشد.

ماده 2019-

(1) عصبه به غير عبارت اند از:

دختران يا پسران

دختران پسر، گر چه درجات آن پائين رود با پسران پسر، گر چه تنزيل نمايد. در حالیکه پسران در درجه متوازي با دختران يا پائين تر از آنها قرار داشته و از طريق ديگر مستحق ارث نشوند.

خواهران عيني با برادران عيني و خواهران پدري با برادران پدري

(2) در احوال مندرج فقره فوق اين ماده مرد دو چند زن از ميراث حصه مي گيرد.

ماده 2020 -

عصبه مع غير، به مؤنثي اطلاق ميشود که در عصوبت خود به مؤنث ديگر محتاج بوده و مؤنث ديگر در عصوبت با او شرکت نداشته باشد.

ماده 2021-

(1) عصبه مع غير. عبارت اند از:

خواهران عيني يا پدري با دختران يا دختران پسر، گر چه درجه آنها تنزيل نمايد. درين صورت باقي متروکه را بعد از اداي حصه فروض مستحق ميشوند.

(2) به اشخاص مندرج فقره فوق اين ماده نسبت به ساير عصبه مانند برادران عيني و پدري اعتبار داده شده در حق تقدم، درجه و قوت، تابع احکام آنها مي باشند.

ماده 2022-

هرگاه پدر يا پدر کلان يا دختر يا دختر پسر، گر چه درجه تنزيل يابد يکجا شود، حصه متروکه را بطريق فرض و باقيمانده را به طريق عصبيت مستحق مي گردد.

(2024-2024)

ماده 2023 -

(1) هرگاه جد با برادران و خواهران عيني يا پدري جمع شود، داراي دو حسب ري مي بسد.

1- سهم يك برادر را مستحق ميگردد، در صورتيکه تنها با ذکور يا با ذکور و اناث و يا تنها با اناثي که با فرع وارث در ميراث عصبه شده باشند، جمع شده باشد.

2- در حالتیکه جد با خواهرانيکه به ذکور يا با فرع وارث از اناث عصبه نشده باشد، در اينصورت بعد از اصحاب فروض به طريقه عصبيت مستحق ميراث باقيمانده ميگردد.

(2) هرگاه حالت مقاسمه یا وراثت به عصبیت به ترتیبی که در فقره فوق این ماده درج گردیده جد را از میراث محروم نماید و یا حصه او را از ششم حصه کم نماید به طریق فرض مستحق ششم حصه می گردد.

(3) در حالت مقاسمه به اولاد پدری که محجوب شده باشند، اعتبار داده نمیشود.

جزء سوم - حجب

ماده 2024-

حجب، آن است که شخص اهلیت ارث را داشته مگر نسبت موجودیت وارث دیگر مستحق ارث نمی گردد. محجوب باعث محجوبیت وارث دیگر میگردد. ح

ماده 2025-

حجب بدو نوع است:

1. حجب نقصان که باعث تقلیل حصه مستحق ارث میشود.

2. حجب حرمان که بصورت کلی از میراث محروم میشود.

ماده 2026-

کسیکه به سبب یکی از موانع میراث از ارث محروم گردد، باعث حجب هیچ یک از ورثه شده نمیتواند.

ماده 2027 -

شش نفر از ورثه هیچ گاه به حجب حرمان مواجه نمی شوند و آنها عبارتند از پدر، مادر، پسر، دختر، زوج و زوجه.

ماده 2028-

حجب نقصان بر پنج نفر از ورثه وارد میشود که آنها عبارتند از مادر، دختر، پسر، خواهر، پدری، زوج و زوجه.

ماده 2029-

(2034-2030)

پدر باعث حجب جد می گردد خواه از طریق فرض مستحق موجود شود یا از طریق عصبیت یا هر دو.

ماده 2030-

مادر میت باعث حجب جدات از میراث میشود، اعم از اینکه جده پدری باشد یا مادری یا از طرف جد.

ماده 2031

پسر باعث حجب پسر پسر و همچنان هر پسر پسر که درجه او قریب تر باشد، باعث حجب پسر پسر می گردد که درجه او بعیدتر باشد.

ماده 2032-

خواهران و برادران عینی باشند یا پدری یا مادری بموجودیت پدر و جد و پسر و پسر پسر گر چه درجه شان تنزیل یابد از میراث محروم میشوند.

ماده 2033 -

برادر پدری بموجودیت برادر عینی و خواهر عینی ایکه عصبه با غیر گردد، محجوب میشود.

دو هم فصل — د ملکیت دکسیو لو سببونه (2038-2035) مادې

ماده 2034 -

پسر برادر عيني بواسطه هفت نفر از ورثه محجوب ميشود و عبارت اند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر، برادر عيني، برادر پدري و خواهر عيني يا پدري ايکه عصبه با غير گردد.

ماده 2035 -

پسر برادر پدري علاوه بر هفت نفر مندرج ماده (2034) اين قانون بموجوديت پسر برادر عيني، نیز محجوب ميشود.

ماده 2036 -

برادران مادري بموجوديت شش نفر از ورثه محجوب ميشوند که عبارتند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر، دختلي صليبي و دختر پسر.

ماده 2037 -

کاکاي عيني بوجود ده نفر از ورثه محجوب ميشود که عبارتند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر، برادر عيني، برادر پدري، خواهر عيني يا پدري، مشروط بر اينکه هر دو نوع خواهر عصبه شوند با پسر برادر عيني يا پدري.

ماده 2038 -

پسر کاکاي عيني با موجوديت وارثين مندرج مواد (2036 و 2037) اين قانون محجوب ميگردد. و همچنان با وجود کاکاي عيني محجوب مي گردد و پسر کاکاي پدري علاوه بر اشخاص مندرج اين ماده يا پسر کاکاي عيني محجوب ميشود.

(2042-2039)

ماده 2039 -

هرگاه دختران صليبي ميت با دختران پسر ميت اجتماع نمايند و دختران حايض دو ثلث ارث شوند، دختران پسر ساقط ميشوند. مگر اينکه پسر پسر موجود گردد. در اينصورت پسر پسر آنرا عصبه ميسازد، مشروط بر اينکه در درجه آنها يا در درجات پائين تر باشد، و اين پسر پسر دختران پسر را که در درجه پايانتر از او قرار دارند، محجوب ميسازد.

ماده 2040 -

هرگاه خواهران عيني دو ثلث متروکه يا بيشتري از آن را حايض شوند، خواهران پدري ساقط ميشوند. مگر اينکه با آنها برادر پدري وجود داشته باشد، در اين صورت به واسطه آن عصبه ميگردند.

ماده 2041 -

هرگاه خواهر عيني نصف متروکه را حايض گردد، خواهران پدري ساقط نگردیده، ششم حصه متروکه را مستحق ميشوند.

جزء چارم- رد

ماده 2042 -

هرگاه ذوي الفروض تمامي متروکه را در بر نگیرد و عصبه وجود نداشته باشد، باقیمانده فروض باستثناي زوجين متناسب به حصص فروض بالاي ذوي الفروض توزيع ميشود.

اگر یکی از عصبه نسبی یا یکی از ذوی الفروض یا ذوی الارحام موجود نباشد، باقی مانده متروکه بیکی از زوجین رد می‌گردد.

جزء پنجم - ارث

ذوی الارحام

(2043-2043)

ماده 2043-

1. هرگاه هیچ يك از عصبات و اصحاب فروض نسبی وجود نداشته باشند، تمام متروکه یا باقیمانده آن به ذوی الارحام پرداخته می‌شود.

2. ذوی الارحام را چار صنف ذیل تشکیل می‌دهد که بالترتیب یکی بر دیگری در ارث مقدم شناخته می‌شود:

1. اولاد دختران، گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و اولاد دختران پسر، گر چه تنزیل درجه نمایند.

2. جد غیر صحیح، گر چه درجه او بالا برود و جده غیر صحیح، گر چه درجه او بالا شود.

3. پسران برادران مادری و اولاد آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید و اولاد خواهران عینی یا پدری یا

مادری. گر چه مراتب آنها تنزیل کند و دختران برادران عینی یا پدری یا مادری و اولاد آنها، گر چه

مراتب تنزیل نماید. و دختران پسران برادر عینی یا پدری، گر چه مراتب آنها تنزیل نماید. و اولاد آنها،

گر چه تنزیل درجه نمایند.

4. مشمولین شش طائفه آتی بعضی بر بعضی دیگر به ترتیب ذیل در استحقاق ارث، مقدم می

باشند:

الف - کاکاهای مادری میت و عمه های او و ماما های او، خاله های عینی یا پدری یا مادری او.

ب - اولاد طایفه هائیکه در جز (الف) درج گردیده گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و دختران کاکاهای میت

عینی یا پدری باشد و دختران پسران آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید. و اولاد همه آنهايي که درین

تصریح ذکر شدند، گر چه درجه آنها تنزیل کند.

ج - کاکاهای مادری پدر میت، عمه ها، ماماها و خاله های پدر میت اعم از اینکه عینی یا پدری یا مادری

باشند و کاکاهای مادر میت، عمه ها، ماماها و خاله های مادر میت، اعم از اینکه عینی یا پدری یا

مادری باشند.

د - اولاد طایفه های مندرج جزء (ج) گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و دختران کاکاهای عینی یا پدری

میت و دختران پسران آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید و اولاد دختران اشخاص مذکور، گر چه

تنزیل یابند.

ه - کاکاهای پدر، پدر مادر میت و کاکاهای مادر مادر میت و کاکاهای مادر پدر میت و عمه ها و ماماها

و خاله های همه آنها، اعم از اینکه عینی یا پدری یا مادی باشند.

و - اولاد طایفه های مندرج جز (ه) گر چه تنزیل نمایند و دختران کاکاهای عینی یا پدری پدر، پدر

متوفی، و دختران پسران آنها گر چه تنزیل درجه نمایند و اولاد اشخاصیکه در این جزء درج گردیده اند،

گر چه در درجه پائین قرار داشته باشند.

ماده 2044 -

در صنف اول ذوی الارحام ترجیح باخذ میراث به کسانی داده میشود که درجه قرابت او به متوفی نزدیکتر باشد، اگر در درجه مساوی باشند به اولاد صاحبان فرض ذوی الارحام ترجیح داده میشود. اگر در درجه مساوی باشند و ولد صاحب فرض وجود نداشته یا همه اولاد اصحاب فروض باشند، در میراث شریک میگردند.

(2045-2045)

ماده 2045 -

در صنف دوم ذوی الارحام، حق تقدم در ارث به کسی داده میشود که درجه قرابت او به متوفی نزدیکتر باشد، درحالیکه در درجه قرابت با هم مساوی باشند، کسیکه به صاحب فرض منسوب میگردد، مقدم شناخته میشود، اگر با وجود تساوی درجه هیچ یک بصاحب فرض منسوب نباشد یا همه بصاحبان فروض منسوب گردند. به جهت قرابت اعتبار داده میشود. در صورت اتحاد جهت، در ارث شریک شناخته میشوند و در صورت اختلاف جهت، دو ثلث بصاحب جهت قرابت پدر و یک ثلث به صاحب جهت قرابت مادر، پرداخته میشود.

ماده 2046 -

در صنف سوم ذوی الارحام بکسانی حق تقدم داده میشود که از لحاظ درجه قرابت به متوفی نزدیکتر باشند، در صورت تساوی درجه قرابت، اولاد عصبه نسبت به اولاد ذوی الارحام مقدم شناخته میشوند و در صورت عدم اختلاف ازین ناحیه به قوت قرابت به متوفی اعتبار داده میشود و کسیکه اصل از پدر و مادر باشد، نسبت به صاحب اصل پدری و صاحب اصل پدری نسبت به صاحب اصل مادری ترجیح داده میشود.

اگر از لحاظ درجه و قوت قرابت مساوی باشند، مساویانه در ارث شرکت میورزند.

ماده 2047 -

در طایفه اول از طوایف صنف چارم مندرج ماده (2043) این قانون اگر اقارب جهت پدر منفرد شوند که عبارت از کاکاهای مادری و عمه های میت است یا اقارب جهت مادری منفرد شوند که عبارت از ماما های متوفی و خاله های او است، بقوت بقربان اعتبار داده میشود و به این اساس کسیکه از پدر و مادر باشد، نسبت به پدری و پدری نسبت به مادری مقدم شناخته میشود. اگر در قرابت مساوی باشند در میراث شریک میگردند.

اگر اقارب هر دو جهت موجود باشد، به اقارب جهت پدر دو ثلث و به اقارب جهت مادر یک ثلث از میراث داده میشود و حصص هر جهت حسب تفصیل فقره (1) این ماده در بین آنها تقسیم میشود.

احکام فقرات (1) و (2) این ماده بر طوایف سوم و پنجم نیز تطبیق میشود (2048-2048)

ماده 2048 -

(1) در طایفه دوم نزدیکی درجه قرابت با متوفی مدار اعتبار قرار داده میشود. گرچه از یک جهت نباشند و در صورت برابری درجه و اتحاد جهت قوت قرابتداند نظر گرفته میشود، اگر اولاد عصبه یا اولاد ذوی الارحام باشد.

اگر بعضي اولاد عصبه و بعضي اولاد ذوي الارحام باشند به اولاد عصبه ترجيح داده ميشود و در صورت اختلاف جهت، دو ثلث به جهت پدري و يك ثلث به جهت مادري پرداخته شده و حصص هر يك از جهات حسب طريقه فوق بين آنها تقسيم ميشود.

احكام فقرات (1) و (2) اين ماده بر طوايف چهارم و ششم نيز تطبيق ميشود.

ماده 2049 -

هرگاه وارث از ذوي الارحام باشد، تعدد درجات قرابت اعتبار ندارد. مگر در صورتيكه اختلاف جهت ثابت شود.

ماده 2050 -

در ارث ذوي الارحام، قاعده اي حصه ذكور دو چند حصه اناث رعايت ميشود.

جزء ششم - مقرر له به نسب

ماده 2051 -

1- هرگاه متوفي به نسب كسيكه نسب او مجهول باشد، اعتراف نموده باشد ونسب شخص مذکور از غير ثابت نگردیده و مقرر نیز از اقرار خود منصرف نشود، مقرر له مستحق متروكه شناخته ميشود.

2- براي كسب استحقاق ارث، درين حالت حيات شخص مقرر له حين وفات يا هنگام حكم به وفات حكمي شخص مقرر حتمي است. در غير آن موانع ارث مقدم شناخته ميشود.

جزء هفتم - احكام متفرق

اول - حمل (2052-2054)

ماده 2052 -

هرگاه حمل با ساير ورثه شركت نمايد يا باعث حجب نقصان ورثه شود، حصه يك پسر يا يك دختر هر يكي كه بيشتر باشد به او گذاشته ميشود. و در صورتيكه حمل موجب حجب حرمان گردد، تمام متروكه به او گذاشته ميشود.

ماده 2053 -

هرگاه حمل زنده و فعال تولد شود يا الي خروج اكثر حصه بدن زنده باشد، مستحق ارث شناخته ميشود. اگر وضع حمل باثر جنايت صورت گيرد، در هر حال مستحق ارث شده و هم از او ميراث برده ميشود.

ماده 2054 -

هرگاه زوجه يا معتده متوفي بعد از مرگ او موجود باشد، حمل او در صورتي مستحق ميراث شناخته ميشود كه حداكثر در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز از تاريخ وفات يا فرقت، زنده تولد شود. حمل بغير از پدر از شخص ديگري ميراث برده نميتواند، مگر در دو حالت اتي:

1- حداكثر در خلال مدت (365) روز از تاريخ وفات يا فرقت زنده متولد گردد، درحاليكه مادر او معتده وفات يا فرقت بوده و مورث هنگام عدت وفات نموده باشد.

2- حداكثر در خلال مدت (270) روز از تاريخ وفات مورث زنده متولد گردد، مشروط بر اينكه زوجيت بين پدر و مادر او حين وفات پدر قايم باشد.

ماده 2055-

هرگاه حصه تخصیص داده شده به حمل ، از حصه مستحقه او کمتر باشد ، مقدار کمبود از حصه کسانی که از استحقاق خود اضافه گرفته اند، اخذ میشود. و اگر حصه تخصیص داده شده از استحقاق زیادتیر باشد، حصه مازاد استحقاق به مستحقین توزیع میشود.

دوم - مفقود

ماده 2056 -

(2059-2057)

(1) حصه مستحقه مفقودیکه مطابق ماده (326) مندرج این قانون بـ رـ بـ رـ مـ سـ باشد از متروکه مورث تخصیص داده میشود. در صورت ظهور حیات آنرا اخذ و در صورت صدور حکم به مرگ او، بر سایر ورثه مستحق هنگام وفات مورث توزیع میشود. اگر مفقود بعد از حکم به مرگ او زنده ظاهر شود، آنچه که از حصه او نزد ورثه موجود شود اخذ مینماید

سوم - خنثی

ماده 2057-

خنثائیکه ذکوریت و انوئت او فهمیده شده نتواند ، اقل نصیبین را مستحق گردیده و باقیمانده متروکه به ورثه دیگر داده میشود.

چهارم - ولد زنا و ولد لعان

ماده 2058 -

ولد زنا و ولد لعان از مادر و اقارب او همچنان مادر و اقارب او از آنها مستحق ارث میشوند، مگر پدر و اقارب او از اولاد مذکور ارث برده نمی توانند.

پنجم - حوادث غرق ، حریق

و انهدام

ماده 2059-

فوت شدگان حوادث غرق ، حریق و انهدام که تقدم و تأخر وفات هیچ يك معلوم نباشد، از همدیگر ارث برده نمیتوانند و حصص شان به ورثه احیای آنها تقسیم میشود.

ششم - تخارج

ماده 2060 -

تخارج، آن است که ورثه باخراج بعضی از ورثه بمقابل شی معین مصلحه نمایند. اگر یکی از ورثه یا ورثه دیگر تخارج نماید، قایم مقام او قرار گرفته مستحق حصه او از متروکه میگردد، اگر یکی از ورثه

همراه باقی وارثین تخرج نماید. در حالیکه شی از جمله متروکه باشد. حصه متروکه را به نسبت بتناسب
 حصص هر يك در متروکه تقسیم میشود و اگر شی مذکور از مال شخصی آذ (2062-)
 ج به
 طریقه تقسیم شخص خارج تصریح نشده باشد، حصه خارج شده، مساویانه در بین وارثین تقسیم میشود.

فرع پنجم - تصفیه متروکه

ماده 2061 -

هرگاه مورث برای متروکه اموال خویش وصی تعیین نه نماید و یکی از ورثه تصفیه متروکه را مطالبه
 نماید، محکمه شخصی را انتخاب می نماید، در صورت عدم توافق تمام ورثه در انتخاب شخص، محکمه
 میتواند بعد از استماع دلایل ورثه، به انتخاب خود شخص را تعیین نماید که تا حد امکان از جمله ورثه
 باشد.

ماده 2062 -

1- هرگاه مورث برای متروکه وصی تعیین نموده باشد، محکمه مکلف است تعیین مورث را تأیید نماید.

2- تمام احکام متعلق به تصفیه کننده، بر وصی متروکه تطبیق می شود.

ماده 2063 -

موظف امور مالی محکمه، مرتباً اوامر محکمه را مبني بر تعیین تصفیه کننده، در دفتر مخصوص قید نموده و
 شهرت وصی متروکه را به شمول اسمای مورثین بحروف ابجدی در سجل مخصوص ثبت می نماید. موظف
 مذکور مکلف است تمامی اوامر مربوط به عزل و تنازل را در ستون ملاحظات سجل برسانند.

ماده 2064 -

قید اوامر صادره مبني بر تعیین تصفیه کننده، در مورد اشخاصی که راجع به عقار متروکه با ورثه
 معامله میکنند، عین اثر آتی را بار می آورد که اجراءات مندرج ماده (2102) این قانون در قبال دارد.

ماده 2065 -

تصفیه کننده بمجرد تعیین اموال متروکه را تسلیم گردیده تحت نظر و مراقبت محکمه، به تصفیه آن
 مبادرت میورزد.

مصارف امور تصفیه بشمول حق الزحمه تصفیه کننده ای که از جانب محکمه تعیین میشود، از مجموع
 متروکه پرداخته میشود.

ماده 2066 -

محکمه مکلف است در وقت اقتضاء به اجراءات عاجل بنابر مطالبه اشخاص ذیعلاقه یا
 خرنوایی یا صوابدید خود اقدام نماید، مخصوصاً در گذاشتن مهر بر اموال و امانت گذاشتن
 پول نقد و اوراق بهادار و اشیای قیمتی در بانك.

ماده 2067 -

(1) تصفیه کننده مکلف است، فی الحال به تبدیل مقداری از مال متروکه به پول نقد بپردازد تا
 تکافوی مصارف تجهیز و مصارف تعزیه دار میت را بتناسب حالت او بنماید. همچنان مکف
 است از قاضی امور معجله صدور امر مبني بر مصارف نفقه عیال متوفی که وارث باشند،

باندازه معتاد از مال متروکه الي زمان انتهاي تصفيه مطالبه نمايد. نفقه هر يك از ورثه از حصه مسح ارثي او وضع مي گردد.

(2) تمام منازعات ناشي از اين مصارف، توسط قاضي رسيدگي ميشود.

فرع ششم - تجريد ترکه

ماده 2068 -

1-دائنين از تاريخ صدور امر مبني بر تعيين تصفيه كننده به بعد، نمي توانند در برابر متروكه به هيچ نوع اجرااتي بپردازند و يا به اجراات اتخاذ شده قبلي ادامه دهند، مگر بحضور تصفيه كننده.

2- اجراات توضيح كه به ضد مورث افتتاح گرديده و هنوز لست نهائي آن مسدود نشده باشد، در اثر تقاضاي يكي از اشخاص ذيعلاقه تا زمان تسويه تمام ديون متروكه متوقف ميشود.

ماده 2069 -

وارث نميتواند قبل از تسليمي سند استحقاق ارث در مال متروكه تصرف نمايد، همچنان نمي تواند ديون ترکه را بگيرد يا دينيکه بر او است، به دين متروكه مجرا نمايد.

ماده 2070 -

تصفيه كننده مكلف است به اتخاذ تدابيروي بپردازد كه حفاظت اموال متروكه ايجاب نمايد و به اجراي اعمال قيام ورزده كه اداره اموال مذکور مقتضي آن باشد. همچنان مكلف است در مقابل دعاوي دايبر بر متروكه نيابت نموده و در گرفتن ديون متروكه اقدام نمايد.

ماده 2071 -

تصفيه كننده از لحاظ مسئوليت، حيثيت وكيل بالاجرت را دارد. گر چه (2072-2074) ضي مكلف است از تصفيه كننده. تقديم حساب اداري در مواعيد دوراني مطب - سي.

ماده 2072 -

تصفيه كننده، مكلف است دائنين و مديونين متروكه را بتوضيح حقوق و وجايب شان در برابر متروكه توسط ابلاغيه اي كه در يكي از روزنامه ها نشر و در لوحه اعلانات محكمه و مدخل مراكز پوليس تعليق ميشود، دعوت نمايد. دائنين مكلفند در خلال دو ماه از تاريخ نشر ابلاغيه بتوضيح مطلوب بپردازند.

ماده 2073 -

تصفيه كننده، مكلف است در خلال سه ماه از تاريخ معينه لست توضيح حقوق و وجايب دائنين و مديونين متروكه را به اختيار موظف محكمه گذاشته و تمام اشخاص ذيعلاقه را به آن خبر نمايد، تصفيه كننده مي تواند تمديد اين مدت را در صورت ايجاب از محكمه مطالبه نمايد.

ماده 2074 -

تصفيه كننده، ميتواند در مورد تشريح متروكه و تقدير قيمت اموال آن از اهل خبره و اشخاص ماهر استمداد جويد.

ماده 2075 -

هر شخصيکه از طريق غش، چيزي از اموال متروكه را بدست آرد. گر چه ورثه باشد، بجزاي خيانت در امانت محكوم ميشود.

ماده 2076 -

منازعات مربوط به صحت تشریح، در خلال سی روز از تاریخ صدور اعلان از تسلیمی لست به محکمه اقامه میشود. در صورتیکه محکمه بعد از تحقیق، نزاع را جدی تشخیص دهد، آنرا قبول نموده رسیدگی طبق احکام مربوط باصول محاکمات مدنی صورت میگیرد.

فر
(2079 - متروکه
2081)

ماده 2077 -

تصفیه کننده، بعد از انقضای میعاد منازع به اجازه محکمه بتادیه دیونی می پردازد که در خصوص آن نزاع وجود نداشته باشد، دیون متنازع فیه بعد از حکم نهائی تادیه میشود.

ماده 2078 -

هرگاه تصفیه کننده به اعسار متروکه متیقن شده یا احتمال آن متصور باشد امور تادیه دیون را الی زمان صدور حکم نهائی در منازعات متعلق به دیون متروکه متوقف میسازد گر چه در خصوص بعضی دیون نزاع وجود نداشته باشد.

ماده 2079 -

تصفیه کننده، دیوان متروکه را بالترتیب از عواید حقوق متروکه پول و ثمن اموال منقول شامل متروکه تادیه میکند، در صورت عدم کفایت دیون از ثمن اموال عقاری متروکه تادیه میشود. ماه 2080 -

فروش اموال منقول و عقار متروکه در صورت ایجاب اموال به مزایده علنی مطابق قواعد مربوط به فروشات اجباری صورت میگیرد، مگر اینکه تمام ورثه بفروش آن از طریق دیگری موافقه نمایند. اگر متروکه مستغرق به دین باشد، موافقت دائنین نیز حتمی شمرده میشود ورثه در مزایده شرکت کرده می توانند.

ماده 2081 -

محکمه میتواند، بنابر مطالبه تمام ورثه به تعجیل دیون مؤجل و تعیین مبلغیکه داین مستحق میشود حکم نماید.

ماده 2082 -

هرگاه تمام ورثه به مطالبه تعجیل دیون مؤجل موافقه نه نمایند، محکمه امر توزیع دیون مذکور و توزیع اموال متروکه را بدست گرفته بهر يك از ورثه مقداری از دین و مقداری از مال متروکه را طوری تخصیص میدهد که در نتیجه با حصه خالص وی از میراث معادل گردد.

ماده 2083 -

محکمه برای هر يك از دائنین متروکه، تأمینات کافی بر عقار یا اموال منقول طوری ترتیب می نماید که تأمینات مختص بهر يك از دائنین بهمان حالت قبلی حفظ شود. در صورت عدم امکان چنین تجویز محکمه بر همه اموال متروکه تأمین را مرتب می سازد.

ماده 2084 -

هر يك از ورثه ميتواند بعد از توزيع ديون موجد اندازه كه باو تخصيص (2085-2088) بوعده تاديه ، بپردازد.

ماده 2085 -

دائنيكه حقوق خود را نسبت عدم اندارج لست تشريح بدست آورده نتواند و تامينات عيني بر مال متروكه نيز نداشته باشد، نميتواند بر اشخاصيكه با حسن نيت حقوق عيني را بر اموال مذكور كسب نموده اند مراجعه نمايد. مگر بر ورثه به سبب غنا آنها مراجعه كرده ميتواند.

ماده 2086 -

تصفيه كننده ، بعد از تاديه تسويه ديون متروكه، تنفيذ وصيت و تكاليف ديگر را بعهده ميگيرد.

فرع هشتم - تسليم اموال متروكه و تقسيم آن

ماده 2087 -

بعد از تنفيذ التزامات متروكه ، باقيمانده اموال آن طبق حصص شرعي بورثه تعلق ميگيرد.

ماده 2088 -

تصفيه كننده، مكلف است آنچه را كه از اموال متروكه بهر يك از ورثه تعلق ميگيرد، به او تسليم نمايد.

ماده 2089 -

ورثه ميتواند بعد از انقضاي مواعيد معينه، منازعات مندرج لست تشريح آنده از اشياء و نفوذ را كه در تصفيه متروكه به آن ضرورت احساس نشود بطور موقت تسليم گردیده يا بعضي از آنرا در مقابل اعطاء تضمين يا بدون آن بكار اندازد.

ماده 2090 -

محكمه به هر يك از ورثه كه دليل شرعي به وراثت خود را ويا آنچه قائم مقام آن باشد تقديم نمايد سندي را اعطا مي كند كه حاوي تثبیت حقوق او در ارث، و توضيحات مربوط بمقدار حصه و تعيين آنچه از اموال تركه به او تعلق گرفته ميباشد.

ماده 2091 -

هر يك از ورثه ميتواند از تصفيه كننده تقاضا نمايد تا حصه او را از اريد (2093-2096) ليم نمايد، مگر اينكه وارث مذكور بموجب موافقه قبلي يا حكم قانون به باقي باشد.

ماده 2092 -

هرگاه قبول مطالبه قسمت حتمي باشد، تصفيه كننده به طريقه دوستانه به اجراآت تقسيم بپردازد. مگر اين تقسيم الي زمانيكه بصورت دسته جمعي از طرف ورثه تائيد نشود، نهايي شمرده نميشود.

ماده 2093 -

هرگاه ورثه بصورت دسته جمعي به تقسيم موافقت نه نمايد تصفيه كننده مكلف است به مصرف متروكه دعوي تقسيم را مطابق احكام قانون اقامه نمايد. مصارف دعوي از حصص تقسيم كنندگان كاسته ميشود.

ماده 2094 -

در مورد قسمت متروکه قواعد مربوط قسمت خصوصا آنچه متعلق بضمان تعرض و استحقاق غبن است تطبیق میشود.

ماده 2095 -

هرگاه یکی از ورثه در وقت تقسیم به دین متروکه تخصیص داده شود سایر ورثه در حالیکه مدیون بعد از تقسیم افلاس نماید ضامن شخص تخصیص شده شناخته نمیشوند مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 2096 -

وصیت به تقسیم اعیان متروکه برای ورثه وصیت کننده به ترتیبیکه برای تمام ورثه باندازه حصه آنها تعیین نماید جواز دارد.

ماده 2097 -

تقسیمیکه به بعد از مرگ منسوب شود رجوع از آن جواز دارد مگر بعد از وفات وصیت کننده لازمی شناخته میشود.

ماده 2098 -

هرگاه تقسیم شامل دیون متروکه تمام اموال میراث نباشد اموال خارج تقسیم بصورت مشاع مطابق قواعد میراث بتمام ورثه تعلق میگیرد.

ماده 2099 -

هرگاه یکی یا چند نفر از ورثه احتمالی وصیت کننده شامل تقسیم باشند و قبل از وفات مورث فوت نماید حصه معینه ایکه به سهم او رسیده بصورت مشاع مطابق قواعد میراث به سایر ورثه تعلق می گیرد.

ماده 2100 -

در مورد تقسیم منسوب به بعد از مرگ تمام احکام مربوط به تقسیم عمومی (2101-2103) بقا میشود.

ماده 2101 -

هرگاه تقسیم هنگام وفات شامل دیون بوده یا در صورت شمولیت دیون، دائنین به تقسیم مذکور موافقه نداشته باشند هر يك از ورثه میتواند در حالیکه ادای دیون باتفاق با دائنین صورت نگرفته باشد رعایت تقسیمی را که مورث وصیت نموده و اعتباراتی را که به اساس آن تقسیم مذکور بنا یافته در حدود امکان در تقسیم متروکه مطالبه نماید.

ماده 2102 -

هرگاه متروکه مطابق احکام گذشته تصفیه نشده باشد دائنین عادی متروکه میتوانند حقوق خود را یا آنچه به آنها رجعت شده است بر عقارات متروکه که تصرف بر آن حاصل گردیده یا عقاراتیکه حقوق عینی به مصلحت غیر بر آن مرتب شده است نافذ میسازند مشروط بر اینکه توثیق دین مطابق به احکام قانون صورت گرفته باشد.

مبحث دوم - وصیت

فرع اول - احکام عمومی

ماده 2103 -

وصیت عبارتست از تصرف در ترکه بنحویکه اثر آن به مدت بعد از وفات وصیت کننده منسوب باشد. ماده 2104 -

وصیت توسط قول یا کتابت منعقد میگردد. در صورتیکه وصیت کننده قادر به کتابت و گفتار نباشد به اشارت معروف نیز منعقد شده میتواند. ماده 2105 -

شرط صحت وصیت آن است که بمعصیت نبوده و باعث بر آن منافی مقاصد شارع نباشد. ماده 2106 -

وصیت غیر مسلمان صحت دارد مگر اینکه وصیت مذکور بااساس احکام شریعت او، و شریعت اسلام حرام باشد و یا قانون به عدم صحت و نفاذ آن تصریح نموده باشد. ماده 2107 -

با رعایت احکام مواد (2105 و 2106) این قانون وصیت منسوب یا معلق به شرط یا متصل بشرط صحت دارد. (2109-2112)

ماده 2108 -

وصیت کننده لازم است قانونا اهل تبرع بوده و به سن رشد رسیده باشد.

ماده 2109 -

شخصیکه باو وصیت میشود لازم است هنگام وصیت معلوم بوده و معین باشد.

ماده 2110 -

وصیت در راه خداوند (ج) و اعمال خیریه بدون تعیین جهت صحت داشته و در امور خیریه بمصرف می رسد، همچنان وصیت برای مساجد، موسسات خیریه و جهات دیگر موسسات علمی و مصالح عامه صحت دارد در این احوال مال وصیت شده بر عمارت، مصالح فقراء و غیره امور مربوط به آن بمصرف رسانیده میشود مگر اینکه طرق مصرف بااساس عرف یا دلالت تعیین شده بتواند. ماده 2111 -

وصیت بجهت معینه از جهات خیریه که در آینده بوجود می آید صحت دارد در صورت تعذر وجود آن مال وصیت شده به جهات خیریه مماثل آن داده میشود. ماده 2112 -

وصیت با وجود اختلاف دین و ملیت صحیح بوده همچنان اختلاف مملکت باعث عدم صحت وصیت نمیشود مگر اینکه وصیت کننده تابع مملکت اسلامی بوده و شخصیکه به او وصیت میشود غیر مسلمان و تابع مملکت غیر اسلامی باشد و قانون مملکت او، وصیت او را در چنین احوال اجازه ندهد.

اجانب نمی توانند بر اساس وصیت مندرج فقره (1) این ماده حق ملکیت را در اموال عقاری کسب نمایند. ماده 2113 -

چیزیکه به آن وصیت میشود باید دارای شرایط آتی باشد:

از جمله اشیائی باشد که ارث در آن جاری شده یا قرار گرفتن آن بحیث موضوع قد در حال حیات وصیت کننده صحت داشته باشد.

اگر موضوع وصیت را مال تشکیل میداد نزد وصیت کننده متقوم باشد.

اگر موضوع وصیت شي معین بالذات باشد باید هنگام وصیت در ملکیت وصیت کننده موجود باشد.

(2115-2118)

ماده 2114 -

(1) وصیت بحقوقیکه توسط ارث انتقال می یابد صحت دارد.

(2) وصیت به منافع اعیان اجازه داده شده، گر چه بعد از وفات مستاجر باشد صحت دارد.

ماده 2115 -

وصیت بقرض دادن اندازه معین مال به شخصیکه باو وصیت میشود صحت داشته و در مقدار مازاد آن از ثلث متروکه بدون اجازه ورثه هنگام وفات وصیت کننده که به سن رشد رسیده باشند، تنفیذ شده نمیتواند.

ماده 2116 -

هرگاه وصیت کننده به جنون کامل مبتلا گردد و در جنون فوت شود وصیت باطل میگردد همچنان در مورد شخصیکه به او وصیت شده است اگر قبل از وفات وصیت کننده وصیت وفات نماید وصیت باطل میشود.

ماده 2117 -

هرگاه موضوع وصیت شي معین بوده و قبل از قبولی شخصی که به او وصیت شده از بین برود وصیت باطل می گردد.

ماده 2118 -

وصیت کسیکه مال او مستغرق بدین باشد باطل شناخته میشود مگر اینکه دائنین از دین ابراء کرده یا به وصیت اجازه دهند.

ماده 2119 -

1- وصیت بقاتل عمدی وصیت کننده اختیاری باشد یا واجبی باطل شمرده میشود اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد زوری باشد که شهادت او موجب حکم باعدام و صیت کننده گردیده و تنفیذ گردد مشروط بر اینکه قتل بدون حق و بدون عذر بوده قاتل عاقل سن (18) سالگی را تکمیل نموده باشد.

2- محرومیت قاتل از استحقاق وصیت مندرج فقره یکم این ماده به اجازه ورثه و رضائیت مقتول قبل از وفات از بین نمیروود.

ماده 2120 -

حجر بر وصیت کننده نسبت سفاهت یا غفلت موجب بطلان وصیت او نمیشود.

فرع دوم - رجوع

(2122-2124) . وصیت

ماده 2121 -

وصیت کننده از تمامی یا بعضی وصیت صراحتاً یا دلالتاً عدول نموده می تواند.

فرع سوم - قبول

یا رد وصیت

ماده 2122 -

وصیت یا قبول صریح یا ضمنی شخصیکه به او وصیت میشود بعد از وفات وصیت کننده لازم میگردد. هرگاه شخصیکه به او وصیت میشود جنین قاصر، یا محجور علیه باشد، قبول یا رد وصیت از طرف شخصی صورت می گیرد که به اساس استیذان محکمه حق ولایت را بر مال او دارا باشد. اگر وصیت به موسسات تصدیها، شرکتهای و امثال آن باشد قبول یا رد از طرف اشخاصی صورت می گیرد که آنرا تمثیل می نمایند.

در صورت عدم موجودیت ممثل وصیت بدون توقف به قبول، لازم میشود.

ماده 2123 -

هرگاه شخصیکه به او وصیت صورت گرفته قبل از قبولی یا رد وصیت فوت شود ورثه موصی له قایم مقام او شناخته میشود.

ماده 2124 -

هرگاه ورثه وصیت کننده یا شخصیکه صلاحیت تنفیذ وصیت را دارد توسط اعلان رسمی مشتمل بر تمام توضیحات مربوط بوصیت به شخصیکه باو وصیت شده است ابلاغ نموده و در آن اظهار اراده او را مبنی بر قبول یا رد وصیت مطالبه نماید. اگر شخص مذکور در خلال سی روز از تاریخ اعلان بدون عذر معقول بصورت تحریری بجواب آن نپردازد، وصیت باطل شمرده میشود.

ماده 2125 -

هرگاه شخصیکه به او وصیت شده است بعضی وصیت را قبول و بعضی دیگر را رد نماید وصیت در مقدار قبول شده لازم گردیده و در مقدار رد شده باطل شناخته میشود. همچنان در صورتیکه بعضی از اشخاصیکه به آنها وصیت شده آنرا قبول و بعضی دیگر آن را رد نماید وصیت برای اشخاصیکه آنرا قبول نموده اند لازم و نسبت به اشخاصی که آن را رد نموده اند باطل میگردد.

(2128-2127)

ماده 2126 -

(1) وصیت برد آن قبل از وفات وصیت کننده باطل نمیگردد.
(2) هرگاه شخصیکه به او وصیت شده بعد از وفات و وصیت کننده تمام یا بعضی وصیت را رد نموده و یکی از ورثه رد را بپذیرد وصیت فسخ و اگر هیچ يك از ورثه آنرا قبول ننماید رد کردن شخصیکه به او وصیت شده باطل شناخته میشود.

ماده 2127 -

(1) هرگاه شخصیکه به او وصیت شده هنگام وفات وصیت کننده موجود باشد از همان لحظه وفات شی وصیت شده را مستحق میگردد مگر اینکه در متن وصیت استحقاق شی وصیت شده بوقت معین بعد از مرگ تثبیت شده باشد.
(2) زواید شی وصیت شده از زمان قبول، ملك شخصیکه بوی وصیت شده تلقی میشود و شخص مذکور از همان لحظه به بعد مكلف به مصارف شی وصیت شده میگردد. زواید شی در محاسبه اخراج وصیت از ثلث داخل نمی باشد.

فرع چهارم - آثار وصیت جزء اول - شخصیکه بوي وصیت شده

ماده 2128 -

(1) وصیت بعده غیر محصور صحیح بوده و به اشخاص محتاج تخصیص مي يابد، امور توزیع مال وصیت شده بر محتاجان از صلاحیت وصي مختار و یا محکمه مربوطه مي باشد.

(2) در حالت فوق وصي و یا محکمه مربوطه به رعایت قید تعمیم یا مساوات مکلف نمي باشد،

ماده 2129 -

هرگاه بیک قوم معین بالفاظي وصیت شود که بدون تخصص اسماء شامل همه افراد قوم مذکور گردد و در بین آنها افراډي موجود شود که حین وفات وصیت کننده اهل وصیت نباشد تمام اشیاء وصیت شده به اشخاصي تعلق مي گیرد که حین وفات وصیت کننده، اهل وصیت باشند.

ماده 2130 -

هرگاه وصیت بین اشخاص معین و یک جمعیت یا یک جهت یا بین یک جمعیت و یک جهت، یا بین اشخاص معین و جمعیت و جهت مشترک باشد هر یک از اشخاص معین و افراد جمعیت (2131 - ر منحصراً و هر جهت از شي وصیت شده حصه میگیرند.

ماده 2131 -

هرگاه وصیت برای اشخاص معین صورت گرفته باشد حصه اشخاصیکه اهل وصیت نباشند بمتروکه وصیت کننده، اعاده میشود.

ماده 2132 -

هرگاه وصیت به اشخاص معین یا یک جمعیت باطل شود آنچه وصیت شده است به متروکه متوفی اعاده میشود.

ماده 2133 -

وصیت برای حمل در احوال آتی صحیح شمرده میشود:

1- در حالیکه وصیت کننده بوجود حمل هنگام وصیت اقرار نموده و حمل در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز یا کمتر از آن از وقت وصیت زنده فعال متولد شود.

2- در حالیکه وصیت کننده بوجود حمل اقرار نکرده مگر حمل حداکثر در خلال مدت دو صد و هفتاد روز از وقت وصیت زنده متولد گردد مشروط بر اینکه حامله هنگام وصیت در عدت وفات یا تفریق باین نباشند در غیر آن، اگر حمل در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز از وقت وفات یا فرقت باین زنده فعال متولد شود وصیت صحیح تلقی میشود.

ماده 2134 -

هرگاه وصیت بحمل از شخص معین باشد علاوه بر شروط مندرج ماده (2133) این قانون ثبوت نسبت آن از همان شخص معین نیز شرط صحت وصیت شناخته میشود.

ماده 2135 -

حاصلات شي وصیت شده الي زمان زنده و فعال متولد شدن حمل نگهداشته میشود و بعداً باو تعلق میگیرد.

ماده 2136 -

(2137-

- 1- هرگاه حامله همزمان یا در خلال مدت اقل از شش ماه دو یا زیاده اولاد زنده بدنیا آورد وصیت در بین آنها بطور مساوی توزیع میشود. مگر اینکه در وصیت صراحتا بخلاف آن حکم شده باشد.
- 2- اگر یکی از دو گانگی یا زیاده، مرده متولد گردد تمام وصیت باولاد زنده تعلق میگیرد.
- 3- در صورتیکه یکی از اولاد بعد از ولادت بمیرد اگر وصیت بر اعیان صورت گرفته باشد حصه او بورثه وی و اگر وصیت بر منافع صورت گرفته باشد حصه او بورثه وصیت کننده تعلق میگیرد.

جزء دوم - شی وصیت شده (موصی به)

ماده 2137-

وصیت در حدود ثلث متروکه بوارث و غیر وارث صحت داشته بدون اجازه ورثه تنفیذ میگردد و در حدود زاید از ثلث متروکه نیز صحت داشته مگر نفاذ آن موقوف به اجازه ورثه بعد از وفات وصیت کننده می باشد مشروط بر اینکه اجازه دهنده دارای اهلیت تبرع بوده و با آنچه که اجازه داده علم داشته باشد.

ماده 2138 -

وصیت شخصیکه وارث نداشته و مدیون هم نباشد به تمام مال یا بعضی آن بدون توقف به اجازه ممثل خزانه دولت نافذ میگردد.

ماده 2139 -

وصیت مدیونی که مال او مستغرق بدین باشد صحیح بوده مگر بدون برائت ذمه او از دین تنفیذ نمیگردد در صورتیکه مدیون از يك قسمت دین بري الذمه گردد. یا مال او مستغرق به دین نباشد وصیت در مقدار باقیمانده بعد از تادیه دین تنفیذ میشود.

ماده 2140 -

هرگاه دین اغیر مستغرق بوده و تمام یا بعضی آن از شی وصیت شده تادیه شده باشد شخصیکه به او وصیت شده است میتواند به اندازه دین تادیه شده بر ثلث ترکه بعد از پرداخت دین مراجعه نماید.

ماده 2141 -

هرگاه وصیت به اندازه حصه یکی از ورثه معین وصیت کننده صورت گرفته باشد شخصیکه بوی وصیت میشود علاوه بر استحقاق فرضی مستحق مقدار حصه همان وارث شناخته میشود

(2143-

ماده 2142 -

هرگاه وصیت باندازه حصه یکی از ورثه غیر معین صورت گرفته باشد در حال تساوی ورثه در حقوق شخص مذکور علاوه بر فرض مستحق حصه یکی از آنها میگردد و در حال اختلاف حقوق علاوه بر فرض مستحق حصه شخصی میگردد که در میراث حق او کمتر است.

ماده 2143 -

هرگاه وصیت باندازه معین از پول یا عین صورت گرفته و در ترکه دین یا مال غایب باشد. اگر شی که به آن وصیت صورت گرفته از ثلث مال حاضر متروکه خارج شود. کسیکه برای او وصیت شده مستحق آن میگردد و در غیر آن به اندازه همین ثلث مستحق میگردد و باقیمانده بر ورثه تعلق میگیرد و هر وقت که شی حاضر شد شخصی که به او وصیت شده مستحق ثلث آن میگردد تا حق او کاملا تادیه شود.

ماده 2144 -

هرگاه وصیت صورت گرفته و در آن دین یا مال غایب وجود داشته باشد شخصیکه به او وصیت شده حصه خود را از مال حاضر بدست آورده و هر وقت که مال غایب حاضر شد حق خود را از آن میگیرد.

ماده 2145 -

هرگاه وصیت طور سهم مشاع در نوع معین مال ترکه صورت گیرد و در آن دین یا مال غایب وجود داشته باشد شخصیکه به او وصیت شده حصه خود را از این نوع حاضر بدست می آورد. مشروط بر اینکه حصه مذکور از ثلث حاضر متروکه خارج شده بتواند در غیر آن شخصیکه به او وصیت شده به اندازه این ثلث مستحق حصه خود شده و باقیمانده حق ورثه می باشد. هر وقت که شی حاضر شد، شخصیکه برای او وصیت شده به اندازه ثلث از نوع وصیت شده مستحق حصه میگردد مشروط بر اینکه ورثه از آن متضرر نگردند و اگر آنها از آن متضرر گردند شخصیکه به او وصیت شده قیمت باقیمانده حصه خود را تا تکمیل حق خود از ثلث نوع وصیت شده میگیرد.

ماده 2146 -

(1) هرگاه در احوال متذکره مواد فوق متروکه شامل دین قابل تادیه بر یکی (2147- ذکر از جمله تمام یا بعضی جنس حاضر متروکه باشد در آن باندازه حصه وارث مذکور از همان جنس مجرائی صورت میگیرد و باین ترتیب دین مذکور از جمله اموال حاضر محسوب میشود. (2) اگر دین مستحق تادیه بر وارث از غیر جنس حاضر باشد مجرائی صورت نگرفته درین صورت اگر دین مساوی حصه وارث مذکور در مال حاضر متروکه یا کمتر از آن باشد در جمله اموال حاضر محسوب می گردد و اگر از آن بیشتر باشد به آن اندازه حاضر دانسته میشود که با حصه وارث مذکور مساوی باشد.

(3) در حالت فقره (2) این ماده وارث تا زمان تادیه دین خود بر حصه خود در مال حاضر و متروکه تسلط پیدا کرده نمیتواند در حالیکه وارث مذکور دین خود را تادیه نکند، قاضی حصه او را فروخته و از ثمن آن دین را تادیه مینماید.

ماده 2147 -

هرگاه وصیت بعین از متروکه یا نوع معین از آن صورت گرفته و شی وصیت شده از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه بوی وصیت شده است مستحق چیزی شناخته نمیشود. در صورتیکه بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود، شخص مذکور باقیمانده را در حالیکه از ثلث متروکه تجاوز نکند مستحق میگردد و اگر از ثلث متروکه تجاوز کند در آن به اندازه ثلث مستحق میشود.

ماده 2148 -

هرگاه وصیت بحصه مشاع معین صورت گیرد و شی مذکور از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه بوی وصیت صورت گرفته مستحق هیچ چیزی نمی گردد. و اگر بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود شخص مذکور تمام وصیت را از مقدار باقیمانده بدست می آرد مشروط بر اینکه باقیمانده آنرا تکافو

(2150-)

نموده و در حدود ثلث مال متروکه باشد در غیر آن تمام مقدار باقیمانده را که از ثلث مال بدست آمده بتواند مستحق میشود و یا از آن به اندازه مستحق میگردد که از ثلث متروکه تجاوز نکند.

ماده 2149 -

هرگاه وصیت بحصه مشاع و نوعی از اموال متروکه بوده و از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه به او وصیت شده مستحق چیزی شناخته نمی شود و در صورتیکه بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود شخص مذکور حصه خود را از باقیمانده حاصل میدارد مشروط بر اینکه از ثلث مال حاصل شده بتواند در غیر آن به اندازه ثلث از آن مستحق میگردد.

ماده 2150 -

وصیت به عدد مشاع در یکنوع از اموال مانند وصیت به حصه مشاع در آن شمرده میشود.

جزء سوم - وصیت به منافع

ماده 2151 -

- 1- هرگاه وصیت بمنفعت برای شخص معین برای مدتیکه آغاز و انجام آن معلوم باشد صورت گرفته باشد شخص مذکور از منفعت موصوف در خلال همان مدت مستفید ، میشود اگر معیاد مذکور قبل از وفات وصیت کننده سپری شود، وصیت کأن لم یکن شمرده میشود، در صورت انقضای بعضی از مدت مذکور شخص از مدت باقیمانده استفاده کرده میتواند.
- 2- هرگاه مدت منفعت معین بوده مگر تاریخ آغاز آن غیر معلوم باشد مدت مذکور از تاریخ وفات وصیت کننده آغاز میگردد.

ماده 2152 -

- (1) هرگاه یکی از ورثه در طول مدت یا بعضی مدت از منفعت گرفتن بر عین، مانع شخص وصیت شده گردد بضمان بدل منفعت مکلف میشود. مگر اینکه تمام ورثه به تعویض منفعت از عین بوقت دیگری مساوی به مدت وصیت شده موافقه نمایند.
- (2) اگر ممانعت از طرف عموم ورثه صورت گیرد شخصیکه بوی وصیت شده بین انتفاع از عین در مدت دیگری و تضمین بدل منفعت مختار میباشد.
- (3) هرگاه ممانعت از منفعت از جانب وصیت کننده و یا به سبب عذری باشد (2154- ن و شخصیکه به او وصیت شده است حایل واقع گردد تعویض آن بمدت دیگری بعد از رفع مانع حتمی است.

ماده 2153 -

هرگاه وصیت بمنفعت برای قومی که تحت حصر آمده نتوانند و انقطاع ایشان متصور نباشد و یا به یکی از طرق خیریه بصورت مؤید یا مطلق صورت بگیرد. وصیت شدگان موصوف بصورت دائمی از منفعت مستفید میشوند. اگر وصیت بمنفعت طور دائمی یا موقت برای يك قوم بدون حصر صورت گیرد که انقطاع آن متصور باشد استحقاق انتفاع وصیت شده گان الی زمان انقراض آنها ادامه می یابد.

اگر وصیت برای مدت معلوم بوده باشد و تاریخ آغاز و انجام آن توضیح شده باشد یا نباشد احکام مواد (2151 و 2152) این قانون قابل رعایت میباشد.

ماده 2154 -

هرگاه وصیت بمنفعت برای مدت معین و برای يك قوم معین و بعدا به کسانی که قائم مقام آنها میگردند صورت گیرد و انقطاع قوم مذکور متصور نباشد یا برای یکی از طرق خیریه وصیت شود مگر در خلال 33 سال از تاریخ وفات وصیت کننده یا در خلال مدت معینه انتفاع هیچ يك از افراد تعیین شده ، موجود نگردند یا در خلال مدت مذکور موجود شده و قبل از انتهای مدت منقوض گردند منفعت در تمامی این مدت و یا بعض آن حسب احوال بر جهتی که نفع آن در طرق خیر عامتر باشد تعلق میگیرد.

ماده 2155 -

هرگاه عینی که به منفعت آن وصیت شده احتمال انتفاع و بهره برداری را بغیر از طریقی که وصیت شده داشته باشد شخصیکه بوي وصیت شده است میتواند از آن بطریق مطلوب استفاده نماید مشروط بر اینکه از این ناحیه بعین مذکور ضرری عاید نگردد.

ماده 2156 -

هرگاه وصیت به غله یا ثمر صورت گرفته باشد شخصیکه بوي وصیت شده مستحق غله یا ثمره میگردد که در وقت مرك وصیت کننده موجود بوده و آنچه در آینده موجود می گردد، مگر اینکه دلیلی بغیر آن موجود شود.

(2158-)

ماده 2157 -

1- هرگاه وصیت بفروش یا اجاره عین در مدت معین و به اجوره مسمی برای وصیت شده صورت گرفته باشد و ثمن یا اجرت مذکور از مقدار ثمن مثل به غبن فاحش که از ثلث حاصل شده بتواند یا غبن بسیط باشد، وصیت نافذ میگردد.

2- هرگاه غبن فاحش از حدود ثلث متجاوز باشد وصیت بدون اجازه ورثه در مقدار زاید نافذ نمیگردد مگر اینکه شخصیکه بوي وصیت شده تفاوت زیادت را بپردازد.

ماده 2158 -

حصول منفعت به اساس تقسیم غله یا ثمره بین ورثه و شخصیکه بوي وصیت شده به تناسب حصه هر يك رعایت میگردد یا از لحاظ تقسیم زمان و مکان یا از طریق تقسیم عین صورت میگیرد مشروط بر اینکه عین مذکور بدون الحاق ضرر قابل قسمت باشد.

ماده 2159 -

هرگاه منفعت عین به یکی و خود عین بدیگری وصیت شده باشد تکالیف مالیات عین مذکور و چیزیکه برای حصول منفعت از آن لازم شمرده شود بر شخص میباشد که وصیت منفعت برای او شده.

ماده 2160 -

وصیت بمنفعت با وفات شخصیکه بوي، وصیت شده قبل از حصول تمام یا بعضی منفعت وصیت شده و به خریدن عین مذکور از طرف شخصیکه به منفعت آن برای او وصیت شده و باسقاط حق برای ورثه بمقابل عوض یا بدون عوض و همچنان به استحقاق بردن عین ساقط میگردد.

ماده 2161 -

ورثه وصیت کننده میتواند حصه خود را از عین با منفعت آن بدون اجازه شخصیکه به او وصیت شده است بفروشد.

ماده 2162 -

هرگاه وصیت بمنفعت بصورت موبد یا مطلق یا مقید بطول حیات شخص معبر (2164- س) مذکور در طول حیات از منفعت مذکور استفاده کرده میتواند مشروط بر اینکه اسحقاق او بر منفعت وصیت شده در خلال مدت سی و سه سال از تاریخ وفات وصیت کننده نشئت نماید.

ماده 2163 -

1- هرگاه وصیت بتمام منافع عین یا بعضی آن بصورت موبد یا مطلق یا طول مدت حیات شخصی که بوی وصیت می شود یا برای مدت اضافه از ده سال صورت گیرد به قیمت تمام یا بعضی منافع عین وصیت شده سنجش میشود.

2- اگر وصیت برای مدت کمتر از ده سال صورت گرفته باشد به اندازه قیمت منفعت عین وصیت شده به اعتبار ارزش منفعت مذکور در خلال همان مدت سنجیده میشود.

ماده 2164 -

هرگاه وصیت بحقی از حقوق عین راجع باشد ارزش آن به اساس فرق بین قیمت عین با حقوق و قیمت آن بدون حقوق وصیت شده تثبیت میشود.

جزء چهارم - وصیت به معاش

ماده 2165 -

1- وصیت بمعاش از سرمایه برای مدت معین صحت دارد و از مال وصیت کننده به اندازه ایکه تنفیذ وصیت را تضمین کرده بتواند و به ترتیبیکه ورثه از آن متضرر نگردند تادیه می گردد. هرگاه آنچه برای تضمین تنفیذ وصیت موقوف گذاشته از ثلث متروکه بیشتر باشد و ورثه مقدار زاید را اجازه ندهد در حدود مقدار ثلث گذاشته میشود. و وصیت در آن و در حاصلات آن تا زمانی نافذ میگردد که شخص وصیت شده تا مقدار قیمت ثلث متروکه حق خود را بگیرد یا مدت وصیت سپری گردد و یا شخص وصیت شده فوت شود.

ماده 2166 -

هرگاه وصیت بمعاش از حاصل متروکه یا حاصل عینی از اعیان متروکه برای مدت معینی صورت گرفته باشد متروکه یا عین مذکور اولاً بدون معاش وصیت شده و ثانیاً با معاش مذکور قیمت شده مقدار تفاوت هر دو قیمت اندازه شی وصیت شده تثبیت گردیده در حالیکه از ثلث مال تجاوز نکند وصیت نافذ و در حال تجاوز از ثلث و عدم اجازه ورث (2167- ذ) میگردد و مقدار زاید معاش و آنچه از متروکه یا عین در مقابل آن قرار میگیرد حق ورثه وصیت کننده شناخته میشود.

ماده 2167 -

هرگاه وصیت بمعاش برای شخص معینی از سرمایه یا حاصل بصورت مطلق یا دایمی یا به طول حیات شخصیکه بوی وصیت شده صورت گرفته باشد مدت حیات شخص از طرف اطباء سنجش شده در حالیکه وصیت از سرمایه باشد از مال وصیت کننده در حدود حکم ماده (2165) این قانون تا مقداریکه تنفیذ وصیت را تضمین نموده میتواند موقوف گذاشته و در حالیکه وصیت بمعاش از حاصلات باشد در حدود حکم ماده (2166) این قانون به اندازه که معاش وصیت شده را کفایت نماید گذاشته میشود.

ماده 2168 -

در حالت مندرج ماده (2167) این قانون هرگاه شخصیکه بوی وصیت شده قبل از مدتی که از طرف اطباء سنجش شده وفات نماید مقدار باقیمانده وصیت بورثه مستحق او یا کسیکه بعد از خود به او وصیت نموده باشد، اعطا میشود. و در صورتیکه مال موقوف گذاشته شده باتمام برسد و یا شخص بیشتر از میعاد تثبیت شده زنده ماند حق رجوع را ورثه نه دارد.

ماده 2169 -

هرگاه حاصل متروکه موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت معاش از سرمایه کفایت نکند در حدود کفایت معاش از آن فروخته میشود. و در صورتیکه حاصل مذکور از معاش افزود گردد مازاد بورثه وصیت کننده تعلق میگیرد.

ماده 2170 -

هرگاه در حاصلات از اندازه معاش وصیت شده افزودی آمده باشد مقدار مازاد الی زمان انتهای مدت انتفاع نگهداشته میشود در صورتیکه متروکه موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت نسبت خشک سالی یا عوامل مشابه در سالهای دیگر چنان حاصلی ندهد که وصیت را تکافؤ (2172) - تفاق شخص از حاصل نگهداشته شده تادیه میشود.

ماده 2171 -

هرگاه در وصیت تصریح شده باشد یا از قرینه چنین معلوم شود که معاش سال به سال پرداخته میشود مازاد سالانه بورثه وصیت کننده تادیه میشود.

ماده 2172 -

هرگاه وصیت بمعاش برای جهتی صورت گرفته باشد که صفت دوام را طور مطلق با مؤید دارا باشد از مال وصیت کننده به مقداریکه حاصل آن تنفیذ وصیت را تضمین کرده بتواند موقوف گذاشته میشود مشروط بر اینکه از حدود ثلث تجاوز نکند. در صورت تجاوز از ثلث در مقدار زاید از ثلث اجازه ورثه شرط می باشد.

اگر مال موقوف شده بیشتر از معاش وصیت شده حاصل بدهد جهت مذکور آنرا مستحق میگردد و در صورت نقصان حاصل، حق رجوع را بر ورثه ندارد.

ماده 2173 -

در احوال مندرج مواد (2165 تا 2171) ورثه وصیت کننده میتواند بر اموال موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت تسلط حاصل، یا برآن تصرف نماید مشروط بر اینکه برضائیت شخصی که برای او وصیت شده یا به تعین قاضی تمام معاش وصیت شده را نقدا در جای طور امانت بگذارد که به تنفیذ وصیت تخصیص داده شود. و اگر شخصی که برای او وصیت شده

قبل از تمام شدن مبلغ امانت گذاشته شده وفات نماید مبلغ باقیمانده بورثه وصیت کننده رد میگردد.

ماده 2174 -

تمام حقوق شخصیکه برای او وصیت شده بمیرد، گذاشتن امانت و تخصیص در متروکه از بین میرود.

ماده 2175 -

وصیت بمعاش در سرمایه با حاصل برای غیر از اشخاص موجود از نظر (2177- رای آنها وصیت میشود. هنگام وفات وصیت کننده صحت ندارد. مدت حیات اشخاص - رجوع به ماده 2176 - سنجش گردیده وصیت مربوط طبق احکام وصیت به اشخاص معین تنفیذ می یابد. جزء پنجم - احکام زیادت در مال وصیت شده

ماده 2176 -

هرگاه وصیت کننده علایم عین وصیت شده را تغییر دهد یا در آن زیادتی را از قبیل ترمیم به عمل آرد که مستقل بنفسه نباشد، عین مذکور با زیادت وارده، مال وصیت شده شناخته میشود.

ماده 2177 -

هرگاه زیادت در عین مستقل بنفسه باشد مانند درختان و عمارت، ورثه وصیت کننده یا شخصیکه برای او وصیت شده است در حدود قیمت زیادت وارده در تمام عین مذکور شریک میشوند.

ماده 2178 -

(1) هرگاه وصیت کننده عین وصیت شده را منهدم گردانیده و آنرا مجددا بهمان حالت سابقه ولو که با تغییر علایم باشد اعمار نماید عین مذکور حالت جدید مال وصیت شناخته میشود.

(2) اگر بنا بغیر از حالت سابقه اعمار شود ورثه در حدود قیمت زیادت با شخصیکه برای او وصیت شده در تمام عمارت شریک شمرده میشوند.

ماده 2179 -

هرگاه وصیت کننده عین وصیت شده را منهدم گردانیده زمین آنرا با زمین دیگر ملکیت خود ضم و در آن عمارتی بنا نماید شخصیکه برای او وصیت شده با ورثه در تمام بنا و زمین در حدود قیمت زمین وصیت شده شریک شمرده میشود.

ماده 2180 -

به استثنای احکام مواد سابقه آنچه از طرف وصیت کننده بر عین وصیت پرداخته میشود. یا بر عین مذکور افزود میگردد و عرف بر آن جاری است و یا از قرائن چنین استنباط شود که زیادت بر آن از طرف وصیت کننده صورت گرفته است زیادت مذکور با وصیت یکجا میگردد.

ماده 2181 -

هرگاه وصیت کننده از بنا عین وصیت و بنا دیگر ملکیت خود بنا واحدی را تشکیل دهد که باساس توحید مذکور بیع و تسلیم عین وصیت شده بتنهائی ناممکن گردد شخصیکه برای او (2182- ورثه در حدود قیمت وصیت شریک شناخته میشود.

فرع پنجم - وصیت واجبه

ماده 2182 -

هرگاه متوفي براي فرع ولد خود که در زندگي او فوت شده يا با متوفي یکجا حقیقتاً با حکما وفات نموده باشد به مثل آنچه ولد مذکور اگر در وقت مرگ او زنده میبود در متروکه او مستحق میراث میگردید و وصیت نکرده باشد براي فرع مذکور در ترکه باندازه استحقاق ارث مذکور در حدود ثلث ترکه وصیت واجب میگردد مشروط بر اینکه فرع غیر وارث بوده و متوفي در حیات خود بلا عوض به او مالي را طریق تصرف دیگری به اندازه حصه واجبه نداده باشد و در صورتیکه مال را به او اعطا کرده باشد، مگر از اندازه واجبه کمتر باشد باندازه که حصه مذکور را تکمیل نماید به طریق وصیت واجبه مستحق میگردد.

ماده 2183 -

وصیت مندرج ماده (2182) این قانون براي اهل طبقه اول از اولاد دختری و براي اولاد پسری از اولاد ظهور گر چه مراتب آنها تنزیل نماید میباشد به ترتیبی که هر اصل فرع خود را بدون فرع دیگر محجوب گردانیده و حصه هر اصل بر فرع او تقسیم میگردد گر چه تقسیم میراث تنزیل نماید مانند آنکه اصل با اصولیکه بواسطه آنها شخص به متوفا منسوب میشود بعد از او وفات نموده باشند و وفات آنها مرتب بترتیب طبقات صورت گرفته باشد.

ماده 2184 -

در وصیت واجبه رعایت احکام مواد (1999 و 2000) این قانون حتمی می باشد.

ماده 2185 -

در استحقاق وصیت واجبه، فرع از استحقاق آنچه که اصل وي بشرط حیات ب (2187) - مستحق میگردید، سهم بیشتر گرفته نمی تواند. همچنان صاحب وصیت واجبه سهم بیش از (2186) - ی که در درجه قرابت با وي یکسان باشند مستحق شده نمیتواند.

ماده 2186 -

هرگاه شخصی براي کسی که وصیت با او واجب است بیشتر از حصه او وصیت نماید مقدار زاید وصیت اختیاری تلقی می شود و اگر وصیت به کمتر از حصه او صورت گرفته باشد به اندازه ای که حصه او را تکمیل نماید واجب میشود. اگر براي بعضی از اشخاصی که وصیت براي آنها واجب است وصیت شده و به بعضی دیگر وصیت نشود باشخاصیکه وصیت شده، باندازه حصه او واجب میشود. حصه کسیکه به او وصیت نشده است و اندازه باقیمانده حصه کسانی که به آنها کمتر از حصه واجبه شان وصیت شده است از باقی ثلث پرداخته میشود و اگر ثلث تکافو نکند از ثلث و از آنچه براي وصیت اختیاری تخصیص داده شده باشد پرداخته میشود.

ماده 2187 -

وصیت واجبه بر سایر وصایا مقدم شناخته میشود.

ماده 2188 -

هرگاه براي اشخاصیکه وصیت براي آنها واجب است وصیت نشده براي دیگری وصیت شود اشخاصیکه وصیت براي آنها واجب است به اندازه حصه خود از ثلث باقیمانده متروکه اگر آنها

پوره کند به طریقه وصیت واجبه مستحق میشوند و اگر ثلث باقیمانده حصه آنها را پوره نکند از ثلث باقیمانده و از آنچه به غیر وصیت شده حصه آنها تکمیل میگردد.
ماده 2189 -

در تمام احوال مندرج مواد (2186 - 2187 - 2188) این قانون آنچه از وصیت اختیاری باقیمانده با مراعات احکام مربوط بوصیت اختیاری بین مستحقین مطابق به حصص آنها تقسیم میشود.

فرع ششم - تراحم وصایا

(2191-)

ماده 2190 -

هرگاه وصیت متجاوز از ثلث بوده و ورثه آنرا اجازه نمایند مگر متروکه تمام وصایا را تحاقق نکند یا ورثه اجازه ندهد و ثلث مال، تمام وصیت را کفایت نکند، حسب احوال ثلث با متروکه بین اشخاصیکه به آنها وصیت شده است مطابق به حصص، بین آنها تقسیم میشود مشروط بر اینکه شخص وصیت شده بعین، از همان عین معینه وصیت شده، حصه خود را دریافت بدارد.

ماده 2191 -

هرگاه وصیت بوجه ثواب صورت گرفته باشد و تماما فرایض یا واجبات یا نوافل باشد و وصیت کننده برای هر يك از جهات حصه را معین نکرده باشد، وصیت بین جهات مذکور بصورت مساوی تقسیم میشود و اگر برای هر يك حصه متفاوت تعیین نموده و تمام وصیت آن را تکافو نکند بتناسب حصه هر جهت تقسیم میشود.

ماده 2192 -

هرگاه وصیت بانواع مختلف و جوه ثواب بصورت مساوی تقسیم شود و اگر برای هر یکی انواع ثواب خاص تعیین گردیده و مال وصیت شده کفایت همه انواع را کرده نتواند فرایض نسبت به واجبات و واجبات نسبت به نوافل ترجیح داده شده و حصه هر نوع بین افراد آن بصورت مساوی تقسیم میشود.

ماده 2193 -

هرگاه وصیت بوجه ثواب با وصیت بطرق دیگر بدون تخصیص حصص یکجا شود، مال وصیت شده بصورت مساوی بین جهات مذکور تقسیم میشود.

ماده 2194 -

هرگاه در وصیت بمعاش مزاحمت ایجاد شود و بعضی اشخاص مستحق وفات نموده یا یکی از جهات مستحق انقطاع نماید حصص مذکور بورثه وصیت کننده تعلق میگیرد.

فرع هفتم - احکام متفرق

ماده 2195 -

هر عمل قانوني ايكه از شخص هنگام مرض موت او صادر گرديده و منظور (2196- ت آن به بعد از مرگ اعتبار داده شده و احكام وصيت بر آن تطبيق ميشود، بصيغه و الفاظ اعتبار داده نميشود. اثبات اينكه عمل قانوني هنگام مرض موت صورت گرفته است بدوش ورثه است و ميتوانند درين مورد از تمام وسايل و طرق اثبات استفاده نمايند. تمسك بر تاريخ سند عليه ورثه در صورتيكه اين تاريخ ثابت نباشد اعتبار ندارد.

ماده 2196 -

هرگاه ورثه به اثبات برساند كه تصرف قانوني از مورث آنها در مرض موت صادر گرديده تصرف مذكور تبرع شناخته ميشود، مگر اينكه شخصيكه براي او تصرف صادر گرديده عكس آنرا باثبات برساند، اين امر در حالي است كه احكام ديگري بخلاف آن وجود نداشته باشد.

ماده 2197 -

هرگاه شخصي برفع يكي از ورثه خود تصرفي را انجام داده و حيازت و انتفاع عين مذكور را بيكي از طرق الي زمان حيات خود حفظ نمايد، تصرف مذكور به بعد از مرگ منسوب بوده و احكام وصيت بر آن تطبيق ميگردد مگر اينكه دليل ديگري بر آن قايم گردد.

قسمت سوم - انتقال ملكيت به سبب التصاق

مبحث اول - التصاق بر حق غير عقار

ماده 2198 -

اگر از اثر آب خيزي دريا، زمين جديدي بوجود آيد و بزمين مملوكه شخص ديگري اتصال يابد زمين جديد ملكيت دولت شمرده ميشود.

ماده 2199 -

اراضي ايكه در اطراف آبهاي ايستاده جديدا مكشوف ميشود بهيچ صورت ملكيت مالكين همجوار شناخته نميشود مگر ملكيت زميني را كه در اثر ارتفاع آب زير آب شده است از دست نميدهند.

ماده 2200 -

اراضي ايكه در دو طرف درياها منكشف ميگردد ملك دولت شناخته ميشود.

ماده 2201 -

ملكيت اراضي ايكه در اثر تغيير مسير دريا بوجود مي آيد و جزيره هاي كه در مسير آن تشكيل ميگردد توسط قانون خاص تنظيم ميشود.

ماده 2202 -

تمام بئاها، اشجار غرس شده و تاسيسات ديگري كه از عمل مالك زمين بوجود آمده باشد ملك او شناخته ميشود.

ماده 2203 -

هر بئا يا غرس اشجار يا تاسيساتي كه جديدا از طرف مالك زمين بوسيله مواد مملوكه غير احداث ميگردد ملك صاحب زمين محسوب شده به تاديه قيمت مواد و در صورت موجوديت

دلیل موجه به پرداخت تعویض نیز مکلف میشود. مشروط بر اینکه کشیدن مواد بدون الحاق ضرر بزرگ به تاسیسات مذکور ممکن نباشد.

ماده 2204 -

هرگاه شخص توسط مواد شخصی خود، بنا یا تاسیسات دیگری را با وجود علم به ملکیت غیر در زمین شخص دیگری بدون رضائیت او احداث نماید مالک زمین می تواند از ازاله آنرا بمصارف احداث کننده مطالبه نموده در صورت موجودیت دلیل موجه تعویض را نیز مطالبه نماید. در صورتیکه ازاله آن بدون عائد شدن ضرر به زمین ممکن نباشد مالک زمین می تواند اشیاء قابل ازاله را در مقابل تادیه قیمت آن تصاحب نماید.

ماده 2205 -

هرگاه شخص احداث کننده بنا یا تاسیسات مندرج ماده (2204) این قانون با حسن نیت معتقد باشد که در احداث انشاءات مذکور ذیحق می باشد. مالک زمین از ازاله آن را مطالبه کرده نتوانسته بلکه میتواند یا قیمت مواد را با اجرت کار کارگران یا آنچه که بسبب احداث در ثمن زمین افزایش بعمل آمده هر یک را که خواسته باشد بپردازد مشروط بر اینکه مالک تاسیسات، ازاله آنرا مطالبه نه نماید.

ماده 2206 -

هرگاه بنا یا تاسیسات مندرجه ماده (2205) این قانون بحدی بزرگ باشد که پرداخت استحقاق آن در توان مالک زمین نباشد، مالک زمین می تواند تملیک زمین را در مقابل تعویض عادلانه برای احداث کننده تاسیسات تقاضا نماید.

ماده 2207 -

هرگاه تاسیسات بوسیله مواد احداث کننده به اجازه مالک زمین صورت گرفته باشد گر چه در مشخصات این تاسیسات موافقه به عمل نیامده باشد مالک زمین نمیتواند (2208 - کند بلکه مکلف است قیمت آنرا بحال بقای آن بپردازد مگر اینکه احداث کننده از ازاله آنرا مطالبه نماید.

ماده 2208 -

هرگاه شخص زمین شخصی دیگری را بدون اجازه مالک آن بذر نماید و بذر مذکور سبز شود زرع به مالک زمین تعلق می گیرد.

مبحث دوم - التصاق ، اتصال بر منقول

ماده 2209 -

هرگاه دو جنس منقول ملکیت دو شخص مختلف با حسن نیت و بدون موافقه قبلی مالکین آن طوری با هم یکجا شود که بدون تلف شدن از هم مجزا شده نتواند مالک منقول اکثر در برابر قیمت منقول دیگر مالک مال یکجا شده محسوب میگردد.

قسمت چارم - انتقال ملکیت به سبب عقد

ماده 2210 -

ملکیت و سایر حقوق عینی در عمار و منقول بوسیله عقد انتقال می یابد مشروط بر اینکه عقد بصورت صحیح، قاطع، نافذ و لازم منعقد گردد.

ماده 2211 -

منقولیکه بدون توضیح نوع تعیین شده نتواند بغیر از افراز آن مطابق احکام قانون ملکیت آن انتقال نمی یابد.

ماه 2212 -

ملکیت عمار و سایر حقوق عینی که در آن شرایط مقرر قانون مبنی بر ثبت اسناد رعایت نشود انتقال نمی نماید.

قسمت پنجم - انتقال ملکیت به سبب شفع

مبحث اول - احکام عمومی

ماده 2213 -

شفع عبارت از حق تملك تمام یا بعضی از عمار فروخته شده است بر مشتری بمقابل ثمن و مصارفیکه صورت گرفته ولو بصورت اجبار باشد.

ماده 2214 -

سبب شفع اتصال ملك شفيع است با عمار فروخته شده اعم از اینکه اشخاص یا شرکت باشد یا جوار. (2215-2221)

ماده 2215 -

شرکت در شفع دو نوع است یکی شرکت در نفس عمار فروخته شده و دیگری شرکت در حقوق آن.

ماده 2216 -

شرکت در نفس عمار فروخته شده آن است که شفيع در آن حصه مشترك داشته بشد.

ماده 2217 -

شريك در زمین دیوار احاطه عمارت، شريك در نفس عمار شمرده میشود.

ماده 2218 -

شرکت در حقوق عمار فروخته شده عبارت از شرکت در حقایقه خاص و راه خاص میباشد خواه تخصیص مذکور منحصر بیکي باشد یا متعدد.

ماده 2219 -

همجوار متصل عمار فروخته شده شفيع شناخته میشود.

ماده 2220 -

هرگاه منزل تحتانی ملك یکی و منزل فوقانی ملك دیگری باشد یکی همسایه متصل دیگری شناخته میشود.

ماده 2221 -

در صورت اجتماع اسباب شفع به سبب قویتر ترجیح داده میشود به این اساس به شریک در نفس عمار زمین احاطه مترك بعد از آن به شریک در زمین احاطه مشترك بعد از آن به شریک در حقوق خاص عمار فروخته شده و بعد از آن به همجوار متصل حق تقدم داده میشود. اگر یکی از اشخاص مندرج فقره فوق این ماده شفع را ترك نماید و یا حق او ساقط گردد حق شفع به دیگری که در مرتبه بلافاصله بعد تر از آن قرار دارد انتقال می نماید.

ماده 2222 -

استحقاق شفع برای شرکاء به اساس تعداد شرکاء اعتبار داده میشود نه به اساس مقدار حصص آنها در ملکیت. باین صورت اگر یک شریک حصه خود را بیکی از شرکاء دیگر بفروش برساند، شخص مذکور یکی از جمله شرکاء شناخته شده و حصه فروخته شده در بین آنها تقسیم میشود.

(2223-)

مبحث دوم - ثبوت شفع

ماده 2223 -

شفع بعد از بیع و در حال موجودیت اسباب موجب آن، ثابت میشود.

ماده 2224 -

به بیعی که در آن شفع ثابت میشود، باید واجد شرایط آتی باشد:

1- باید عمار مملوک باشد، گرچه غیر قابل قسمت باشد.

2- بیع صحیح و نافذ بوده یا در صورتیکه بیع فاسد باشد حق فسخ در آن ساقط گردیده و از اختیار شخص به نفع بایع عاری باشد.

بدل مبیعه مال باشد.

ماده 2225 -

در عماریکه توسط آن شفع ثابت میگردد، شرط است که در وقت خریدن، عماریکه به شفع برده میشود، ملکیت شفیع باشد. و شرط است که از شفیع رضائیت به بیع صراحتاً یا دلالتاً صادر نشده باشد.

ماده 2226 -

در موارد آتی شفع نیست:

1- در هبه بلا عوض یا در صدقه یا ارث یا وصیت یا عماریکه بدله آن مال نباشد.

2- در منقولات منصوب در زمین و اشجار، بدون زمینیکه در آن استاده فروخته شود. و اگر منقولات منصوبه و اشجار، بدون زمینیکه در آن استاده فروخته شود و اگر منقولات منصوبه و اشجار به تبعیت زمین فروخته شود در آن شفع ثابت میشود.

3- در بناء و اشجاریکه در زمین ملکیت دولت استوار باشد.

4- در وقف و برای وقف

5- در تقسیم عمار بین شرکاء.

6- در بیعیکه در آن بایع خیار شرط داشته باشد. مگر اینکه بایع خیار را ساقط نموده و بیع لازم گردد.

7- در مبیعه ای که به مزایده علنی یا مطابق اجراءات مجوزہ قانونی، از طرف دولت فروش آن صورت میگیرد. (2227-2229)

8- در مبیعه ای که بین اصول و فروع یا بین زوجین یا بین اقارب تا درجه چرم یا بین حویسوسن تا درجه دوم، فروخته میشود.

9 - در مبیعه ای که بمنظور استملاك اعمار مسجد یا الحاق به آن ، فروخته میشود.

10- سایر مواردیکه که قانون خاص پیش بینی نموده باشد.

مبحث سوم - طلب شفیع

ماده 2227 -

مطالبه شفیع به سه طریقہ صورت می گیرد:

1- طلب موأثبت (مبادرت)

2- طلب استشهاد (تقریر)

3- طلب تملك (دعوي)

ماده 2228 -

طلب موأثبت ، آن است که شفیع در مجلسیکه به بیع و مشتری و ثمن علم حاصل می نماید، فوراً بدون صدور آنچه به انصراف او دلالت کند بطلب شفیع مبادرت ورزد. و به منظور خوف انکار مشتری برای طلب خود، شهود بگیرد.

ماده 2229 -

طلب اشهاد، آن است که شفیع بر بایع در صورتیکه عقار در دست او باشد، یا بر مشتری گر چه عقار در دست او نباشد، یا هنگام بیع مبني بر طلب اخذ شفیع، شهود بگیرد. گر چه این مطالبه کتبی یا توسط فرستنده صورت نگرفته باشد. و در صورتیکه به گرفتن شهود قادر شود و شهود نگیرد، شفیع باطل میشود.

هر گاه شفیع در طلب موأثبت بحضور یکی از بایع یا مشتری شاهد بگیرد، این امر معنی هر دو نوع طلب را افاده میکند.

ماده 2230 -

(1) طلب تملك عبارت از طلب مخاصمت است در پیشگاه محكمه.

(2) هرگاه شفیع به اساس طلب مبادرت و طلب اشهاد به گرفتن مبیعه قادر نگردد، مکلف است در خلال یکماه از تاریخ علم او برای هر يك از بایع و مشتری مبني بر رغبت خود به خریداری مبیعه به طریق شفیع، اخطار رسمی صادر نماید و الا حق شفیع او س (2232-2233)

ماده 2231 -

اخطار رسمی مندرج ماده (2230) باید شامل مطالب ذیل باشد:

بیان کافی عقاریکه اخذ آن به شفیع مد نظر است.

بیان ثمن و عطوف رسمی و شروط بیع و اسم هر يك از بايع و مشتري با لقب و پیشه و سکونت آنها
ماده 2232 -

اعلان رغبت شخصي در گرفتن به شفع، تا وقتی که این اعلان به ثبت نرسیده باشد، بر غیر حجت شده نمیتواند.

اگر مشتري قبولي شفع را رد نمود، شفيع مكلف است قبل از رفع دعوي به محكمه، در ظرف سي روز بعد از اعلان ثمني را كه به آن بيع صورت گرفته، در خزانه يا بانك طور امانت بگذارد كه در حوزه آن عقار مورد نظر قرار دارد، و الا حق شفيع در اخذ شفع ساقط میشود.
ماده 2233 -

دعوي شفيع عليه بايع و مشتري در ظرف سي روز بعد از اعلان متذكره ماده (2232) این قانون به محكمه تقديم میشود كه عقار مورد نظر در حوزه صلاحيت ان قرار دارد. در غیر آن حق شفيع ساقط میگردد.
دعوي شفع بصورت عاجل تحت رسیدگی قرار داده میشود.
ماده 2234 -

هرگاه مبيعه در دست بايع باشد، تا زمانیکه مشتري حاضر نشود شهادت بر او شنیده نمیشود. در صورتیکه شفع با تمام شرایط و اسباب آن ثابت شود، قاضي خريد مشتري را فسخ و عقار مشفوع را براي شفيع حكم میکند.
ماده 2235 -

حکمی که بصورت نهایی برای ثبوت شفع صادر میشود، سند ملکیت شفيع شناخته شده، این امر قواعد مربوط به ثبت اسناد را اخلال نمیکند.

(2238-)

2234

مبحث چارم - احکام شفع

ماده 2236 -

شفيع در تمامی حقوق و وجائب در برابر بايع، قايم مقام مشتري قرار میگیرد.
ماده 2237 -

تملك عقار اعم از اینکه قضائي باشد يا رضائي در حق شفيع خريد جديد شمرده میشود، از خيار رویت و خيار عيب مستفيد شده میتواند، گر چه مشتري يا بايع خود برائت از این دو خيار را شرط کرده باشد.
ماده 2238 -

هرگاه براي شفيع به مبيعه حكم شود و ثمن آن بالاي مشتري موجد باشد، شفيع مكلف است آنرا معجل بپردازد. در صورتیکه ثمن ببایع تادیه شود از ذمه مشتري ساقط میشود و در صورتیکه براي مشتري تادیه گردد، بايع نمیتواند انرا قبل از رسیدن موعد موافقه شده از مشتري مطالبه نماید.
ماده 2239 -

هرگاه عقار بعد از اخذ آن به شفع از طرف غیر به استحقاق برده شود، شفيع تنها به بايع مراجعه کرده میتواند.
ماده 2240 -

شفيع ميتواند تمام تصرفات مشتري را به شمول وقف نمودن عقار مشفوع يا قرار دادن آن بحيث مسجد تقض نمايد. مگر اينکه عقد بيع در اول بهمين منظور صورت گرفته باشد.

ماده 2241 -

هرگاه مشتري بعد از ابلاغ رسمي شفيع در زمين يا خانه مشفوع ، آبادي نمايد، يا نهال غرس کند، شفيع مي تواند مشفوعه را ترك نموده يا آنرا در مقابل ثمن مسمي و پرداخت قيمت مواد بناء يا اشجار بگيرد و يا مشتري را به قلع بنا و اشجار مکلف نمايد.

ماده 2242 -

هرگاه مشتري قبل از ابلاغ رسمي شفيع در عقار مشفوعه زيادتي بعمل آرد، شفيع در ترك عقار يا اخذ آن در مقابل ثمن و پرداخت قيمت زايد . مخير است.

ماده 2243 -

هرگاه مشتري يا شخص ديگري بناء عقار مشفوعه را منهدم نموده يا اشجار (2245-2247) بديد، شفيع عقار مذکور را به ثمن معادل حصه باقيمانده اخذ نموده ميتواند.

ماده 2244 -

هرگاه خانه مشفوعه خود بخود منهدم گردد يا درختان باغ مشفوعه بدون قصور خشک شود، شفيع آنرا در برابر ثمن مسمي اخذ نموده ميتواند.

(2) در صورتيکه مشتري از مواد تخریب شده يا چوب هاي خشک شده آن استفاده بعمل آورده باشد، به اندازه معادل قيمت آن از اصل ثمن تنقيص ميشود.

ماده 2245 -

هرگاه قسمتي از عقار مشفوعه با اثر حوادث طبيعي يا امثال آن تلف شود، حصه تلف شده از اصل ثمن کاسته ميشود.

ماده 2246 -

هرگاه شفيع در عقار مشفوعه بعد از اخذ آن به شفع بناء اعمار نمايد يا اشجار غرس کند و بعدا عقار مذکور به استحقاق برده شود، تنها به طلب ثمن مراجعه کرده ميتواند نه به نقصانيکه از لحاظ قلع و قمع بناء و اشجار به او متوجه ميشود.

ماده 2247 -

1- شفع تجزيه را نمي پذيرد، شفيع نميتواند باخذ قسمتي از عقار مشفوعه و ترك بعضي ديگر آن مشتري را مجبور سازد.

2- در صورتيکه بايع واحد و مشتري متعدد باشد، شفيع ميتواند حصه بعضي را اخذ و از حصه بعضي ديگري منصرف شود.

مبحث پنجم - سقوط شفع

ماده 2248 -

شفع به ترك طلب موثبت (مبادرت) و يا اخلال شرطي از شروط صحت آن ساقط ميگردد. همچنان به ترك طلب اشهاد و انقضاي ميعاد اخطار يا دعوي ساقط ميشود.

ماده 2249 -

هرگاه شفيعي كه از جهت سبب بر ديگران مقدم باشد، حق خود را در شفع ساقط نموده و قبل از صدور حكم آنرا ترك نمايد. حق او ساقط شده ساير شفعا كه بعد از وي قرار دارد (2250-2254) تمام شرايط طلب شفع نموده باشند، عقار را اخذ نمايند. در صورتيكه شفيع بعد از صدور حكم حق حويش را ساقط سازد، حق ساقط نگريديه و ساير شفعا كسب حق كرده نميتواند.

ماده 2250 -

شفع بمرگ شفيع قبل از تملك ساقط نمي گردد.

ماده 2251 -

شفع بمرگ شفيع قبل از تملك عقار مشفوع از طريق قضاء يا رضا ساقط نميشود، اعم از اينكه شفيع قبل از طلب يا بعد از آن فوت شده باشد، حق شفيع درين صورت به ورثه او انتقال مي يابد.

ماده 2252 -

هرگاه شفيع قوي، عقار مشفوعه را از مشتري خريداري نمايد، حق شفع او و كسانيكه در درجه شفع از او بعد تر اند يا مثل او اند، ساقط مي گردد.

ماده 2253 -

هرگاه شفيع عقار مشفوعه را به اجاره بگيرد يا در مزايده فروش يا اجازه آن شركت ورزد يا فروش آنرا از مشتري به مثل ثمن اول مطالبه نمايد، شفع او ساقط ميشود.

ماده 2254 -

1- هرگاه شفيع بمقدار ثمن بيش از حد واقعي مطلع ساخته شود و او از شفع صرف نظر نمايد، و بعدا به او ثابت شود كه مقدار ثمن كمتر از آن است كه قبلا باو اطلاع داده شده حق شفع او ساقط نميشود.
2- اگر شفيع با اسم مشتري معرفت حاصل نمايد و از شفع صرف نظر كند و بعدا ثابت شود كه مشتري غير از آن شخصيست كه قبلا به او معرفي شده بود، يا از فروش قسمتي از عقار مشفوعه به او ابلاغ گردد و او شفع را واگذار شود و بعدا ظاهر شود كه تمام عقار مشفوعه فروخته شده است، حق شفع ساقط نمي گردد.

3- در تمامي احوال مندرج فقرات فوق اين ماده، مواعيد اخطار و رفع دعوي مندرج اين فصل رعايت ميشود.

ماده 2255 -

در تمامي احوال حق شفع به انقضاي مدت چهار ماه از تاريخ ثبت عقد بيع، ساقط ميشود.

(2256-2259)

قسمت ششم - انتقال ملكيت به سبب حيازت

مبحث اول- كسب ، انتقال و زوال حيازت

ماده 2256 -

حيازت، حالت واقعي است كه از سلطه شخصي بر شي، يا بر حقي از حقوق بر شي بصفت مالك شي يا صاحب حق بر شي نشأت ميكند.

ماده 2257 -

ماده 2258 -

ماده 2259 -

ماده 2260 -

ماده 2261 -

ماده 2262 -

ماده 2263 -

ماده 2264 -

ماده 2265 -

ماده 2266 -

هرگاه حایز از تسلط فعلی خود بر شی یا حق منصرف گردد و یا این تسلط را به طریقه دیگری از دست بدهد، حیازت زایل می‌گردد.

ماده 2267 -

حیازت به اثر مانع موقت از بین نمی‌رود، مگر اینکه مانع مذکور مدت یکسال کامل ادامه پیدا کرده و نتیجه حیازت جدیدی باشد که بخلاف اراده حایز یا بدون علم او واقع شده باشد. آغاز سال در حالیکه حیازت بصورت عینی واقع شده باشد، از تاریخ آغاز حیازت جدید و (2269-2270) اقع شده باشد، از تاریخ علم حایز اول به آن حساب می‌شود.

مبحث دوم - حمایت حیازت

ماده 2268 -

هرگاه شخصی حیازت عقار را از دست بدهد، می‌تواند در خلال یکسال بعد از فقدان حیازت رد آنرا مطالبه نماید. در صورتیکه فقدان حیازت طور خفیه بعمل آمده باشد، شروع سال از تاریخ کشف فقدان حیازت شروع می‌شود.

شخصیکه بصورت نیابت از غیر حیازت را بدست داشته باشد، نیز می‌تواند رد حیازت را مطالبه نماید. ماده 2269 -

شخصیکه هنگام از دست دادن حیازت کمتر از یک سال، حیازت را بدست داشته باشد نمی‌تواند رد حیازت را از شخصی مطالبه نماید که حیازت او متکی به سند قانونی باشد. ماده 2270 -

هرگاه هیچ یک از حایزین دارای سند قانونی نبوده یا اسناد آنها معادل یکدیگر باشد، ترجیح حیازت به شخصی داده می‌شود که سند او تاریخ مقدم داشته باشد.

در حالت مندرج فقره فوق، اگر اسناد قانونی دارای عین تاریخ باشد، به حیازتیکه از لحاظ تاریخ مقدم است، امتیاز داده می‌شود.

ماده 2271 -

حایز می‌تواند دعوی استرداد حیازت خود را در خلال میعاد قانونی علیه کسیکه حیازت شی غصب شده باشد، کسب نموده است اقامه نماید. گر چه شخص اخیر الذکر دارای حسن نیت باشد.

ماده 2272 -

شخصیکه حیازت عقاری را بدست آورده و حیازت او مدت یک سال کامل دوام نماید و بعدا بر حیازت او تعرض واقع شود، می‌تواند در خلال مدت یکسال دعوی منع این تعرض را اقامه نماید.

ماده 2273 -

شخصیکه حیازت عقاری را در ظرف یکسال کامل بدست داشته و به علت اسباب معقول از اجرای اعمال تعرضی جدید که حیازت وی را تهدید میکند بترسد، می‌تواند موضوع را بمحکمه با صلاحیت تقدیم نموده و توقف این اعمال را مطالبه نماید. مشروط بر اینکه اعمال مذکور به انجام نرسیده و از شروع بر اجرای اعمال مذکور که منجر بحدوث ضرر می‌شود، یکسال منقضی نشده باشد، در غیر آن می‌تواند دعوی منع تعرض را اقامه نماید.

ماده 2274 -

هرگاه اشخاص متعدد در حيازت حق واحدی تنازع نمایند، بصورت موقت بحيازت کسی اعتبار داده میشود که حيازت مادی بر حق مذکور داشته باشد، مگر اینکه حيازت او معیوب ظاهر شود.

ماده 2275 -

شخصیکه حایز حقی باشد، مالک آن شناخته میشود، مگر اینکه عکس آن ثابت شود.

ماده 2276 -

1- شخصیکه بدون علم از تجاوز بر حق غیر، حایز حقی گردد، دارای حسن نیت شناخته میشود. مگر اینکه این جهل او ناشی از خطاء فاحش باشد.

2- اگر حایز شخصیت حکمی باشد، به نیت ممثل قانونی او اعتبار داده میشود.

3- موجودیت حسن نیت همیشه فرض کرده میشود، مگر اینکه دلیلی به نفي آن اقامه شود.

ماده 2277 -

حسن نیت وقتی نفی میشود که حایز بداند که حيازت او تعرض بر حق غیر میباشد، یا اینکه عیوب حيازت او بر اساس اخطار یا صورت دعوی مدعی به او ابلاغ شود.

ماده 2278 -

حيازت کماکان بهمان وصفی که ابتداء زمان کسب بوجود آمده باقی میماند، تا اینکه دلیل عکس آن موجود شود.

مبحث سوم - آثار حيازت

ماده 2279 -

دعوی ملکیت باستثنای ارث، بر شخصیکه در طول مدت پانزده سال متوالی بلا انقطاع ذو الید عقال یا اشیاء دیگر بوده و در آن بدون منازعه و معارضه تصرف مالکانه داشت (2282-2284)

ماده 2280 -

1- دعوی ارث بر شخصیکه ذو الید عقال بوده، در صورت مدت سی و سه سال بدون منازعه در آن تصرف مالکانه داشته باشد، بدون عذر شرعی شنیده نمیشود.

2- تملك اموال دولت آثار باستانی، وعامل وقف بر اساس مرور زمان جواز ندارد.

ماده 2281 -

هرگاه ترك دعوی ملکیت یا ارث یا وقف به اساس عذر شرعی مثل غیبت، قصور یا جنون بوده و ولی یا وصی وجود نداشته باشد، سمع میشود، مگر در صورتی شنیده نمیشود که غایب حاضر، قاصر بالغ، مجنون هوشیار شود و بعد از آن در مدت تعیین شده دعوی را ترك نمایند.

ماده 2282 -

دعوی ملکیت بر ذو الید از طرف اولاد، اقارب زوج و زوجه بایع که هنگام فروش عقال برای ذو الید حاضر بوده و از فروش مطلع گردیده سکوت اختیار نموده باشند، سمع نمیشود، گر چه از وقت بیع مدت پانزده سال سپری نشده باشد.

ماده 2283 -

هرگاه ذو الیدی شخص در طول مدت محدودی در سابق ثابت بوده و در حال نیز ثابت باشد، این وضع برای ابقاء و قیام ذو الید در طول مدت بین دو زمان مذکور قرینه شمرده میشود، مگر اینکه دلیل بخلاف آن موجود شود.

ماده 2284 -

هیچ کس نمی تواند به اساس مرور زمان بخلاف سند خود کسب حق نماید، به این اساس هیچ کس نمی تواند شخصا بمفاد خود سبب حیازت خود یا اصلی را که این حیازت بر آن استوار است، تغیر دهد.

ماده 2285 -

احکام مرور زمان سقوط کننده دعوی بر مرور زمان کسب کننده حق در آنچه به حساب مدت و توقف آن و انقطاع آن و استناد به آن در پیشگاه قضاء و همچنان به تنازل کننده از آن و موافقه بر تعدیل آن متعلق باشد، تطبیق می شود، مشروط بر اینکه احکام مذکور با طبیعت مرور زمان کسب کننده حق و رعایت احکام مواد (2286 و 2287) این قانون متعارض واقع نشود.

(2288-2289)

ماده 2286 -

مدت مرور زمان کسب کننده حق بهر اندازه که باشد، با موجودیت اسباب موجب متوقف میشود.

ماده 2287 -

هرگاه حایز از حیازت خود صرف نظر نماید و یا آن را از دست دهد، گر چه به فعل غیر باشد، مرور زمان کسب کننده حق قطع میشود. مگر اینکه حایز در خلال یکسال از تاریخ انقطاع حیازت خویش را مسترد نموده یا راجع به استرداد آن در خلال همین مدت اقامه دعوی نماید

مبحث چهارم - تملك اشیاء منقول باسناد حیازت

ماده 2288 -

(1) شخصیکه مال منقول یا حق عینی را بر مال منقول یا سندیکه بنام حامل آن اعتبار داشته باشند به استناد اسباب صحیح توأم با حسن نیت حایز شود، مالك آن شناخته میشود.

(2) سبب صحیح به سندی اطلاق میشود که از طرف غیر مالك یا غیر صاحب حق، صادر شده باشد.

ماده 2289 -

مالك مال منقول یا صاحب سندیکه برای حامل آن اعتبار داشته باشد (2290-2292) بت فقدان

یا سرقت از تاریخ ضیاع یا سرقت یا استرداد آن از نزد شخصیکه با حسن نیت آنرا حایز گردیده است، بپردازد.

ماده 2290 -

هرگاه مال مسروقه یا گم شده در حیازت شخص دستیاب شود و مال مذکور را با حسن نیت از بازار به مزایده علنی یا از تاجریکه در امثال آن تجارت دارد، خریداری نموده باشد، میتواند ثمن تادیبه شده را در صورتیکه مال مسروقه باشد، از فروشنده و در صورتیکه مال گمشده باشد، از شخصیکه به استرداد آن می پردازد، مطالبه نماید.

مبحث پنجم - تملك ثمر به حيازت

ماده 2291 -

حايـز به حسن نيت مالك ثمر و آنچه كه در حيازت او است، شناخته ميشود. ثمر طبيعي يا صنعتي از تاريخ جمع آوري آن قبض شده تلقي ميگردد، مگر ثمر مدني روز بروز قبض شده شمردۀ ميشود.

ماده 2292 -

حايـزيكۀ داراي سوء نيت باشد، از تاريخ بـمـيان آمدن نيت سوء از تمامي ثمريكۀ قبض نموده و يا در قبض آن تقصير بعمل آورده است، مسئول پنداشته ميشود. (2293-2296)

مبحث ششم - استرداد مصارف

ماده 2293 -

مالـيـكـيـكـه ملكيت به او رد ميشود، مكلف است تمام مصارف ضروري را كه حايـز به حسن نيت بصرف رسانيده است به او بپردازد، و در مورد مصارف نافع احكام مواد (2205 - 2206) اين قانون تطبيق ميشود.

ماده 2294 -

حايـز نمي تواند مصارفي را كه از جمله ماليات حساب ميشود، از مالك مطالبه نمايد، مگر حق آنرا دارد تا آنچه را جديداً احداث نموده است دور ساخته و شي را بهمان حالت اولي آن بر گرداند، مگر اينكه مالك به ايفاي آن در مقابل تاديه قيمت، موافقه نمايد.

ماده 2295 -

هرگاه شخصي حيازت را از مالك يا حايـز سابق حايـز شده باشد، و اثبات نمايد كه مصارف را به سلف خود پرداخته است، ميتواند مصارف مذكور را از شخصيكه مال به وي سپرده ميشود، مطالبه كند.

ماده 2296 -

محكمه ميتواند اندازه مصارف را تثبيت و راجع به پرداخت آن اقساط دوراني را با تضمينات ضروري، تعيين نمايد.

مبحث هفتم - مسئوليت از بين رفتن شي تحت حيازت

ماده 2297 -

هرگاه حايـز با حسن نيت از شي در حدود يـكـه حق خود پندارد، استفاده نمايد. در مقابل شخصيكه برد شي باو مكلف ميشود از هر نوع تعويض با سبب اين استفاده مسئول شناخته نميشود، همچنان از عواقب از بين رفتن و تلف شدن شي مذكور مسئول پنداشته نميشود. مگر در حدوديكه از آن ناحيه به او مفادي تعلق گرفته باشد.

ماده 2298 -

هرگاه حايـز داراي سوء نيت باشد، از بين رفتن و تلف شدن شي گر چه از اسباب غير مترقبه نشأت کرده باشد، مسئول شناخته ميشود. مگر اينكه ثابت شود كه اگر شي مذكور نزد مالك آن هم مي بود، از بين مي رفت و يا تلف مي گرديد.

-2299-

فصل سوم

حقوق متفرع از حق ملکیت

قسمت اول

حق انتفاع

مبحث اول - احکام عمومی

ماده 2299 -

انتفاع جایز، عبارت از حق نفع گیرنده است در استعمال و بکار انداختن عین تا زمانی که به حالت خود باقیمانده، اگر چه رقبه آن در مالکیت او نباشد.

ماده 2300 -

کسب منافع اعیان عقار باشد یا منقول، بدون رقبه آن جواز دارد.

ماده 2301 -

کسب منفعت در مقابل عوض یا بدون آن جایز است.

ماده 2302 -

حق انتفاع به سبب عمل قانونی یا شفیع یا مرور زمان، کسب میشود.

ماده 2303 -

وصیت کردن به حق انتفاع مطابق احکام و قواعد مندرج فصل و وصیت، جواز دارد.

ماده 2304 -

رعایت شروط عقد تبرعیکه بر آن حق انتفاع مرتب میگردد، با مراعات حقوق و وجایب نفع گیرنده، حتمی است.

ماده 2305 -

ثمر شی که از آن نفع گرفته میشود، در طول مدت انتفاع حق نفع گیرنده شمرده میشود. همچنان ثمر طبیعی موجود هنگام آغاز مدت انتفاع حق نفع گیرنده شناخته میشود، بدون اینکه حقوق کسب شده غیر را اخلاص نماید، مگر ثمری را که هنگام انتهای مدت انتفاع موجود باشد، حق مالک تلقی میشود. مشروط بر اینکه هر یک مصارف یکدیگر را بپردازند.

ماده 2306 -

(1) هرگاه عقد منفعت بصورت مطلق غیر مقید صورت گرفته باشد، نفع گیرنده مکلف است از شی که منفعت میگیرد آن را طور عادی استعمال نماید.

(2) در صورت مقید بودن عقد، انتفاع گیرنده طبق دستور مالک یا مثل آن یا (2307- ده را دارد و تجاوز از آن، جواز ندارد.

ماده 2307 -

مالک شی میتواند راجع به استعمال غیر مشروع یا مغایر طبیعت شی بر نفع گیرنده اعتراض نماید، اگر نفع گیرنده آن را قبول ننماید، محکمه می تواند عین مذکور را از تصرف نفع

گیرنده کشیده و به شخص دیگری آنرا تسلیم نماید تا اداره آنرا به عهده گیرد. همچنان میتواند به انتهای حق انتفاع بدون اخلاص حقوق غیر، حکم صادر نماید.

ماده 2308 -

(1) مصارف لازمه سرپرستی و حفاظت عینیکه از آن نفع گرفته میشود، به ذمه نفع گیرنده می باشد.

(2) تکالیف غیر عادی و اصلاحات بزرگی که از قصور نفع گیرنده نشأت نکرده باشد، به ذمه مالک بوده و نفع گیرنده به دادن مفادیکه از مصرف حاصل شده، مکلف میشود. و اگر نفع گیرنده مصارف مذکور را نموده باشد، میتواند در وقت انتهای مدت انتفاع استرداد آنرا از مالک، مطالبه نماید.

ماده 2309 -

هرگاه عینیکه از آن نفع برده میشود بدون تجاوز و قصور نفع گیرنده در نگهداری آن از بین برود، ضامن نمی گردد.

ماده 2310 -

هرگاه منفعت به مدت معلوم مقید باشد و نفع گیرنده بعد از گذشت مدت مذکور عین را نزد خود نگهداشته و بمالک آن رد نکند و از بین برود، نفع گیرنده بپرداخت قیمت آن مکلف میشود. گر چه عین را بعد از انقضای مدت انتفاع استعمال نکرده و مالک نیز رد آنرا مطالبه ننموده باشد.

ماده 2311 -

نفع گیرنده مکلف است در حفاظت عینیکه از آن نفع میگیرد، توجه نماید.

ماده 2312 -

(2313) - هرگاه شی از بین برود یا به اصلاحات بزرگی محتاج گردد که اقدام به آن در و (2315) یا اتخاذ تدابیری لازم افتد که عین را از وقوع خطر غیر منتظره نجات دهد، در این صورت نفع گیرنده مکلف است به مالک فوراً اطلاع دهد، همچنان مکلف است در صورت ادعای غیر مبنی بر حق بالایی عین مذکور، مالک را مطلع گرداند.

ماده 2313 -

نفع گیرنده میتواند مال منقولی را که عاریت گرفته است، از بین ببرد، در حالیکه انتفاع از آن بدون از بین بردن آن ممکن نباشد، درین صورت نفع گیرنده بعد از نفع گرفتن برد مثل یا قیمت آن بمالک مکلف میشود، همچنان در صورتیکه مال مذکور قبل از نفع گرفتن از بین برود، نفع گیرنده بپرداخت ضمان مکلف میشود. گر چه از بین رفتن در اثر قصور وی صورت نگرفته باشد.

مبحث دوم - انتهای حق انتفاع

ماده 2314 - حق انتفاع بانقضای مدت معینه انتفاع و بوفات نفع گیرنده و یا به از بین رفتن عینیکه از آن نفع گرفته میشود، خاتمه می یابد.

ماده 2315 -

هرگاه مدت معینه انتفاع سپری گردد یا نفع گیرنده در اثنای مدت مذکور وفات نماید، و زمین بزری مشغول باشد که هنوز پخته نشده باشد، زراعت تا وقت پخته شدن زرع و درو آن در مقابل اجرت مثل به نفع گیرنده یا ورثه او گذاشته میشود.

ماده 2316 -

حق انتفاع بگذشت مدت پانزده سال در حال عدم استعمال حق، منتهی میشود. (2319-)

قسمت دوم

حق استعمال و سکونت

ماده 2317 -

حق انتفاع گاهی منحصر به استعمال یا سکونت و گاهی هر دو میباشد.

ماده 2318 -

ساحه حق استعمال یا سکونت باندازه احتیاج صاحب حق و اعضای فامیل او مقید شناخته میشود، با آنهم آنچه را سند انشاء حق احتوا نماید، رعایت میشود.

ماده 2319 -

1- کسی که حق سکونت منزلی را باسناد عقد وصیت کسب نماید، اگر رقبه منزل از ثلث مال وصیت کننده متجاوز نباشد، شخص مذکور میتواند در صورت اطلاق وصیت در طول حیات خویش با فامیل خود در آن سکونت اختیار نماید و در صورت تعیین مدت الی زمان انقضای مدت مذکور در آن سکونت کرده میتواند، و بعد از آن حق سکونت بورثه وصیت کننده انتقال می یابد. و اگر رقبه منزل از ثلث مال وصیت کننده متجاوز باشد، شخصیکه به او وصیت شده، میتواند در مقداریکه از حدود ثلث تجاوز نکند، سکونت نماید. و از ساحه خارج از حدود ثلث ورثه استفاده بعمل می آرد. مگر اینکه ورثه وصیت را در تمام منزل اجازه دهد.

2- در حالت مندرج فقره فوق، ورثه وصیت کننده نمی توانند آن قسمت منزل را که در دست دارند بفروشند مگر تقسیم استفاده آنرا حسب زمان، بصورت نوبت کرده میتواند.

ماده 2320 -

هر گاه منزلیکه برای حق سکونت تثبیت شده باشد باعمار ضرورت داشته باشد، تعمیر آن به عهده کسی میباشد که حق سکونت را در آن حایز است، تا از مال خود، به آن مبادرت نماید. و آنچه را که از مال خود بناء نماید، ملکیت او و ورثه او شناخته میشود. و اگر صاحب حق از اعمار آن امتناع ورزد شخص ذیعلاقه، میتواند از محکمه الزام او را به تعمیر مطالبه و یا اجازه محکمه را در خصوص اجازه منزل مذکور بغیر حاصل نماید. تا از پول اجاره آن باعمار مذکور پرداخته و بعد از انتهای مدت اجاره آنرا بصاحب حق سکونت رد نماید.

ماده 2321 -

تنازل از حق استعمال یا حق سکونت برای غیر جواز ندارد، مگر به اساس شرط صریح یا دلیل قوی.

ماده 2322 -

احکام مربوط بحق انتفاع تا وقتی که مغایر احکام مندرج این قسمت و منافی طبیعت این دو حق نباشد، در مورد حق استعمال و حق سکونت نیز تطبیق میشود.

قسمت سوم

2324-

۱۳۳۶

حق حکر

ماده 2323 -

حق حکر، عبارت از حق عینی است که منظور از آن بقای زمین برای بنا غرس یا یکی ازین دو در مقابل اجرت معین می باشد .

ماده 2324 -

مدت حکر، از پنجاه سال تجاوز نمیکنند در حالیکه مدت حکر بیشتر از پنجاه سال تعیین و یا اصلاً تعیین نگردیده باشد، برای مدت پنجاه سال اعتبار داده میشود.

ماده 2325 -

عقد حکر جو از ندارد، مگر به اساس ضرورت یا مصلحت و اجازه محکمه ولایتیکه تمام زمین یا قسمت اعظم آن از لحاظ قیمت در حوزه آن محکمه قرار داشته باشد بعقد بحضور رئیس یا عضویکه از طرف رئیس محکمه تعیین میشود، تحریر میگردد. و ثبته بعداً طبق احکام قانون ترتیب میگردد

ماده 2326 -

صاحب حق حکر، می تواند رد زمین تحت حکر خود تصرفات مبنی بر انتقال ملکیت یا انتفاع را بعمل آورد، در تمام این حالات زمین بنا اشجار و سایر اموال غیر قابل انتقال بعد از انتها مدت حق حکر، به مالک اصلی یاورنه وی یا رعایت ماده (2324) این قانون اعاده میشود.

ماده 2327 -

صاحب حق حکر، میتواند در حیات و غرس به تنهایی یا با حق حکر یکجا تصرف نماید.

ماده 2328 -

صاحب حق حکر، مکلف است اجرت معینه را در مواعیدیکه به آن موافقه صورت گرفته، بمالک بپردازد.

ماده 2329 -

عقد حکر، بمقدار کمتر از اجرت مثل جواز ندارد، تزئید یا تنقیص اجرت زحماتی صورت گرفته میتواند که در اجرت مثل متجاوز از خمس از حیث زیادت یا نقصان تغیر وارد شده و از تاریخ آخرین سنجش پنج سال، سیری شده باشد.

(2334-2331)

ماده 2330 -

در سنجش زیادت یا نقصان بقیمت اجاره زمین در هنگام سنجش مراجعه میشود و در آن موقعیت زمین و اندازه تمایل مردم به آن رعایت میگردد. بموجودیت بناء اشجار یا آنچه صاحب حق حکر در آن احداث نموده یا حقوق و اضرار صاحب حق حکر در زمین مذکور در سنجش اجرت اعتبار داده نمیشود.

ماده 2331 -

سنجش جدید از تاریخ موافقه طرفین یا از تاریخ اقامه دعوی مبنی به مطالبه سنجش، اعتبار داده میشود.

ماده 2332 -

صاحب حق حکر، مکلف است باتخاذ وسایلی اقدام نماید که برای حاصل دهی زمین لازم باشد، و با آنهم شروط موافقه شده، طبیعت زمین، غرضیکه زمین برای آن آماده شده و اقتضای عرف منطقه رعایت میشود.

ماده 2333 -

حق حکر به انتهای مدت معینه، منتهی میشود. قبل از انتهای مدت، حق حکر وقتی منتهی میگردد که صاحب حق حکر بیش از احداث بناء یا غرس اشجار در زمین مذکور وفات نماید. مگر اینکه تمامی ورثه بقای حکر را مطالبه نمایند.

ماده 2334 -

هرگاه حکر در زمین موقوفه صورت گرفته باشد و صفت وقف از زمین مذکور به اساس رجوع وقف کننده از وقف زایل شود، حکر منتهی میگردد و اگر مدت وقف از طرف وقف کننده تنقیص یابد، در صورتیکه مدت باقیمانده از مدت حکر کمتر باشد، حکر الی زمان انتهای وقف ادامه می یابد. و در غیر آن الی نهایت مدت حکر طبق حکر دوام داده میشود.

ماده 2335 -

هرگاه صاحب حق حکر حقوق اجاره زمین را در دو سال متوالی نپردازد، مالک زمین میتواند فسخ عقد را مطالبه کند.

ماده 2336 -

مالک زمین هنگام فسخ عقد یا انتهای مدت حکر، بین ازاله بناء و اشجار **(2338-2341)** ب آن در مقابل اقل قیمت مستحقه ازاله یا بقاء مخیر است. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 2337 -

هرگاه در ظرف مدت پانزده سال از حق حکر استفاده بعمل نیاید، حق حکر منتهی شناخته میشود.

ماده 2338 -

احکام عقد حکر مندرج این قانون، به حکر زمینیکه هنگام نفاذ این قانون ثابت باشد، نیز تطبیق میشود.

ماده 2339 -

1- از حق حکر مندرج این قانون، اشخاص خارجی اعم از حقیقی و حکمی، استفاده کرده نمی توانند.

2- رویه که دولت افغانستان در برابر نمایندگی های سیاسی دول متحابه و موسسات بین المللی مقیم

افغانستان در مورد اموال عقاری اتخاذ میدارد، تابع احکام حق حکر نمی باشد.

قسمت چهارم

حقوق مجرد

مبحث اول - حق ارتفاق

ماده 2340 -

ارتفاق، عبارت از حقی است بالای عمار جهت منفعت عمار شخصی دیگر.

ماده 2341 -

دریم فصل- د ملکیت د حق خځه متفرع حکونه (2342-2344) مادي

حق ارتفاق بالاي مال عام مرتب شده ميتواند، مشروط بر اینکه به استعمال مال مذکور که به آن تخصيص يافته منافات نداشته باشد.

ماده 2342-

حق ارتفاق باساس تعهد قانوني يا ارث حاصل شده ميتواند، مرور زمان باعث کسب حق ارتفاق نمي گردد. مگر در مورد ارتفاق از قبيل حق مرور.

ماده 2343 -

ارتفاق ظاهر باساس تخصيص مالك اصلي نيز مرتب شده ميتواند.

ماده 2344 -

تخصيص از جانب مالك اصلي وقتي موجود ميشود که مالك دو عمار منفصل از هم در بين دو عمار مذکور علايم ظاهري احداث نمايد که به اساس آن بين آن دو عمار چنين علامه تباعي ايجاد گردد که اگر دو عمار مذکور ملك دو نفر فرض شود، بوجود حق ارتفاق دلالت ن (2345- از طرق اثبات ثابت گردد. درين حال اگر ملکیت دو عمار مذکور بدون تغير بهمان حالت بدو نفر ديگر انتقال نمايد، حق ارتفاق بين دو عمار مذکور بنفع و ضرر مالکان جديد، ثابت شمرده ميشود. مگر اینکه شرط صريح مخالف آن باشد.

ماده 2345 -

(1) هرگاه قيودي وضع شود که حق مالك عمار را در بناء تعمير محدود سازد، از قبيل تحديد در ارتفاع منزل يا در ساحه عمارت، قيود مذکور بحيث حقوق ارتفاق بر عمار به منفعت عمارات ديگري که بمنظور بهبود آن وضع شده، شمرده ميشود. مگر اینکه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد.
(2) اگر از قيود وضع شده تخلف بعمل آيد، اصلاح آن عينا از محکمه مطالبه شده ميتواند و محکمه صلاحيت دارد در صورت دلايل موجه بتعويض، اکتفای نمايد.

مبحث دوم - حقابه

ماده 2346 -

حقابه، عبارت از نوبت استفاده از آب است بمنظور آبياري زراعت يا اشجار.

ماده 2347 -

آب درياها و فروع آن ملك عامه شمرده شده، هر کس حق دارد از آن اراضي خويش را آبياري نموده يا از آن به اين منظور جوي بکشد. مگر اینکه اين امر با مصلحت عامه يا قوانين خاص معارض واقع شود.

ماده 2348 -

کسيکه از مال خود جوي خاص به منظور آبياري زمين خود احداث کند، از آن حق هر نوع استفاده را داشته و شخص ديگر از آن بدون اجازه احداث کننده، استفاده کرده نمي تواند.

ماده 2349 -

حق استعمال آب از جوي عام و توزيع آن با رعايت عدم الحاق ضرر بمصالح عامه به اندازه اراضي صورت ميگيرد. که آبياري آن منظور نظر باشد.

ماه 2350 -

صاحب زمینیکه توسط آلات و وسایل یا مستقیماً از جوی آبیاری میکند نمی تواند صاحبان اراضی تحت آب را به مسیر آب در اراضی آنها مجبور سازد. مگر اینکه حق جریان آب را در آن داشته باشد.

(2351-)

مبحث سوم - حق مرور

مجرا و مسیل

ماده 2351 -

(1) حق مرور، مجرا و مسیل اگر قدیمی باشد، بحال خود گذاشته میشود، مگر اینکه اصلاً نامشروع باشد. در این صورت بقدمات اعتبار داده نمیشود و در صورت موجودیت ضرر واضح از بین برده میشود.

(2) اگر مسیل منزلی در راه عام یا خاص کشیده شده باشد که از آن ضرری به مردم عاید باشد، ضرر مذکور رفع ساخته میشود گر چه قدیمی باشد.

ماده 2352 -

هرگاه حق مرور، مجرا یا مسیل شخصی بالای زمین شخص دیگری باشد، صاحب زمین نمی تواند او را از این حقوق محروم نماید.

ماده 2353 -

هیچ کس نمی تواند بدون حق مسیل محلی را که جدیداً احداث نموده بمنزل شخص دیگری بکشد، مگر اینکه اجازه او را حاصل کرده باشد.

ماده 2354 -

احداث ناوه دان یا حفر بدر فت فاضله آب باران و غیره، در راه عام در حالیکه از آن ضرری به عام تولید شود جواز ندارد، و همچنان احداث امور فوق در راه خاص که غیر نافذ باشد. بدون اجازه شاروالی یا اهل کوچه، مجاز نمیباشد.

مبحث چهارم - احکام ارتفاع

ماده 2355 -

صاحب حق ارتفاع، می تواند بچنان اعمالی مبادرت ورزد که برای استعمال حق او در ارتفاع ضروری باشد، یا برای محافظت حق مذکور لازمی شناخته شود و باید حق مذکور را طوری استعمال نماید، که از آن ضرری عاید نشود.

ماده 2356 -

مالك عقار مرتفق باجراء هیچ نوع عملی مکلف نمی گردد، مگر اینکه استعمال معتاد حق ارتفاع آنرا اقتضاء نماید.

ماده 2357 -

مصارف اعمالی که بمنظور استعمال حق ارتفاع لازم شمرده شود یا تکالیف حفاظت آن به ذمه ای مرتفق می باشد، مگر اینکه بخلاف آن شرط گذاشته شده باشد و اگر اعمال مذکور برای مالك عقار مرتفق نیز نافع باشد تکالیف صیانت آن بتناسب مفادی که به هر يك عاید میگردد می باشد.

ماده 2358-

هرگاه مالك عقار مرتفق باجراي اعمال مندرج ماده (2357) اين قانون بمصارف خود مكلف باشد ، هر وقت كه خواسته باشد ، مي تواند به انتقال ملكيت تمام يا قسمتي از عقار مرتفق به ، براي صاحب حق ارتفاق ، خود را از اين تكليف سبك دوش سازد.

ماده 2359-

مالك عقار مرتفق به ، نمي تواند به اجراي اعمايي بپردازد كه منجر به نقصان استعمال حق ارتفاق شود ، همچنان نمي تواند موضع حق مذكور را تغيير دهد. مگر اينكه موقع مذكور باثر حوادث طوري گردد كه تكليف ارتفاق را تزئيد بخشد يا استعمال حق از موضع مذكور مانع آورد تحسينات در عقار مرتفق به شود ، در اين صورت مالك عقار ، مي تواند انتقال ارتقاي را به موضع ديگر مطالبه نمايد.

ماده 2360-

1- هرگاه عقار داراي حق ارتفاق تجزيه شود ، هر يك از اجزاء مستحق ارتفاق شناخته مي شود. مشروط بر اينكه اين امر تكليف اضافي را بر عقار مرتفق به ، عايد نسازد.
2- اگر حق ارتفاق در واقع تنها براي يك جزء مفيد بوده و پراي تمام اجزاء مفيد نباشد ، مالك عقار مي تواند زوال حق مذكور را از ساير اجزاء مطالبه نمايد.

ماده 2361-

1- هرگاه عقار مرتفق به ، تجزيه شود حق ارتفاق در تمام اجزاء آن باقي مي ماند.
(2) اگر حق ارتفاق در واقع بالاي بعضي اجزاء عقار استعمال نمي گرديد . و امكان استعمال آن هم نباشد ، مالك اجزاي مذكور مي توانند زوال حق مذكور را از جزء ملكيت خود مطالبه
(2363-)

مبحث پنجم - انتهاي ارتفاق

ماده 2362-

1- حق ارتفاق ، به انقضاي مدت معينه يا از بين رفتن كامل عقار مرتفق به يا عقار مرتفق ، وبه اجتماع هر دو عقار دو ملكيت يك شخص منتهي مي شود.
اگر حالت اجتماع ملكيت بنابر تاثيري ز ايل گردد كه به زمان گذشته راجع مي گردد ، حق ارتفاق عودت مي نمايد.

ماده 2363-

اگر حق ارتفاق در خلال مدت پانزده سال استعمال نشود ، منقضي مي گردد.

ماده 2364-

هر گاه عقار داراي حق ارتفاق در ملكيت يك عده شركاء بصورت مشترك داخل شود ، استفاده يكي از شركاء از حق ارتفاق مرور زمان را در مورد ساير شركاء قطع مي نمايد. همچنان وقف مرور زمان به منفعت يكي از شركاء به منفعت شركاي باقيمانده ، موقوف مي شود.

ماده 2365-

دریم فصل - د ملکیت د حق خځه متفرع حکمونه (2366-2367) مادي

هرگاه وضع اشیاء طوري تغيير نمايد که استفاده از حق ارتفاق غير ممکن گردد ، حق ارتفاق منقضي شناخته مي شود . در صورتي که اشیاء به حالي بر گردد که استفاده از حق مذکور ممکن شود ، حق ارتفاق نیز اعاده مي گردد . مگر اینکه به اساس عدم استعمال تحت مرور زمان آماده باشد.

ماده 2366-

مالك عقار مرتفق به ، وقتي مي تواند که خود را از تمام يا بعضي ارتفاق خلاص کند که منفعت عقار مرتفق کاملاً از بين رفته يا منفعت محدودی از آن باقي مانده باشد، که باتكاليف واقع بر عقار مرتفق به، تناسب نداشته باشد.

باب دوم

حقوق عيني تبعي

حقوق اول

حق حبس مال (قيد)

ماده 2367-

باستثنا احواليکه در اين قانون در مبحث رهن حيازي و رسمي تصريح (2368 - باعث ايجاد حقوق عيني تبعي ميشود، و باستثنا احكاميکه در خصوص حق حبس مال بحيث وسيله از وسايل ضمان تنفيذ توضيح گرديده، در مورد حقوق حبس اختصاص و تقدم احكام آتي رعايت ميشود:

ماده 2368 -

حق حبس مال، حق تبعي اي است که بمنظور تضمين دين بر مال مرتب ميگردد.

ماده 2369 -

بايع، ميتواند بحق حبس مبيعه در مراجعه به مشتري و در برابر تمام دائنين باين حق استناد نمايد.

ماده 2370 -

اجاره گيرنده، ميتواند در صورت فسخ اجاره و پر داخا اجرت و پيشگي مال اجاره شده را تا وقت رد اجرت، حبس نمايد.

ماده 2371 -

رهن گيرنده ، ميتواند رهن را تا وقت استيفاي دينيکه در برابر آن رهن اخذ نموده است، نزد خود نگهدارد، گرچه عقد رهن فاسد باشد. او نميتواند مال مر هونه را در مقابل دين ديگري که سابق از عقد رهن بالاي مال مر هونه گيرنده داشت، حبس نمايد.

ماده 2472 -

شخصيکه نزد او مال به امانت گذاشته شده است، ميتواند مال را تا زمان حصول مصارفيکه در راه حفاظت آن بخرچ رسانيده، حبس نمايد.

ماده 2373 -

اجبر مشترکی که اثر عمل او در عین موجود باشد، میتواند عین مذکور را تا وقت حصول اجرت از صاحب عمل حبس نماید.

ماده 2374 -

شخصیکه وکیل به خرید باشد میتواند مال خریده شد را تا وقت پرداخت سند آن از طرف مؤکل حبس نماید.

ماده 2375 -

حق حبس با پرداخت مورد حبس یا قیمت آن ، مطابق احکام قانون منتهی می شود.

(2379-2377)

فصل دوم

حق اختصاصی

قسمت اول

انشاء حق اختصاصی

ماده 2376 -

1- هر دائنی که حکم واجب التتفیز را مبني بر الزام مدیون به شی معین بدست داشته باشد. می تواند حق اختصاصی را بر عقارات مدیون خود بمنظور تضمین اصل دین و مصارف حاصل نماید.

د این نمیتواند بعد از وفات مدیون بر عمار متروکه ، بحق اختصاصی استناد نماید.

ماده 2377 -

حصول حق اختصاص بنا بر حکم اصلاحی باتفاق طرفین متخاصم جواز داشته ، مگر حصول آن بنابر حکم در خصوص صحت امضاء جواز ندارد.

ماده 2378 -

حصول حق اختصاص ، تنها بر عماراتی جواز دارد که هنگام قید حق مذکور معین و در ملکیت مدیون بوده و فروش آن بصورت بیع مزایده علنی جواز داشته باشد.

ماده 2379 -

دائیکه اراده اخذ اختصاص را بر عقارات مدیون خود دارد ، مکلف است توام با سواد حکم در این خصوص عریضه بر رئیس محکمه ولایتی تقدیم نماید. که عقارات مورد نظر د ر حوزة آن ولایت قرار دارد . عریضه شامل اسم ، لقب ، کسب اقامتگاه د این و مدیون او پوده تاریخ صدور حکم و محکمه حاکم و مقدار دین در آن درج و عقارات مورد نظر در آن با دقت بالتفصیل تعیین وتوضیح شده موقعیت عمار تثبیت با انضمام اوراقی که قیمت عمار از آن تعیین شده بتواند ، تقدیم می شود.

ماده 2380 -

رئیس محکمه در ذیل عریضه امر خویش را مبني بر اختصاص تحریر می دارد و مکلف است در زمینه تناسب اندازه دین و قیمت عقارات مورد نظر را رعایت نموده ، در صورت اقتضای احوال ، می تواند اختصاص را منحصر بر بعض از عقارات نماید. مشروط بر اینکه مقدار معینه در نظر او برای تادیه دین و مصارف آن کافی شمرده می شود.

ماده 2381 -

1- هیئت تحریر محکمه ، مکلف است امر صادره را در کاپی حکم که در (2382-2384) ت ، درج نماید.

2- داین مکلف است موضوع امر مذکور صدور آن غرض اطلاع مدیون ، اطلاع نماید.
ماده 2382-

مدیون ، می تواند در برابر امر صادره به اختصاص به نزد شخصی که امر را صادر نموده یا به محکمه اختصاصی ولایت اعتراض نماید ، و تمام جریان در حاشیه ثبت امر رسانیده می شود ، یا محکمه بالغای امر مذکور حکم صادر می نماید.

ماده 2383-

د این می تواند در مقابل صدور امر مبنی بر رد طلب اختصاصی به محکمه اختصاصی ولایت مربوط ، اعتراض نماید.

قسمت دوم

آثار تنقیص و انقضای اختصاص

ماده 2384-

1- هرگاه اختصاص بر اعیانی مرتب شده باشد که قیمت آن از حدود تضمین مکفی بیشتر باشد ، اشخاص ذیعلاقه می توانند تنقیص آنرا بحدود مناسب مطالبه نمایند ، تا تنها بر جزئی از عمار یا عمارات اختصاص یافته تخصیص داده شده یا بر عمار دیگری انتقال داده شود که قیمت آن برای ضمان دین ، کافی باشد.
مصارف لازمه مطالبه تنقیص بر طلب کننده آن می باشد.

ماده 2385-

داینی که حق اختصاص را حاصل می دارد ، دارای عین حقوق دینی می باشد که رهن رسمی را بدست می آورد . در مورد حق اختصاص ، تمام احکامی رعایت می شود که در مورد رهن رسمی رعایت می گردد. مشروط بر اینکه احکام مختص بحق اختصاص را اخلال ننماید.

فصل سوم

حقوق تقدم

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 2386-

تقدم ، عبارت از برتری است که قانون برای حق معین به اساس وصف آن د (2387-) ری به اساس حکم صریح قانون ثابت می گردد.

ماده 2387-

هرگاه قانون تعیین حق از حقوق را از لحاظ تقدم تحدید نکرده باشد ، از تمام حقوقی که درجه تقدم آن در این فصل تصریح یافته ، متاخر شمرده می شود.

ماده 2388-

هرگاه حقيقي كه درجه تقدم آن در مرتبه واحد در قانون تصريح شده اجتماع نمايد. بتناسب اندازه هر يك تاديه مي شود. مگر اينكه قانون بخلاف آن حكم نموده باشد.

ماده 2389-

حقوق تقدم عام بر تمام دارايي منقول و غير منقول مديون تعلق مي گيرد، مگر حقوق خاص بر مال معين راجع مي شود.

ماده 2390-

- 1- حق تقدم بر كسي كه با حسن نيت مال منقول را حايض شود، تاثير وارد كرده نمي تواند.
- 2- اجاره گيرنده عقار در خصوص اموال منقول موجود، بعين اجاره داده شده و صاحب هتل در خصوص اشيائي كه از طرف مسافر در هتل امانت گذاشته مي شود، حايض داراي حسن نيت تلقى مي شود.

ماده 2391-

هرگاه بالاي دايين از تصرفات مديون در اشياء منقولي كه برفع دايين حق تقدم در آن تثبيت شده، بنابر موجبات معقول خوف تقسيم مال مستولي شود، مي تواند تحت حراست گرفتن آنرا مطالبه نمايد.

ماده 2392-

در مورد حقوق تقدم بر عقار، احكام رهن رسمي تا جائيكه با طبيعت حقوق مذكور معارض نباشد، تطبيق مي شود. و در مورد به نوع خاص تقدم احكام پاك كردن (تطهير) و ثبت آثاري كه بر ثبت مرتب مي گردد، و آنچه از قبيل تجديد و امحاء بر آن وارد مي شود رعايت مي گردد.

ماده 2393-

- 1- توثيق در حقوق تقدم عام لازم شمرده نمي شود گر چه مورد آن عقار باشد (2394- ثابت مي گردد. همچنان توثيق حقوق عقاري كه براي تضمين حقوق دولت وضع مي شود. حتمي بديه نمي شود.

- 2- اين حقوق در مرتبه، از همه حقوق تقدم عقاري ديگر و از هر نوع حق رهن رسمي بهر تاريخي كه قيد آن صورت گرفته باشد، مقدم شناخته مي شود. مگر در بين خود حق تقدمي كه براي تضمين حق دولت وضع شده و ساير حقوق تقدم عام مقدم شمرده مي شود.

ماده 2394-

احكامي در خصوص از بين رفتن شي يا تلف گريدن آن در رهن رسمي رعايت مي شود. در مورد حقوق تقدم نيز مراعات مي شود.

ماده 2395-

احكام متعلق بانقضاي حق رهن رسمي و رهن حيازي بعين طريقه در مورد حق تقدم تطبيق مي شود، مگر اينه قانون صراحتاً بخلاف آن حكم نمود باشد.

قسمت دوم

(2397-2398) مادی

در یم فصل- دو و اندی والی، حقوق

انواع حقوق تقدم

ماده 2396-

حقوق مندرج مواد ذیل در پهلوی حقوقي که در قوانین خاص به آن حق تقدم داده می شود ، مقدم شمرده می شود.

ماده 2397-

1- مصارفي که محکمه جهت حفاظت اموال مدیون و فروش آن بنفع داینین متحمل می شود ، از ما حصل فروش اموال مذکور مقدم شناخته می شود.

2- مصارف مندرج فقره (1) این ماده قبل از هر حق دیگر ولو حق مذکور مقدم بوده یا برهن رسمی تضمین شده باشد ، تادیه می گردد. بشمول حقوق داینی که مصارف مذکور بمنظور مصلحت آنها صورت گرفته است . و مصارفي که در راه فروش اموال مذکور صورت گرفته ، بر مصارفي که در اجراءات توزیع بعمل آمده است ، حق قدامت دارد.

(2399-2400)

ماده 2398-

1- مبلغی که از طریق محصولات و مالیات و سایر حقوق بدولت تعلق می گیرد ، با رعایت قوانین و مقررات مربوط ، حق تقدم را دارا می باشد.

2- مبلغ مندرج فقره فوق این ماده ، قبل از تمامی دیون باستثنای مصارف مندرج ماده (2397) این قانون ولو متقدم بوده یا برهن رسمی تضمین شده باشد ، از مدرک فروش اموال در هر دستی که باشد ، تحصیل می شود.

ماده 2399-

1- مبالغی که در راه حفاظت مال منقول و ترمیم آن بمصرف رسیده است از سایر دیون مقدم شناخته می شود.

2- مبلغ مندرج فقره فوق این ماده ، بلافاصله بعد از حصول مصارف متذکره مواد (2397-2398) این قانون ، از ثمن مال مذکور پرداخته می شود و در صورت تعدد چنین حقوق ، بترتیب عکس تاریخ ، مصرف هر یک تادیه می گردد.

ماده 2400-

1- حقوق آتی بر تمام اموال منقول و عقار مدیون ، مقدم شناخته می شود:

مبالغی که موظفین ، کارگران مستخدمین و سایر اجیران از رهگذر معاش و اجرت دوازده ماه اخیر مستحق می گردند.

2- مبالغ مستحقه در مقابل فعالیت شش ماه اخیر اجناس ضروری مواد ارتزاقی و لباس مدیون و کسانی که مدیون مسئول نفقه آنها می باشد.

3- نفقه شش ماه اخیر اقارب مدیون که د ذمه مدیون لازم باشد.

(2) مبالغ مندرج فقره فوق این ماده ، بلافاصله بعد از مصارف مندرج مواد (2397-2398-2399) این قانون تحصیل می شود و در صورت تعدد تناسب هر یک در نظر گرفته می شود.

ماده 2401-

(1) مبالغی که از لحاظ بذر ، کود وسایر مواد تقویه زمین و مبالغی که از لحاظ ادویه ضد حشرات و آفات زراعتی و حیوانی و یا در کار کشت و در و بمصرف می رسد ، بر محصولی که در تولید آن به مصرف رسیده ، حق تقدم داشته و همه در يك مرتبه قرار می گیرد.

(2) مبالغ مندرج فقره فوق این ماده بعد از تادیه حقوق فوق پرداخته می شود.

(3) مبالغی در برابر آلات زراعتی قابل تادیه شناخته می شود در عین مر (2402-2404) داده می شود.

ماده 2402-

اجرت دو ساله بناها و اراضی زراعتی یا اجرت تمام مدت اجاره آن اگر از دو سال کمتر باشد ، و تمام حقوق دیگر اجاره دهنده که بموجب عقد اجاره به ذمه اجاره گیرنده ثابت باشد ، بر اشیاء منقول قابل حجز که ملکیت اجاره گیرنده بوده و بالایی عین اجاره داده شود موجود باشد ، بر محصولات زراعتی مقدم شمرده می شود.

ماده 2403-

حق تقدم مندرج ماده (2402) این قانون در حالیک منقولات مذکور ملکیت زوجه یا زوج اجاره گیرنده یا ملکیت غیر باشد ، نیز ثابت پنداشته می شود . مشروط بر اینکه اجاره دهنده هنگام وضع اشیاء مذکور بالایی عین ، بر وجود حق غیر بر آن علم نداشته باشد. این امر احکام متعلق بر منقولات مسروقه یا ضایعه را اخلال نمی نماید.

ماده 2404-

حق تقدم بر منقولات و محصولات ملکیت اجاره گیرنده از باطن ثابت می گردد . مشروط بر اینکه اجاره دهنده صراحتاً اجاره از باطن را منع نموده باشد . و اگر اجاره باطنی صراحتاً منع نشده باشد ، حق تقدم ، تنها در مبالغی عملی می شود که استحقاق اجاره گیرنده اصلی بر ذمه اجاره گیرنده باطنی تثبیت گردد ، آنهم بعد از خطاری که از جانب اجاره دهنده در این خصوص باو صادر می شود.

ماده 2405-

حقوق مندرج ماده (2402) این قانون بعد از پرداخت حقوق مندرج مواد (2397-2401) این قانون از ثمن اموالی که حق تقدم دارد تحصیل می شود . مگر اینکه حقوق مندرج مواد (397) (2407) - دهنده به اعتبار اینکه حایز دارای حسن نیت است ، غیر نافذ شمرده شود.

ماده 2406-

هر گاه اموالی که حق تقدم بر آن ثابت باشد ، از عین اجاره داده شده با وجود اعتراض اجاره دهنده یا بدون علم او انتقال نماید ، و در عین مذکور اموال کافی برای ضمان حقوق متقدم باقی نماند ، حق تقدم بر اموال نقل شده باقی می ماند ، مگر بقای این حق حقوق غیر را که با حسن نیت در اموال مذکور کسب نموده ، متضرر نمی سازد.

اگر اجاره دهنده در میعاد قانونی حجز را حاصل نمود ، حق تقدم تا مدت سه سال باقی می ماند ، با این هم اگر مال مذکور در بازار عام یا در مزایده علنی یا بتاجر اختصاصی چنین اموال بر

مشتري داراي حسن نيت بفروش رسیده باشد ، اجاره دهند ه مکلف است ، ثمن را به مشتري رد نمايد.

ماده 2407-

مبالغی را که صاحب هتل بر ذمه مسافر از درك کرایه خدمات و مصارف مستحق می شود ، بر امتعه مسافری که در هتل مذکور یا ملحقات آن باشد ، حق تقدم داده می شود.

ماده 2408-

صاحب هتل بر هر امتعه ای که توسط مسافر در هتل آورده شده باشد ، حق تقدم دارد . گر چه در ملکیت مسافر مذکور نباشد ، مشروط بر اینکه علم صاحب هتل به ملکیت غیر هنگام ورود مال ثابت نگردد یا امتعه مذکور مسروقه یا ضایعه نباشد ، تا وقتی که صاحب هتل حقوق خود را کاملاً اخذ نکند ، می تواند از نقل دادن امتعه مسافر مخالفت نماید . در صورتی که امتعه با وجود مخالفت او بدون علم او انتقال داده شود ، حق تقدم صاحب هتل در آن باقی می ماند ، مگر این حق حقوقی را که شخص ثالث باحسن نیت اکتساب نموده متأثر نمی سازد.

ماده 2409-

حق صاحب هتل از لحاظ تقدم در عین درجه ای قرار می گیرد که اجاره دهنده (2411- در صورت یکجا شدن هر دو حق ، به حقی ترجیح داده می شود که تاریخ آن مقدم بر سبب سبب دیگری غیر نافذ باشد.

ماده 2410-

آنچه بایع شی منقول ، از رهگذر ثمن و ملحقات آن مستحق می شود. حق تقدم را بر شی مبیعه تا وقتی داشته می باشد که مبیعه کیفیت خود را حفظ نماید . تقدم مذکور با در نظر گرفتن مواد خاص به تجارت حقوق شخص ثالث که بحس نیت کسب نموده باشد ، اخلاص نمی کند.

ماده 2411-

حق تقدم مندرج ماده (2410) این قانون از لحاظ درجه بعد از حقوق تقدم مندرج مواد قبل آن که بر منقول واقع است می باشد ، مگر با وجود آن در مورد حقوق اجاره دهنده و صاحب هتل که عالم بودن آنها به بیع هنگام گذاشتن مبیعه در عین اجاره داده شده یا هتل ثابت شود تطبیق می گردد.

ماده 2412-

- (1) شرکائی که مال منقول را بین خود تقسیم نمایند ، بمنظور تامین حق رجوع بر یکدیگر به سبب تقسیم مذکور و استیفاء بدل ، حق تقدم را در آن دارا می باشند.
- (2) تقدم متقاسم با تقدم بایع در عین درجه قرار می گیرد. و در یکجا شدن هر دو حق ، به تاریخ سابق ترجیح داده می شود.

قسمت سوم

حقوق تقدمي که بر عفار وارد مي شود

ماده 2413-

- (1) ثمن عفار و ملحقات آن که بايع مستحق آن مي شود ، بر عفار مذکور حق تقدم دارد.
- (2) بايد حق تقدم قيد گردد ، گر چه مبيعه ثبت گرديده باشد و مرتبة آن از تاريخ قيد اعتبار داده مي شود.

ماده 2414-

- (1) مبالغ استحقاق مقاوله کنندگان و مهندسين معماري اي که اعمار بنا يا تاسيسات ديگر يا اعاده اعمار يا ترميم عمارت يا حفاظت آن به آنها تفويض مي شود ، در حدود مقداري که از رهگذر اعمال مذکور در قيمت عفار در وقت بيع آن افزودي بعمل آيد ، حق تقدم بر بنا يا تاسيسات مذکور داده می شود.
- بايد حق در سند رسمي قيد بوده قيمت مبالغ در آن درج باشد ، همچنان (2415-2416) بناد ثبت گردد
- و مرتبه اين تقدم از تاريخ ثبت آن اعتبار دارد.

ماده 2415-

- هرگاه شرکاء عفار مشترك را بين خود تقسيم نمايند ، براي هر يك بمنظور تامين حصص آنها از رهگذر حق رجوع بر يکديگر حق تقدم داده مي شود ، حق مطالبه به اندازه معادل قسمت نیز شامل اين حق مي باشد بايد اين حق قيد گردد و مرتبه آن از تاريخ قيد اعتبار دارد.

ماده 2416 -

اين قانون (سي) روز بعد از نشر در جريده رسمي نافذ مي گردد ، با نفاذ
اين قانون قانون ازدواج منتشره تاريخي 17-اسد 1350 ملغي شناخته مي شود.